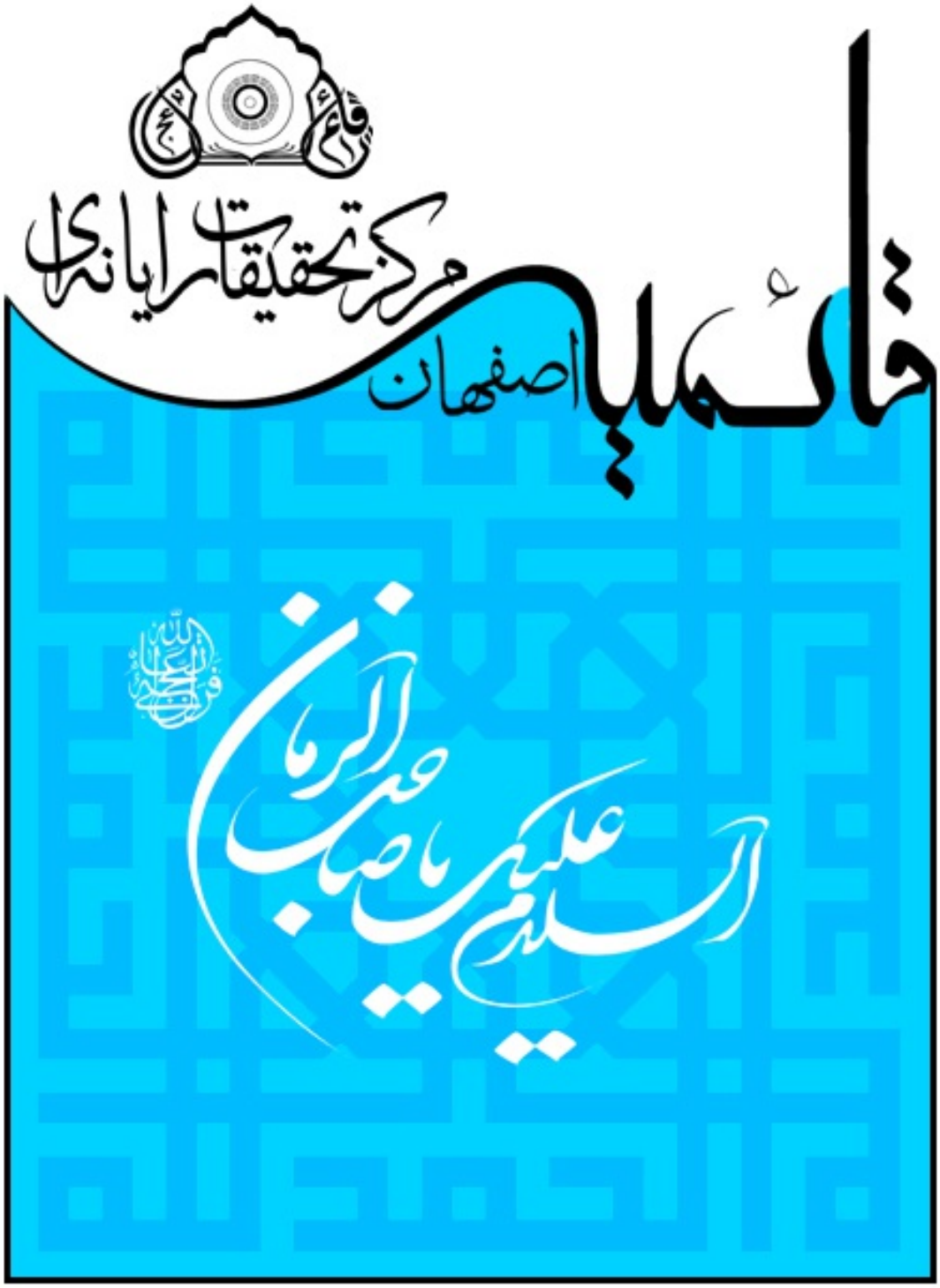

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

تفسیر احسن الحدیث

سید علی اکبر قرشی

جلد پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر احسن الحدیث

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
تفسیر احسن الحدیث جلد ۵ ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
[ادامه سوره هود] ----- ۱۴
[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰] ----- ۱۴
اشاره ----- ۱۴
کلمه‌ها ----- ۱۵
شرحها ----- ۱۶
نکته‌ها ----- ۱۹
[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸] ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
کلمه‌ها ----- ۲۰
شرحها ----- ۲۰
[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۳] ----- ۲۳
اشاره ----- ۲۳
کلمه‌ها ----- ۲۴
شرحها ----- ۲۵
نکته‌ها ----- ۲۹
[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵] ----- ۲۹
اشاره ----- ۲۹
کلمه‌ها ----- ۳۰
شرحها ----- ۳۱
[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۸] ----- ۳۴

اشاره ----- ۳۵
کلمه‌ها ----- ۳۵
شرحها ----- ۳۶
[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۹] ----- ۳۹
اشاره ----- ۳۹
کلمه‌ها ----- ۴۰
شرحها ----- ۴۱
نکته‌ها ----- ۴۴
[سوره هود (۱۱): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳] ----- ۴۵
اشاره ----- ۴۵
کلمه‌ها ----- ۴۵
شرحها ----- ۴۵
سوره یوسف ----- ۴۶
اشاره ----- ۴۶
نظری به سوره مبارکه ----- ۴۶
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶] ----- ۴۹
اشاره ----- ۴۹
کلمه‌ها ----- ۴۹
شرحها ----- ۵۰
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷ تا ۱۸] ----- ۵۲
اشاره ----- ۵۲
کلمه‌ها ----- ۵۳
شرحها ----- ۵۴
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۹] ----- ۵۷

اشاره ----- ۵۸
کلمه‌ها ----- ۵۸
شرحها ----- ۵۹
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵] ----- ۶۴
اشاره ----- ۶۴
کلمه‌ها ----- ۶۴
شرحها ----- ۶۵
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲] ----- ۶۷
اشاره ----- ۶۷
کلمه‌ها ----- ۶۸
شرحها ----- ۶۸
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷] ----- ۷۱
اشاره ----- ۷۱
کلمه‌ها ----- ۷۲
شرحها ----- ۷۳
نکته‌ها ----- ۷۶
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶] ----- ۷۷
اشاره ----- ۷۷
کلمه‌ها ----- ۷۸
شرحها ----- ۷۹
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۸۳] ----- ۸۱
اشاره ----- ۸۱
کلمه‌ها ----- ۸۲
شرحها ----- ۸۳

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۴ تا ۱۰۱] ۸۷
اشاره ۸۷
کلمه‌ها ۸۹
شرحها ۹۰
[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱] ۹۵
اشاره ۹۵
کلمه‌ها ۹۵
شرحها ۹۶
سوره رعد ۹۹
اشاره ۹۹
نظری به سوره مبارکه ۹۹
[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۶] ۱۰۰
اشاره ۱۰۰
کلمه‌ها ۱۰۱
شرحها ۱۰۱
نکته‌ها ۱۰۵
[سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۴] ۱۰۵
اشاره ۱۰۵
کلمه‌ها ۱۰۶
شرحها ۱۰۷
نکته‌ها ۱۱۱
[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۲۵] ۱۱۲
اشاره ۱۱۲
کلمه‌ها ۱۱۳

شرحها ----- ۱۱۴
نکته‌ها ----- ۱۱۹
[سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۶ تا ۳۵] ----- ۱۱۹
اشاره ----- ۱۱۹
کلمه‌ها ----- ۱۲۰
شرحها ----- ۱۲۱
[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۳] ----- ۱۲۶
اشاره ----- ۱۲۶
کلمه‌ها ----- ۱۲۷
شرحها ----- ۱۲۷
نکته‌ها ----- ۱۳۱
سوره ابراهیم ----- ۱۳۲
اشاره ----- ۱۳۲
نظری به سوره مبارکه ----- ۱۳۲
مطالب و غرض سوره ----- ۱۳۳
[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵] ----- ۱۳۳
اشاره ----- ۱۳۳
کلمه‌ها ----- ۱۳۴
شرحها ----- ۱۳۴
[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸] ----- ۱۳۶
اشاره ----- ۱۳۶
کلمه‌ها ----- ۱۳۷
شرحها ----- ۱۳۸
[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴] ----- ۱۴۲

اشاره ----- ۱۴۲
کلمه‌ها ----- ۱۴۴
شرحها ----- ۱۴۵
نکته‌ها ----- ۱۵۰
[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱] ----- ۱۵۱
اشاره ----- ۱۵۱
کلمه‌ها ----- ۱۵۱
شرحها ----- ۱۵۲
[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲] ----- ۱۵۴
اشاره ----- ۱۵۴
کلمه‌ها ----- ۱۵۵
شرحها ----- ۱۵۶
سوره حجر ----- ۱۵۸
اشاره ----- ۱۵۸
نظری به سوره مبارکه ----- ۱۵۸
مطالب سوره ----- ۱۵۹
[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵] ----- ۱۵۹
اشاره ----- ۱۵۹
کلمه‌ها ----- ۱۶۰
شرحها ----- ۱۶۱
نکته‌ها ----- ۱۶۴
[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵] ----- ۱۶۵
اشاره ----- ۱۶۵
کلمه‌ها ----- ۱۶۶

شرحها ----- ۱۶۶
[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۵۰] ----- ۱۶۹
اشاره ----- ۱۶۹
کلمه‌ها ----- ۱۷۱
شرحها ----- ۱۷۱
نکته‌ها ----- ۱۷۶
[سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۸۴] ----- ۱۷۸
اشاره ----- ۱۷۹
کلمه‌ها ----- ۱۸۰
شرحها ----- ۱۸۱
نکته‌ها ----- ۱۸۴
[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹] ----- ۱۸۵
اشاره ----- ۱۸۵
کلمه‌ها ----- ۱۸۶
شرحها ----- ۱۸۶
نکته‌ها ----- ۱۹۰
سوره نحل ----- ۱۹۳
اشاره ----- ۱۹۳
نظری به کلیات سوره ----- ۱۹۳
مطالب سوره ----- ۱۹۴
[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۹] ----- ۱۹۴
اشاره ----- ۱۹۴
کلمه‌ها ----- ۱۹۵
شرحها ----- ۱۹۷

نکته‌ها ----- ۲۰۲
[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۰ تا ۲۷] ----- ۲۰۳
اشاره ----- ۲۰۳
کلمه‌ها ----- ۲۰۳
شرحها ----- ۲۰۴
[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۸ تا ۴۰] ----- ۲۰۶
اشاره ----- ۲۰۶
کلمه‌ها ----- ۲۰۷
شرحها ----- ۲۰۷
[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۵۵] ----- ۲۱۱
اشاره ----- ۲۱۱
کلمه‌ها ----- ۲۱۲
شرحها ----- ۲۱۲
[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۴] ----- ۲۱۶
اشاره ----- ۲۱۶
کلمه‌ها ----- ۲۱۷
شرحها ----- ۲۱۸
[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷] ----- ۲۲۰
اشاره ----- ۲۲۰
کلمه‌ها ----- ۲۲۱
شرحها ----- ۲۲۲
[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۹] ----- ۲۲۷
اشاره ----- ۲۲۷
کلمه‌ها ----- ۲۲۸

شرحها ----- ۲۲۸
نکته‌ها ----- ۲۳۱
[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷] ----- ۲۳۳
اشاره ----- ۲۳۳
کلمه‌ها ----- ۲۳۳
شرحها ----- ۲۳۴
[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۱۱] ----- ۲۳۷
اشاره ----- ۲۳۷
کلمه‌ها ----- ۲۳۸
شرحها ----- ۲۳۸
[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹] ----- ۲۴۲
اشاره ----- ۲۴۲
کلمه‌ها ----- ۲۴۳
شرحها ----- ۲۴۴
[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸] ----- ۲۴۵
اشاره ----- ۲۴۶
کلمه‌ها ----- ۲۴۶
شرحها ----- ۲۴۶
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۲۴۹

تفسیر احسن الحدیث جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی بنابی، علی‌اکبر، ۱۳۰۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر احسن‌الحدیث / علی‌اکبر قرشی.

مشخصات نشر : تهران: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی، ۱۳۶۶ -

شابک : دوره : ۴-۱۸۶-۳۰۹-۹۶۴ ؛ ۱۲۵۰ریال (ج.۱) ؛ بهای‌هرجلدمتفاوت ؛ ج.۵ (چاپ چهارم :) ۰-۱۸۸-۳۰۹-۹۶۴

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۷۰)

یادداشت : ج.۵ (چاپ چهارم: ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

مندرجات : ج. ۱. اول سوره فاتحه تا آخر سوره بقره .-- ج. ۲. اول سوره آل‌عمران تا آخر سوره نساآ .-- ج. ۳. اول سوره مائده تا آخر آیه ۱۴۷ .-- ج. ۴. آیه ۱۴۸ از سوره اعراف تا آخر آیه ۱۴۹ از سوره هود .-- ج. ۵.سوره حجرات تا آخر سوره نحل .-- .-- ج. ۸. قصص سوره ۲۸ سوره سبا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. واحد تحقیقات اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ق۴ت۷ ۱۳۶۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م۶۸-۲۲۷۰

[ادامه سوره هود]

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰]

اشاره

وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ (۵۰) یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۵۱) وَ یا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً وَ یَزِدْکُمْ قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِینَ (۵۲) قالُوا یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ وَ ما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ (۵۳) إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ (۵۴)

مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ (۵۵) إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۵۶) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیْئاً إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ (۵۷) وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا هُوداً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّیْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِیظٍ (۵۸) وَ تِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ (۵۹)

وَ أُتْبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ (۶۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴

۵۰- به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم، گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید که جز او معبودی ندارید، شما در بت پرستی جز دروغسازان نیستید.

۵۱- ای قوم من، از شما بر رسالت خود مزدی نمی‌خواهم مزد من فقط بر عهده کسی است که مرا آفریده است آیا نمی‌فهمید؟

۵۲- ای قوم من، از خدایتان آمرزش بخواهید و به سوی او توبه کنید تا باران فراوان بر شما فرستد و بر نیرویتان بیافزاید به حالت گناهکار برنگردید.

۵۳- گفتند: ای هود دلیلی پیش ما نیاورده‌ای و ما خدایان خود را با حرف تو ترک نخواهیم کرد و ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

۵۴- فقط این را می‌گوئیم که بعضی از خدایان ما به تو آسیب رسانده است گفت: خدا را شاهد می‌گیرم شما نیز بدانید که من از آنچه به خدا شریک می‌دانید، بیزارم.

۵۵- چون جز خدا هستند، همه‌تان بمن حیله کنید و سپس مهلتم ندهید.

۵۶- من تکیه کرده‌ام بر اللَّه که پروردگار من و شماست هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه خدا ناصیه او را گرفته است همانا پروردگار من بر راه راست است.

۵۷- اگر از قبول دعوت من برگردید آنچه را که مأمورم به شما تبلیغ کرده‌ام، خدایم قومی غیر از شما را می‌آورد و باو ضرری نتوانید زد، همانا خدای من حافظ هر چیز است.

۵۸- چون عذاب ما آمد هود و مؤمنان را با رحمت خاصی نجات دادیم و آنها را از عذاب سختی نجات دادیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵

۵۹- آنها قوم عاد هستند که آیات خدایشان را انکار کردند و پیامبرانش را نافرمانی کردند و از دستور هر ستمکار لجوج اطاعت نمودند.

۶۰- در دنیا و آخرت با لعنت تعقیب شدند بدانید که عاد به خدایشان کافر شدند و بدانید که عاد به طور کامل از رحمت خدا دور شدند.

کلمه‌ها

هود: از انبیاء ما قبل تاریخ است، نام مبارکش هفت بار در قرآن مجید ذکر شده، از نقل قرآن چنین معلوم می‌شود که او بعد از نوح و پیش از صالح بوده است، او در تورات فعلی ذکر نشده و در تاریخ نیز از وی خبری نیست، فقط مقداری از حالات او در قرآن مجید آمده است.

عاد: نام قومی است که هود علیه السلام بر آنها مبعوث گردید، آنها در سرزمین احقاف از یمن سکونت داشتند، احقاف در جنوب جزیرة العرب از قسمتهای ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بوده است چنان که آمده: وَاذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ احقاف/ ۲۱.

مفترون: فری: قطع. فریه. دروغ، افتراء: دروغ بستن. مفتر: (به صیغه فاعل) جعل کننده دروغ. جمع آن مفترون است.

فطرنی: فطر در لغت به معنی شکافتن و در آیه به معنی آفریدن است که آفرینش باشق و شکافتن است مثل شکافتن دانه و رویانیدن آن.

مدرار: در (بر وزن عقل) به معنی شیر است، به معنی کثرت نیز آید:

«در اللبن» یعنی شیر زیاد شد، مدرار صیغه مبالغه است به معنی فراوان «دیمة مدرار» به بارانی گفته می‌شود که زیاد و دانه‌هایش تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶

درشت است.

اعتراک: عرو (بر وزن فلس) در اصل به معنی تعلّق و آویزان شدن است، در آیه به معنی رسیدن است که نوعی تعلّق می‌باشد «اعتراک بسوء»: به تو آسیب رسانده است.

ناصیتها: ناصیه: موی پیشانی و پیشانی. طبرسی فرموده: «الناصیة:

شعر مقدم الرأس» دیگران پیشانی نیز گفته‌اند، اصل آن به معنی اتصال است، اخذ به ناصیه کنایه از تسلّط است، آن که از موی پیشانی کسی گرفته است او را مقهور می‌کند و بر او مسلّط می‌شود.

جحدوا: جحد: انکار از روی علم و دانسته وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ یعنی معجزات موسی را انکار کردند با آنکه قلوبشان بر آنها یقین داشت.

جبار: جبار اگر در انسان به کار رود به معنی ظالم و ستمگر است که اراده خود را باجبار بانسان تحمیل می‌کند و اگر در خدا به کار رود به معنی مصلح باشد، زیرا جبر در اصل به معنی اصلاح با نوعی از قهر و به معنی بستن و پیوند دادن است که ظالم می‌خواهد با تحمیل بدیگران، نقص خود را جبران کند.

عنید: طاغی و کسی که دانسته با حق عناد و مخالفت می‌کند در قاموس آمده: «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا فهو عنید».

شرحها

در ابتدای نقل ماجرای نوح علیه السّلام گفته شد: در رابطه با رسالت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و اینکه ارسال رسل یک سنت خدایی است حالات نوح و هود و ... در این تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷

سوره آمده است. پس از ذکر جریان نوح علیه السّلام، در این آیات، حالات و ماجرای هود علیه السّلام بررسی شده است و این نشان می‌دهد که زمان آن حضرت بعد از نوح و قبل صالح بوده است، محل سکونت آن حضرت و قومش در جنوب جزیرة العرب و در سرزمین احقاف بوده و آیات نشان می‌دهد که قوم او بت‌پرست بوده‌اند.

هود آنها را به عبادت خدا دعوت می‌کند و برای آنکه نگویند می‌خواهد باهداف دنیایی برسد می‌گوید: من در این کار مزدی از شما نمی‌خواهم و اگر خدا را عبادت کنید و به سوی او برگردید زندگی‌تان را مرفه می‌کند و بر شوکتتان می‌افزاید. در جواب می‌گویند دلیل قانع کننده نداری، ما با این سخنان از خدایان خود دست بر نمی‌داریم و به تو ایمان نمی‌آوریم بلکه می‌گوئیم که خدایان ما بر تو قهر کرده و عقلت را گرفته‌اند که چنین می‌گویی.

هود در جواب می‌گوید: خدا گواه است شما نیز بدانید که از خدایان شما بیزارم و از شما نمی‌ترسم آنچه می‌توانید بکنید. من بر خدا توکل کرده‌ام که بر همه بندگان مسلّط است، اگر دعوتم را نپذیرید من وظیفه‌ام را عمل کرده‌ام خدا در اثر عناد و لجاجت شما را تار و مار می‌کند و به خدا ضرری نتوانید زد.

قوم هود که به جای قبول دعوت وی، از هر طاغوت اطاعت می‌کردند در اثر بلای خداوند از بین رفتند و در هر دو جهان ملعون شد و نفرین بر آنها.

به هر حال دعوت هود نوری بود که در آن محیط ظلمت درخشیدن گرفت و عدالتی بود که بر ضد ستم قیام کرد و چون مستضعفان نتوانستند بر علیه مستکبران قیام کنند، بلای خداوندی آنها را منکوب نمود.

۵۰- وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ.

یعنی: «ارسلنا الی عاد اخاهم هودا» لفظ «اخاهم» نشان می‌دهد که آن حضرت از آن قوم بوده و دلالت به مهربانی دارد، معنی عبارت در سوره اعراف/ ۵۹ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸

و در این سوره/ ۲۶ گفته شد، آیه نشان می‌دهد که نوح و آنها در وجود خدا توافق داشتند، اختلاف فقط در عبادت و پرستش و اطاعت از خدا بود، معنای جمله اخیر آن است که شما در این بت‌پرستی جز دروغساز نیستید که بتان را شریک خدا می‌دانید و آن دلالت بر قاطعیت آن حضرت در اظهار دعوت می کند.

ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ برای تأکید: اعْبُدُوا اللَّهَ است.

۵۱- يا قَوْمِ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَ فَلا تَعْقِلُونَ.

این آیه در رابطه با رفع تهمت است، یعنی: چون در اینکار مزدی از شما نمی‌خواهم لذا نمی‌توانید مرا در این دعوتم متهم کنید، مزدم فقط بر عهده خدایی است که مرا آفریده، آیا نمی‌فهمید که باید از کسی که مزدی نمی‌خواهد، پیروی کرد.

۵۲- وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ.

این آیه در رابطه با اثرات قبول دعوت آن حضرت است استغفار راجع به خطاهای گذشته و توبه مربوط به اصلاح عمل در آینده است «یرسل» مجزوم و جواب شرط محذوف است یعنی: «ان تستغفروا و تتوبوا یرسل السماء» منظور از «السماء» باران است، به علّت در بالا بودن آن با «سماء» تعبیر شده است این آیه مانند آیات دیگر روشن می کند که یکی از نظامات جهان آن است که اگر مردم اهل ایمان و عمل باشند موهبت‌های الهی بر آنها افزون خواهد گردید و ایمان و عمل آنها در جهان اثر خواهد گذاشت چنان که آیاتی نظیر وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ اعراف/ ۹۶ به هر دو قسمت دلالت می کند.

و آیاتی نظیر: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹

كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ

نحل/ ۱۱۲ عکس قضیه را می‌رسانند یعنی کفر و اعمال ناشایست نعمت را به نقمت مبدل می کند.

جمله: وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ بدان معنی است که شما گناهکارید، از این دعوت استفاده کنید و در همان حال مجرمیت از دعوت من برنگردید. المیزان گوید:

از آیه به نظر می‌آید که آن قوم مبتلا به قحطی بوده‌اند که يُرْسِلِ السَّماءَ آمده است.

۵۳- قالُوا يا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحْنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَنْ قَوْلِكَ وَ ما نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.

جواب آنها است در مقابل دعوت هود. در رد نبوت او گفته‌اند دلیلی بر نبوت خود نداری علی هذا نبوت تو را قبول نداریم و با قول خالی از دلیل، نمی‌توانیم از خدایان خود دست برداریم هود علیه السّلام لا بد معجزه‌ای داشته است ولی آنها به معجزه او اعتنایی نکرده و آن را هیچ حساب نموده‌اند، آن گاه در رابطه با تشدید انکار گفته‌اند: اختلال حواس پیدا کرده‌ای:

۵۴- إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراكَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.

یعنی درباره دعوت تو فقط این را می گوئیم که بعضی از خدایان ما به علت اینکه به آنها توهین میکنی، به تو غضب کرده آسیب رسانده‌اند و عقلت را مختل کرده‌اند آری نادانان در مقابل راهنمایان توحید چنین گفته‌اند. تا اینکه سخن مشرکان تمام شد، هود فرمود: خدا می‌داند شما نیز بدانید که من از این بتان که شریک خدا می‌دانید بیزارم این ظاهرا بدان علّت بود که آشکارا از خدایان بیزاری کند و آنها به بینند که خدایانشان چیزی نمی‌توانند کرد به عبارت دیگر: این سخن جواب آن بود که گفتند: خدایان ما بتو آسیب رسانده است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰

آن وقت در آیه بعدی می گوید: خدایان که کاری نتوانند کرد شما نیز هر چه می‌خواهید بکنید.

۵۵- مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ.

امر تعجیزی است یعنی کاری نمی‌توانید کرد آن گاه در بیان علت این سخن فرموده: که من بر خدا توکل دارم، خدایی که بر همه

مسلّط است «من دونه» وصف «مما» است یعنی آنچه جز خداست.

۵۶- إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.

توکل اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد و تکیه است، این آیه دلیل گفته سابق هود است یعنی: بدانید که من از بتان شما بیزارم نه آنها می‌توانند به من ضرر بزنند و نه شما زیرا که من تکیه کرده‌ام به خدایی که پروردگار من و شماست، خدایی که بر همه جنبندگان مسلّط است و خدایی که بر راه راست است و حق را بجای باطل عوض نمی‌گیرد، جمله إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ ... به نظرم برای آنست که کسی بگوید: شاید خدایی که بر همه مسلّط است هود را به جای آنها بگیرد. یعنی: خدایم بر راه راست است من نیز بر راه راستم لذا شما را خواهد گرفت، اینکه در جمله اخیر «ربکم» تکرار نشده است زیرا که در صدد یاری خدا فقط برای خود است.

۵۷- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَیْکُمْ.

تتمه سخن هود است گویند: این جمله ناظر است به قول آنها: إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراکَ ... که دلالت می‌کرد: هرگز ایمان نخواهند آورد، یعنی: اگر از پذیرفتن دعوت من ابا کنید، من به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام.

وَ یَسْتَخْلِفُ رَبِّی قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیْئاً.

تهدید است نسبت به آنها که در صورت عدم ایمان، خدا طبق سنتی که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱

دارد شما را می‌برد و کسان دیگری به جای شما می‌آورد و شما نمی‌توانید با او مقابله کنید إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ دلیل عدم ضرر است یعنی: خدایی که خود نگاهدارنده هر چیز است بردن شما ضرری باو نمی‌زند و چیزی از او فوت نمی‌شود و شما نگاهدارنده او نیستید تا با فوت شما ضرری به او برسد.

۵۸- وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا هُوداً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّیْناهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِیظٍ.

منظور از «امر» عذاب یا فرمان خداست که عذاب را در پی داشت آمَنُوا مَعَهُ یعنی با هود به خدا ایمان آوردند، منظور از عَذابٍ غَلِیظٍ همان است که در آیه: وَ أَمَّا عادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِیحٍ صَرْصَرٍ عاتِیَةٍ سَخَّرَها عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیالٍ وَ ثَمانِیَةَ أَیَّامٍ حُسُوماً فَتَرَی الْقَوْمَ فِیها صَرْعی کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَةٍ حاقه/ ۶- ۷ آمده است معلوم است که هود و یارانش از عذاب نجات یافته‌اند، مراد از رحمت مخصوص رحمتی است که مخصوص مؤمنان است.

۵۹- وَ تِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ.

این آیه توجیه هلاک شدن آنهاست که آیات خدا را دانسته و از روی عمد انکار کردند و پیامبران خدا را نافرمانی کردند و بجای خدا و رسولان از طاغوتها و ستمگران لجوج پیروی نمودند و در نتیجه هلاک شدند. از لفظ «رسله» در اینجا و از آیه کَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلِینَ شعراء/ ۱۲۳ معلوم می‌شود غیر از هود پیامبران دیگری نیز بر آنها مبعوث شده‌اند و از جمله اخیر فهمیده می‌شود که در مقابل پیامبران گروهی از طاغوتها در آن دیار بوده‌اند که مردم را به مخالفت پیامبران دعوت می‌کرده و مردم نیز از آنها اطاعت می‌نموده‌اند.

۶۰- وَ أُتْبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲

پایان کار قومی است که به مخالفت با خدا و نظامات جهان برخاسته و از آنها سرپیچی کردند و آن اینکه در دنیا و آخرت با لعنت و عذاب تعقیب شدند و در هر دو عالم عذاب و لعنت پشت سر آنها شد، مراد از لعنت دنیا ظاهرا همان عذاب خداوند است که پشت سرشان بود و یا لعنت و عذابی که از پی‌شان می‌آید به علّت اینکه بدعت شرک را به وجود آورده و برای دیگران سرمشق شدند، بعید است که گفته شود منظور لعنت مردم است که بعد از شنیدن آنها به آنها لعنت می‌کنند.

لعنت آخرت نیز عذاب آنست. جمله «اتبعوا» در این آیه در ردیف جمله وَ أُتْبِعُوا در آیه گذشته و جمله أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا در ردیف

جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ در آیه سابق است، لفظ «الا» که برای تنبیه و آگاهی است در این آیه تکرار شده است همچنین لفظ «عاد» مکرر آمده که ظاهرا برای توجه دادن مردم است: بدانید که عاد به پروردگارشان کافر شدند و بدانید که به طور کامل از رحمت خدا بدور افتادند، أَلا بُعْداً لِعادٍ یعنی: «الا ان عادا بعدوا بعدا کاملا من رحمهٔ اللّه».

نکته‌ها

عاد و یک عینیت: عاد که قوم هود باشند، مجموعا ۲۴ بار در قرآن مجید به عنوان نمونه عصیان ذکر شده‌اند، نمونه تمرد و نمونه منکوب شدن با عذاب خدایی، این یک عینیت و واقعیت در جهان است که طاغوتها و متخلّفان از قوانین خلقت یا با عذاب خدایی منکوب می‌شوند و یا با قهر ملّتها.

نام مبارک هود علیه السّلام نیز مجموعا هفت بار به عنوان راهنمای توحید در قرآن مجید ذکر شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۶۲) قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ (۶۳) وَ يا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ذلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ (۶۵)

فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ (۶۷) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ (۶۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴

۶۱- به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت: ای قوم من خدا را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید، او شما را از زمین آفریده و در زمین از شما آباد کردن خواسته است، از او آمرزش بخواهید و سپس به سوی او توبه کنید که خدای من به شما نزدیک است و اجابت کننده است.

۶۲- گفتند: ای صالح پیش از این بر ما مورد امید بودی، ما را نهی می‌کنی از اینکه معبودهای پدرانمان را بپرستیم، ما در آنچه ما را بآن می‌خوانی در شک هستیم، شکی تهمت آور.

۶۳- صالح گفت: ای قوم به من بگوئید اگر من از جانب خدایم در جوار معجزه‌ای باشم و به من شریعت بدهد (در این صورت) اگر او را نافرمانی کنم کدام کس مرا از خدا نجات می‌دهد؟ شما جز تباهی بر من نمی‌افزائید.

۶۴- ای قوم من این ناقه خداست و علامت نبوت من برای شماست، بگذارید در زمین بچرد و به او آسیبی نرسانید که شما را عذاب نزدیکی خواهد گرفت.

۶۵- ناقه را کشتند، صالح گفت: سه روز در خانه‌هایتان بهره‌مند شوید آن عذاب وعده‌ایست بدون دروغ (وعده راست).

۶۶- چون عذاب ما آمد، صالح و کسانی را که با او به خدا ایمان آورده بودند، از عذاب و از رسوایی آن روز نجات دادیم که

پروردگار تو نیرومند و تواناست.

۶۷- کسانی را که ظلم کرده بودند صیحه آسمانی گرفت و در خانه‌های خود ساقط شدند.

۶۸- گویا از اول در آن دیار نبوده‌اند، بدانید که ثمود به خدایشان کافر شدند، بدانید که ثمود به طور کامل از رحمت خدا دور شدند.

کلمه‌ها

ثمود: نام قوم صالح علیه السّلام است، یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ بودند و در محلی بنام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند لفظ ثمود به تأویل شخص منصرف و به تأویل قبیله غیر منصرف آید، به نقلی آن لفظ عربی و به نقلی عجمی است، در مجمع تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵

البیان ذیل آیه ۷۳ از سوره اعراف آن را نام یکی از نواده‌های نوح دانسته که قبیله صالح با نام او نامگذاری شده است، این کلمه ۲۶ بار در قرآن مجید منصرف و غیر منصرف به کار رفته است.

صالح: از پیامبران ما قبل است و از نقل قرآن معلوم می‌شود که زمانش بعد از هود علیه السّلام و قبل از ابراهیم علیه السّلام بوده است در سوره اعراف ذیل آیه ۷۳ درباره او سخن گفته‌ایم.

انشأکم: نشأ: پدید آمدن. «نشأ الشیء نشأ: حدث و تجدد» به نظر راغب:

پدید آمدن توأم با تربیت. انشاء: پدید آوردن «انشأکم»: پدید آورد شما را.

استعمرکم: عمارة: آباد کردن. استعمار: طلب آباد کردن. اسْتَعْمَرَکُمْ فِیها:

از شما طلب آباد کردن خواسته است در آن.

مرجو: رجاء: امید. «مرجو»: اسم مفعول است به معنی امیدوار شده.

مریب: ریب: شک و اضطراب درون. به قولی بدترین شک، تهمت و ظن نیز گفته‌اند.

تخسیر: خسر و خسران: کم شدن و کم کردن، زیان و نقصان رأس المال را از آن خسران گویند «تخسیر» به خسران انداختن و تباه کردن.

ناقة: ناقه: شتر ماده. جمل: شتر نر. ابل: مطلق شتر.

تمسوها: مس: دست زدن. رسیدن لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ: به او بدی نرسانید.

سوء: سوء (به ضم سین): بد و به فتح آن بدی است، به عبارت دیگر به ضم سین اسم و به فتح آن مصدر است، مراد از آن در اینجا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶

عمل ناپسند است مثل کشتن و زخم زدن و امثال آن.

عقروها: عقر: بریدن. «عقر الکلب و الفرس و الإبل: قطع قوائمها بالسیف» «عقروها» یعنی ناقه را کشتند. این لفظ نشان می‌دهد که کشتن آن به وسیله قطع پاهایش بوده است.

جاثمین: جثوم: سقوط بر روی. نشستن به زانو. جاثم: ساقط شونده «جاثمین» ساقط شوندگان. (کشته شدگان).

لم یغنوا: غنی: کفایت و بی‌نیازی کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها گویا از اول در آن مکان نبوده‌اند «غنی فی المکان: اذا اقام فیه».

شرحها

در بیان حالات نوح و هود علیهما السّلام علّت آمدن حالات انبیاء را در این سوره بیان کردیم. در این آیات، صالح علیه السّلام قوم

خویش را به عبادت و فرمان خدا می‌خواند آنها در جواب می‌گویند: ما قبل از این به تو امید داشتیم متأسفانه که چنین شدی آیا ما را از متابعت پدرانمان نهی می‌کنی؟! در جواب فرمود:

خدا به من معجزه و نبوت داده است و اگر از دعوت دست بردارم پیش خدا مسئول خواهم بود، شما با این گفته برای من تباهی می‌افزائید، این ناقه خدا و برای شما معجزه است به آن آسیبی نرسانید که عذاب خدا شما را می‌گیرد، ناقه را کشتند، صالح گفت: سه روز دیگر مهلت دارید و چون ایمان نیاوردند عذاب خدا آنها را چنان گرفت که گویی از اول در آن مکان نبوده‌اند.

۶۱- وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ.

یعنی به قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، «اخاهم» نشان می‌دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷

که صالح از آن قوم بوده است مراد از اعْبُدُوا اللَّهَ تنها اعمال عبادی نیست بلکه مطلق فرمانبری است چنان که در سوره اعراف و در این سوره بارها گفته شد و جمله وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ نیز در نظر است. کلمه ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ دلالت بر حصر اعْبُدُوا اللَّهَ دارد یعنی فقط خدا را پرستش کنید.

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

این قسمت تعلیل اعْبُدُوا اللَّهَ است یعنی خدا را بندگی کنید که او شما را از این زمین آفریده و به شما قدرت آباد کردن آن را داده و از شما خواسته که آن را آباد گردانید جمله: وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيها در رابطه با نعمتهایی است که خدا به آنها داده بود چنان که در جای دیگر آمده: أَ تُتْرَكُونَ فِي ما هاهُنا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُها هَضِيمٌ وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً فارِهِينَ شعراء/ ۱۴۶- ۱۴۹ پس منظور آنست که این همه نعمت و قدرت که دارید از خداست خدا این امکان را به شما داده و از شما خواسته است که زمین را آباد کنید و باید او را بپرستید.

آن گاه در نتیجه گیری فرموده: فَاسْتَغْفِرُوهُ ... استغفار راجع به خطاهای گذشته و توبه راجع به اصلاح در آینده است یعنی از گذشته‌ها نادم باشید و با اصلاح خود و اعمال شایسته به سوی خدا برگردید، مطمئن باشید که خدا به شما نزدیک است و از شما می‌پذیرد آری: إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

۶۲- قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا قَبْلَ هذا أَ تَنْهانا أَنْ نَعْبُدَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.

جواب مشرکان به صالح آن بود که گفتند: پیش از این به تو امید داشتیم و می‌خواستیم از درایت و رشد تو استفاده کنیم ولی با این دعوت امیدمان به یأس تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸

مبدل است، آن وقت دو استدلال در ردّ دعوت او کرده‌اند اول آنکه تو می‌خواهی سنت دیرینه ما را که عبادت مستمر اصنام است بهم بزنی. دوم اینکه دلیلی بر نبوت نداری و ما در دعوت تو در شک هستیم. مراد از شک مریب ظاهرا شک تهمت آور و سوء ظن آور است یعنی شکّمان وادار می‌کند که تو را متهم کنیم و سوء ظن داشته باشیم.

۶۳- قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ آتانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ.

این آیه نظیر آیه ۲۸ همین سوره است که درباره نوح علیه السّلام بود، مراد از بینه معجزه و از رحمت احکام و دستورات سعادت بخش است «ینصرنی» به معنی منع کردن و نجات دادن می‌باشد و این معنی بر آن تضمین شده است یعنی: ای قوم به من بگوئید که اگر برای نبوت خود از جانب خدا دلیلی داشته باشم و خدا به من شریعت و دستورات «۱» نازل کند کدام کس مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد در صورتی که از فرمان او سرپیچی کنم و تبلیغ دین ننمایم، نتیجه آنکه در این سخن که می‌خواهید از تبلیغ دست بردارم جز تباهی و خسران بر من نمی‌افزائید.

۶۴- وَ يا قَوْمِ هذِهِ ناقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوها تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابٌ قَرِيبٌ.

اضافه ناقه به «اللَّه» شاید اشاره به معجزه بودن ناقه باشد، روایت شده:

قوم ثمود از آن حضرت معجزه خواستند، خدا آن ناقه را از سنگ بیرون آورد قرآن صریح است که آن در پی معجزه خواستن آن قوم بوده است در سوره شعراء می‌خوانیم که آنها به صالح گفتند: ما أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قالَ هذِهِ ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ/ ۱۵۴- ۱۵۵. راجع

---

(۱) چنان که در آیه ۲۸ از همین سوره گذشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹

به ناقه در ذیل آیه سوره اعراف در نکته‌ها سخن گفته‌ایم.

به هر حال، صالح ناقه را به مردم نشان داد و گفت بگذارید که در زمین خدا بچرد و زندگی کند و به آن آسیب نرسانید و گرنه به زودی شما را عذاب نزدیکی خواهد گرفت. این نشان می‌دهد که وجود آن ناقه به تدریج مردم را منقلب و به نبوت صالح معتقد می‌کرد و مشرکان تاب تحمل آن را نداشتند و یا آب خوردن بیحد و چریدنش برای مردم غیر عادی می‌آمد و آن طور هم بود.

۶۵- فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ ذلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ.

لفظ «ذلک» اشاره است به عَذابٌ قَرِيبٌ ظاهراً مهلت سه روز آخرین ارفاق از جانب خدا بود که تا بر گردند، منظور از «دارکم» شهر آنهاست به هر حال چون شتر را کشتند، صالح گفت: سه روز از وسائل زندگی لذت ببرید اگر برنگشتید وعده عذاب قریب وعده دروغین نیست و خواهد آمد در سوره یونس ذیل آیه چهل‌نهم در نکته‌ها گفته شد که: چرا با آنکه یک نفر ناقه را کشت، به همه نسبت داده و با لفظ «فعقروها» فرموده است، چون جامعه دارای یک روح بود، آنچه یک نفر می‌کرد دیگران او را تشویق کرده و به آن راضی بودند.

۶۶- فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ.

منظور از «امر» عذاب یا فرمان عذاب است، آیه صریح است در اینکه صالح و آنان که با او به خدا ایمان آورده بودند نجات یافته‌اند، طبرسی از ابن انباری نقل کرده که: وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ عطف بر محذوف است یعنی: «نجیناهم من العذاب و من خزی یومئذ» گویا مراد آنست که اگر عذاب می‌شدند هم رسوا می‌گشتند و شهره آفاق می‌شدند و هم عذاب می‌دیدند اما هم از عذاب نجات تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰

یافتند و هم از رسوایی همیشگی این خزی و رسوایی ظاهرا همان بُعْداً لِثَمُودَ است که خواهد آمد. کلمه قوی و عزیز نشان می‌دهد که بوضع اعجاز آمیز نجات یافته‌اند.

۶۷- وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ.

قوم صالح با صاعقه از بین رفتند، آن قدر صاعقه بر آنها بارید که کسی از آنها زنده نماند. در بعضی از آیات فرموده: وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ ... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ ذاریات/ ۴۴ و در بعضی از آیات هست که آنها را لرزه گرفت مثل: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دارِهِمْ جاثِمِينَ اعراف ۷۸ و در این آیه صیحه آسمانی ذکر شده است. ناگفته نماند: عذاب همان صاعقه بود که توأم با صیحه و لرزه بوده است «جاثمین» حاکی است که برق زده شده و خشک و ساقط شده‌اند.

۶۸- كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلا بُعْداً لِثَمُودَ.

جمله اول اشاره به شدت و کیفیت عذاب است که گویی هرگز در جهان نبوده‌اند. جمله دوم اشاره به علّت عذاب آنها و جمله سوم تلخیص عذابشان است. یعنی:

«الا ان ثمود بعدوا بعدا کاملا من رحمة اللّه» تکرار لفظ «الا» برای کثرت تنبیه است.

جریان حالات صالح در سوره اعراف آیه ۷۳- ۷۹ به طور مشروح آمده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۳]

اشاره

وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ (۷۰) وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ (۷۱) قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يا إِبْراهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (۷۶) وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا يَوْمٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَ جاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ قالَ يا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَ لَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)

قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نُرِيدُ (۷۹) قالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلى رُكْنٍ شَدِيدٍ (۸۰) قالُوا يا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲

۶۹- چون فرستادگان ما بشارت اسحاق را به ابراهیم آوردند به او سلام گفتند، او گفت: سلام علیکم دیگر درنگ نکرد تا گوساله بریانی (پیش آنها) آورد

۷۰- چون دید دستشان به آن نمی‌رسید، آنها را نشناخت و از آنها احساس ترس کرد، گفتند: نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

۷۱- زنش ایستاده بود که حائض شد، به او مژده اسحاق را دادیم و پس از اسحاق یعقوب را.

۷۲- گفت: وای بر من آیا فرزند می‌زایم با آنکه پیر زنم و این شوهرم که پیر مردی است این عجیب است.

۷۳- ملائکه گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی حال آنکه رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت است و او پسندیده و با عظمت است.

۷۴- چون خوف از ابراهیم رفت و مژده بر وی آمد، با ما درباره قوم لوط مجادله می‌کرد.

۷۵- که ابراهیم بردبار و متضرع و توبه کار است.

۷۶- ای ابراهیم از این خواهش در گذر که که دستور خدایت آمده و آنها را عذاب غیر قابل برگشت رسیده است.

۷۷- چون فرستادگان ما پیش لوط آمدند به علت آمدن آنها غمگین شد و در کارشان فرو تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳ ماند و گفت: این روز سختی است.

۷۸- قومش به طرف او آمدند که در آمدن شتاب می‌کردند و پیش از آن کارهای ناشایست می‌کردند گفت: ای قوم اینست دختران من که برای شما پاکتر هستند از خدا بترسید و مرا درباره میهمانم خوار نکنید آیا از شما مرد کاملی نیست؟!

۷۹- گفتند: می‌دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و تو می‌دانی که ما چه می‌خواهیم.

۸۰- گفت: ای کاش که به سبب شما (بر علیه آنها) نیرویی داشتم و یا به خانواده نیرومندی لاحق می‌شدم.

۸۱- گفتند: ای لوط ما فرستاده خدای تو هستیم اینها هرگز به تو نمی‌رسند، با خانواده خودت در پاسی از شب خارج شو و کسی از شما به پشت نگاه نکند زنت را مبر که عذاب اینها به او هم خواهد رسید وعده آنها در این صبح است آیا این صبح نزدیک نیست؟

۸۲- چون عذاب ما آمد روی آن دیار را زیر آن کردیم و بر آن سنگهایی از سجیل پی در پی باراندیم.

۸۳- آن سنگها پیش خدایت علامتدار بودند و آن دیار از ظالمان مکه دور نیست.

کلمه‌ها

بشری: بشری و بشارت: مژده و خبر مسرت بخش که اثر آن در پوست و بشره چهره آشکار می‌شود.

سلام: سلام به معنی سلامت و کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است سلام قولی در اسلام، سلامت خواستن از خدا برای شخص است.

عجل: عجل (بر وزن جسر): گوساله زیرا که به عجله بزرگ شده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴

و به صورت گاو در می‌آید.

حنیذ: حنذ: بریان کرد. حنیذ بریان. طبرسی آن را مطلق بریان گفته و از زجاج نقل کرده: بریانی را گویند که به وسیله سنگ داغ بریان شده باشد. حنیذ به معنی محنوذ می‌باشد.

نکرهم: نکر (بر وزن شرف و قفل): نشناختن «نکر الرجل: لم یعرفه» علی هذا «نکرهم» یعنی نشناخت آنها را که فرشته‌اند.

اوجس: وجس:: ترس یعنی ترسی که در قلب افتد و نیز به معنی خفاء و پنهانی است. ایجاس به معنی احساس و پنهان کردن آید أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً از آنها احساس ترس کرد و یا ترس را در ضمیرش پنهان داشت.

فضحکت: در مجمع البیان آمده: ضحک (بفتح- ض) به معنی حیض است گویند: «ضحکت الارنب» یعنی خرگوش حائض شد در مجمع و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: «فضحکت ای حاضت» و آن آمادگی زن ابراهیم برای حمل بوده است.

عجوز: پیر زن. این تسمیه به علّت عاجز بودن او از کارهای بسیار است گویند: آن مخصوص پیر زنان است جمع آن عجائز و عجز است.

شیخ: پیر. به قولی از چهل سالگی و به قولی از پنجاه سالگی و به قولی از پنجاه و یک تا آخر عمر است و گویند تا هشتاد سالگی است روع: ترس و اضطراب الروع: الخوف و الفزع».

حلیم: حلم (بکسر- ح) بردباری. عقل عقلی که نتیجه بردباری و ضبط نفس است حلیم: عاقل و بردبار (قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵

اواه: بسیار تضرع کننده از مصیبتی که وارد می‌شود یا می‌بیند، رجوع شود به (توبه/ ۱۱۴) این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

سیء: فعل مجهول «ساء» است «سیء» بد حال و غمگین شد.

ذرعا: ذرع: اندازه کردن پارچه با ذراع، از مرفق تا سر انگشت وسط را ذراع گویند «ضاق ذرعه» یعنی اندازه‌گیریش تنگ آمد این جمله به معنای فروماندن و ناچار شدن آید ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً یعنی در کارشان فرو ماند.

عصیب: عصب (بر وزن شرف): رگ. معصوب: بسته شده با رگ، عصیب:

شدید و سخت (گویی آن را با رگ بسته‌اند).

یهرعون: هرع و اهراع: به شدت راندن و ترسانیدن. مجمع البیان اهراع را شتاب کردن گفته است. یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ: به شدت به سوی او کشیده می‌شدند گویی شهوت و نفس اماره آنها را به سوی لواط می‌کشیدند.

رشید: رشد (بر وزن قفل و شرف): صلاح و کمال. رشید: صالح و کامل.

فاسر: سری (بر وزن صرد): رفتن در شب «السری: سیر اللیل» فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ شبانگاه خانواده‌ات را بیرون ببر.

قطع: قطع (بر وزن قشر): تکه و قسمتی از شیء.

یلتفت: لفت: برگرداندن. منصرف کردن. التفات: رو کردن و نیز رو گرداندن از جهتی که به آن رو کرده است «لا یلتفت» به عقب بر نگردد.

سافلها: عالی: بالا. سافل: پائین. حجارة: سنگها، مفرد آن حجر است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶

سجیل: در مجمع البیان از ابو عبیده نقل شده: سنگهای سخت را سجیل گویند بعضی‌ها آن را معرب (سنگ و گل) گفته‌اند، طبرسی فرموده سجیل و سجین یکی است در جای دیگر درباره قوم لوط آمده: لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِینٍ ذاریات/ ۳۳، این قرینه معنای دوم است. سجیل فقط سه بار در قرآن آمده است.

منضود: نضد: روی هم چیدن. «نضد المتاع: جعل بعضه فوق بعض» علی هذا منضود به معنای پی در پی و مرتب است.

مسومة: سیماء: علامت و هیئت «مسومة»: علامتدار.

شرحها

در این آیات ابتدا جریان بشارت ملائکه نقل شده که محضر ابراهیم علیه السّلام آمده و به او مژده دادند که خدا پسری به نام اسحاق به او عنایت خواهد کرد و آن گاه گفتند که برای هلاک قوم لوط به دیار آن حضرت خواهند رفت، علی هذا جریان بشارت به حکم مقدمه بر ماجرای قوم لوط است که همچون قصه نوح، هود و صالح می‌باشد.

خلاصه آیات: ملائکه به صورت انسانها پیش ابراهیم آمدند، آن حضرت آنها را نشناخت و تصور کرد که انسانند، برای آنها طعام آورد و چون دید طعام نمی‌خورند، احساس ترس کرد، آنها گفتند: ما فرشتگانیم به ابراهیم مژده ولادت اسحاق را دادند، زن او ساره تعجب‌کنان گفت: این چگونه می‌شود من پیر زن و شوهرم پیر مرد؟؟! گفتند از رحمت خدا در شگفت مباش که رحمت او پیوسته شامل حال شما بوده است.

ابراهیم با آنها درباره قوم لوط صحبت کرد که آنها را هلاک نکنند، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷

خطاب رسید ای ابراهیم این سخن مگو که کار از کار گذشته و عذاب خدا حتمی است.

ملائکه از آنجا به دیار لوط می‌آیند، لوط از دیدن آن جوانهای زیبا می‌ترسد که مبادا قومش بآنها تجاوز کنند، و چون آنها را به خانه می‌آورد، قوم از هر طرف به خانه او سرازیر می‌شود که آنها را بگیرند، لوط هر خواهش که می‌کند مؤثر واقع نمی‌شود، آخر ملائکه به لوط می‌گویند: مترس ما فرشته‌ایم اینها دستی بر تو ندارند، بالاخره دیار آن قوم زیر و رو می‌شود و همه تار و مار می‌گردند اینهم یک عینیت تاریخی است در زمینه هلاک ستمگران.

۶۹- وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ.

یعنی إبراهیم و آنها به یکدیگر سلام گفتند، گویند: تقدیر آن «سلمنا علیک سلاما قال سلام علیکم» است، به نظر می‌آید «سلاما» مفعول قالوا باشد، بعد از این تعارف آن حضرت تأخیر نکرد تا گوساله بریانی پیش آنها آورد، در آیه دیگری آمده: فَراغَ إِلی أَهْلِهِ فَجاءَ بِعِجْلٍ سَمِینٍ ذاریات/ ۲۶، مراد از «البشری» مژده ولادت اسحاق و یعقوب است.

۷۰- فَلَمَّا رَأی أَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلی قَوْمِ لُوطٍ.

ظاهر آن است که: آن حضرت از اینکه دیده است آنها از طعام نمی‌خورند احساس خوف کرده که چون از طعام او نمی‌خورند پس به فکر سوء قصد هستند ولی احساس خوف از جهت نشناختن بوده و اگر می‌شناخت که فرشته‌اند نمی‌ترسید، اما از سخن آنها فهمید که فرشته‌اند و طعام نمی‌خورند.

۷۱- وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَ مِنْ وَراءِ إِسْحاقَ يَعْقُوبَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸

در «کلمه‌ها» گفته شد که «ضحکت» به معنی حائض شدن است «بشرناها» نشان می‌دهد که فرشتگان با خود «سارا» گفتگو کرده و به او مژده داده‌اند، آیه بعدی نیز حاکی از آن است و این مانعی ندارد که ملائکه با مریم مادر عیسی نیز گفتگو کرده‌اند، وانگهی احتمال دارد که آنها با ابراهیم علیه السّلام سخن گفته‌اند و او به زنش اطلاع داده است و نیز معلوم می‌شود: مژده راجع به اسحاق و یعقوب پسر اسحاق هر دو بوده است.

بنا بر آنچه گذشت: حائض شدن زن ابراهیم دلیل آمادگی او برای آبستن بودن، بود یعنی ابراهیم با آنها سخن می‌گفت و زنش ایستاده به آن حال نگاه می‌کرد که ناگاه حائض شد و به او مژده دادیم که ... بعضی آن را خنده معنی کرده و گفته‌اند: از معلوم شدن اینکه آنها فرشته‌اند خندید.

۷۲- قالَتْ يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً إِنَّ هذا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ.

به مضمون آیات دیگر زن ابراهیم گذشته از پیر بودن از اول عقیم و نازا بود، در سوره ذاریات/ ۲۹ آمده: فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَها وَ قالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ به هر حال، زن ابراهیم بعد از شنیدن مژده ملائکه گفت: وای بر من آیا فرزند می‌زایم با آنکه خودم پیر و شوهرم نیز پیر است، این چیز تعجب آوری است، لفظ یا وَيْلَتى شاید در زمینه آن باشد که مردم از دیدن چنین امری چه خواهند گفت، این باعث شرمساری خواهد بود.

۷۳- قالُوا أَ تَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

جواب ملائکه است از تعجب زن ابراهیم. اضافه «امر» به اللّه دلیل عدم تعجب است که تعجب نکن کار، کار خداست وانگهی رحمت و عنایات خدا پیوسته تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹

شامل حال شما اهل بیت است چه تعجبی دارد که اینهم از آنها باشد، خدا به موجب اینکه محمود و مصدر کار نیک و نیز با عظمت است شما را مشمول برکات کرده است أَهْلَ الْبَيْتِ تقدیرش «یا اهل البیت» است.

۷۴- فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْراهِيمَ الرَّوْعُ وَ جاءَتْهُ الْبُشْرى يُجادِلُنا فِي قَوْمِ لُوطٍ.

یعنی چون ابراهیم دانست که فرشته‌اند دیگر نترسید، بشارت اسحاق و یعقوب نیز به او رسید و از اینکه گفتند: إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ دانست که برای عذاب آنها آمده‌اند، شروع به مجادله کرد و می‌خواست که آنها برگردند و قوم لوط را تار و مار نکنند در آیه دیگر آمده که ابراهیم به آنها گفت: آخر لوط در میان آنهاست، گفتند: می‌دانیم، لوط و خانواده‌اش را به جز زنش نجات خواهیم داد (عنکبوت/ ۳۶) ولی در این آیه هست که مجادله‌اش درباره قوم لوط بود نه فقط درباره لوط «۱» لفظ «یجادلنا» تقدیرش «اخذ یجادلنا» است، ملائکه در جواب گفته‌اند فائده‌ای ندارد عذاب حتمی است.

۷۵- إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ.

این آیه علّت مجادله است یعنی: درباره قوم لوط مجادله می‌کرد زیرا بردبار است و می‌خواست در عذاب آنها صبر شود شاید توبه کنند، و او آه و ناله

---

(۱) از روایت کافی معلوم می‌شود که آن حضرت بدین وسیله می‌خواست قوم لوط نجات یابد

... فقال لهم ابراهیم لما ذا جئتم؟ قالوا فی اهلاک قوم لوط. قال ان کان فیها ماتة من المؤمنین أ تهلکونها؟ قال جبرئیل: لا قال و ان

کان فیهم خمسون؟ قال لا، قال و ان کان فیهم ثلاثون؟ قال: لا. قال و ان کان فیهم عشرون؟ قال لا. قال و ان کان فیهم عشرة؟ قال لا. قال و ان کان فیهم خمسة؟ قال: لا، قال و ان کان فیهم واحد؟ قال لا. قال فان فیها لوطا؟ قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه و اهله ... ثم مضوا»

المیزان از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰

کننده است از بلایی که می‌بیند و رقت قلب او وادار می‌کرد که چنان درخواستی بکند و توبه گر و رجوع کننده به خداست: و در رفع عذاب آنها به خدا رو می‌آورد.

۷۶- یا إِبْراهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هذا إِنَّهُ قَدْ جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ.

جواب خداست به ابراهیم به وسیله خدایا فرشتگان که مجادله نکند زیرا عذاب حتمی شده و قابل برگشت نیست.

۷۷- وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالَ هذا یَوْمٌ عَصِیبٌ.

آیه بسیار روشن است در اینکه فرشته‌ها در قیافه جوانان زیبا روی وارد محضر لوط شده‌اند و لوط از دیدن آنها فحشاگری قوم خود را به نظر آورده و ترسیده که آن جوانها را از دست او بگیرند. یعنی چون آنها پیش لوط آمدند به علّت آمدن آنها غمگین شد و در کارشان درماند لذا گفت. این روز سختی است نه می‌توانم میهمانها را نپذیرم و نه از قوم خود در امانم.

۷۸- وَ جاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی أَ لَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشِیدٌ.

از این آیه معلوم می‌شود اولا که قوم لوط پس از آنکه از ورود میهمانان مطلع شده به یکدیگر خبر کرده و هر که شنیده به سرعت به سوی خانه لوط سرازیر شده است ثانیا جمله وَ مِنْ قَبْلُ کانُوا ... نشان می‌دهد که به فحشاء و لواط عادت کرده بودند و از این کار شرمی نداشتند، ملت و دولت کثیف انگلیس که قانون لواط را تصویب و قانونی کردند و ملتهای فحشاگر امروز تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱

هنوز بپای قوم لوط علیه السلام نرسیده‌اند که آنها بحکم: وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ عنکبوت/ ۲۹ آن کار را در مجالس پیش روی حاضران می‌کردند.

ثالثا: آن حضرت دیده است، صرف موعظه فائده‌ای ندارد باید برای خواست آنها جوابی داد لذا فرموده: این دختران من است که ازدواج آنها بلا محذور است. واقعا آنها چقدر بی بند و بار و عاصی بودند که به خانه آن حضرت ریخته و او را چنان عاجز کردند ولی باید دید معنای هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ چیست؟ قطعا مراد آن حضرت علیه السّلام زنا نبوده است: غیر ممکن است پیامبر خدا برای رفع فحشایی، فحشاء دیگری را پیش کشید بلکه منظورش یقینا ازدواج شرعی بود که در شریعتش ازدواج با کفار جائز و زنش نیز از آنها بود چنان که در صدر اسلام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم دخترش زینب را بابی العاص بن ربیع داد که هنوز ایمان نیاورده بود، سپس این حکم نسخ شد، از امام صادق علیه السّلام نقل شده که آن حضرت تزویج دخترانش را بر آنها عرضه کرد «۱».

اما درباره اینکه دختران لوط چند نفر بیش نبودند چطور ازدواج آنها را به همه عرضه کرد، درست نمی‌دانیم، در مجمع البیان فرمود: آنها دو نفر رئیس داشتند لوط خواست دخترانش زعوراء و ریتاء را به آن دو تزویج کند، به نظر نگارنده این وجه خوبی است و شاید دخترانش بیشتر از دو نفر بودند و خواسته مثلا چهار دخترش را به چهار نفر از سران آنها تزویج کند و آنها دیگران را برگردانند در آیات دیگر آمده: قالَ هؤُلاءِ بَناتِی إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ حجر/ ۷۱.

به قول بعضی مرادش زنان امت بود که مردان امت پسران پیامبر و

(۱) المیزان از

کافی عن ابی عبد اللّه (ع) فی قول لوط هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ قال: عرض علیهم التزویج.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲

آنها دختران او هستند ولی از لفظ آیه دلیلی بر این گفته نیست و آیه لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ خلاف آن را ثابت می‌کند. رابعا خدا را در نظر آنها آورده که از خدا بترسند و او را درباره میهمانانش شرمنده نکنند و آن گاه استمداد کرده می‌فرماید: آیا در میان شما یک انسان کامل و مؤدبی نیست که یاریم کند؟! از این معلوم می‌شود که در زندگی نظام و حسابی نداشته و همچون وحشی‌ها زندگی می‌کرده‌اند.

۷۹- قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ ما لَنا فِی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُرِیدُ.

جواب آن ناکسان است در مقابل پیامبر خدا که گفتند می‌دانی در دختران تو حقی نداریم و می‌دانی که از این آمدن چه اراده کرده‌ایم.

۸۰- قالَ لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ.

این آیه حکایت از عاجز شدن آن حضرت در مقابل اشرار دارد یعنی ای کاش به سبب شما و بودن کسانی از شما در یاری من، نیرویی در دفع شما داشتم یا ای کاش به خانواده‌ای که یاریم کنند لاحق می‌شدم، از امام باقر علیه السّلام نقل شده: خدا به لوط رحمت کند اگر می‌دانست در حجره او کدام کسانند می‌دانست که او یاری شده است ... «۱» به قولی این آیه خطاب به ملائکه است که ای کاش به واسطه شما نیرومند بوده و با آنها به مقابله می‌پرداختم. ولی چون خطابهای سابق راجع به مشرکان است دلیلی بر عوض شدن خطاب نیست (از المیزان) سلام و صلوات خدا بر انبیا باد چه زحماتی در هدایت انسانها متحمل شده‌اند، در اینجا بود که ملائکه به لوط علیه السّلام گفتند:

۸۱- قالُوا یا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا إِلَیْکَ.

(۱) تفسیر صافی از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳

ای لوط ما فرستاده پروردگار تو هستیم، این ناکسان هرگز بتو نخواهند رسید و ما را از تو نخواهند گرفت.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل شده: جبرئیل گفت: ای کاش می‌دانست چه قدرتی در اختیار دارد، آنها با لوط مکابره کرده وارد خانه شدند، جبرئیل صدا زد ای لوط بگذار داخل شوند، جبرئیل با انگشت خود اشاره کرد چشمهای آنها نابینا شد که خدا فرموده: فَطَمَسْنا أَعْیُنَهُمْ در سوره قمر/ ۳۷ آمده: وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَیْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْیُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابِی وَ نُذُرِ از این آیه معلوم می‌شود که در اثر عمل ملائکه چشم آنها از کار افتاده و وحشت زده از خانه لوط فرار کرده‌اند، آن گاه ملائکه به لوط گفتند: فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُها ما أَصابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَ لَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ سری و اسراء دلالت به شب رفتن دارند شاید بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ برای توضیح باشد، اینکه فرموده: به عقب نگاه نکنید شاید برای آن بود که زود از منطقه خطر خارج شوند بعضی گفته‌اند ملتفت مال و متاع نشوید ولی این بعید است إِلَّا امْرَأَتَکَ استثناء است از «باهلک» این می‌رساند که لوط مأمور بوده زنش را از رفتن خود و دخترانش خبر ندهد لفظ «اصابهم» به صورت ماضی برای حتمی بودن مطلب است.

گویند: لوط گفت: الان آنها را از بین ببرید آنها در جواب گفتند وعده آنها وقت صبح و روشن شدن هوا است آیا صبح نزدیک

نیست؟ منظور از صبح ظاهرا بعد از فجر و روشن شدن هوا و قبل از طلوع آفتاب است چنان که فرموده:

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ حجر/ ۷۳.

۸۲- فَلَمَّا جاءَ أَمْرُنا جَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْها حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴

ضمیر «ها» در هر سه مورد راجع به «ارض» است یعنی چون عذاب ما آمد بالای آن زمین را پائین آن کردیم، زیر و رویش کردیم. آن وقت به طور مداوم بر آن بارانی از سنگ باراندیم، بعضی‌ها احتمال داده‌اند که در اثر زلزله زمین آنها زیر و رو شده و کوه‌ها و تپه‌ها به آسمانها رفته و بر زمین باریده است و اللّه العالم، امکان آتشفشان و باریدن سنگها نیز احتمال دارد.

۸۳- مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ.

منظور از «مسومة» ظاهرا آن است که: این سنگها بر همه نمی‌بارد بلکه علامتدار و فقط برای ظالمان است، مراد از «الظالمین» اهل مکه‌اند «هی» اگر راجع به «حجارة» باشد معنی آن است که: این سنگها از ظالمان مکه بعید نیستند و اگر بر کفر ادامه دهند مانند قوم لوط گرفتار خواهند شد، ولی از آیات: وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ حجر/ ۷۶ که «انها» به ارض قوم لوط بر می‌گردد و: وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

صافات/ ۱۳۸ که حکایت می‌کند: اهل مکه در مسافرت شب و روز از آنجا می‌گذشتند دلیل است که «هی» راجع بارض است یعنی زمین آنها از ظالمان اهل مکه دور نیست.

نکته‌ها

لوط علیه السّلام: نام مبارک لوط علیه السّلام مجموعا ۲۷ بار در قرآن مجید ذکر شده، قسمتی از حالات او در تورات فعلی نیز آمده است ولی به آن حضرت در تورات اهانت بزرگی شده است به نظر می‌آید این بدستور پادشاهان عیاش یهود به تورات راه یافته است تا با آن طریق عیاشیهای خود را پیش مردم توجیه کنند، رجوع شود به سفر پیدایش باب نوزدهم. در مجمع البیان نقل شده: لوط خواهرزاده ابراهیم علیه السّلام بود ولی تورات برادرزاده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵

او گفته است.

آن حضرت با ابراهیم علیه السّلام از بابل به فلسطین هجرت کرد وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها لِلْعالَمِينَ انبیاء/ ۷۱، سپس آن حضرت در قسمتی از فلسطین که از محل ابراهیم علیه السّلام چندان دور نبود ساکن گردید و در آنجا به هدایت خلق اللّه مبعوث شد، به نظر می‌آید که جز خانواده‌اش کسی بوی ایمان نیاورد، حتی زنش از کفار بود، درباره محل سکونت او آمده فَما وَجَدْنا فِيها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذاریات/ ۳۶ در آن دیار جز یک خانه از مسلمین نبود، آن هم خانه لوط علیه السّلام بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۴ تا ۹۵]

اشاره

وَ إِلى مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ وَ لا- تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَ يا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۸۵) بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۸۶) قالُوا يا شُعَيْبُ أَ صَلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ ما يَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قالَ يا قَوْمِ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ

أَنْ أُخالِفَكُمْ إِلى ما أَنْهاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸)
وَ يا قَوْمِ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ (۸۹) وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰) قالُوا يا شُعَيْبُ ما نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَوْ لا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْنا بِعَزِيزٍ (۹۱) قالَ يا قَوْمِ أَ رَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَ يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنِّي عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ (۹۳)
وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّيْنا شُعَيْباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيارِهِمْ جاثِمِينَ (۹۴) كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيها أَلا بُعْداً لِمَدْيَنَ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ (۹۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷

۸۴- به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من: خدا را بپرستید که معبودی جز او ندارید، از پیمانه و ترازو کم نکنید، من شما را در نعمت می‌بینم، من بر شما از عذاب روزی که همه را احاطه می‌کند بیمناکم.

۸۵- وای قوم من، پیمانه و ترازو را به عدالت تمام بدهید و اجناس مردم را بد تعریف نکنید، و در این سرزمین برای فساد تلاش نکنید.

۸۶- نفع حلال خدا برای شما اگر مؤمن باشید بهتر است و من نگهبان شما نیستم.

۸۷- گفتند: ای شعیب آیا نماز تو دستور می‌دهد که عبادت پدرانمان را ترک کنیم یا از آنچه می‌خواهیم در اموالمان دست برداریم، تو که عاقل و کامل هستی.

۸۸- شعیب گفت: ای قوم به من بگوئید اگر از خدا معجزه داشته باشم و به من رزق خوبی بدهد می‌توانم شما را تبلیغ نکنم، و من نمی‌خواهم با شما در آنچه از آن نهی می‌کنم مخالف باشم، آنچه می‌توانم جز اصلاح نمی‌خواهم، موفق بودنم فقط با خداست، بر او اعتماد کردم و به او انابه می‌کنم. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸

۸۹- ای قوم: عداوت من بر مخالفت وادارتان نکند که مبادا عذابی مانند عذاب قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح به شما برسد و قوم لوط از شما دور نیست.

۹۰- از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به سوی او برگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار است.

۹۱- گفتند: ای شعیب بسیاری از آنچه را که می‌گویی نمی‌فهمیم و اگر عشیره تو نبود سنگبارانت می‌کردیم تو بر ما گرانقیمت نیستی.

۹۲- گفت: ای قوم آیا اقوام من بر شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر انداخته‌اید (با آنکه) خدایم به آنچه می‌کنید احاطه دارد.

۹۳- ای قوم آنچه می‌توانید به عمل خود ادامه دهید من نیز به کار خود ادامه می‌دهم، زود می‌دانید کدام است آنکه عذاب خوارش می‌کند و کی دروغگوست منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم.

۹۴- و چون عذاب ما آمد شعیب را با مؤمنان به رحمت مخصوص خود نجات دادیم، ظالمان را صیحه گرفت و در دیار خود ساقط شدند.

۹۵- گویی که هرگز در آن شهر نبوده‌اند، بدانید که مدین به طور کامل همچون ثمود از رحمت خدا بدور شدند.

کلمه‌ها

مدین: نام شهری بود که شعیب علیه السّلام بر اهل آن مبعوث گردید رجوع شود به سوره اعراف/ ۱۵.

شعیبا: یکی از پیامبران مشهور است (اعراف/ ۸۵).

مکیال: کیل: پیمانه و پیمانه کردن، به قول راغب پیمانه کردن طعام، به قول بعضی بیشتر در پیمانه کردن طعام آید، مکیال اسم آلت است به معنی پیمانه.

قسط: عدالت یا حصه‌ای که از روی عدالت باشد. فاعل آن مقسط است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹

در ظلم نیز به کار می‌رود که فاعل آن قاسط است، در قاموس و اقرب الموارد گوید: قسط به کسر اول عدالت و به فتح آن به معنی ظلم است.

تبخسوا: بخس: ناقص کردن خواه وصفی باشد یا کمّی راغب کم کردن از روی ظلم گفته است.

تعثوا: عثو و عثی: افساد. وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ: در زمین برای افساد تلاش نکنید (اعراف/ ۷۴).

بقیت: بقاء: باقی ماندن. بقیهٔ: باقی مانده مراد از آن منفعت کسب حلال است.

حلیم: حلم: بردباری و عقل (هود/ ۷۵) الحلیم الرشید: عاقل کامل.

یجرمنکم: لا یَجْرِمَنَّکُمْ: وادار نکند شما را، جرم به فتح اول به معنی قطع و به ضم اول به معنی گناه است در این آیه معنای حمل و وادار کردن بر آن اشراب شده است (قاموس قرآن- جرم).

شقاقی: شق: شکافتن و شکاف. و به کسر اول به معنی مشقت و رنج است شقاق: مخالفت و دشمنی که هر یک از دو دشمن در یک شق و در یک طرف واقع می‌شوند.

نفقه: فقه: فهم و درک. «لا نفقه»: نمی‌فهمیم.

رهط: رهط: عشیره و قوم لَوْ لا رَهْطُکَ: اگر نبود عشیره تو.

رجمناک: رجم: سنگ زدن، سنگباران کردن.

ظهریا: ظهر (به فتح اول): پشت. «چیزی که پشت سر انداخته و فراموشش کنند. «ما تجعله بظهرک فتنساه». تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰

مکانتکم: کون: بودن. مکان: موضع و محل بودن «مکانت» منزلت و موضع و تمکن و قدرت، مراد از آن در اینجا تمکّن است.

ارتقبوا: رقبه (به کسر اول) و رقوب: حفظ و انتظار. رقیب: حافظ و منتظر. «و ارتقبوا»: منتظر بمانید.

جاثمین: جثوم: سقوط بر روی یا نشستن به زانو. «جاثمین» افتادگان.

شرحها

در ادامه بررسی حالات پیامبران علیهم السّلام در این آیات ماجرای حضرت شعیب و قوم او بیان شده است، آن حضرت سخن خود را با دعوت به توحید شروع می‌کند و از بت‌پرستی منع می‌کند و به عدالت و انصاف در معاملات و اینکه کم فروشی نکنند و اجناس مردم را ناقص ننمایند و به منفعت حلال قانع باشند، امر می‌کند در جواب او می‌گویند: آیا نماز تو دستور می‌دهد که دین پدران خود را رها کنیم و یا درباره اموال خود مطابق میل خود رفتار نکنیم؟

شعیب فرمود: من بر گفته و دعوت خود دلیلی از خدا دارم و نسبت به شما جز اصلاح و سعادت نمی‌خواهم، نیز در دعوتم با شما شریک می‌باشم، مبادا مخالفت با من آن بلائی بسر شما بیاید که به سر قوم نوح و هود و صالح آمد و مکان قوم لوط که تار و مار شدند از شما چندان دور نیست از اعمال گذشته استغفار کنید و به سوی خدا برگردید که خدا رحیم و مهربان است.

گفتند: بسیاری از آنچه می‌گویی برای ما مفهوم نیست و اگر اقوام و عشیره‌ات نبود سنگبارانت می‌کردیم، تو ناتوان هستی و پیش ما گرانقیمت نمی‌باشی.

شعیب گفت: آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که خدا را فراموش تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱

کرده‌اید؟ آنچه در امکان دارید بکنید، به زودی خواهید دانست که عذاب خدا کدام را خواهد گرفت و کاذب کدام است، آن گاه عذاب آمد و همه را تار و مار کرد و فقط شعیب و یاران او نجات یافتند.

این یک عینیت و واقعیت است که ستمکاران پایمال می‌شوند خواه به دست مظلومان و خواه به دست خدا و با عوامل طبیعی.

۸۴- وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ.

در آیات گذشته و در سوره اعراف مکرر گفته شد که مراد از «اعبدوا» فقط اعمال عبادی نیست بلکه مطلق فرمانبردن از خدا در همه امور است و نتیجه آن لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ می‌باشد چنان که نهی از معامله حرام در آیه بعدی آن را تأیید می‌کند که از اقسام فرمانبری از خداست، و یا اینکه پرستش خدا مقدمه فرمانبریهای بعدی است ایضا معلوم می‌شود که آنها وجود خدا را که یک امر فطری است قبول داشتند، دعوی بر سر الوهیت و توحید عبادت بود. تقدیر جمله اول «و ارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا» است آن وقت در دنباله دعوت خود می‌گوید:

وَ لا تَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ إِنِّی أَراکُمْ بِخَیْرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ مُحِیطٍ.

این نشان می‌دهد که خیانت و کم فروشی از اعمال رائج آنها بوده است که بعد از دعوت به توحید بلافاصله بآن می‌پردازد، کم کردن پیمانه و ترازو، کم کردن جنس آنهاست و این نسبت، مجاز عقلی است.

مراد از «بخیر» کثرت نعمت و فراوانی آنست یعنی: من شما را در کثرت و وفور نعمت می‌بینیم، احتیاج به کم کردن ترازو و دزدیدن از اموال مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲

ندارید چنان که از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«کان سعرهم رخیصا «۱»»

و افزود که در صورت مخالفت می‌ترسم عذاب روزی که بر همه احاطه خواهد داشت شما را بگیرد.

۸۵- وَ یا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.

ایفاء پیمانه و ترازو تمام دادن جنس با آن دو است، «بالقسط» وصف «اوفوا» است یعنی تمام دادن توأم با عدالت باشد و نیز تمام گرفتن، به نظر می‌آید مراد از لا تَبْخَسُوا نقص کیفی باشد یعنی: هنگام خرید و فروش، اشیاء مردم را تعییب نکنید و نگوئید: این جنس بدی است به درد نمی‌خورد، علی هذا قطع نظر از اینکه این آیه تأکید آیه قبلی است، آیه قبلی راجع به فروختن بود ولی این آیه راجع به خرید و فروش هر دو است و دستور می‌دهد که تمام کردن پیمانه و ترازو در هر دو توأم با عدالت باشد، بنا بر آنچه گفته شد ایفاء راجع به نقص کمی و بخس مربوط به نقص کیفی می‌باشد، خیانت در معاملات، افساد در زمین و از بین بردن عدالت و اطمینان میان مردم است لذا فرموده در این دیار برای فساد تلاش نکنید، این آیه نظیر آیه ۸۵ از سوره اعراف است که در آن آمده وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ....

۸۶- بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ.

تتمه سخن آن حضرت است یعنی آنچه از کسب حلال به عنوان نفع حلال برای شما میماند آن بهتر است و این را در صورتی می‌دانید که مؤمن باشید و آن گاه افزود:

من وظیفه‌ام فقط گفتن است و بر شما نگهبان و صاحب عمل نیستم و آن کار خداست در این آیه آنها را به عاقبت نیک عدالت و انصاف راهنمایی کرده است.

---

(۱) تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳

۸۷- قالُوا یا شُعَیْبُ أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ ما یَعْبُدُ آباؤُنا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِی أَمْوالِنا ما نَشؤُا إِنَّکَ لَأَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ.

جمله أَوْ أَنْ نَفْعَلَ عطف است بر ما یَعْبُدُ آباؤُنا یعنی آیا نماز تو امر می‌کند که عبادت پدرانمان را ترک کنیم و یا ترک کنیم آنچه را می‌خواهیم درباره اموالمان انجام دهیم؟! تو که مرد عاقل و کاملی، چگونه دستور می‌دهی کار پدران را ترک کنیم و در اموال، مطابق میل خود رفتار نکنیم؟

در این آیه به هر دو گفته شعیب جواب داده‌اند، اول آنکه گفته بود فقط خدا را پرستش کنید، در جواب گفته‌اند: این سنت از پدران است آن را ترک نتوانیم کرد، دوم آنکه گفته بود در معامله خیانت نکنید، جواب داده‌اند که اموال متعلق به خودمان می‌باشد هر کاری که در این باره بکنیم مختاریم، آن وقت افزوده‌اند که عقل و رشد تو چگونه اجازه می‌دهد که چنین دستوری به ما بدهی؟! اینکه گفته‌اند: أَ صَلاتُکَ تَأْمُرُکَ ... از آن جهت بود که صلوة و توجه به خدا هم امر به توحید می‌کند و هم از فحشاء و منکر باز می‌دارد و یا منظور از صلوة، دین شعیب است.

۸۸- قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.

این آیه جواب شعیب است نسبت به گفته آنها، بنا بر آنچه در آیه بیست و هشت و شصت و سوم همین سوره گذشت و بنا بر آیه ۸۵ از سوره اعراف، منظور از «بینة» معجزه و از «رزق حسن» شریعت و قانونی است که به شعیب علیه السّلام داده شده بود، جواب «ان کنت» محذوف است نظیر فَمَنْ یَنْصُرُنِی مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَیْتُهُ چنان که در آیات دیگر گذشت، یعنی ای قوم به من بگوئید اگر

معجزه‌ای از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴

جانب خدا داشته باشم و خدا به من شریعت و احکام بدهد کسی مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد اگر شما را به طرف خدا دعوت نکنم؟! «۱» آن وقت اضافه می‌کند این را فقط برای شما نمی‌گویم خودم نیز به آن عمل می‌کنم و نمی‌خواهم در چیزی که شما را از آن نهی می‌کنم مخالف شما باشم، یعنی تکلیف همگانی است و اگر ضرری داشته باشد برای من نیز هست، این برای رفع هر گونه شبهه از آنهاست و باز اضافه می‌کند که منظورم فقط اصلاح است آنچه بتوانم، نسبت به شما بدخواه یا نفع جو نیستم و سپس از مبدء فیاض مدد خواسته و می‌گوید موفق شدن من فقط بواسطه خداست، بر او اعتماد کرده‌ام و به سوی او پیوسته توجه دارم و بر می‌گردم این جمله نقطه عطف و محور هر پیامبر است که به خدا دعوت می‌کردند و از خدا مدد می‌خواستند و باو اطمینان داشتند.

۸۹- وَ یا قَوْمِ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ ما أَصابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صالِحٍ وَ ما قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ.

ادامه سخن آن حضرت است مراد از «شقاقی» مخالفت و عداوتی است که در اثر دعوتش به او داشتند که عمل خود و پدرانشان را تخطئه می‌کرد، آن عداوت سبب نپذیرفتن دعوت او بود و آن، سبب تار و مار شدن، مانند قوم نوح و دیگران آن گاه قوم لوط را که آشنایی کامل داشتند شاهد آورده است چون قوم لوط از حیث زمان به آنها نزدیک بودند و نیز از حیث مکان، که شعیب علیه السّلام در قسمتی از سرزمین فلسطین «مدین» ساکن بود و قوم لوط در قسمت دیگری از آن سکنی داشتند.

۹۰- وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ.

---

(۱) در تفسیر صافی می‌گوید: معجزه شعیب در قرآن ذکر نشده، در اخبار نیز آن را نیافتم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵

دو جمله اول راجع به گذشته و آینده است یعنی راجع به خطاهای گذشته از خدا مغفرت بخواهید و آن گاه با شروع به اعمال خوب به سوی خدا برگردید که خدای من مهربان است می‌آمرزد و توبه کننده را دوست می‌دارد ظاهرا «رحیم» راجع به استغفار و

«ودود» راجع به توبه است.

۹۱- قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً وَ لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ وَ ما أَنْتَ عَلَیْنا بِعَزِیزٍ.

اینکه می گویند: بسیاری از آنچه را می گویی نمی‌فهمیم، آن قسمت از تعلیمات نبوت است که مورد قبول آنها نبود، آن گاه گفته‌اند: تو از مقابله با ما ناتوانی و اگر عشیره تو نبودند زیر سنگها بحیات تو خاتمه می‌دادیم و وجود تو به ما ضرورت ندارد که از کشتن تو در گذریم.

۹۲- قالَ یا قَوْمِ أَ رَهْطِی أَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَکُمْ ظِهْرِیًّا إِنَّ رَبِّی بِما تَعْمَلُونَ مُحِیطٌ.

جواب آنهاست در مقابل آنچه می گفتند لَوْ لا رَهْطُکَ لَرَجَمْناکَ یعنی آیا اقوام من پیش شما از خدا عزیزتر هستند که مرا به خاطر آنها احترام می کنید ولی به خاطر خدا احترام نمی کنید انداختن در پشت سر کنایه از فراموشی و بی اعتنایی است «ظهریا» بدل است از «ورائکم» یعنی شما عشیره مرا به حساب می‌آورید ولی خدایی را که به همه اعمال شما احاطه دارد نادیده گرفته‌اید.

۹۳- وَ یا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنِّی عامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتِیهِ عَذابٌ یُخْزِیهِ وَ مَنْ هُوَ کاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ.

تهدید است به صورت امر، یعنی هر قدر که توانید به شرک و خیانت ادامه دهید، من نیز به فرمان خدایم عمل خواهم کرد، به زودی می‌دانید کدام است آنکه عذاب می‌آید و خوارش می کند و کدام کس دروغگوست، منتظر عذاب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶

باشید من نیز با شما انتظار آن را دارم. محمّد بن فضیل می گوید: از حضرت رضا علیه السّلام از انتظار فرج سؤال کردم فرمود آیا نمی‌دانی که انتظار فرج از جمله فرج است بعد فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ «۱» این حدیث، استفاده از قرآن است.

۹۴- وَ لَمَّا جاءَ أَمْرُنا نَجَّیْنا شُعَیْباً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ.

منظور از «برحمة» رحمت بخصوصی است آمَنُوا مَعَهُ یعنی با او به خدا ایمان آوردند، در این آیه آمده است که آنها را صیحه آسمانی گرفت و در سوره عنکبوت/ ۳۷ هست فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ و در جای دیگر فرموده: فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ شعراء/ ۱۸۹، از مجموع این سه آیه به دست می‌آید که ابر عذاب در آسمان ظاهر شده و بر آنها سایه انداخته و آن گاه رعد و برق مهیبی برخاسته به طوری که از شدت رعد همه به لرزه افتاده و بیجان شده‌اند و شاید صاعقه نیز آنها را گرفته باشد.

۹۵- کَأَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیها أَلا بُعْداً لِمَدْیَنَ کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ.

در مجمع البیان فرموده فعل بعد (بفتح اول و ضم دوم) در خیر و شر هر دو گفته می‌شود مصدر آن بعد (بر وزن قفل) است معنی این آیه در آیه ۵۸ گذشت تقدیر آیه: «الا ان مدین بعدوا بعدا من رحمة اللّه» است تشبیه آنها به ثمود شاید از جهت هم سنخ بودن عذاب آنها با عذاب ثمود است و گرنه لازم بود به قوم لوط تشبیه شوند که از حیث زمان به آنها نزدیک بودند.

---

(۱)

«قال سألته عن انتظار الفرج» فقال: او لیس تعلم ان انتظار الفرج من الفرج ثم قال ان اللّه تبارک و تعالی یقول وَ ارْتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ

تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۸]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (۹۶) إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (۹۸) وَ أُتْبِعُوا فِي هذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (۹۹) ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْقُرى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ (۱۰۰)

وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (۱۰۱) وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ (۱۰۳) وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ (۱۰۴) يَوْمَ يَأْتِ لا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ (۱۰۵)

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ (۱۰۶) خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِما يُرِيدُ (۱۰۷) وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (۱۰۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸

۹۶- موسی را با آیه‌های خود و دلیل آشکار فرستادیم.

۹۷- به سوی فرعون و قوم او (ولی آنها) به دستور فرعون اطاعت کردند، دستور فرعون کمال بخش نیست.

۹۸- روز قیامت پیش قوم خود می‌افتد و آنها را به آتش وارد می‌کند که بد محل وارد شده‌ای است.

۹۹- در این دنیا با لعنت تعقیب شدند و در آخرت با لعنت تعقیب می‌شوند (و آن) عطای بدی است که داده شده.

۱۰۰- اینها از خبرهای شهرهاست که بر تو حکایت می‌کنیم بعضی از آنها اثرش باقی و بعض از آنها محو شده است.

۱۰۱- ما به آنها ظلم نکردیم لیکن آنها به خود ظلم کردند، آن گاه که عذاب خدا آمد، خدایانی که جز خدا می‌خواندند هیچ چیز از آنها کفایت نکردند و جز تباهی و هلاک بر آنها نیافزودند.

۱۰۲- این چنین است عقوبت پروردگار تو آن گاه که مردمان را عقوبت کرد که عقوبت او دردآور و سخت است.

۱۰۳- در اینها عبرت هست به آنکه از عذاب آخرت بترسد، آن روزی است که مردم برای آن جمع می‌شوند و آن روزی است که مشهود همه است.

۱۰۴- ما روز قیامت را جز برای مدت معین به تأخیر نمی‌اندازیم.

۱۰۵- روزی، آن مدت فرا رسد کسی جز باذن خدا سخن نمی‌گوید، بعضی از مردم (در آن) شقی و بعضی سعید هستند.

۱۰۶- اما آنهایی که شقی شده‌اند در آتشند و صدای زفیر و شهیق (از کثرت اندوه) دارند.

۱۰۷- در آتش پیوسته‌اند تا آسمانها و زمین باقی است مگر وقتی که پروردگار تو بخواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹

که خدای تو آنچه بخواهد می‌کند.

۱۰۸- اما آنهایی که سعید شده‌اند در بهشتند و در آن تا آسمانها و زمین باقی است پیوسته‌اند مگر وقتی که خدای تو بخواهد عطای آنها قطع شدنی نیست.

کلمه‌ها

سلطان: سلطه: تمکن و قدرت، یا قدرت از روی قهر. سلطان: دلیل و حجت که سبب سلطه و غلبه است، مراد از آن در اینجا معجزه می‌باشد.

ملأ: ملء (بفتح- م): پر کردن خواه با آب باشد یا غیر آن. ملاء به معنی جماعت و اشراف ناس است که هیبت آنها سینه‌ها را پر

کند.

ورد: ورد (بکسر اول) به چند معنی آمده است: اشراف بر آب.

آبی که بر آن وارد شونـد. جمـاعتی که وارد آب می‌شونـد. عطش و غیره. مراد از آن در آیه به قرینه مورود ظـاهرا آب است چنان که مجمع البیان و المیزان و المنار اختیار کرده‌اند یعنی آتش بد آبی است که بر آن وارد می‌شوند طبرسی فرموده: خدا بر آتش لفظ ورد مورود اطلاق کرده تا مطابق باشد با نهرها و چشمه‌ها که اهل بهشت وارد می‌شوند، المنار آن را اشاره به نومیدی می‌داند.

رفد: رفد (بکسر اول): عطیه. یاری «الرفد الرفود»: عطیه عطا شده.

انبـاء: نبـأ: خبر مهم و پر فائـده. از کلیات ابو البقاء نقل شـده: نبأ و انباء در قرآن در چیزهایی که اهمیت دارنـد و عظیم الشأن هسـتند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰

به کار رفته است.

القری: قریه نـام موضـعی است که مردم در آن جمع شدنـد، بمردم نیز قریه گوینـد و در هر دو معنی به کـار می‌رود، جمع آن قری است، قریه بیشتر در شهر به کار می‌رود تا در روستا (قاموس قرآن).

حصید: حصد: درو کردن. حصید: درو شده، منظور کوبیده شده و از بین رفته است.

تتبیت: تب و تبـاب: خسـران و زیـان، به قول طبرسـی زیـان موجب فساد و به قول راغب زیان مسـتمر. «تتبیب»: خسـران یا به خسـران کشیدن.

شقی: شقو، شقوه، شقاوت و شقاء: بدبختی. مقابل آن سعادت است.

سعادت و شقاوت یک حالت نفسانی است که رسیدن به خیر و شر را میسر می کنند. شقی: بدبخت. سعید: خوشبخت.

زفیر: زفیر به درون کشـیدن نفس است با صوت توأم با اندوه، اصل آن به معنی سـختی است شهیق صدای فظیعی است که از جوف خـارج می‌شود بـا نفس کشـیدن، اصـل آن به معنی طول مفرط است. زجاج گویـد: زفیر و شـهیق از صـدای انسانهای غمگین اسـت (مجمع البیان) آه و انین، بقاموس قرآن رجوع شود.

مجذوذ: جذ: شکستن. پراکندن. بریدن. در اینجا معنای اخیر مراد است غَیْرَ مَجْذُوذٍ: غیر مقطوع یعنی دائمی.

شرحها

در این آیات در تعقیب مطالب گذشته بجریان موسی و فرعون اشاره شده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱

که ماننـد قضایـای پیـامبران گذشـته است، سـپس خطاب بحضـرت رسول صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم فرموده: آنچه تا اینجا برای تو حکایت کردیم از اخبار شـهرهای پیامبران است که بعضی هنوز دائر است و بعضی به صورت خرابه می‌باشد، در این بلاها که به سر آنها آمـد ظلمی از جانب خـدا نبود بلکه آنها به خود ظلم کردنـد تا نعمت خـدا به عـذاب مبدل گردید و چون عذاب آمد، خدایان دروغین به کمک آنها نیامدنـد خـدا اگر عـذاب کند این چنین سـخت می گیرد، این عذابها مایه عبرت و نمونه عذاب آخرتند برای آنان که گوش شنوا دارند.

قیامت روی مدت معینی که دارد به تأخیر می‌افتد و چون بیاید کسـی حق حرف زدن ندارد مگر به اذن خدا، مردم در آن روز به دو گروه بدبخت و خوشـبخت تقسـیم می‌شوند، اهل شـقاوت پیوسته در آتشند مگر آن وقت که خدا بخواهد و اهل سعادت پیوسته در بهشتند و عطایشان قطع شدنی نیست (اللهم اجعلنا منهم).

۹۶- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ.

به حکم آیه: وَ لَقَدْ آتَیْنـا مُوسـی تِسْعَ آیاتٍ بَیِّناتٍ اسـراء/ ۱۰۱ و آیـه ۱۲ از سوره نمـل، موسـی علیه السّـلام مجموعا ۹ معجزه برای

فرعونیان آورده است، آنها عبارتند از عصا و ید بیضاء و هفت معجزه دیگر که در سوره اعراف آیات ۱۳۰- ۱۳۳ آمده است، در این آیه ممکن است مراد از «آیاتنا» هشت معجزه و از سلطان مبین عصای آن حضرت باشد و شاید سلطان مبین بیان آیاتنا باشد به هر حال فرستادن موسی توأم با معجزات بود.

۹۷- إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ ما أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ.

ملائه احتمال دارد به معنی قوم یا درباریان باشد، به دنبال تبلیغ موسی فرعون قوم خود را به سوی خودش خواند و به حکم: فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲

زخرف/ ۵۴ به جای تبلیغ موسی از دستور فرعون پیروی کردند، حال آنکه دستور فرعون رشد و کمال دهنده نبود.

۹۸- یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ.

یعنی به جلوی قومش می‌افتد و پیشاپیش آنها راه می‌رود و داخل آتششان می‌کند، هم چنان که در دنیا به جلوشان افتاده و از دین موسی دورشان کرد، آری سرپرستان دنیا، سرپرستان آخرت در بردن به آتش و بهشتند. مراد از «اوردهم» مستقبل است و به علّت محقق الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است و یا اشاره به آن است که در دنیا به آتش داخلشان کرده بود و در آخرت ظاهر می‌شود و آن آتش بد آبی است که در آن وارد می‌شوند بِئْسَ الْوِرْدُ کاملا واضح نشد و اللَّه العالم و شاید مراد از «ورد» محل ورود باشد.

۹۹- وَ أُتْبِعُوا فِی هذِهِ لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ.

اول این آیه، نظیر آیه ۶۰ از همین سوره است مراد از لعنت دنیا همان عذاب و غرق شدن است و یا لعنتی که پیوسته به آنها میرسد به علّت آنکه سبب مشرک بودن دیگران نیز شده‌اند، لعنت روز قیامت، عذاب آنست. یعنی در دنیا با عذاب تعقیب شدند و در آخرت نیز با عذاب تعقیب می‌شوند و این لعنت و عذاب بد عطیه‌ایست که داده شده‌اند فاعل «بئس» عذاب و لعنت است. در مجمع البیان فرموده: این در مقابل عطایای خداست که به مؤمنان داده می‌شود.

۱۰۰- ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصِیدٌ.

از این آیه شروع به نتیجه گیری از قصه‌های انبیا شده است که طی آیات بیست و پنج تا نود و نه ذکر گردید تا مردم بدانند ظالمان بچه روز افتاده‌اند و اهل حق به کجا رفته‌اند «ذلک» اشاره است به همه آیات هفتاد و چهار، منظور از «القری» تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۳

ظاهرا قریه‌ها و شهرهاست که در وقت نزول قرآن بعضی از آنها قائم بود یعنی آثاری از آنها مانده بود مانند خرابه‌های قراء لوط که فرموده: وَ لَقَدْ تَرَکْنا مِنْها آیَةً بَیِّنَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ عنکبوت/ ۳۵ و بعضی آثارشان از بین رفته و اثری از آنها نبود مانند قراء قوم نوح و عاد. و اگر منظور خود آن اقوام باشد، باید دید کدام یک از آنها در وقت نزول آیه وجود داشته‌اند.

۱۰۱- وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمَّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ ما زادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ.

یعنی تصور نکنید که خدا با آنها اعمال غرض کرد بلکه خودبخود ظلم کردند، مقتضای خروج از عبودیت و نظام خلقت همان بود، آن وقت افزوده نتیجه کار آن بود که خدایا نشان هیچ فایده‌ای به آنها نرسانیدند و فقط به آنها هلاکت افزودند، چون اگر دل به آنها نبسته بودند، شاید به خدا استغاثه می‌کردند و مورد رحمت واقع می‌شدند.

۱۰۲- وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ.

در این آیه عقوبت کلی خدا به بعضی از مصادیق آن تشبیه شده و آن وقت فرموده که عقوبت خدا دردناک و سخت است باید مردم از اینها عبرت بگیرند.

۱۰۳- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ.

چون عذاب دنیا نمونه‌ای از عذاب آخرت و مبتلایان در دنیا همان مبتلایان در آخرت هستند لذا فرموده: در این عذابها موعظه است برای آنان که از عذاب آخرت می‌ترسند، آن وقت در مقام بیان اینکه بالاخره همه به آن روز تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۴ خواهند رسید فرموده: آخرت روزی است که همه برای آن جمع می‌شوند و آخرت روزی است که همه شاهد آن می‌گردند، کسی را از آن فراری نیست.

این دو جمله در جواب احتمالی است که گفته شود، شاید بعضی‌ها به قیامت نیایند و مجازات نشوند.

۱۰۴- وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ.

یعنی ممکن بود آن روز زود بیاید و مردم ناپاک به عقوبت برسند ولی ما برای آن، مدت معلوم قرار داده‌ایم لذا تا مدت معین تمام نشود نخواهد آمد، مشیت حتمی بر آن قرار گرفته است.

۱۰۵- یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ.

فاعل «یأت» ظاهرا «اجل» است و آمدن مدت همان آمدن قیامت است «لا تکلم» در اصل «لا تتکلم» می‌باشد، مراد از تکلّم در روز قیامت، صاحب اختیار بودن در آنست نظیر شفاعت و امثال آن زیرا به حکم یَوْمَ لا تَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ انفطار/ ۱۹ و آیات دیگر، کسی از کسی رفع احتیاج نمی‌کند و کسی به درد کسی نمی‌خورد، ولی با اذن خدا می‌شود سخن گفت و کاری کرد مانند شفاعت و کارهای اهل اعراف و در جای دیگر آمده: لا- یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً نبأ/ ۳۸ آن گاه فرمود: مردم در آن روز به دو گروه خوشبخت و بدبخت منقسم می‌شوند. آیه بعدی در شرح حال آنهاست.

۱۰۶- فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ.

اشقیا در آتشند و پیوسته با آه و اندوه و حسرتند و فریاد می‌کشند: رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ جمله اخیر حکایت از حسرت و اندوه دائمی دارد.

۱۰۷- خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۵

رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ

.لفظ «ما» در إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ به معنی وقت است، یعنی مگر آن گاه که خدا بخواهد و یا ماء مصدریه است یعنی: مگر به خواست و مشیت خدای تو جمله ما دامَتِ ... هم دلالت می‌کنند که در آخرت سماوات و ارضی خواهد بود و هم خلود را تأکید می‌کند «۱» گویند: إِلَّا ما شاءَ ... برای اثبات قدرت خداست و اینکه خدا از بیرون کردن آنها مسلوب القدرة نیست و گرنه، آنها در آتش مخلّد می‌باشند و این استثناء واقع شدنی نیست به نظر این اشخاص معنی إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ آن است که: خدا به عذاب آنها ادامه خواهد داد و اراده او همان مخلّد بودن آنها در عذاب است ولی ذیل این آیه با آیه بعدی متفاوت است چنان که خواهد آمد.

قول دیگر آن است که: این آیه درباره کسانی است که بعد از چندی از آتش بیرون خواهند آمد نه درباره آنان که در آتش مخلّد خواهند بود در این زمینه روایات بسیاری از امامان علیهم السّلام نقل شده از آن جمله یازده روایت در تفسیر برهان آمده است که امام صادق علیه السّلام فرماید:

هذه فی الذین یخرجون من النار

و عبارت درایت امام کاظم علیه السّلام چنین است:

یدخلون النار بذنوبهم و یخرجون بعفو اللّه

و در روایت امام باقر علیه السّلام در تفسیر عیاشی آمده:

«هاتان الایتان فی غیر اهل الخلود ...»

بنا بر این، استثناء در جای خود واقع است ابن کثیر در تفسیر خود از ابن عباس و حسن نقل کرده که إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ درباره گناهکاران از اهل توحید است نه درباره کفار. بقیه سخن در سوره انعام ذیل آیه ۱۲۸ قالَ النَّارُ مَثْواکُمْ ... دیده شود و در کتاب قاموس قرآن (ماده خلد)

---

(۱) آیه یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ و آیه وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ دلیل وجود سماوات و ارض در آخرت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۶

به طور تفصیل سخن گفته‌ام.

۱۰۸- وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ.

با اطمینان می‌توان گفت که: إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ در این آیه برای اثبات قدرت خداست و اینکه خدا از بیرون آوردن آنها مسلوب القدرة نیست، جمله عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ نیز آن را تأیید می‌کند، یعنی عطاء و بهشت آنها قطع شدنی نیست اما طوری نیست که خدا هم نتواند آنها را بیرون کند، به نظر نگارنده باید در ذیل این دو آیه بسیار دقت کرد، در ذیل این آیه که درباره اهل بهشت است فرموده: عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ ولی در ذیل آیه قبلی که در زمینه اهل آتش است می‌فرماید: إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ آیا منظور آنست که روزی خدا اراده خواهد کرد که اهل خلود از آتش خلاص شوند و دیگر جهنم از آنها خالی ماند؟ و اللَّه العالم، لازم است درباره سه آیه از قرآن مجید دقت شود اول آیه ۱۰۷ از این سوره، دوم آیه ۱۲۸ از سوره انعام، سوم آیه لابِثِینَ فِیها أَحْقاباً نبأ/ ۲۳ که در قاموس قرآن (خلد) و در سورة انعام گفته‌ام.

در تفسیر المیزان از در منثور از عمر نقل کرده: لو لبث اهل النار کقدر رمل عالج لکان لهم یوم علی ذلک یخرجون فیه» و از ابو هریره نقل کرده: «سیأتی علی جهنم یوم لا یبقی فیها احد و قرء فاما الذین شقوا» و از ابن مسعود نقل کرده:

«لیأتین علیها (جهنم) یوم تخفق ابوابها» و از تفسیر برهان از حمران نقل کرده که به امام صادق علیه السّلام گفتم: به ما خبر رسیده که به جهنم روزی خواهد آمد که درهایش بسته شود فرمود: نه و اللَّه آن خلود است گفتم: خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ ... فرمود: «

هذه فی الذین یخرجون من النار

» و اللَّه اعلم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۷

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۹]

اشاره

فَلا تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِمَّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلَّا کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوصٍ (۱۰۹) وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ (۱۱۰) وَ إِنَّ کُلًّا لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۱۱) فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱۲) وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ (۱۱۳)

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ (۱۱۴) وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ (۱۱۵) فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلَّا قَلِیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا

ما أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶) وَ ما كانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ (۱۱۸)

إِلاَّ مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۱۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۸

۱۰۹- از آنچه اهل مکه می‌پرستند در شک مباش، اینها عبادت بتان نمی‌کنند مگر مانند عبادتی که پدرانشان از پیش می‌کردند، ما به طور حتم بهره‌شان را از عذاب بی‌کم و کاست خواهیم داد،

۱۱۰- ما به موسی کتاب تورات را دادیم و در آن اختلاف شد، اگر وعده مهلت از پیش از طرف خدایت نبود میانشان کار تمام می‌شد، آنها از عذاب در شک قوی هستند.

۱۱۱- حقا که پروردگار تو به طور کامل سزایشان را خواهد داد که او به آنچه می‌کنند داناست.

۱۱۲- همانطور که امر شده‌ای در دین پایدار باش با آنها که در معیت تو ایمان آورده‌اند، طغیان نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

۱۱۳- به آنها که ظالمند میل نکنید، آتش شما را در حالی می‌گیرد که جز خدا یارانی ندارید و سپس یاری کرده نمی‌شوید.

۱۱۴- نماز را در دو طرف روز و نزدیکیهای شب بخوان که کارهای خوب گناهان را از بین می‌برد، این پندی است برای پندگیرندگان.

۱۱۵- صبر کن که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

۱۱۶- چرا از اقوام پیش از شما بقیه‌ای نبود که از فساد در زمین نهی کنند، مگر کمی از آنهایی که نجاتشان دادیم، ولی ظالمان پی چیزهایی رفتند که در آن وسعت یافته بودند و گناهکار بودند.

۱۱۷- از سنت خدای تو نبوده که شهرها را هلاک کند با آنکه اهل آنها اصلاحگر هستند.

۱۱۸- اگر پروردگارت می‌خواست مردم را یک امت (در توحید) می‌گردانید (ولی) پیوسته مختلف خواهند بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۹

۱۱۹- مگر کسی که خدا رحمش کرده و برای رحمت خلقشان کرده است و سخن خدایت تمام است که جهنم را از جن و انسانها پر خواهم ساخت.

کلمه‌ها

مریه: آن (بضم و کسر- م) به معنی شک است که دلالت به تهمت دارد.

مریب: ریب شک و اضطراب درون بدترین شک. تهمت و ظن نیز گفته‌اند «مریب»: شک‌آور یا تهمت‌آور.

استقم: استقامت به معنی استواری و پایداری است «فاستقم» استوار و ثابت باش.

ترکنوا: رکون: آرام گرفتن به چیزی توأم با محبت و میل «لا ترکنوا» اعتماد نکنید و میل نکنید.

زلفا: زلفی: نزدیکی. زلف: نزدیکیها. مثل قربی و قرب.

ذکری: یادآوری. تذکار و موعظه.

القرون: قرن هم به زمان اطلاق می‌شود و هم به کسانی که در زمان واقع هستند مراد از آن در آیه اقوام و انسانها است، قرون جمع قرن است.

اترفوا: ترفه: وسعت در نعمت ما أُتْرِفُوا فِيهِ: آنچه در آن وسعت یافته بودند (از لذائذ دنیا و مشتهیات نفسانی).

شرحها

به دنبال سرگذشتهای یاد شده از پیامبران و اقوام آنها، در این آیات خطاب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۰

به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده: از اینکه اهل مکه بت‌پرست‌اند در دین خود در شک مباش، اینها همان راه باطل را می‌روند که امتهای گذشته رفتند و تار و مار شدند و ما بی کم و کاست بهره‌شان را از عذاب خواهیم داد، اینکه زود عقوبت نمی‌شوند، چون تدریج و مهلت از سنتهای خداست، جریان موسی نیز چنین بود، آنان که درباره موسی اختلاف کردند خدا بعد از مهلت گرفتارشان کرد.

تو و پیروانت در راه توحید استوار و محکم باشید، محبت ظالمان را در دل نگیرید و به آنها تکیه نکنید و گرنه آتش خدا شما را می‌گیرد و کسی به فریادتان نمی‌رسد، نماز را در دو طرف روز و در نزدیکیهای شب بخوان که خوبها بدها را از بین می‌برند استقامت کن که اجرت با خداست.

عجبا؟ چرا از اقوام گذشته گروهی نبودند که دیگران را از فساد نهی کنند تا تار و مار نشوند، فقط کمی از نجات یافته‌گان ماندند دیگران مشغول لذائذ مادی شدند و گرنه، اگر اهل اصلاح بودند، خدا هلاکشان نمی‌کرد، اگر خدا می‌خواست مردم به دو دسته تقسیم نمی‌شدند ولی خدا چنین نخواسته، در نتیجه، گروهی در ضلالت خواهند بود و مالا وعده خدا جای خود را خواهد گرفت که جهنم را از بدکاران جن و انس پر خواهد کرد. و بشریت به چنان وضعی منتهی خواهد شد.

۱۰۹- فَلا تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِمَّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ ما یَعْبُدُونَ إِلَّا کَما یَعْبُدُ آباؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوصٍ.

ممکن بود به نظر آن حضرت بیاید که این چه وضعی است و چرا زمان این چنین شده و مردم از توحید به طرف شرک رفته‌اند؟ خدا در نتیجه‌گیری از قصص گذشته می‌فرماید: در باطل بودن معبودها و عبادت اهل مکه شک نکن اینها از قماش گذشتگانند و مانند پدرانشان به باطل عبادت می‌کنند و ما بدون کم و کاست تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۱

بهره آنها را از عذاب خواهیم داد چنان که نصیب آنها را دادیم، در کار اینها تقلید باطل و عمل بدون دلیل حکمفرماست.

۱۱۰- وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ.

به نظر می‌آید: این آیه در رابطه با تأخیر عذاب از اهل مکه است یعنی ما به موسی تورات دادیم، امتش در آن اختلاف کردند، بعضی آن را پذیرفته و بعضی انکارش کردند، لازمه این کار آن بود که منکران عقوبت شوند ولی چون مسئله مهلت و مجال دادن و عجله نکردن در عقوبت از سنت خداوند است، به زودی عقوبت نشدند، اهل مکه نیز چنین هستند ولی بالاخره عقوبتشان خواهد رسید.

مراد از کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مسئله مهلت و مجال است که: خدا خواسته مجال تفکر و برگشت داشته باشند و یا به حکم إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً استحقاق عذاب حتمی گردد. یعنی: اگر قول مهلت از جانب خدا نبود میان اختلاف کنندگان به حق قضاوت می‌شد و منکران عقوبت می‌شدند. به نظر می‌آید «انهم» راجع است به اهل مکه و «منه» راجع است به عذاب و قضاء که از لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فهمیده می‌شود و «مریب» برای تأکید شک است مثل حِجاباً مَسْتُوراً یعنی اهل مکه از عقوبت الهی در شک بزرگی هستند.

المیزان اولی را به یهود و دومی را به تورات برگردانده است، به نظر بعضی اولی راجع به اهل مکه و دومی راجع به قرآن است، ولی هر دو بعید می‌باشند.

ناگفته نماند: گرچه تورات بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر، نازل شده است ولی حال تورات از جهت قبول و انکار مانند قرآن قبل از هجرت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۲

می‌باشد و حال یهود مانند اهل مکه است. در این زمینه، المیزان مطلب مفصلی دارد که به آنجا رجوع شود.

۱۱۱- وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

در این آیه، واو برای قسم، «کلا» اسم «ان»، لَيُوَفِّيَنَّهُمْ خبر آن، «لما» برای تأکید است و جواب قسم از خبر «ان» فهمیده می‌شود، بنا بر آنچه گفته شد این آیه در رابطه با وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ ... است یعنی در این عقوبت که به تأخیر افتاده است شک نکنند، سوگند می‌خورم که پروردگارت جزاء کارهای آنها را به طور کامل خواهد داد که او به آنچه می‌کنند داناست.

در المیزان از روح المعانی نقل کرده که «لما» جازمه است و فرموده:

بهتر است تقدیر آن چنین باشد «... لما یوفوها لیوفینهم ... مراد از «اعمالهم» جزاء اعمال است و یا آیه دلالت بر تجسم عمل دارد.

۱۱۲- فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

پس از فراز و نشیبهای گذشته، به رسول خدا دستور می‌رسد که در دین خود ثابت و پایدار باش تو و آنان که با تو به سوی خدا برگشته و به او ایمان آورده‌اند و از حد معین تجاوز نکنید که اعمالتان زیر نظر خداست لفظ کَما أُمِرْتَ نشان می‌دهد که آن حضرت قبل از این آیه به استقامت امر شده بود در سوره یونس آیه صد و پنج گذشت که فرموده: وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و در سوره روم آیه ۳۰ آمده: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها ... و این نشان می‌دهد که این دو آیه قبل از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۳

آیه: فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ نازل شده است. سوره یونس و روم هر دو مکّی هستند.

منظور از وَ مَنْ تابَ مَعَكَ ایمان و رجوع به سوی خدا با اعتقاد و عمل صالح است که آنها از شرک به سوی ایمان برگشته بودند و آن در جای «و من آمن معک» است نظیر «... و الملائکة یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ ... مؤمن/ ۷ که مراد از «تابوا»، «آمنوا» است.

۱۱۳- وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ.

به دنبال امر به استقامت در تتمیم آن می‌گوید به ظالمان میل نکنید در مجمع البیان فرموده: از امامان علیهم السّلام نقل شده که رکون، دوستی و خیرخواهی و طاعت نسبت به ظالمان است لا تَرْكَنُوا که با «الی» متعدی شده دلالت به میل و ارادت دارد. اعتماد و میل به ظالمان و کفّار آن است که آنها را در کارهای دین و دنیا دخالت بدهیم و محرم اسرار بدانیم و به مشاوره بنشینیم، مانند بسیاری از دولتهای مسلمان نسبت به آمریکا و شوروی که آنها را قبله خود قرار داده‌اند نتیجه میل به ظالم، رسیدن آتش و چشیدن آن است یعنی این کار منجر به وابسته بودن و انحراف از توحید به شرک و پذیرفتن آن در جای ایمان می‌شود و آن سبب رسیدن به آتش می‌باشد.

جمله وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... ظاهرا حال است از «فتمسکم» یعنی در حالی آتش به شما می‌رسد که جز خدا دوستان و یارانی ندارید، خدا هم شما را یاری نمی‌کند که از طاعت او بیرون رفته‌اید ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ حاکی است که حتما عذاب می‌شوید یاری و شفاعت به سراغ شما نمی‌آید ناگفته نماند الَّذِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۴

ظَلَمُوا

مطلق و شامل همه ظالمان است و آیه از رکون و میل به هر ظالمی نهی می‌کند.

۱۱۴- وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ.

این آیه ادامه دستور آیه سابق و در صورت تعلیل آن است که اقامه نماز مؤثّر در عدم رکون به ظالمان است. ظاهر این آیه شامل نمازهای پنجگانه است که نهار دو طرف دارد که یکی از اول فجر تا ظهر، دیگری از ظهر تا غروب نمازهایی که در این دو طرف خوانده می‌شوند عبارت‌انداز نماز صبح و ظهر و عصر. زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ که به معنی نزدیکیهای شب است شامل وقت نماز مغرب و عشاء است که در اوائل شب می‌باشد و نزدیکیهای آن از روز است ولی در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«قال اقم الصلاة طرفی النهار و طرفاه المغرب و الغداة. و زلفا من اللیل و هی صلوة العشاء الاخرة»

بنا بر این روایت نماز ظهر و و عصر در این آیه ذکر نشده است.

جمله إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ حاکی است که کارهای خوب از جمله نماز، مکفر و از بین برنده گناهان است و احتیاج به توبه نیست در این زمینه در نکته‌ها سخن خواهیم گفت به نظر بعضی مراد آثار معاصی است که بر نفوس عارض می‌شود، نماز آنها را از بین می‌برد و اللَّه اعلم «ذلک» یعنی این تکفیر و از بین بردن برای اهل موعظه و تذکر، تذکار و پند است.

۱۱۵- وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.

بعد از نماز امر به صبر و استقامت شده که بحکم اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ ...

بقره/ ۴۵ نماز و استقامت از بزرگترین عوامل پیروزی و سعادتند. به هر حال در این آیه می‌فرماید در این راه صبر کن که ضرر نخواهی دید زیرا تو در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۵

نیکوکاری صبر می‌کنی، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

۱۱۶- فَلَوْ لا- کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلَّا قَلِیلًا مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فِیهِ وَ کانُوا مُجْرِمِینَ.

تعجب و تأثر است از گذشتگان که از آیات خدا استفاده نکرده و جامعه را باصلاح نکشاندند تا مستأصل و تار و مار نشوند «لو لا» مانند «هلا و الا» مفید تعجب و توبیخ است.

یعنی چرا از آن اقوام گذشته باقیمانده‌هایی نماندند تا از فساد نهی کنند و آن جوامع از بین نروند «الا قلیلا» استثناء است از معنای کلام، یعنی: «ما کان من القرون اولوا بقیة الا قلیلا ممن انجینا ...» فقط کمی از پیامبران و مؤمنین بودند که خدا در هر عصرشان نجات داد، اما ظالمان در پی لذائذ و عیاشیهای خود شدند که وسائل آنها به طور وسیع در اختیارشان بود. این پیروی از لذائذ در اثر مجرم بودن آنها بود که بدان عادت کرده بودند و همان ملکه بودن گناه سبب شد که از دعوت پیامبران پیروی نکردند.

۱۱۷- وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ.

یعنی اگر آن أُولُوا بَقِیَّةٍ اهل اصلاح بودند ظلم اندک می‌شد، از سنت خدا نیست که شهرها را با ظلم اندک که مردم آن اهل اصلاحند هلاک کند، این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است.

۱۱۸- وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ.

از آیات گذشته معلوم گردید که گناهکاران از بین رفته و اهل ایمان نجات یافتند، نتیجه این شد که مردم از جهت قبول دعوت پیامبران به دو دسته منقسم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۶

می‌شوند و اختلاف میان آن دو پیوسته بوده است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا مردم اینگونه شده‌اند و چرا در دین اختلاف کرده‌اند.

این آیه و آیه بعدی از این سؤال جواب می‌دهد و آن اینست که دنیا دنیای اختیار است، نتیجه اختیار همان اختلاف است لذا پیوسته مختلف خواهند بود و در غایت، جهنم از کفار جن و انس پر خواهد شد، نظیر وَ لَوْ شِئْنا لَآتَیْنا کُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ سجده/ ۱۳.

منظور از «شاء» خواست اجباری است و از أُمَّةً واحِدَةً وحدت در دین و توحید است و چون خدا چنین نخواسته لذا مردم پیوسته مختلف خواهند بود وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ.

۱۱۹- إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ.

جمله إِلَّا مَنْ رَحِمَ استثناء است از وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ یعنی پیوسته در اختلاف خواهند بود مگر آنان که مورد رحمت خدا هستند،

آنها در دین و توحید اختلاف نمی‌کنند. و لذا در بسیاری از آیات صریحا از تفرقه نهی کرده است مثل وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ انعام/ ۱۵۳.

با در نظر گرفتن اینکه اختلاف در دین سبب آتش و مبغوض خداست و با در نظر گرفتن اینکه صحبت در این آیه در زمینه اختلاف در دین است نه در امور دنیا، روشن می‌شود که لفظ «لذلک» اشاره به رحمت است که از إِلَّا مَنْ رَحِمَ فهمیده می‌شود و جمله وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ اشاره است به اینکه: هر چند مردم مختلف می‌شوند و اهل باطل به آتش می‌روند ولی به آتش رفتن آنها غرض اصلی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۷

خدا نیست بلکه غرض اصلی همان رحمت و اهل بهشت بودن است.

بعضی در مقام اشکال گفته‌اند: چون رحمت مؤنث است در آن صورت لازم بود گفته شود: «و لتلک خلقهم». ولی این مانعی ندارد، رحمت مؤنث لفظی است چنان که در جای دیگر آمده: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِیبٌ مِنَ الْمُحْسِنِینَ اعراف/ ۵۶ که که نفرموده «قریبة»، جمله وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ ... معنایش آنست که: با آنکه خدا مردم را برای رحمت آفریده است ولی بنا بر اینکه انسان در ظرف اختیار آفریده شده است نتیجه این اختیار آن خواهد بود که وعده خدا تمام شود و جای خود گیرد و آن اینکه جهنم از کفار جن و انس پر شود، این پر شدن جهنم غرض اصلی خدا از خلقت انسان نیست اما غایت مختار بودن انسانها جز این نمی‌تواند باشد مانند: وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ که در سوره اعراف/ ۱۷۹ گذشت.

نکته‌ها

نظری به احباط و تکفیر:

در ذیل آیه إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ وعده کردیم که درباره این آیه صحبت کنیم، در سوره بقره ذیل آیه ۲۱۷ در «نکته‌ها» راجع به حبط اعمال سخن گفتیم و در اول سوره اعراف ذیل آیه هشتم در نکته‌ها در زمینه احباط و تکفیر توضیحی دادیم اما راجع به این آیه در مجمع البیان از ابن عثمان نقل کرده گوید: با سلمان فارسی زیر درختی بودیم، شاخه خشکی برداشت و حرکت داد تا برگهای آن ریخته شد، گفت نمی‌گویی چرا چنین کردم؟ گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت روزی با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در زیر درختی بودیم که شاخه خشکی برداشت و حرکت داد که برگهای آن ریخته شد و فرمود: ای سلمان نمی‌گویی چرا چنین کردم؟ گفتم چرا چنین تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۸

می‌کنی؟ فرمود: چون وضو را به نحو خوب گرفت و نمازهای پنجگانه خود را خواند خطایای او می‌ریزد مانند ریختن این برگها، آن گاه آیه: إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ را از أَقِمِ الصَّلاةَ تا آخرش خواند.

در تفسیر عیاشی در ضمن حدیثی از امیر المؤمنین از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل شده: «یا علی نمازهای پنجگانه در امت من مانند نهری است که در کنار منزل یکی از شما جاری است چه گمان داری در باقی ماندن چرک در بدن کسی که روزی پنج بار در آن نهر شستشو می‌کند آیا در جسدش چرکی می‌ماند؟! به خدا قسم نمازهای پنجگانه برای امت من چنین است.

در همان کتاب از امام صادق علیه السّلام نقل شده ... که فرمود: نماز شب که در شب خوانده می‌شود گناهی که در شب شده از بین می‌برد:

«فقال: صلوة اللیل باللیل یذهب بما عمل من ذنب النهار».

و نیز از آن حضرت در همان کتاب نقل شده: مردی از اهل جبال از آن حضرت پرسید: مردی از کارمندان سلطان (بنی عباس) پول جمع کرده و آن را صدقه می‌دهد و به اقربای خود احسان می‌کند و به حج می‌رود تا گناهش آمرزیده شود و استدلال می‌کند که إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ؟ ابو عبد اللَّه علیه السّلام فرمود: گناه، گناه را تکفیر نمی‌کند لیکن عمل خوب گناه را از بین می‌برد،

آن گاه فرمود: اگر حلال را با حرام مخلوط کرده و همه با هم خلط شده و حلال را از حرام نشناسد مانعی نیست.

«فقال ابو عبد اللَّه ان الخطیئة لا تکفر الخطیئة و لکن الحسنة تکفر الخطیئة، ثم قال ابو عبد اللَّه علیه السلام: ان کان خلط الحلال حراما فاختلط جمیعا فلم یعرف الحلال من الحرام فلا بأس».

در این زمینه روایات زیادی در مجمع و عیاشی و برهان و مانند آن از روایات شیعه و اهل سنت نقل شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۶۹

آیاتی نظیر: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ... انفال/ ۲۹، ... وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ نور/ ۲۲ روشن می‌کنند که تقوی و عفو به طور استقلال گناهان را از بین می‌برند و مانند توبه هستند چنان که ظهور إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ نیز همین است، در این صورت همانطور که توبه گناهان را از بین می‌برد همان طور اعمال خوب گناهان را از بین می‌برند و اللَّه العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۰

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ (۱۲۰) وَ قُلْ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ إِنَّا عامِلُونَ (۱۲۱) وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَکَّلْ عَلَیْهِ وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳)

۱۲۰- همه قصه‌ها را از اخبار پیامبران بر تو حکایت می‌کنیم قصه‌هایی که با آنها قلب تو را اطمینان می‌دهیم. در آنچه گفته شد، حق بر تو آمده و موعظه و تذکری است بر مؤمنان.

۱۲۱- به آنان که ایمان نمی‌آورند بگو: هر چه می‌توانید عمل کنید ما نیز عمل می‌کنیم.

۱۲۲- و منتظر بمانید که ما نیز منتظرانیم.

۱۲۳- غیب آسمانها و زمین خاص خداست، کارها همه به او راجع است، او را پرستش کن و بر او اعتماد نما، خدای تو از آنچه می‌کنید غافل نیست.

کلمه‌ها

نثبت: تثبیت قلب عبارت است از مطمئن کردن آن از اضطراب و شک.

مکانتکم: مکانت: منزلت و تمکن و قدرت.

غیب: امر پنهان و پوشیده. ظاهرا مصدر از برای مفعول است.

توکل: وکل: واگذار کردن. توکل اگر با «علی» باشد به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۱

اعتماد کردن و اگر با «الی» باشد به معنی واگذار کردن آید.

شرحها

این آیات غرض بازگویی قصص انبیاء را بیان می‌کند که عبارت است از اطمینان قلب رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و

موعظه برای مؤمنان و بیان گوشه‌ای از نظام هستی که «الحق» باشد، آن گاه می گوید در مقام تهدید به کفار بگو آنچه می‌توانید بکنید ما نیز به عقیده خود عمل خواهیم نمود منتظر آینده باشید که ما نیز منتظرانیم، سپس در مقام اطمینان دادن به آن حضرت می گوید: غیب آسمانها و زمین و کارهای آینده خاص خداست. کارها همه به او بر می گردد، زمام هر کار دست اوست. او را بندگی کن و بر او اعتماد نما و خدا از آنچه می کنید بی خبر نیست.

۱۲۰- وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ.

در این آیه سه چیز در نظر است اول تثبیت و تسکین قلب آن حضرت، دوم بیان حق و گوشه‌ای از نظام خلقت نسبت به پیروزی اهل حق و بدبختی اهل باطل که سبب تسکین قلب آن حضرت است، سوم موعظه و پند برای عموم زیرا نظام خلقت برای همه یکی است، لفظ «کلا» تقدیرش «و کل القصص نقص علیک» است مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ بیان است از مضاف الیه «کلا».

۱۲۱- وَ قُلْ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنَّا عامِلُونَ.

نظیر این است آیه ۹۳ که در قصه شعیب علیه السّلام گذشت و آن تهدید است به صورت امر، هر چه قدرت دارید به شرک ادامه دهید که ما نیز در دین خود پایدار خواهیم بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۲

۱۲۲- وَ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

تتمه سخن سابق است منتظر آینده باشید که ما نیز منتظریم.

۱۲۳- وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

جملات اول آیه در رابطه با دو آیه گذشته است، در آن دو دستور رسید که به کفار بگوید: هر چه می‌توانید بکنید و انتظار آینده را بکشید، در این آیه برای اطمینان آن حضرت می گوید: آینده در دست خدای تو است، آینده حتما به نفع تو و به ضرر مشرکان خواهد بود غیب السموات گرچه اعمّ است ولی منظور از آن در اینجا آینده اسلام و مشرکان است، مراد از إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ آنست که همه کارها مربوط به خداست و او کارها را به نتیجه می‌رساند، هیچ کس تصرف مستقل در کارها ندارد، پس کار اسلام و مشرکان نیز مربوط بخدا است، علی هذا خدا عاقبت را خاص تو خواهد کرد نه خاص مشرکان.

حالا که غیب خاص خدا و امور راجع به خداست خدا را عبادت کن و بر او اعتماد و اطمینان داشته باش، اسباب دیگر را مستقل حساب نکن، خدا از کار بندگان آگاه است، پس نمی‌شود در عبادت و توکل سستی کرد. روز جمعه پنجم ذو القعدة الحرام ۱۴۰۱ مطابق ۱۳/ ۶/ ۱۳۶۰ تفسیر سوره مبارکه هود را در مشهد مقدس در جوار حضرت ثامن الأئمه صلوات اللّه و سلامه علیه و علی آبائه تمام کردم و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۳

سوره یوسف

اشاره

در مکه نازل شده و از صد و یازده آیه تشکیل شده است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد این سوره پنجاه سومین سوره است که در مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است، دقت در آیات و مطالب آن نشان می‌دهد که همه‌اش به یک بار نازل گردیده است، از ابن عباس نقل شده که چهار آیه از آن مدنی

است، سه آیه از اول و آیه لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ/ ۷ ولی این سخن قابل قبول نیست. در مجمع البیان فرموده: به اجماع همه قارئان و اهل تفسیر، این سوره صد و یازده آیه است تفسیر خازن کلمات آن را هزار و ششصد و حروف آن را هفت هزار و صد و شصت و شش گفته است.

۲- در علّت نزول این سوره نقل شده: علماء یهود به بزرگان مشرکین گفتند: از محمّد بپرسید چرا یعقوب و خانواده‌اش از شام به مصر منتقل شدند و ماجرای یوسف چگونه بوده است «۱» این سؤال سبب نزول این سوره مبارکه شد.

این مطلب را می‌توان از آیه هفتم لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ استفاده کرد که در این زمینه سؤال کنندگانی بوده‌اند.

---

(۱) مجمع البیان از زجاج.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۴

۳- بنا بر آیه سوم از این سوره، جریان حالات یوسف علیه السّلام «احسن القصص» بهترین سرگذشت نامیده شد، این ظاهرا بدان جهت است که اخلاص یک بنده موحد در این سوره به نیکوترین وجهی مجسم شده است، جوانی در بحبوحه غریزه جنسی‌اش زن زیبایی او را به سوی خود می‌خواند، مجلس کاملا- از اغیار خالی است و همه وسائل فراهم است، جوان در جواب فریاد می‌کشد: مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ/ ۲۳ یا آن گاه که زنان به او اظهار تمایل می‌کنند باز به طرف خدا برگشته و می‌گوید:

رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ/ ۳۳.

و آن گاه که صاحب قدرت می‌شود و برادران جنایتکار که او را به چاه انداخته بودند ذلیلانه در مقابلش می‌ایستند، همه گذشته‌ها را نادیده گرفته و و می‌گوید: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ/ ۹۲ و چون برادران از او می‌پرسند مگر تو یوسف هستی؟ همه توفیق را از خدا دانسته و جواب می‌دهد: أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ/ ۹۰ و آن گاه که خود را در اریکه قدرت می‌بیند رو به سوی خدا می‌کند: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ ۱۰۱، و چون می‌خواهد در حضور برادران، وضع خود را به پدرش نقل کند نمی‌گوید: برادرانم مرا به چاه انداختند، بلکه فقط به نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی/ ۱۰۰ اکتفاء می‌کند.

و یا آن گاه که دو جوان زندانی از وی تعبیر خواب می‌پرسند از موقعیت استفاده کرده و به توحید دعوتشان می‌کند و می‌گوید: یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۵

مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ

/ ۳۹، و نیز تأیید و نجات خدا در این سوره نسبت به انسانی که همیشه خدا را در نظر گرفته است به بهترین وجهی مجسم شده است.

۴- در هیچ سوره از قرآن مجید سرگذشتی به این تفصیل نقل نشده است که همه آیات سوره راجع به یک ماجرا باشد بغیر از ۹ آیه از آخر آن که در باره نتیجه‌گیری است و آن ظاهرا در اثر احسن القصص و دارای فوائد بودن آنست که عینیتهای بسیار در آن روشن گردیده است.

۵- این سوره مجرد قصه گویی و داستان سرایی نیست بلکه خود سوره در آیه ۱۱۱ می‌گوید: لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری ...

در این قصه گویی موعظه هست برای عاقلان، که این داستانها گوشه‌هایی از نظام جهان را بازگو می‌کنند، نقل قیام مردم ویتنام،

الجزائر، افغانستان و انقلاب اسلامی ایران داستانسرایی نیست بلکه درسهاست، نقشه‌هاست، سرمشقهاست، هکذا لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ.

۶- از روایاتی که در مجمع البیان و کشاف و مانند آن نقل شده معلوم می‌شود که این سوره در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به «سوره یوسف» معروف بوده است، مثلا از آن حضرت نقل شده: هر که سوره یوسف را بخواند فلان پاداش را دارد.

خلاصه ماجرای یوسف علیه السّلام در این سوره.

برای مجسم شدن سرگذشت که در این سوره آمده است لازم می‌دانم مختصر آن را پیش از ورود به تفسیر نقل کنم:

یعقوب علیه السّلام فرزند اسحق و نواده ابراهیم علیهما السّلام در سرزمین شام سکونت داشت، در میان پسرانش دو پسرش یوسف و بنیامین مثل نور می‌درخشیدند، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۶

پسران یعقوب، به برادر خود یوسف به علت محبوب بودنش پیش پدر، حسد می‌برند و در مجلسی صحبت می‌کنند که یوسف را بکشند یا بمحل دوری ببرند که از دسترس یعقوب بدور باشد آخر نظر می‌دهند که او را در چاه معروفی بیاندازند تا کاروانها او را پیدا کرده و با خود ببرند، آن گاه پیش پدر آمده و می‌گویند: بگذارید یوسف با ما به گردش بیاید، یعقوب در جواب می‌گوید: من از اینکار ناراحت می‌شوم، می‌ترسم غفلت کنید و او طعمه گرگ شود، بالاخره پدر را قانع کرده و یوسف را با خود می‌برند و او را در قعر همان چاه قرار می‌دهند، وحی آسمانی در همان موقع سبب آرامش یوسف می‌شود.

شبانگاه گریه‌کنان پیش پدر می‌آیند و پیراهن یوسف را که با خون حیوانی آلوده کرده بودند به پدر نشان می‌دهند و می‌گویند برای مسابقه رفتیم و یوسف را در کنار وسائل خود گذاشتیم وقت برگشتن دیدیم که گرگ او را خورده است یعقوب می‌گوید: این طور نیست بلکه در این زمینه نقشه‌ای کشیده‌اید (شاید این کلام را در ضمیر خود گفته نه در روی آنها).

کاروانی از راه می‌رسد، آب آور آنها که دلو را به چاه سرازیر می‌کند، یوسف به دلو چسبیده و از چاه خارج می‌شود، کاروانیان از اینکه برده‌ای بدست آورده‌اند شاد می‌شوند، یوسف را در بازار مصر به بهای اندکی می‌فروشند که مبادا این راز علنی شود، عزیز مصر که او را خریده بود به زنش سفارش می‌کند که باین با چشم برده نگاه نکن، محترمش بدار شاید در آینده برای ما مفید باشد.

یوسف مدتی در آن خانه می‌ماند و به حالت جوانی می‌رسد وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً جوان موحد چون از زیبایی بی‌مانند بهره‌مند بود خانم خانه باو دل می‌بندد، روزی درها را بسته و اطاق را خلوت می‌کند و اظهار مطلب کرده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۷

یوسف را به کام گرفتن از خود دعوت می‌کند نواده ابراهیم خلیل حاشا می‌کند:

معاذ اللّه پناه بر خدا همسر تو آقای من است به من نیکی کرده حاشا که به ناموس او دست زنم که در این صورت ظالم خواهم بود و ظالمان را نجاتی نیست.

خانم خانه که سرشکسته شده بود می‌خواهد با زور یوسف را به این کار وا دارد یوسف مقاومت می‌کند. و به طرف در می‌رود تا از اطاق خارج شود، زن پیراهن او را می‌گیرد، پیراهن یوسف از عقب پاره می‌شود در همین حال که به کنار در رسیده‌اند عزیز مصر را در کنار در خانه می‌بینند، زن که کار را چنین می‌بیند شروع به تهمت زدن می‌کند که یوسف به من قصد تجاوز داشت باید زندانی یا عقوبت شود. یوسف می‌گوید: او مرا باین کار دعوت می‌کرد.

عزیز مصر در این کار درمی‌ماند، یکی از کسان زن در این باره مطلب را پی جویی می‌کند و می‌گوید: اگر پیراهن یوسف از عقب پاره شده باشد این دلیل است که یوسف می‌خواسته فرار بکند زن او را گرفته و تقصیر از زن است و اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شود معلوم است که یوسف به فکر تجاوز بوده و زن ممانعت می‌کرده پس تقصیر از یوسف است، ولی پیراهن یوسف از عقب پاره شده بود.

مطلب بر عزیز مصر روشن می‌شود او که ظاهرا از این درباریان بی غیرت و بی‌رگ بود می گوید: یوسف تو این کار را نادیده بگیرد، ای زن تو نیز استغفار کن که خطا کار شده‌ای.

این قضیه در شهر شهرت پیدا کرد، زنان شهر آن را نقل مجلس کردند که زن عزیز به غلام خود عاشق شده او در ضلالت آشکاری است، زن عزیز چون این بشنید مجلسی ترتیب داد و زنان را به آن مجلس خواند و یوسف را بآن جلسه آورد زنان از دیدن یوسف به جای میوه دستهای خود را بریدند و گفتند: حاشَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۸

لِلَّهِ

این بشر نیست این فرشته است.

زن در آنجا راز را آشکار ساخت که مرا ملامت نکنید، غلام من این چنین جوانی است اگر به گفته من عمل نکند در زندان خواهد ماند و خوار خواهد شد، یوسف پناه به خدا برد که زندان به من از بی عفتی بهتر است، آن گاه پس از معلوم شدن برائت یوسف باز صلاح دیدند که برای حفظ آبروی خانواده، او را متهم کرده و به زندان فرستند، بقیه جریان بعد از آیه ۳۵ خواهد آمد.

ناگفته نماند جریان یوسف علیه السّلام در تورات فعلی سفر تکوین از باب ۳۵ به بعد به طور تفصیل و تقریبا نظیر قرآن نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۷۹

سورهٔ یوسف مکیهٔ و ایاتها

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ (۳) إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ (۴)

قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ (۵) وَ کَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۶)

بنام اللَّه صاحب رحمت همگانی و همیشگی

۱- الر این است آیه‌های کتاب روشن.

۲- ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا بفهمید. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۰

۳- ما، بهترین قصه را به واسطه وحی این قرآن بر تو نقل می کنیم، حقا که پیش از وحی ما، از بی خبران بودی.

۴- وقتی که یوسف به پدرش گفت: پدرم من در خواب یازده ستاره دیدم که با خورشید و ماه بر من سجده می کردند.

۵- پدرش گفت: پسر عزیزم خوابت را بر برادرانت نقل مکن که بر تو حیله می کنند که شیطان به انسان دشمن آشکاری است.

۶- همان طور که خواب دیده‌ای، خدایت تو را مخصوص خود می گرداند و تاویل تازه‌ها را به تو می‌آموزد و نعمت خود را بر تو تمام می کند چنان که از پیش بر پدرانت ابراهیم و اسحق تمام کرد که خدایت علیم و حکیم است.

کلمه‌ها

الر: در اول سوره اعراف راجع به حروف مقطعه صحبت شد.

مبین: آشکار و آشکار کننده، لازم و متعدی هر دو آمده است.

عربیا: عربی در اینجا به معنی فصیح و روشن و یا به معنی طبق سخن گفتن عرب است، راغب گوید: «العربی: الفصیح البین من الکلام».

قصص: قصص (بر وزن شرف) به معنی قصه و قصه گویی است، مصدر و اسم هر دو آمده است علی هذا قصص مفرد است، راغب در مفردات آن را جمع دانسته است، آن در آیه ظاهرا مفرد و به معنی قصه و سرگذشت است، اصل قصّ و قصص به معنی پی‌جویی است «نقص»: حکایت می کنیم.

کوکب: کوکب: ستاره. جمع آن کواکب است.

رؤیاک: رؤیا: چیزی که شخص در خواب می‌بیند. آن از «رأی» به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۱

دیدن است.

یجتبیک: جبی: جمع کردن. اجتباء: جمع کردن از روی اختیار و برگزیدن. «یجتبیک»: اختیار و انتخاب می کند تو را به نبوت و به الطاف خود.

تأویل: اول: رجوع. تأویل: رجوع دادن، منظور از تاویل در اینجا تعیین مصداق خارجی و برگشت دادن خبر و خواب به مصداق خارجی آن می‌باشد چنان که یوسف علیه السّلام مصداق خارجی خواب دو زندانی و خواب شاه مصر را به مصداق خارجی آن برگردانید و خوابی که خودش دیده بود، چون پدر و مادر و برادرانش به او سجده کردند گفت: یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ که مصداق خارجی خواب او بود.

الاحادیث: حدیث: چیز تازه. احادیث: تازه‌ها. حدوث: به وجود آمدن.

شرحها

در این آیات، ابتدا سرگذشت یوسف علیه السّلام بهترین سرگذشتها نامیده شده سپس خواب یوسف و تعبیر پدرش یعقوب علیه السّلام نقل گردیده است و آن اینکه یوسف در خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره به او سجده و خضوع می کنند این خواب را به پدرش یعقوب نقل کرد، پدرش فرمود: پسر عزیزم خوابت را بر برادرانت مگو که برای تو ناراحتی پیش می‌آورند، شیطان به آنها وسوسه می کند این خواب دلیل بر آنست که خدا تو را به نبوت اختیار می کند و تأویل چیزهای تازه را به تو تعلیم می‌دهد و نعمت خویش را بر تو تمام می کند چنان که بر پدرانت تمام کرده است.

۱- الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۲

راجع به آیه، بسم اللَّه ... در سوره حمد سخن گفته‌ایم آمدن «تلک» که اشاره به بعید است برای تعظیم و تفخیم می‌باشد و گرنه اشاره به همین آیات سوره است، منظور از «الکتاب» قرآن مجید و الف و لام آن برای عهد است، به نظر می‌آید: هر جا که «الکتاب» به قرآن اطلاق شده منظور همه قسمتهای نازل شده از قرآن و قسمتهایی است که خدا می‌دانست نازل خواهد شد زیرا هر وقت که الکتاب گفته شده یک قسمت از قرآن نازل شده بود و بقیه بنا بود نازل شود.

این قرآن مبین و آشکار کننده حقائق است که در جای دیگر در وصف آن تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ آمده است ولی ظاهرا وصف مبین در اینجا به تناسب بیان قصه یوسف است در المیزان فرموده: احتمال دارد که مراد از کتاب لوح محفوظ باشد و اللَّه العالم.

۲- إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

این آیه در تکمیل آیه قبل است، پس از آنکه کتاب را با «مبین» توصیف کرد در اینجا می‌فرماید که آن را قرآنی روشن و فصیح

نـازل کرده‌ایم تا بفهمیـد و اگر منظور از عربیا زبان و لغت عرب باشـد، می‌رسانـد که زبان عرب برای فهمانـدن این مطالب از دیگر زبانها برتر و یا منحصر به فرداست.

۳- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ.

این آیه مقـدمه سـرگذشت یوسف است که از آیه بعـدی شـروع می‌شود، لفظ قصـص چنان که در کلمه‌ها گذشت ظاهرا اسم مفرد است و شایـد جمع باشـد چنـان که از راغب نقـل کردیم یعنی بهترین سرگذشـتها یـا بهترین سـرگذشت. علّت بهترین قصه بودن در مقدمه در بند سوم گفته شد، کلمه باء در «بما» برای سبب و «ما» مصدریه است و «ان» مخفّف ثقلیه می‌باشد یعنی: ما به واسطه وحی

این تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۳

قرآن بهترین داستانها را بر تو حکایت می‌کنیم و حقا که تو پیش از وحی ما، از جمله بیخبران بودی و علمی به آن نداشتی.

۴- إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ.

ماجرا از اینجا شـروع می‌شود که یوسف در خواب می‌بینـد یازده سـتاره با آفتاب و ماه به او سـجده می‌کننـد و این خواب را به پـدر خـود نقـل می‌کنـد آمـدن «رأیتهـم» بعـد از «رأیـت» گوینـد به علّت فاصـله زیـاد است و گرنه مراد از هر دو یکی است در آیه ۱۰۰ خواهیم دیـد که یازده کوکب تأویل شـده بیازده برادرش و شـمس و قمر تاویل گردیـده به پدر و مادرش که همگی به او خضوع و احترام کردنـد چون وزیر حکومت مصر شده بود، منظور از سـجده خضوع و تواضع آنهاست که آن حضـرت دید و از جمله وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً/ ۱۰۰ که خواهد آمد معنی ساجدین روشن خواهد شد.

در مجمع البیان از رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله و سـلّم در وصف یوسف و پدرانش علیه السّـلام نقل شده: «الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن اسحق بن ابراهیم» یعنی همه بزرگوار و همه مردان خدا بوده‌اند.

۵- قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ.

به نظر می‌آیـد یعقوب علیه السّـلام احساس کرده که اگر یوسف این خواب را نقل کنـد آنها از این خواب آینـده درخشانی را برای یوسف از قبیل حکومت و پیشوایی احساس خواهنـد کرد و عرق حسـدشان تحریک شـده و بر یوسف حیله خواهنـد کرد تا آن روز پیش نیایـد، چون این خواب حکـایت از سـرپرستی و پیشوایی دارد. جمله إِنَّ الشَّیْطـانَ ... تعلیل فَیَکِیـدُوا ... است یعنی گرچه تفسیر

أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۴

آنها برادر تو هستند ولی باز شیطان وسوسه‌شان خواهد کرد که او به انسان دشمن آشکاری است.

در صافی از امام باقر صـلوات اللَّه علیه نقل شـده: یوسف یازده برادر داشت یکی از آنها به نام بنیامین برادر مادری او بود، یوسف ۹ سـاله بود که این خواب را دیـد و به پـدرش نقل کرد پـدرش گفت: به برادرانت نقل نکن. در آیه ۵۹ خواهیم خوانـد که یوسف به آنها می‌گوید: .. ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ معلوم می‌شود که بنیامین برادر مادری او بوده است، از جمله «فیکیدوا» معلوم می‌شود که آن حضرت بکید برادران یوسف یقین کرده است و گرنه می‌گفت:

«انی اخاف ان یکیدوا ...».

جمله «یا بنی» صیغه مصغّر است یعنی: ای فرزند کوچک من ولی آن در مقام مهربانی گفته می‌شود یعنی: ای پسر عزیزم.

۶- وَ کَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ.

یعقوب علیه السّلام در آیه قبل به یوسف می‌گوید: این خواب را به برادرانت نقل نکن، آن گاه در این آیه خواب او را تعبیر می‌کند و می‌گوید: همانطور که خواب را دیدی خدایت تو را انتخاب می‌کند ..، یعقوب علیه السّـلام از این خواب چند اسـتفاده کرده است اول: یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ خـدایت تو را انتخاب می‌کند منظور از آن ظاهرا پاک کردن از گناه و خالص کردن برای خداست، شاید نبوت

یوسف نیز در آن ملحوظ باشد و این همانست که در آیه ۲۴ آمده آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً و در آیه ۲۴ گوید کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ یعقوب این را از مسجود بودن یوسف فهمیده است که مسجود بودن لازمه‌اش پاکی و

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۵

در عین حال عظمت است.

دوم: وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ منظور آن است که یوسف بتواند چیزهای تازه‌ای که او یا دیگران در خواب می‌بینند یا چیزهایی که در بیداری واقع می‌شود به مصداق خارجی آنها برگرداند و بگوید: این خواب در ظاهر چنین خواهد شد چنان که از تعبیر خواب دو زندانی و خواب پادشاه مصر معلوم گردید و نیز در وهله اول که یوسف از زندان خارج نشد و گفت: برو به پادشاه بگو چرا آن زنان دستهای خود را بریدند، می‌دانست که این عمل به ثبوت پاکی او خواهد انجامید، از مجموع خواب یوسف، یعقوب علیه السّلام فهمیده است که خدا چنین علمی بیوسف خواهد داد.

سوم: وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ منظور از آن به حکومت رسیدن یوسف است که حکومت و مقام دنیوی سبب اتمام نعمت اخلاص و تقوای قبلی است که در بند اول گفته شد، به وسیله یوسف نعمت خدا بر خانواده یعقوب حتی بر برادرانش نیز تمام گردید که در مصر ساکن شده و از گرفتاری اقتصادی رها شدند کَما أَتَمَّها ... نشان می‌دهد که آن درباره اسحاق و ابراهیم نیز شده بود، اینها همه روی علم و حکمت خدا انجام می‌گرفتند در این آیه به اجداد، پدر اطلاق شده است و پیش آمدن ابراهیم بر اسحاق، ظاهرا به علّت احترام است، یعقوب علیه السّلام این مطلب را از خضوع کردن ستارگان و ماه و آفتاب فهمیده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۶

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷ تا ۱۸]

اشاره

لَقَدْ کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ (۷) إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۸) اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِینَ (۹) قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَةِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ (۱۰) قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ (۱۱)

أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۱۲) قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ (۱۳) قالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ (۱۴) فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ (۱۵) وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ (۱۶)

قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ (۱۷) وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ (۱۸)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۷

۷- در ماجرای یوسف و برادرهای او برای سؤال کنندگان درسهایی بود.

۸- وقتی که گفتند: یوسف و برادر او پیش پدرمان از ما محبوبتر است با آنکه ما گروه نیرومندی هستیم، پدرمان در ضلالت آشکاری است.

۹- یوسف را بکشید و یا به زمین دوری بیاندازید تا توجه پدرتان برای شما خالص شود و بعد از او قوم پاکی باشید.

۱۰- گوینده‌ای از آنها گفت: یوسف را نکشید و او را در گودال فلان چاه بیاندازید تا بعضی از کاروانها او را پیدا کرده و ببرد اگر

می‌خواهید در زمینه یوسف کاری بکنید.

۱۱- گفتند: پدر جان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی با آنکه ما به او خیر خواهانیم؟!

۱۲- فردا او را با ما بفرست تا تفرج و بازی کند و ما نگهدار او خواهیم بود.

۱۳- گفت: بردن شما او را، مرا محزون می‌کند و می‌ترسم که شما غفلت کنید و گرگ او را بخورد.

۱۴- گفتند: اگر او را گرگ بخورد با آنکه ما گروه نیرومندی هستیم، حتما ما زیانکارانیم.

۱۵- چون او را بردند و تصمیم گرفتند که در گودال چاهش قرار بدهند (نظر شوم خود را انجام دادند) ما به او وحی کردیم که از اینکار به آنها در وقتی که نمی‌دانند خبر خواهی داد.

۱۶- شبانگاه گریه‌کنان پیش پدر آمدند.

۱۷- گفتند: پدر جان ما رفتیم مسابقه می‌دادیم یوسف را نزد متاع خود گذاشتیم. او را گرگ خورد، تو از ما باور نخواهی کرد هر چند که راستگو باشیم.

۱۸- پیراهن یوسف را که با خون دروغی آلوده بود، آوردند، یعقوب گفت: چنین نیست بلکه باطن و حسدتان کار فجیعی را بر شما آسان کرده، صبر بهتر است خدا بر آنچه وصف می‌کنید یار و مدد کار من است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۸

کلمه‌ها

اخوته: اخ: برادر. اخوة: برادرها.

عصبة: عصب (بر وزن شرف): رگ. عصبه: جماعت و گروه فشرده و نیرومند و آن به گروه ده الی پانزده نفری گفته می‌شود و گویند ما بین ده تا چهل، از لفظ خود، واحد ندارد.

اطرحوه: طرح: انداختن و دور کردن. «اطرحوه»: بیاندازید او را.

یخل: خلاء و خلّو: خالی شدن «یخل» در اصل «یخلو» بوده، چون در جواب امر واقع شده لذا بواسطه جزم، و او آن افتاده است.

غیابت: غیابت: قعر: طبرسی فرموده: هر چه در درون آن باشی و تو را بپوشاند آن را غیابت گویند، غیابت چاه، شبیه طاقچه‌ای است در چاه بالای آب آن، پس غیابت به معنی قعر یا گودالی است در چاه.

جب: چاه. راغب گوید: چاهی که حفر شده و با سنگ بنا نشده باشد و اگر با سنگ بنا شده باشد آن را بئر گویند در صحاح جوهری آمده:

«الجب بئر لم تطو»: یعنی با سنگ بنا نشده است این لفظ فقط دو بار در قرآن آمده است.

یلتقطه: لقط: اخذ کردن و یافتن از زمین: «لقطه: اخذه من الارض» در قاموس آمده: التقاط: یافتن چیزی است بدون طلب «التقطه: عثر علیه من غیر طلب» «یلتقطه»: تا بیابد او را.

سیاره: کاروان سیر: راه رفتن، سیاره مؤنث سیار است یعنی بسیار سیر کننده، به معنی جماعت مسافر نیز آید چنان که در اینجا چنین است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۸۹

لا تأمنا: در اصل «لا تأمننا» بود یعنی اعتماد نمی‌کنی بما، امین نمی‌دانی ما را.

یرتع: رتع: گردش، تفرج «یرتع و یلعب» به معنی تفرج و بازی کردن است. مجزوم بودن آن دو به علّت واقع شدن در جواب امر است که در واقع جزاء شرط محذوف است یعنی: «ان ارسلت یرتع و یلعب».

ذئب: (بکسر- ذ): گرگ. این کلمه سه بار در قرآن آمده است (یوسف/ ۱۳، ۱۴، ۱۷).

عشاء: آخر روز یا شبانگاه. راغب آن را از اول غروب تا وقت نماز عشاء گفته است، آن فقط دو بار در قرآن آمده است (یوسف/ ۱۶، نور/ ۵۸).

نستبق: سبق: تقدم و پیش افتادن. استباق: مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر «نستبق» مسابقه می‌دهیم.

قمیصه: قمیص: پیراهن. آن شش بار در قرآن مجید آمده است.

کذب: (بر وزن الف): دروغ. «دم کذب» خون دروغ یعنی خون یوسف نبود، به دروغ می گفتند که خون یوسف است.

سولت: تسویل: تزیین. خوب وانمود کردن نفس. آسان کردن نیز آید سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً ضمیرتان امری را بر شما خوب وانمود کرده است.

مستعان: عون: یاری. مستعان اسم مفعول است: یاری خواسته شده.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۰

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف علیه السّلام در این آیات می‌خوانیم: برادران (پدری) یوسف در مجلسی گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدر از ما محبوبترند با آنکه ما یک جمع پرتوان و نیرومند هستیم (و کارهای پدر را اداره می کنیم) پدرمان در این کار در اشتباه است. یکی گفت یوسف را بکشید یا او را به جایی ببرید که بر نگردد، تا توجه و مهر پدر بر شما مخصوص شود، سپس از کاری که کرده‌اید توبه کنید.

دیگری از آنها گفت: اگر چنین کاری می‌خواهید، یوسف را نکشید بلکه او را در گودال فلان چاه بگذارید تا بعضی از کاروانها او را یافته و ببرد این رأی مورد قبول واقع شد، آن گاه پیش پدر آمده و گفتند: پدرجان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی کنی با آنکه ما نسبت به او خیرخواهیم؟! فردا او را با ما بفرست تا گردش و بازی کند و ما او را نگهداریم.

یعقوب گفت: اینکه شما او را ببرید مرا محزون می کند، می‌ترسم از او غفلت کنید و گرگ او را بخورد، گفتند با وجود ما گروه نیرومند اگر گرگ او را بخورد ما در ضلالتیم!!، بالاخره پدرشان را قانع کردند، چون یوسف را به صحرا بردند تصمیم گرفتند که او را در قعر آن چاه معلوم بگذارند، خدا به او وحی کرد ناراحت نباش روزی خواهد آمد که این کار را به رخ آنها بکشی.

شب گریه‌کنان پیش پدر آمدند که ای پدر، ما برای مسابقه رفتیم. یوسف را نزد متاع خود گذاشتیم وقت برگشتن دیدیم که گرگ او را خورده است ولی روی سوء ظنی که درباره یوسف به ما داری اگر راست هم گفته باشیم به تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۱

حرف ما را باور نخواهی کرد، پیراهن یوسف را که با خون حیوانی آغشته بودند به عنوان آن عمل نشان یعقوب دادند، یعقوب (ظاهرا در ضمیر خود) گفت:

چنین نیست بلکه نقشه‌ای بازی کرده‌اید که باطنتان آن را خوب وانمود کرده است، صبر می کنم، صبر بهتر است و در آنچه می گوئید از خدا مدد می‌خواهم (پدر شروع کرد در فراق فرزندش به سوختن و ساختن).

۷- لَقَدْ كانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آياتٌ لِلسَّائِلِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که، کسانی قصه یوسف و برادرانش را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خواسته‌اند و آن سبب نزول این سوره بوده است چنان که در بند دوم از مقدمه گفته شد، منظور از «آیات» موعظه‌ها و پندها و بینشهاست که در بند سوم مقدمه گفتیم، آری این ماجرای پر از اندرزها و آگاهیهاست.

۸- إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

از اینکه می‌گویند: یوسف و برادرش معلوم می‌شود که یوسف و برادرش از مادر دیگری بوده و با آنها فقط برادر پدری بوده‌اند چنان که در روایات آمده است وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ جمله حالیه است یعنی با آنکه ما جماعت نیرومندی هستیم و کارهای او را اداره می‌کنیم، باز پدرمان یوسف و برادرش را از ما بیشتر دوست می‌دارد چون این استدلال به نظرشان تمام بود لذا گفتند: پدرمان در اینکار بیراهه می‌رود، چطور می‌شود شخص دو کودک را که مشکلی را حل نمی‌کنند از یک گروه ده نفری که کارش را روبراه می‌کنند بیشتر دوست دارد! منظورشان از ضلالت، کج‌سلیقه‌گی و مانند آن است نه کفر (نعوذ باللّه) زیرا دوست داشتن بیشتر، مستلزم خروج از دین نمی‌شود وانگهی آنها همه مسلمان بودند، محال است، که به پدرشان چنان نسبتی بدهند. اینکه یعقوب علیه السّلام آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۲

را بیشتر دوست می‌داشت یا از آن جهت بود که در سیمای آنها هدایت بیشتر و آثار کمال و تقوی احساس می‌کرد و یا از آن جهت که آن دو کودک بودند و قدرت اداره و رفع حوائج خود را نداشتند و آن، سبب توجه بیشتر یعقوب علیه السّلام بوده است چنان که این کار بر همگان معلوم است، برادران یوسف اشتباه کرده‌اند.

۹- اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحِینَ.

ادامه مذاکره جلسه است که عده‌ای پیشنهاد کرده‌اند: یوسف را بکشید یا به محل دوری ببرید که از دسترس یعقوب بدور باشد، تا توجه پدرتان خالی از یوسف برای شما باشد، یعنی دوستی‌اش مخصوص شما شود، بعدا از اینکار توبه کنید تا خدا شما را بیامرزد و نیکوکار باشید در صافی از علل الشرائع از امام سجاد علیه السّلام در معنای آن نقل کرده: «ای تقربون».

جمله «اطرحوه» حکایت از کوچکی سن یوسف دارد و نیز دلالت به کثرت حسد می‌کند و گرنه می‌گفتند: «اذهبوا به»، جمله اخیر دلالت دارد که آنها اینکار را گناه می‌دانسته‌اند ولی حسد وادارشان به این گفتگو می‌کرده است.

در مجمع البیان از امام باقر صلوات اللّه علیه نقل کرده که حنان بن سدیر از آن حضرت می‌پرسد: آیا اولاد یعقوب پیغمبران بودند؟ فرمود: نه، آنها اسباط و اولاد پیغمبر بودند، از دنیا سعید و خوشبخت رفتند، توبه کردند و گناه خود را یاد آوردند، مؤید این روایت آیه ۹۷ و ۹۸ است که آنها به یعقوب گفتند: از خدا بخواه که ما را بیامرزد گفت: بزودی چنین خواهم کرد.

ناگفته نماند: در آیه گذشته یوسف و برادرش هر دو مطرح شده‌اند ولی در این آیه و آیه بعدی پیشنهاد درباره یوسف است، ظاهرا فکر کرده‌اند که نبودن یوسف مطلب را حل می‌کند، احتیاج به از بین بردن هر دو نیست و شاید احساس می‌کرده‌اند که علاقه پدرشان به یوسف بیش از حد است. یر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۳

۱۰- قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَةِ إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ.

این آخرین پیشنهاد بود که پذیرفته شد و آن اینکه یکی از برادران گفت:

یوسف را نکشید که احتیاجی به کشتن نیست بلکه او را در گودال فلان چاه که در سر راه کاروانهاست بیاندازید، بعضی از کاروانها او را پیدا کرده می‌برند، دیگر خبر و اثری از او پیدا نمی‌شود، گویند اسم آن برادر یهودا یا لاوی بوده که رأی ملایمی اظهار داشته است، الف و لام «الجب» برای عهد است که چاه معینی را در نظر داشته‌اند. با این تصمیم پیش پدر رفتند که او را در بردن یوسف قانع کنند.

۱۱- قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ برای اجرای نقشه خود پیش پدر آمده و گفتند: پدرجان چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی با آنکه ما به او خیرخواه و نصیحت کننده‌ایم، معلوم می‌شود که یعقوب علیه السّلام از حسد آنها آگاه بوده و از اینکه یوسف را در اختیار آنها بگذارد پرهیز می‌کرده است.

۱۲- أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

یعنی او را فردا با ما بفرست تا تفرج و بازی کند مطمئن باش که از او حفاظت خواهیم کرد.

۱۳- قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ.

این آیه اعتذار یعقوب است در اینکه حاضر نبود یوسف را با آنها بفرستد نگفت شما را امین نمی‌دانم تا حسدشان تحریک نشود، بلکه گفت: من از این کار محزون می‌شوم و در تعلیل آن گفت می‌ترسم که گرگ آن را بخورد در حالی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۴

که شما از او غافلید و مشغول کار خود می‌باشید، می‌شود گفت که برادران یوسف دروغ مخصوص تهیه کرده بودند که به پدر بگویند ولی این تعلیل یعقوب سبب شده که مسئله گرگ خوردن را پیش بکشند که خواهد آمد. در صافی از علل الشرائع از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«قرب لهم العلة فاعتلوا بها فی یوسف».

در مجمع البیان فرموده: گویند یعقوب در خواب دیده ده عدد گرگ به یوسف حمله کرده قصد کشتن او را دارند، گرگی از آنها از یوسف حمایت می‌کند، در این بین زمین شکافته شد و یوسف در آن رفت بعد از سه روز از آن بیرون آمد، از اینجا بود که یعقوب گفت: می‌ترسم گرگ او را بخورد و در ضمن روایتی از امام سجاد علیه السّلام نقل شده علت ابتلاء یعقوب آن بود که هر روز قوچی ذبح می‌کرد، آن را صدقه می‌داد و خود و خانواده‌اش از آن می‌خوردند، روزی فقیری مؤمن و روزه‌دار وقت افطار بر خانه یعقوب علیه السّلام ایستاد و طعام خواست، گفته او نپذیرفتند و به او چیزی ندادند، او مأیوس برگشت، گریه کرد و به خدا شکایت نمود و شب را گرسنه خوابید، این سبب ابتلاء یعقوب به فراق یوسف علیه السّلام شد «۱» ولی لحن روایت نشان می‌دهد که یعقوب از اینکار بی‌خبر بوده است و اللَّه العالم.

۱۴- قالُوا لَئِنْ أَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ.

لحن جوابشان طوری است که گویی پدرشان فقط از اینکه او را گرگ بخورد نگران است نه از حیله آنها لذا نگرانی پدر را به طور جدی نفی کرده و گفتند اگر گرگ او را بخورد و ما با این نیرومندی نتوانیم از او حفاظت کنیم، حتما زیانکارانیم، یعنی نخواهیم گذاشت او را گرگ بخورد، بالاخره

---

(۱) در مجمع البیان و تفسیر عیاشی و المیزان این روایت نقل شده است، قسمتی از آن با ترجمه آزاد در اینجا نقل گردید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۵

یعقوب علیه السّلام قانع شده یوسف را به آنها سپرد.

۱۵- فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ یَجْعَلُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.

جواب «فلما» محذوف است مانند «کبرت فتنتهم» یا مانند «عملوا ما قصدوا» می‌شود گفت: حذف جواب «لما» برای نشاندادن عظمت جنایت است یعنی جنایت طوری بود که نمی‌شود به زبان آورد، طفل صغیر و معصوم، از خانواده نبوت، بی آنکه گناهی داشته باشد، به چاه انداخته می‌شود، آنهم به وسیله برادران، نه به صغر سن او رحم کردند، نه به ناله‌هایش، نه التماسش، نه سوگند دادنش، حتی پیراهنش را هم کندند، اینها کاری است که نمی‌توان به زبان آورد فقط باید فهمید و حیران شد.

«اجمعوا» نشان می‌دهد که در آن جنایت، همه یک رأی شده‌اند که آن به معنی اجتماع در رأی و قصد می‌باشد، أَنْ یَجْعَلُوهُ حاکی است که او را به چاه نیانداخته‌اند بلکه به طاقچه چاه گذاشته‌اند ولی در جلسه مشورت گفته که وَ أَلْقُوهُ فِی غَیابَتِ الْجُبِّ او را در قعر چاه بیاندازید «اوحینا» یا به شکل الهام بوده مانند وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی و یا وحی عادی بوده مانند وحی پیامبران مانند وحی به یحیی و عیسی علیهما السّلام.

به هر حال آن تسلیتی بوده از جانب خداوند که در آن بحبوحه ناراحتی و ترس و لرز، خدا به دل یوسف می‌اندازد که نترس روزی

خواهد رسید که تو بالا دست اینها خواهی بود و این جنایت را به رخ آنها خواهی کشید، جمله وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ اگر قید لَتُنَبِّئَنَّهُمْ باشد یعنی در حالی خبر خواهی داد که آنها تو را نمی‌شناسند از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

«لا یشعرون انک یوسف اتاه جبرئیل فاخبره بذلک»

از امام سجاد علیه السّلام نقل شده آن روز یوسف نه ساله بود و از امام صادق تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۶

علیه السّلام هفت ساله نقل شده است.

ممکن است، آن قید «اوحینا» باشد، یعنی آن گاه که ما به او وحی می کردیم برادرانش نمی‌دانستند، ولی وجه اول قویتر است.

۱۶- وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ.

در آخر روز گریه‌کنان پیش پدر آمدند می‌خواستند با گریه دروغین قضیه را لوث کنند، آن وقت چنین گفتند:

۱۷- قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ.

یعنی رفتیم به مسابقه دادن میان خود در دویدن و مانند آن، یوسف را که نمی‌توانست با ما مسابقه کند نزد متاع خود گذاشتیم تا از آن نگهداری کند، متاسفانه وقت برگشتن دیدیم که گرگ یوسف را خورده است، جمله وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا ... دلالت به خود گم‌کردن دارد و نیز حاکی است که حسد و بد- خواهی آنها نسبت به یوسف پیش یعقوب معلوم بوده است یعنی قضیه این چنین بوده است هر چند می‌دانیم که اگر راست هم بگوئیم روی ظنی که به ما داری باور نخواهی کرد.

۱۸- وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.

منظور از «کذب» مکذوب فیه است. یعنی خونی که در آن دروغ جعل کرده بودند، مراد از «امرا» کار مجهول یا کار بزرگی است. «فصبر» ظاهرا مبتدا و خبر آن محذوف است مثل «اولی» یعنی «فصبر جمیل اولی» می‌شود خبر مبتدای محذوف باشد مانند «فشأنی صبر جمیل» و در این ماجرا که نقل می کنید از خدا یاری می‌جوییم. یعنی: یوسف را گرگ نخورده است، بلکه باطن و حسد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۷

شما جنایت بزرگی را بر شما خوب وا نموده است، صبر خوب برای من بهتر است و از خدا یاری می‌خواهم.

ناگفته نماند در اینجا چند مطلب هست اول آنکه: یعقوب این نقشه را ظاهرا از اینکه دید پیراهن یوسف پاره نشده دانسته است که اگر گرگ او را خورده بود پیراهنش را پاره می کرد، از امام باقر علیه السّلام منقول است: بزغاله‌ای را بر روی پیراهن یوسف ذبح کردند، از امام صادق علیه السّلام نقل شده: چون پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند گفت: خدایا چه گرگ مهربانی بوده که پیراهن یوسف را پاره نکرده است «۱».

دوم: به نظر می‌آید این گفته ضمیر یعقوب بوده نه اینکه رو در رو به آنها چنین گفته باشد و گرنه ناراحتی بیش از حد می‌شد و اللَّه العالم.

سوم: در حدیثی از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل شده: صبر جمیل آنست که در آن به خلق شکایت نشود:

«الصبر الجمیل الذی لا شکوی فیه للخلق» (صافی).

---

(۱)

«عن الصادق (ع) لما اوتی بقمیص یوسف علی یعقوب قال اللهم لقد کان ذئبا رفیقا حین لم یشق القمیص و کان به نفح من دم» (تفسیر عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۸

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۹]

اشاره

وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰) وَ قالَ الَّذِي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى أَمْرِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَ راوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوايَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأى بُرْهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَيا سَيِّدَها لَدَى الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِكَ سُوءاً إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۲۵) قالَ هِيَ راوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكاذِبِينَ (۲۶) وَ إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِينَ (۲۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۹۹

۱۹- کاروانی آمد آبدار خود را فرستادند، دلوش را از چاه کشید (یوسف با آن بیرون آمد) گفت: مژده که این غلامی است، او را به قصد سرمایه پنهان کردند خدا از کارشان با خبر بود.

۲۰- او را به بهای اندکی و درهمهای چندی فروختند و درباره او بی‌اعتنا بودند.

۲۱- کسی که او را از مصر خرید به زنش گفت: اقامت او را محترم بدار شاید ما را بهره دهد و یا او را به فرزندی برگیریم، این چنین به یوسف در زمین مصر تمکن و قدرت دادیم و تأویل تازه‌ها را باو تعلیم دهیم، خدا بر کار خود غالب است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲۲- و چون به جوانی رسید به او داوری و علم دادیم، نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم.

۲۳- زنی که یوسف در خانه او بود از یوسف کام خواست و درها را بست و گفت: بیا برای تو هستم یوسف گفت: پناه بر خدا که او پروردگار من است مکان مرا خوب کرده، حق این است که ظالمان رستگار نمی‌شوند.

۲۴- زن، یوسف را برای زنا قصد کرد و یوسف اگر برهان خدایش را نمی‌دید زن را برای زنا قصد می‌کرد (ولی برهان خدا را دید و قصد نکرد) قضیه این چنین شد تا نیت بدو عمل بد را از او بگردانیم که او از بندگان خالص شده ما بود.

۲۵- هر دو به طرف در دویدند، زن پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد، همسر زن را در کنار در یافتند، زن گفت: سزای کسی که به همسر تو قصد بد داشته باشد آن است که زندانی شود و یا سخت شکنجه بیند.

۲۶- یوسف گفت: او این کار را از من می‌خواست، شاهدی از خانواده زن شهادت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۰ داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید، یوسف از دروغگویان است.

۲۷- و اگر پیراهن یوسف از عقب دریده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از راستگویان است.

۲۸- عزیز چون دید پیراهن یوسف از عقب پاره شده گفت: این از حیله شما زنان است حیله شما بزرگ است.

۲۹- یوسف از اینکار در گذر، ای زن تو نیز استغفار کن که از خطاکاران شده‌ای.

کلمه‌ها

سیاره: کاروان چنان که در آیه ۱۰ گذشت.

واردهم: راغب گوید: ورود در اصل بمعنی قصد آب است سپس در غیر آن (مانند دخول و مشرف شدن به دخول) به کار می‌رود، علی هذا «وارد» در آیه به معنی آبدار و قصد کننده آب است فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ یعنی آبدار خود را فرستادند. به قولی «وارد» کسی است که برای آب آوردن به جلو افتاده است.

ادلی: دلوهم مصدر آمده به معنی وارد کردن دلو بچاه و هم اسم آمده بمعنی ظرف آب کشی، فَأَدْلی دَلْوَهُ به نظر طبرسی یعنی دلو را به چاه فرستاد و به نظر راغب آن را از چاه بیرون کشید فَأَدْلی دَلْوَهُ یعنی دلو خود را بیرون کشید.

اسروه: سر: نهان، امر پوشیده. اسرار: پنهان کردن «اسروه» پنهان کردند او را.

بضاعة: بضاعت: سرمایه. جوهری گوید: بضاعت قسمتی از مال است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۱

که برای تجارت اختصاص داده می‌شود، طبرسی نیز چنین گفته است، بضع در اصل به معنی قطع است، سرمایه مقداری جدا شده از مال است.

بخس: بخس: ناقص کردن، کم کردن. و نیز وصف و اسم آید به معنی ناقص و کم.

مثواه: ثواء: اقامت. مثوی: اقامتگاه. مراد از اکرام اقامتگاه ظاهرا در اختیار قرار دادن منزل عالی است، شاید مصدر میمی به معنی اقامت باشد.

اشده: اشد: نیرومندی. در جوامع الجامع فرموده: اشد اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است اهل لغت آن را از ۱۸ تا سی سالگی گفته‌اند.

راودته: رود (بفتح- ر): خواستن و طلب کردن. «راده رودا و ریادا طلبه» اراده از همین ماده است، ظاهرا تکرار و ادامه در آن ملحوظ است و مراوده به معنی مداوم می‌باشد در مجمع البیان فرموده: مراوده خواستن چیزی است با نرمی و مدارا، راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ: خواست از او خود او را یعنی از او خواست که با وی همبستر شود، مفاعله ظاهرا برای مبالغه است.

هیت: هیت اسم فعل است به معنی «بیا»، «هیت لک»: بیا من برای تو هستم این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است، در صافی از مجمع البیان از علی علیه السّلام هئت با همزه و ضم تاء نقل شده یعنی تهیات لک.

همت به: هم: قصد و اراده، «همت به»: قصد کرد او را. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۲

مخلصین: بصیغه اسم مفعول: خالص شده‌ها. کسانی که خدا برای خودش خالص و مخصوص کرده است.

الفیا: الفاء: پیدا کردن «الفاه: وجده»، «الفیا»: پیدا کردند آن دو.

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف در این آیات آمده: پس از آنکه یوسف در گودال چاه قرار گرفت کاروانی از راه رسید، آبدار خود را برای آوردن آب فرستادند، او چون دلو خود را به چاه کرد، یوسف به دلو چسبید، آبدار وقت بیرون کشیدن دلو دید کودکی با آن بیرون آمد، آبدار از دیدن آن شاد شد و گفت:

مژده که این غلامی است، یوسف را به صورت برده‌ای میان متاع خود پنهان کردند و در بازار مصر به پول اندکی فروختند و می‌خواستند زود از دست خارج کنند و اعتنایی بزیاد بودن قیمت نداشتند.

مردی یوسف را از بازار مصر خرید و به خانه آورد و چون در سیمای او آثار نجابت را دید به زنش گفت: منزل خوبی برای او مهیا کن و محترمش بدار شاید در آینده برای ما مفید باشد و ممکن است او را به فرزندی بگزینیم.

بدینسان یوسف از آن گرفتاری و بلا تکلیفی نجات یافت و در آن خانه به احترام می‌زیست تا تقدیر خدا عملی شود، در آن خانه

بود که به نیرومندی جوانی رسید و زیبایی بی‌نظیرش شکوفا گردید و از جانب خدا علم و حکمت به وی عطا شد.

زیبایی و جوانی یوسف سبب گردید که خانم خانه به او عشق ورزد، روزی درها را بست و خانه را خلوت کرد و یوسف را از راز خود آگاه نمود و از او کام خواست، یوسف امتناع کرد گفت: پناه بر خدا، شوهر تو ولی نعمت من است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۳

مرا محترم داشته، حاشا که به ناموس او خیانت کنم که در این صورت ظالم خواهم بود و در قاموس خدا ظالمان را رستگاری نیست، این در صورتی است که «انه» راجع به عزیز باشد ولی ظاهرا راجع به «اللّه» است.

زن سرشکسته شد و از اینکه از مقام خود پائین آمده و التماسش از طرف غلام خود پذیرفته نشده احساس خفت و ذلت کرد و بر یوسف تاخت و خواست او را بزند و یا با زور از او کام گیرد، یوسف خواست مقاومت کند ولی ترجیح داد که به جای گلاویز شدن از اطاق خارج شود، لذا به سوی در دوید، زن پیراهن یوسف را از عقب گرفت و پیراهنش از عقب پاره شد، کنار در که رسیدند ناگاه شوهر زن را در کنار در، یافتند، زن برای جبران این رسوایی شروع به سم‌پاشی کرده و گفت: یوسف قصد تجاوز بر من داشت سزای این جوان زندان است یا شکنجه سختی.

یوسف گفت: او از من کام می‌خواست، کار بر شوهر زن مشتبه شد، مردی از کسان زن در بیان مطلب گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده بود، حق با خانم بود که می‌خواسته مقاومت کند به زور پیراهن او را پاره کرده است و اگر از عقب پاره شده باشد حق با یوسف است که می‌خواسته فرار کند، زن از عقب پیراهن او را گرفته و پاره کرده است ولی دیدند که پیراهن یوسف از عقب پاره شده است، معلوم شد تقصیر از زن بوده است، عزیز مصر که از خنزیر صفتان بود از این کار چندان ناراحت نشد، فقط به یوسف گفت: این کار را نادیده بگیر و به کسی مگو، به زن هم گفت: استغفار کن که گناهکار شده‌ای.

۱۹- وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلى دَلْوَهُ قالَ يا بُشْرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَعْمَلُونَ.

فاعل «اسروه» ممکن است سیاره باشد و ممکن است آنهایی باشند که از یافتن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۴

یوسف مطلع شدند، مراد از وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ ممکن است آن باشد که برده کردن و سرمایه دانستن او خلاف بود، خدا از کارشان با خبر بوده و در آنکار مستحق مجازات بودند و یا آنست که: خدا از کارشان با خبر بود و این نقشه خدایی بود که می‌خواست یوسف از این طریق به مقام والای خود برسد.

۲۰- وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ.

منظور از ثمن بخس قیمتی کمتر از قیمت متعارف است، مراد از جمله اخیر آنست که اعتنایی به یوسف نداشتند که حتما باید به قیمت گزافی بفروشند و یا تحقیق کنند که این کودک کیست و چرا به این روز سیاه افتاده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که به هجده درهم فروخته شد و از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده:

... کانت عشرین درهما.

ظاهر آنست که فاعل «شروه- کانوا» سیارهٔ باشد یعنی اهل کاروان او را به بهای اندک فروختند و درباره او بی‌اعتنا بودند، قول دیگر آنست که هر دو راجع است به «اخوه» است، گویند و در روایت نیز آمده فردای آن روز برادران یوسف به نزد چاه آمده و دیدند که کاروانیان او را از چاه بیرون آورده‌اند گفتند: این غلام ماست که به این چاه افتاده است لذا او را به بهای اندکی به اهل کاروان فروختند و از آشکار شدن ماجرا پرهیز می‌کردند، در المیزان فرموده است:

معظم مفسران این قول را اختیار کرده‌اند، نظر دیگر آنست که، فاعل «شروه» اخوه و فاعل «کانوا» سیاره است. ولی ظهور آیه و سیاق آن حاکی است که هر دو راجع به «سیاره» است.

۲۱- وَ قالَ الَّذِي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْواهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۵

به نظر می‌آید: خریدار یوسف در قیافه او آثار نجابت و کمال دیده و فکر کرده که او را نباید برده ساده‌ای به حساب آورد، او آینده درخشانی دارد لذا به زنش گفت: منزل خوبی در اختیارش بگذار و منتظر بزرگ شدنش باش شاید در اداره کارها از او بهره ببریم و شاید به فرزندی خود انتخابش نمائیم.

ناگفته نماند: درباره کسی که یوسف را خرید در اینجا آمده: «کسی که او را از مصر خرید» از این معلوم می‌شود که او مردی از اهل مصر بود و از آیه وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ که بجای زوج «سید» آمده است معلوم می‌شود که او صاحب مقام و مورد اطاعت مردم بوده است و از آیه وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَةِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ روشن می‌شود که او عزیز مصر بود مانند وزیر یا پادشاه و نیز از اینکه زنش زنان شهر را به خانه خودش دعوت می‌کند و آنها اجابت می‌کنند و زن می‌گوید: اگر یوسف درخواست مرا اجابت نکند به زندان خواهد رفت، معلوم می‌شود که زندان و زندانی کردن نیز در دست شوهر او بوده است و از آیات بعدی معلوم می‌شود که او یا پادشاه مصر بوده و یا از وزراء او، به طوری که قضیّه زن وزیرش در محضر او مطرح شده و او در حل قضیّه پادرمیانی کرده است. لذا در هر یک از محلها به قدر حاجت ذکری از او به میان آمده است (استفاده از المیزان) در مجمع البیان از امام سجاد علیه السّلام و ابن عباس نقل شده که عزیز پادشاه مصر بود و در قول دیگر او وزیر دارایی و معاون پادشاه بوده است. ایضا نقل است که اسم زن راعیل و لقبش زلیخا بود در صافی از امام هادی صلوات اللّه علیه نقل کرده: اسمش زلیخا بود.

وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.

ظاهرا «واو» برای استیناف و «کذلک» اشاره است به افتادن یوسف به- تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۶

چاه و بیرون آمدن از آن و فروخته شدن و استقرار در خانه عزیز، علی هذا این تشبیه از باب تشبیه شیء به خودش می‌باشد، مراد از «مکنا» تمکّن و قدرت دادن است یعنی از موقعی که از پدرش ربوده شد سرگردان بود تا در خانه عزیز استقرار یافت، وَ لِنُعَلِّمَهُ عطف است بر محذوفی که ذکرش لازم نبوده مانند: «لنرشده» و نظیر آن، اما ذکر تعلیم تأویل احادیث به علّت آنست که آن تعلیم سبب خلاصی یوسف و رسیدن او به مقام شد، چنان که توانست خواب زندانی‌ها و خواب پادشاه را به مصداق خارجی آن برگرداند در آخر فرموده:

خدا بر کار خود غالب و پیروز است اگر کاری را اراده کند راه آن را نیز می‌داند، اما بیشتر مردم نمی‌توانند این کارها را به یکدیگر ربط بدهند، فقط یک گوشه آن را در نظر می‌گیرند و به اشتباه می‌افتند.

۲۲- وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.

این آیه در سوره قصص/ ۱۴ درباره موسی علیه السّلام آن گاه که در خانه فرعون بزرگ می‌شد نیز آمده است وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ معلوم می‌شود که یوسف در خانه عزیز و موسی در خانه فرعون وسیله‌ای برای آموزش توحیدی نداشتند، پس منظور از «آتیناه» یک عنایت بخصوصی است که خدا به وسیله الهامهای پی در پی آنها را هدایت و تربیت فرموده است که برای وحی و نبوت آماده باشند.

حکم به معنی قضاوت و داوری است مثل: إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ ... انعام/ ۵۷ وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ ... وَ کُنَّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ انبیاء/ ۷۸ که منظور از حکم داوری و قضاوت است، معلوم می‌شود که خدا به هر دو از یوسف و موسی درک و بینش داده که می‌توانستند قضایا را خوب بفهمند و بحق تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۷

داوری کنند و میان همه حق و باطل فرق بگذارند و این همان است که ابراهیم علیه السّلام از خدا خواسته و می‌گوید: رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ.

شعراء/ ۸۳ نکره آمدن آن شاید به معنی حکم بدون اشتباه و بدون شک باشد. غرض از «علما» یا علم خالی از جهل و یا علم بخصوصی است، جریانهای آینده نشان داده که چه مقدار خدا به او حکم و علم داده بود.

و چون این عطا و موهبت گزاف نمی‌تواند باشد لذا فرموده: وَ كَذلِكَ ...،

این جمله اولا نشان می‌دهد که آن دو، نیکوکار و مستحق اینکار بودند و نیز روشن می‌شود که خدا به هر نیکوکار مقداری از حکم و علم می‌دهد.

۲۳- وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.

معلوم است که حسن بی‌مثال یوسف و فضائل اخلاقی او سبب شده که بانوی خانه به او دل ببندد، از آیه به نظر می‌رسد که زن قبل از آنکه خانه را خلوت کند از یوسف کام خواسته و موفق نشده بود تا بالاخره روزی درها را بسته و منزل را خلوت کرد و گفت: برای تو آماده هستم یوسف در جواب گفت: معاذ اللَّه ...

یعنی: «اعوذ باللَّه معاذا».

ظاهر آنست که: ضمیر «انه- احسن» راجع به اللَّه است یوسف برده نبوده تا بگوید: او رب من است، بعید است که یوسف این اوصاف را برای عزیز بیان کند و نیز لازم بود بگوید «انه لا- یفلح الخائنون» به قولی هر دو ضمیر راجع به عزیز است به هر حال یوسف در جواب او به حالت امتناع و مقاومت، اول به خدا پناه می‌برد آن وقت توضیح می‌دهد که خدا اقامت مرا در این خانه بهتر کرده اگر بخواسته تو عمل کنم از ستمکاران خواهم بود، و ستمکاران رستگار نمی‌شوند تقوی و ایمان از این معجزه‌ها بیشتر دارد، جوان عزب، حالت بحران غریزه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۸

جنسی، زن آماده و التماسگر، منزل خلوت. ولی ایمان و تقوی کار خود را می‌کند، با آنکه خدمتکار آن خانم بود، تقوایش به آن امتناع وادار کرد.

۲۴- وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.

این آیه در تکمیل و توجیه آیه قبل است لفظ لَوْ لا أَنْ رَأی قید هَمَّ بِها است، منظور از برهان ظاهرا یقین و ایمان واقعی یوسف است در صافی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«البرهان النبوة المانعة من ارتکاب الفواحش و الحکمة الصارفة عن القبائح»

غرض از «السوء» ظاهرا قصد زنا و از «فحشاء» خود زنا است. یعنی زن خواست از یوسف کام بگیرد و یوسف اگر برهان خدایش را نمی‌دید قصد می‌کرد که از او کام بگیرد ولی دیدن برهان خدا و یقین و تقوی و حکمتش مانع از قبول درخواست زن شد «۱» مطلب چنین بود و می‌خواستیم که میل به کار بد و ارتکاب به زنا را از او برگردانیم که او از بندگان خالص شده و مخصوص ما بود در اینجا دو مطلب هست:

اول: در بعضی روایات آمده: یوسف خواست که در خواست او را بپذیرد زن گفت: کمی درنگ کن. گفت چرا؟ جواب داد می‌خواهم صورت این صنم را بپوشم تا ما را نبیند، یوسف آن وقت خدا را یاد آورد، قبلا نیز می‌دانست که خدا او را می‌بیند، لذا پا بفرار گذاشت. و در بعضی دیگر آمده است چون یوسف بند شلوارش را باز کرد مثال پدرش یعقوب را دید که ایستاده و انگشت به دندان گرفته و می‌گوید: ای یوسف. لذا با دیدن آن صورت پا به فرار گذاشت، به

---

(۱) به نظر بعضی مراد از «هم بها» قصد زدن است یعنی زلیخا قصد زنا از یوسف کرد و یوسف قصد کرد که او را بزند ولی دید که در آن صورت ممکن است او را بکشند لذا فرار کرد، علی هذا مراد از برهان همان فکر یوسف است که فرار را بر زدن زن ترجیح داد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۰۹

این قبیل روایات نمی‌شود اعتنا کرد چطور می‌شود کسی که خدا درباره او می‌فرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ چنان باشد که در این

روایتها آمده است اینها سندشان نامعلوم است، در صافی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: رضایت مردم را نمی‌توان به دست آورد، زبانشان مضبوط نیست، چطور سالم خواهید ماند از کسانی که پیامبران و رسل و حجج خدا از آنها سالم نماندند آیا به یوسف نسبت ندادند که قصد زنا کرد؟

دوم: کلمه مخلصین به صیغه اسم مفعول در اینجا به یوسف اطلاق شده و در آیه ۵۱ از سوره مریم درباره موسی آمده: إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا و در آیه دیگر آمده که شیطان به خدا می‌گوید: همه بندگانت را فریب می‌دهم مگر آنها که مخلصین هستند لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ ص/ ۳۸، اینها بندگانی هستند خالص شده برای خدا که نفس و شیطان و شهوت را در آنها بهره‌ای نیست و گرنه خالص شده نام نمی‌گرفتند.

۲۵- وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمِیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلِیمٌ.

استباق طلب پیشی گرفتن بر دیگری است معلوم می‌شود که یوسف که توقف را روا ندیده و برای خارج شدن به سوی در رفته زن که مقام و آمریتش با شکست روبرو شده بود او را تعقیب کرده است، هر یک به فکر پیشی گرفتن بر دیگری بوده، یوسف برای خروج از اطاق وزن برای برگرداندن یوسف.

که در نتیجه پیراهن او را گرفت، پیراهن از عقب پاره شد، در کنار در که مصادف با عزیز شدند، زن برای حفظ آبروی خود، یوسف را متهم به قصد تجاوز کرد و گفت او یا باید به زندان رود و یا عذاب دردناک و شکنجه به بیند زیرا که به زن تو قصد تجاوز داشت. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۰

۲۶- قالَ هِیَ راوَدَتْنِی عَنْ نَفْسِی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبِینَ.

یوسف در دفاع از خود گفت: او این کار را از من می‌خواست، علی هذا امر بر عزیز مشتبه شد و ندانست تقصیر در کدام است، خبره‌ای و شاهدی از خانواده زن آمد و جریان را بررسی کرد و گفت: اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است، معلوم می‌شود یوسف قصد تجاوز داشته و زن پیراهن او را از جلو گرفته و پاره کرده است، ظاهر آیه آن است که: شاهد یک انسان عاقل و خبره‌ای بوده و می‌دانسته قضایا را از آثار آنها پی‌جویی کند، در مجمع البیان از سدی نقل شده که او پسر عموی زلیخا بود و نیز گفته‌اند که مردی از اقوام او بود.

در تفسیر عیاشی و برهان و سایر کتابها از ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السّلام نقل شده که او طفلی بود در گهواره و به اذن خدا به سخن در آمد و چنان گفت، در تفسیر ابن کثیر نیز این مطلب از چند نفر نقل شده است. در تفسیر المیزان از «شهد شاهد» که اینگونه کلام را شهادت نمی‌گویند استظهار می‌کند که این سخن بدون رویّه و فکر صادر شده و آن را مؤیّد روایاتی می‌داند که ناطق هستند: شاهد طفلی بوده در گهواره و اللّه اعلم. جبائی در استدلال به قول اول گفته است اگر شاهد طفل بود احتیاج باستدلال نداشت بلکه گفته او معجزه بود.

۲۷- وَ إِنْ کانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِینَ.

تتمه قول شاهد و شق دوم کلام اوست که اگر پیراهن یوسف از عقب پاره شده زن دروغ می‌گوید، یوسف از راستگویان است زیرا معلوم می‌شود که او فرار می‌کرده و زن او را گرفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۱

۲۸- فَلَمَّا رَأی قَمِیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ.

فاعل «رأی- قال» لفظ «سیدها» است یعنی چون شوهر زن دید که پیراهن یوسف از عقب پاره شده گفت: این کار از حیله شما زنان است، حیله زنان بزرگ و شعبه‌ها دارد این یکی از آنهاست.

۲۹- یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئِینَ.

آن گاه به یوسف گفت: از این کار صرف نظر کن و آن را نادیده بگیر و به کسی اظهار مکن به زن نیز گفت: از گناهت استغفار

کن که گناهکار شده‌ای معلوم می‌شود که او فاقد غیرت بوده و گرنه زن را تکه تکه می‌کرد، بعضی گویند:

حق آنست که آیه دلالت می‌کند: که او به زنش بیشتر علاقه داشته و نتوانسته از او دل بر کند. اگر اینطور هم باشد باز دلالت بر بی‌غیرتی می‌کند.

اینکه به او گفته: استغفار کن از آن جهت است که مشرکان عقیده به خدا دارند و استغفار می‌کنند و شاید نظرش آمرزش خواستن از معبود خود باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَةِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَکٌ کَرِیمٌ (۳۱) قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ (۳۲) قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ (۳۳) فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۳۴)

ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حِینٍ (۳۵)

۳۰- زنانی در مدینه گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد، عشق او در دلش نشسته است، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم.

۳۱- چون مکر زنان را شنید، به سوی آنها فرستاد و برای آنها مجلسی آماده ساخت و به دست هر یک کاردی داد، به یوسف گفت: پیش زنان بیا، زنان چون یوسف را دیدند بزرگش یافتند و دستهای خویش را ببریدند و گفتند خدا منزه است این بشر نیست این فرشته بزرگواری است.

۳۲- زن گفت: این همان است که مرا در عشق او ملامت کرده‌اید، من از او کام خواسته‌ام تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۳

ولی او امتناع کرده است و اگر از فرمانم اطاعت نکند حتما به زندان می‌رود و از حقیران می‌شود.

۳۳- یوسف گفت: پروردگارا زندان به من از آنچه به سوی آن می‌خوانندم محبوبتر است اگر حیله آنها را از من بر نگردانی به آنها میل می‌کنم و از جاهلان می‌شوم.

۳۴- خدایش از او پذیرفت، حیله زنان را از او برگردانید که خدا اوست شنوا و دانا.

۳۵- آن وقت بعد از آن همه شواهد که دیدند به نظرشان رسید که او را تا مدتی زندانی کنند.

کلمه‌ها

نسوة: زنان. همچنین است نساء و نسوان، این جمعها از لفظ خود مفرد ندارند، مفرد آنها مرئه است از غیر لفظشان.

شغفها: شغاف: غلاف قلب. فاعل شَغَفَها حُبًّا کلمه «فتی» است و «حبا» تمیز است یعنی عشق غلام پرده قلب زن را پاره کرده و در درون آن جای گرفته است.

فتاها: فتی: غلام جوان. مؤنث آن فتاة است.

اعتدت: عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن «اعتدت» آماده کرد آن زن.

متکئا: توکؤ: تکیه کردن. اتکاء: نشستن با اطمینان و آرامش «اتکا اتکاء: جلس متمکنا» «متکئا» اسم مفعول است از اتکاء به معنی تکیه شده خواه بالش باشد و خواه تختی که بر آن می‌نشینند، مراد از آن در آیه مجلسی است که با اطمینان در آن می‌نشینند، فیومی در مصباح مجلس معنی کرده است، بعضی آن را متکا بر وزن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۴

قفل خوانده‌اند که به معنی ترنج است و بعضی متکا بدون همزه و با تشدید خوانده‌اند یعنی: طعامی که بریده می‌شود.

حاش للّه: حاش و حاشا هر دو کلمه استثنا هستند «حاش للّه» یعنی منزّه است خدا، در المیزان فرموده از ادب ملّیون است که چون خواهند کسی را تبرئه و تنزیه کنند اول خدا را تبرئه و تنزیه می‌کنند، زنان مصر چون خواستند یوسف را در جمال از انسان بودن تنزیه کنند اول خدا را تنزیه کردند.

لمتنني: این کلمه در اصل لوم به معنی ملامت است و آن جمع مونث با یاء متکلّم می‌باشد «لمتنني»: ملامت کردید مرا.

استعصم: عصم (بر وزن عقل): امساک و حفظ کند «استعصام»: امتناع یعنی طلب آنچه که خویش را با آن حفظ کند «استعصم»: امتناع کرد.

صاغرین: صغر (بر وزن شرف و عنب) کوچکی خواه کوچکی جثه باشد یا قدر و منزلت. یا کوچکی سن، صاغر: حقیر و ذلیل.

اصب: صبو: رقت قلب و میل کودکانه. «اصب» متکلّم وحده و در اصل «اصبو» بوده یعنی میل می‌کنم میلی که از روی ذوق زدگی و کودکانه باشد.

بدا: بدو: ظهور یا ظهور شدید، در جای ظهور رأی و مصلحت نیز آید چنان که در آیه.

شرحها

به دنبال جریان منزل عزیز مصر، در این آیات می‌خوانیم: مسئله عشق زلیخا به یوسف در شهر پیچید و سر زبانها افتاد، عده‌ای از زنان شهر آن را نقل تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۵

مجلس کرده و گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد و به او شیفته شده است، او بی‌شک در ضلالت است که یک زن آزاد به غلام خود طمع می‌کند، زن عزیز چون این را شنید مجلسی آراست و آن زنان را به آن مجلس دعوت کرد و در اختیار هر یک کاردی گذاشت، آن گاه به یوسف دستور داد که وارد آن مجلس شود، یوسف که وارد آن مجلس شد، زنان از دیدن زیبایی یوسف چنان به او خیره شدند که نتوانستند چشم از او برکنند و در نتیجه به جای میوه انگشتان خود را بریدند و گفتند: از خدا دور این بشر نیست این فقط فرشته بزرگواری است.

زن عزیز از این موقعیت استفاده کرده گفت: این همان جوان است که مرا در عشق او ملامت کرده‌اید، آری من او را به سوی خود خوانده‌ام و او امتناع کرده، من در عشق خود باقی هستم، اگر خواسته مرا اجابت نکند حتما به زندان خواهد رفت (عجبا از این بی‌شرمی، به جای پوشیدن قضیه همه چیز را برملا- می‌کند، آن زنان نیز این جریان را دور از عفت نمی‌دانند معلوم نیست عفت عمومی در آن محیط چقدر سقوط کرده بود) یوسف علیه السّلام به دنبال شنیدن تهدید به زندان رو به خدا کرد: پروردگارا زندان بر من خوشتر است از آن بی‌عفتی که مرا به سوی آن می‌خوانند، من بحول و قوه تو به خود این جرئت را می‌دهم، اگر تو حیله زنان را از من برنگردانی به آنها میل می‌کنم و از نادانان می‌شوم، خدا دعای او را اجابت و در تصمیمش پایدارتر گردانید. و چون رسوایی زن به بیش از حد رسید صلاح چنان دیدند که تقصیر را بگردن یوسف انداخته و زندانش کنند تا آبروی مختصری برای خانواده عزیز باقی باشد، بدین جهت یوسف را راهی زندان کردند، در این آیات عفت و تقوای شدید یوسف علیه السّلام بخوبی مجسّم شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۶

۳۰- وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَةِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِینٍ «۱».

کلمه «تراود» نشان می‌دهد که آن زن بعد از جریان بستن درها و شهادت شاهد و دانستن همسرش، هنوز دست بردار نبوده و مرتبا یوسف را به سوی خود می‌خوانده است علّت ضلال مبین آنست که یک زن آزاد به غلام خود طمع کرده و حیثیت و اشرافیت و آمریت خود را زیر پا گذاشته و پیش او به خواری و سقوط از مقام تن در داده است.

۳۱- فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً.

این تدبیری از آن زن بود تا زنان دیگر او را در این کار ملامت نکنند آیه نشان می‌دهد که آن زن از اشراف بوده و شوهرش بهره‌ای از حکومت داشته که می‌توانست زنان را دعوت کند و آنها اجابت نمایند منظور از «متکئا» مجلسی است که زن برای آمدن آنها بیاراست چنان که در مجمع البیان از سدی نقل شده است.

وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلَّا مَلَکٌ کَرِیمٌ.

سپس به یوسف فرمان داد که به مجلس زنان در آید چون زنان جمال و زیبایی بی‌نظیر یوسف را دیدند چنان از خود بیخود شدند و چنان چشم به یوسف دوختند که ناآگاه بجای میوه دستهای خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا این بشر نیست بلکه فرشته است، معلوم می‌شود که اطلاق لفظ بشر به انسان

---

(۱) به نظر می‌آید هر که در مصر دارای مقامی می‌شد او را عزیز می‌گفتند چون این لفظ در آینده به یوسف نیز اطلاق خواهد شد که وزیر دارایی شده بود. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۷

از لحاظ ظاهر و قیافه او است و اگر به جای این جمله می‌گفتند: «ما هذا انسان» درست نبود، بشره به معنی پوست بدن است انسان را بشر می‌گویند که پوست او از زیر موها آشکار است. و از این می‌شود فهمید که در لغت لفظ مترادف نیست «اکبر نه» یعنی بزرگ دانستند او را.

۳۲- قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ.

زن از این موقعیّت استفاده کرده و گفت: این جوان همانست که مرا در باره عشق او ملامت کرده‌اید «۱» آری من از او کام خواسته‌ام ولی او امتناع کرده اما من در تصمیم خود باقیم و اگر به فرمانم اطاعت نکند حتما و حتما بزندان خواهد رفت و از تحقیر شدگان خواهد بود، «لیکونا» در اصل «لیکونن» است با نون تأکید خفیفه که برای وقف با الف «لیکونا» نوشته می‌شود «ذلکن» همان ذلک است که در خطاب به زنان نون مؤنث بر آن داخل شده است، عجبا از بی شرمی آن زن.

۳۳- قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ.

یوسف علیه السّلام با شنیدن تهدید به زندان، رو به سوی خدا کرد که پروردگارا زندان بر من از آنچه زنان مرا به سوی آن می‌خوانند محبوبتر است و اضافه کرد که اگر نقشه‌های شوم زنان را از من دفع نکنی من به خصلت غریزه انسانی بزنان می‌گروم و از نادانان می‌شوم که عفت و شرف و رضای خدا را به لذت چند دقیقه می‌فروشند، منظور از جمع آمدن: «یدعوننی- کیدهن» ظاهرا نظر یوسف آن بوده: هر زنی که باشد گرچه مصداق در اینجا فقط یک زن است. در مجمع

---

(۱)

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۸

البیان از ابو حمزه از حضرت سجاد علیه السّلام نقل شده: زنان چون از مجلس زلیخا خارج شدند هر یک شخصی پیش یوسف فرستادند و از او خواستند که بزیارتش بیایند «۱» علی هذا منظور یوسف از مِمَّا یَدْعُونَنِی همین است، گویند: زنان در همان مجلس به یوسف گفتند: از خانمت اطاعت کن، حاجتش را برآور، او مظلوم است و تو ظالم و گویند: چون زنان، یوسف را دیدند، زن عزیز اجازه داد که هر یک از زنان با او خلوت کنند و او را به سوی زلیخا بخوانند ولی هر یک یوسف را به سوی خود خواند این است که یوسف گفت: مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ.

۳۴- فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

خدا دعای یوسف را اجابت کرد و کید زنان از او بر گردانید، ظاهرا صرف کید به وسیله ایمان و تقوای محکم یوسف بوده است، خدا دعای او را شنید و می‌دانست که او حاضر به بی‌عفتی نیست و یا خدا نقشه آنها را بی‌اثر کرد.

۳۵- ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حِینٍ.

از این آیه معلوم می‌شود که قضیه بی اندازه گسترش پیدا کرد، صلاح چنین دیدند که بی‌گناه را به جای گناهکار به زندان بفرستند «بدا لهم» یعنی مصلحت و رأی چنین شد، منظور از «حین» شاید وقتی باشد که قضیه از یادها برود از امام باقر علیه السّلام روایت شده مراد از آیات: گواهی کودک، پاره شدن

---

(۱)

«عن علی بن الحسین (ع) ان النسوة لما خرجن من عندها ارسلت کل واحدة منهن الی یوسف سرا من صاحبته تسئله الزیارة»

دلیل فرموده امام آیه ۵۱ است که فرموده خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۱۹

پیراهن از عقب، فرار کردن زن به طرف در و کشیدن یوسف را در کنار باب، ... چون یوسف امتناع کرد، زن پیوسته علاقه نشان می‌داد تا بالاخره او را زندان کرد «۱» بدین طریق یوسف به زندان رفت، باقی مطلب در آیات بعدی است.

---

(۱)

عن الباقر (ع) الآیات شهادة الصبی و القمیص المخرق من دبر و استباقها الباب حتی سمع مجاذبتها ایاه علی الباب ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (۳۶) قالَ لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنِی رَبِّی إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ (۳۸) یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۴۰)

يا صاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُما فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيانِ (۴۱) وَ قالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْساهُ الشَّيْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۱

۳۶- دو غلام با یوسف وارد زندان شدند، یکی گفت: من در خواب می‌بینم که انگور می‌فشارم دیگری گفت من در خواب می‌بینم که بالای سرم نان حمل می‌کنم مرغان از آن می‌خورند، ما را از تأویل این دو خواب خبر بده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.

۳۷- یوسف گفت: هیچ طعامی که روزی داده شوید، به شما نمی‌آید مگر آنکه پیش از آمدنش از تأویل آن خبر می‌دهم، این چیزی است که خدایم تعلیم کرده است من طریق قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و به آخرت کافر هستند رها کرده‌ام.

۳۸- تبعیت کرده‌ام از دین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب، ما را نرسد که بخدا چیزی را شریک قرار بدهیم، این از احسان خداست بر ما و بر مردم لیکن بیشتر مردم شکرگزار نیستند.

۳۹- ای دو یار زندانیم آیا خدایان پراکنده بهتر هستند؟ یا خدای یکتا و مسلط بر همه.

۴۰- جز خدا نمی‌پرستید مگر نامهایی را که شما و پدرانتان گذاشته‌اید،: خدا دلیلی بر آنها نازل نکرده است، دستور، خاص خداست، امر کرده که جز او را نپرستید لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۴۱- ای دو رفیق زندانیم اما یکی از شما پادشاهش را شراب می‌نوشاند اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از گوشت سرش می‌خورند، آنچه می‌پرسید حتمی است (و برگشت ندارد).

۴۲- و به آنکه گمان کرد از آن دو، نجات می‌یابد گفت: مرا نزد پادشاهت یاد کن، شیطان یاد کردن را از یاد او برد لذا هفت سال در زندان ماند.

کلمه‌ها

فتیان: در گذشته گفته شد: فتی به معنی غلام جوان است «فتیان»: دو تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۲

غلام جوان.

ملة: دین و طریقه. در قرآن بدین انبیا و مشرکان اطلاق شده است.

ارباب: مراد از ارباب سرپرستان و پیشوایان است، مفرد آن رب است.

حکم: قضاوت و داوری و دستور.

قیم: (به فتح قاف و کسر یاء): مستقیم و صحیح. به معنی متولی و سرپرست نیز آید.

یصلب: صلب (بر وزن عقل): دار زدن «یصلب»: دار زده می‌شود.

قضی: قضاء: فیصله دادن به امر به معنی حکم، حتم، بیان، اراده و غیره نیز آمده است مراد از آن در آیه حتمی شده است.

تستفتیان: فتوی: بیان حکم و جواب. «تستفتیان» حکم و تأویل می‌خواهید.

بضع: مقداری از زمان گویند از سه تا پنج یا از سه تا هفت و گویند تا نه است اکثر مفسران آن را در آیه هفت گفته‌اند.

شرحها

از این آیات شرح ماجرای زندان یوسف شروع می‌شود و او اولین بار نسب خود را اظهار می‌کند که از فرزندان یعقوب و اسحاق و ابراهیم علیه السّلام است و آشکارا به توحید دعوت می‌کند و بت‌پرستی را می‌کوبد و اظهار می‌دارد که نظر کرده خداست و اسرار نهان را می‌داند مشروح آنچه در این آیات آمده چنین است: دو نفر غلام با یوسف وارد زندان شدند بعد از چندی پیش یوسف

آمدند یکی گفت:

من در خواب می‌بینم که انگور می‌فشارم برای مشروب ساختن. دیگری گفت:

من در خواب دیدم که بالای سرم نان حمل می کنم مرغان از آن می‌خورند از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۳

تاویل و مصداق خارجی این خواب به ما خبر بده که آدم نیکوکاری هستی و نیکوکاران با روشن‌بینی می‌توانند تأویل خوابها را بدانند.

یوسف فرمود: هر طعامی که به شما آورده شود پیش از آورده شدن از آن به شما خبر می‌دهم خدا این را به من تعلیم کرده است من دین اقوامی را که به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند رها کرده‌ام و در دین پدرانم می‌باشم، خانواده من شرک به آنها راه نیافته است، آن وقت مقداری در زمینه توحید و ترک شرک سخن گفت و بعد فرمود: ای دو یار زندانم آنکه در خواب دیده انگور می‌فشارد ساقی پادشاه خواهد شد و اما آنکه دیده نان حمل می کند، به دار آویخته می‌شود، پرندگان از گوشت سرش می‌خورند، این کار حتمی است و خواهد شد. آن وقت به شخص اولی که بنا بود ساقی شاه شود گفت: وقتی که پیش پادشاه رفتی مرا یاد کن و بگو: آن جوان کنعانی بدون تقصیر است ولی شیطان این تذکر را از یاد او برد و یوسف حدود هفت سال در زندان ماند.

۳۶- وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّي أَرانِي أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزاً تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.

گویند آن دو نفر از غلامان پادشاه مصر بود، به قولی یکی خبازشاه بود از اینکه قالَ أَحَدُهُما با فاء نیامده معلوم می‌شود که این سؤال در اولین روز ورود آنها نبوده است و از اینکه یوسف آنها را صاحِبَيِ السِّجْنِ دو یار زندانی خوانده است معلوم می‌شود که مدتی با او در زندان بوده‌اند و سپس خواب دیده و تعبیر خواسته‌اند این مطلب از جمله اخیر آیه نیز فهمیده می‌شود. از لفظ «ارانی» به نظر می‌آید که مرتب آن خواب را می‌دیده‌اند، در أَعْصِرُ خَمْراً به انگور، شراب اطلاق شده است و این در زبان عرب به عنوان «ما یؤل» بسیار است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۴

«نبئنا» تقدیرش «قالا- نبئنا» است. تأویل در محل اسم مفعول است اینکه آن دو غلام در تعلیل سؤال خود می گویند: إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ گفته‌اند: چون نیکوکاران روشن بینیها دارند، می‌توانند خوابها را تأویل کنند و این می‌رساند که آن دو مدتی در زندان بوده و از یوسف کارهای نیک دید بودند «۱» منظور از تأویل مصداق خارجی خواب است.

۳۷- قالَ لا يَأْتِيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُما بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ.

در این آیه و سه آیه بعدی یوسف علیه السّلام موقعیت خود را که خدا به او قدرت دانستن آینده و تأویلها داده است بیان می کند و نیز نسب خود را که از خاندان ابراهیم خلیل بود اظهار می‌دارد و بت‌پرستی را محکوم می کند و به توحید دعوت می‌نماید و آن گاه به تعبیر خواب آن دو می‌رسد. و اینکه می گوید ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي مصداق همان حکم و علم است که در گذشته خواندیم: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً، و بیان می کند که این علم معمولی نیست بلکه علم خاصی است از جانب خدا.

ضمیر «بتأویله» ظاهرا راجع به طعام است و آن نکره در سیاق نفی است افاده عموم می کند یعنی هیچ طعامی به شما که می‌خورید نمی‌آید مگر آنکه پیش از آمدن به شما خبر می‌دهم که از کجا خواهد آمد، حلال است یا حرام، سرد است یا گرم و هکذا ... اینکه ضمیر «تاویله» راجع به رؤیا باشد بعید است.

جمله إِنِّي تَرَكْتُ ... ظاهرا مقدمه است برای آیه ۳۹ و ۴۰ که خواهد آمد

---

(۱) از امام صادق (ع) نقل شده: او در زندان از مریض پرستاری می کرد، برای محتاج از دیگری التماس می‌نمود و به زندانی جای

می‌داد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۵

و می‌خواهد روشن کند که در دین توحید است و آن بهترین طریق‌هاست، مشرکان به خدای واحد ایمان ندارند بلکه به خدای صاحب شریک عقیده دارند، به معاد نیز منکر می‌باشند.

می‌دانیم که یوسف علیه السّلام در هفت یا نه سالگی از خانه پدرش خارج شد و در مصر نیز مکتبی برای علم و آموزش ندید پس همه معلوماتش تفضلی و از جانب خدا بود.

۳۸- وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ.

تتمه کلام یوسف است که از نسب خود در مصر نام می‌برد، اینکه فرموده ما را نرسد و ما را نبوده که به خدا مشرک باشیم آن در اثر تایید خدا بوده، «ذلک» به نظرم راجع به «ملة» است که دین ابراهیم و نبوت فضلی بود برای آنها و برای مردم که با آن هدایت شوند لیکن مردم به این نعمت اعتنایی ندارند و شکرش را به جای نمی‌آورند، اینکه «ذلک» راجع باشد به «عدم شرک» چندان قوی نیست.

۳۹- یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ.

یوسف علیه السّلام در تکمیل کلام خود به آن دو غلام خطاب می‌کند آیا خدایان پراکنده بهتر هستند یا خدای واحد و مسیطر بر جهان؟ از لفظ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ معلوم می‌شود که در مصر به خدایان گوناگون عقیده داشتند امثال بتها، ملائکه جن، گاو آپیس و امثال آن و هر یک در نظر معتقدان خود دارای افکار و عقائد گوناگون بودند، در مقابل اینها اعتقاد به یک خدا آنهم خدایی که بر همه چیز غلبه دارد و هیچ چیز بر او ناممکن نیست، معلوم است اعتقاد به چنین خدا سبب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۶

وحدت جامعه انسانی می‌شود واقع نیز آن است که خدا یکی است و خدایان دروغین هیچ هستند.

۴۰- ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ.

ادامه سخن یوسف علیه السّلام است، اینکه بتها «اسماء» خوانده شده‌اند یعنی آنها بی‌محتوی هستند و به این مجسمه می‌گوئیم خیر رسان است این فقط لفظ است و گرنه آن خیر رسان نیست، فقط نامی است به آن گذاشته شده است، آن نامها را هم فقط شما و پدرانتان ساخته‌اید، خدا دلیلی بر این کار شما نازل نکرده تا عبادتتان بر حق باشد.

إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.

دستور درباره بندگی مخصوص خداست، او که واحد و قهار است باید اجازه عبادت بدهد بگوید: شفاعت بتها در درگاه او پذیرفته است ولی خدا فقط به عبادت خود فرمان داده است، راه صحیح هم این است باید عبادت و استمداد از کسی باشد که رب العالمین است و بر همه چیز توانایی دارد، اما بیشتر مردم به این امر جاهلند.

۴۱- یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقِی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَسْتَفْتِیانِ.

خواب اولی را اینطور تعبیر کرده که ساقی شاه خواهد شد و دیگری به دار آویخته می‌شود، مرغان از گوشت سرش می‌خورند منظور از «رب» سرپرست و پادشاه است، گویند به دومی گفت که شاه تو را می‌کشد و به دار می‌زند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۷

و مرغان از دماغت می‌خورند، در صافی از تفسیر قمی نقل کرده: خباز بعد از شنیدن تأویل یوسف گفت: دروغ می‌گفتم من چیزی در خواب ندیده‌ام، یوسف گفت تعبیری که می‌خواهید حتمی شده است برگشت ندارد. صاحب المیزان فرموده:

باین مطلب در آیه اشاره هست.

۴۲- وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ.

اینکه یوسف به آن کس می‌گوید مرا در نزد شاه یاد کن و بگو آن جوان کنعانی بی‌گناه است نه شرک است و نه مخالف توکل، زیرا خدا اجازه فرموده که شخص در اثبات بیگناهی خود و برای نجات خود چنین کارهایی بکند، ضمیر «انساه» راجع است به «للذی» یعنی شیطان از یاد او برد که پیش شاه او را یاد کند در نتیجه یوسف هفت سال در زندان ماند، اما اینکه بگوئیم ضمیر «انساه و ربه» هر دو راجع به یوسف است یعنی شیطان خدا را از یاد یوسف برد در نتیجه او خدا را فراموش کرد و به بنده متوسل شد، این مخالف نص صریح قرآن است که می‌گوید: إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.

در المیزان از در منثور از ابن عباس از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل شده: اگر یوسف به آن مرد نمی‌گفت مرا پیش پادشاهت یاد کن در زندان نمی‌ماند ولی نجات را از غیر خدا خواست «۱».

در تفسیر عیاشی از یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السّلام نقل کرده: خدا به یوسف گفت: آیا تو را به پدرت محبوب نکردم؟ تو را در زیبایی بر مردم برتری ندادم؟ آیا کاروان را به سوی تو نراندم تا تو را از چاه نجات دادم؟ آیا

---

(۱)

«قال: قال رسول اللَّه (ص) لو لم یقل یوسف الکلمهٔ التی قال ما لبث فی السجن طول ما لبث حیث یبتغی الفرج من عند غیر اللَّه تعالی»

. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۸

کید زنان را از تو برنگرداندم؟ پس چه وادارت کرد میلت را از من برگیری یا مخلوقی را به جای من بخوانی پس به سزای گفته‌ات هفت سال در زندان بمان «۱» این روایات چنان که گفته شد مخالف کتاب خداست باید در سند آنها دقّت شود بعید است که امام صادق علیه السّلام چنان چیزی فرموده باشد.

---

(۱) «قال: قال اللَّه یوسف ا لست الذی حببتک الی ابیک و فضلتک علی الناس بالحسن؟ ا و لست الذی سقت الیک السیارهٔ فانقذتک و اخرجتک من الجب؟ ا و لست الذی صرفت عنک کید النسوهٔ؟ فما حملک علی ان ترفع رغبتک (ان ترفع رعیه- نسخه) او تدعو مخلوقا دونی؟ فالبث لما قلت فی السجن بضع سنین».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۲۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۷]

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ (۴۳) قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ (۴۴) وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ (۴۶) قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلِیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ (۴۷)

ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ یَأْتِی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ النَّاسُ وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ (۴۹) وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی

بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ (۵۲) وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۰

۴۳- پادشاه مصر گفت: من در خواب هفت گاو فربه می‌بینم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک می‌بینم، ای بزرگان اگر تعبیر رؤیا می‌دانید در رؤیای من حکم دهید.

۴۴- گفتند. این خوابهای آشفته و مختلف است و ما به تعبیر چنین خوابها واقف نیستیم.

۴۵- آن کس که از آن دو تن نجات یافته بود و بعد از مدتی به خاطر آورد گفت: من به شما خبر می‌دهم مرا بفرستید.

۴۶- یوسف ای راستگوی به ما نظرده درباره هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آن را می‌خورند و درباره هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک. شاید من با علم به آن پیش مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۱

برگردم تا آنها حقیقت را بدانند.

۴۷- یوسف گفت: هفت سال طبق عادت خود بکارید، هر چه درو کردید جز اندکی که می‌خورید در خوشه‌اش نگاه دارید.

۴۸- آن گاه پس از آن سالها هفت سال سخت می‌آید که آنچه از پیش برای آنها ذخیره کرده‌اید جز آنچه انبار می‌کنید می‌خورند.

۴۹- عاقبت از پی آن سالها، می‌آید که مردم در آن باران می‌بینند و میوه می‌فشارند.

۵۰- پادشاه گفت: یوسف را پیش من آورید چون فرستاده پیش یوسف آمد، گفت: نزد پادشاه برو و بپرس مطلب آن زنان که دستهای خویش بریدند چه بود؟ خدایم به حیله آنها داناست.

۵۱- پادشاه به زنان گفت قصه شما آن دم که از یوسف کام خواستید چه بود؟ گفتند: خدا منزه است ما درباره او بدی نمی‌دانیم، آن وقت زن عزیز گفت: اکنون حق آشکار شد من او را به سوی خود خواندم او راستگو است.

۵۲- یوسف گفت: رد فرستاده برای آن بود که شاه بداند من به عزیز در نهان خیانت نکرده‌ام خدا کید خائنان را به انجام نمی‌رساند.

۵۳- من خویش را مبرا نمی‌کنم که نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر آنکه خدایم بخواهد که خدای من آمرزنده و مهربان است.

۵۴- پادشاه گفت: وی را نزد من آورید که او را محرم خویش کنم و همین که با او سخن گفت اظهار داشت: تو اکنون نزد ما محترم و امینی.

۵۵- یوسف گفت: انبارهای مصر را در اختیار من بگذار که نگهدار و دانایم.

۵۶- بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن دادیم که در آن هر کجا خواهد مقام گیرد، رحمت خود به هر که خواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.

۵۷- پاداش آخرت برای آنان که ایمان آورده و تقوی کار هستند از این بهتر است.

کلمه‌ها

بقرات: جمع بقره. آن به نظر طبرسی به معنی گاو ماده است و گاو نر را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۲

ثور گویند.

سمان: جمع سمین به معنی فربه است سمن به معنی روغن و چاقی است عجاف: عجف: لاغری. اعجف: لاغر، مؤنث آن عجفاء، عجاف جمع عجفاء می‌باشد (لاغرها).

خضر: (بر وزن قفل) جمع اخضر به معنی تر و سبز است خضرة: سبز بودن.

اخر: جمع آخر (بر وزن هاجر) به معنی «دیگر» اخر یعنی دیگران.

یابسات: یبس: خشکی. یابس: خشک «یابسات»: خشکها، آن جمع یابس است مثل ایام خالیات.

افتونی: فتوی: بیان حکم و جواب «افتونی» بیان مصداق کنید برای من.

رؤیا: آنچه در خواب به بینند. خواب را نوم و منام گویند.

تعبرون: آن در اصل به معنی عبور دادن است تعبیر خواب را از آن تعبیر گفته‌اند که آن عبور دادن خواب است به واقع و مصداق خارجی آن.

اضغاث: ضغث (بفتح- ص): مخلوط کردن و به کسر آن به معنی دسته و مختلط است اضغاث: دسته‌های مختلط.

احلام: حلم (بر وزن عنق و قفل): چیزی که در خواب دیده شود، در اقرب الموارد گوید: غالبا در خواب پریشان و قبیح به کار رود چنان که رؤیا در خواب خوب أَضْغاثُ أَحْلامٍ یعنی خوابهای پریشان مختلط.

تأویل: اول: برگشتن. تأویل: برگشت دادن، تأویل رؤیا: برگشت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۳

دادن آن به واقع و خارج یعنی بیان مصداق آن.

ادکر: آن در اصل «اذتکر» بود تاء افتعال بدال عوض شده و ذال در آن ادغام گردیده است «ادکر»: یاد آورد.

امة: امة را در آیه مدت معنی کرده‌اند، راغب آن را گذشتن اهل یک زمان یا اهل یک دین گفته است.

صدیق: صیغه مبالغه از صادق است «صدیق»: بسیار راستگو.

دأبا: دأب: عادت و طریقه. «الدأب: العادة».

شداد: شدید: سخت؟ شداد: سختها.

عام: سال. راغب گوید: عام مثل سنه است لیکن سنه بیشتر در سال سختی و قحطی به کار می‌رود و سال فراوانی را سنه نگویند.

یغاث: غیث: باران. طبرسی گوید: بارانی که در وقت حاجت آید و آن از غوث به معنی نصرتی است که در وقت شدت حاجت آید «یغاث»:

باران داده می‌شود.

یعصرون: عصر: فشردن. «یعصرون»: می‌فشارند.

بال: حال، شان، کار. «البال: الحال».

خطبکن: خطب بر وزن عقل: امر عظیم که در آن تخاطب و گفتگو بسیار می‌شود ما خَطْبُکُنَّ: کار شما چیست؟

حصحص: حَصْحَصَ الْحَقُّ: حق آشکار شد، طبرسی از زجاج نقل کرده آن از حصه است یعنی حصه حق آشکار شد.

أستخلصه: یعنی خالص کنم او را و خالص باشد برای من و کار من.

مکین: مکین: دارای مکانت و منزلت و مقام. آن از مکانت است «مکن مکانة: فهو مکین». تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۴

یتبوأ: تبوء: منزل گرفتن که به آن بر می‌گردد «باء یبوء رجع» یا منزل گرفتن که در آن قرار یابد.

شرحها

در تعقیب ماجرای یوسف علیه السّلام در این آیات آمده است: یوسف در زندان بود که پادشاه مصر در خواب دید: هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می‌خورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک در پیش او هویدا است، به درباریان خود گفت: من چند روز است که چنین خوابی می‌بینم، آنها گفتند: خوابهای آشفته و آمیخته است ما به تعبیر چنین خوابها آشنا نیستیم. در این بین ساقی شاه که در زندان تعبیر و دانایی یوسف را دیده بود، یوسف را به یاد آورد و گفت اجازه دهید تعبیر این خواب از آن جوان کنعانی که در زندان است بپرسم معبر توانایی است، سپس در زندان به ملاقات یوسف رفت و خواب پادشاه را نقل نمود.

یوسف علیه السّلام فرمود: تعبیر این خواب آنست که شما در آینده هفت سال قحطی خواهید داشت، اکنون باید مدت هفت سال طبق معمول گندم بکارید، ما زاد آن را در سنبل نگهدارید تا فاسد نشود، آنها را انبار کنید، پس از هفت سال که سالهای قحطی شروع خواهد شد ذخیره‌های این هفت سال را در آن هفت سال مصرف می‌کنید، پس از سالهای قحطی دوباره سال فراوانی و باران شروع می‌شود.

چون این تأویل را پیش پادشاه گفتند پادشاه گفت: او را از زندان خارج کنید و پیش من آورید، فرستاده شاه پیش یوسف آمد ولی یوسف از زندان خارج نشد و گفت: نزد پادشاهت برو و بگو اول از زنان که در مجلس زلیخا بودند قضیه مرا تحقیق کند، شاه زنان را حاضر کرد همه اقرار کردند که یوسف تقصیری ندارد، زلیخا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۵

پیش شاه صریحا گفت که یوسف گناهی ندارد و من او را به طرف خودم خواندم شاه پس از این اقرار، گفت یوسف را بیاورید تا از خواص من باشد، چون یوسف وارد کاخ پادشاه شد، شاه گفت تو پیش من امین و محترمی، یوسف گفت: انبارهای مصر را در اختیار من بگذار که دانا و نگه دارم و از عهده اینکار بر می‌آیم بدینسان یوسف در مصر صاحب اختیار شد، سبحان اللّه انسانی که به صورت برده در بازار مصر فروخته شد در اثر تقوی و ملاحظه رضای حق به مقامی رسید که به فکر انسان نمی‌آمد.

۴۳- وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِی فِی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ.

از لفظ «اری» معلوم می‌شود که پادشاه مرتب آن خواب را می‌دیده است، کلمه سَبْعَ سُنْبُلاتٍ یعنی: «اری سبع سنبلات» منظور از ملاء اشراف و درباریان شاه است «افتونی» یعنی درباره خواب من بیان حکم کنید که این خواب از چه چیز حکایت دارد.

۴۴- قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ.

گفتند: آنچه تو دیده‌ای خوابهای پریشان و مختلف است و آمیخته‌هایی از خوابهای آشفته است، ما به تعبیر چنین خوابها دانا نیستیم بلکه فقط خوابهای خوب را تعبیر می‌کنیم. منظورشان از اضغاث ظاهرا آنست که این خواب تو از کارهایی که دیده‌ای و فکرهایی که کرده‌ای سرچشمه گرفته است و مجموعا خوابهای آشفته هستند.

۴۵- وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ.

آن همان غلام جوان بود که یوسف در تأویل خوابش گفته بود: تو ساقی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۶

شاه خواهی بود و بعد از مدتی که خواب شاه مطرح شد یوسف را یاد کرد و گفت مرا پیش او بفرستید «منهما» راجع است به «فتیان».

۴۶- یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فِی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ.

این سؤال آن جوان است از یوسف علیه السّلام، عین خواب شاه را نقل کرده و نگفته که این خواب است ولی معهود ما بین او و یوسف خدا بوده است، از لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ معلوم می‌شود که درباریان در انتظار تعبیر آن خواب بوده‌اند، لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ یعنی تا

تعبیر خواب را بدانند و از حیرت بیرون آیند صدیق بودن یوسف را قهرا در اثر تحقق تأویل خواب قبلی دانسته است که او و رفیقش در زندان دیده بودند.

۴۷- قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ.

گندم اگر در سنبلش بماند سالها هم چنان سالم می‌ماند بر خلاف آنکه در سنبل نباشد لذا فرمود آنچه درو کردید در سنبلش بگذارید مگر مقدار کمی که در آن سالها خواهید خورد گویند: «تزرعون» انشاء است به صورت خبر، یعنی: «ازرعوا».

۴۸- ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ سَبْعٌ شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ.

منظور از سبع شداد سالهای قحطی است، در «یاکلن» نسبت اکل و خوردن به سالها داده شده است با آنکه خورنده انسانهاست، در این بیان یک تمثیل لطیف است گویی سالهای قحط مانند درنده‌ای به اهل مصر حمله خواهد کرد و آنها انبارهای گندم را در اختیار او خواهند گذاشت تا آنها را بخورد و اهالی از شر تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۷

آن آسوده شوند. به هر حال منظور آن که در هفت سال قحطی، ذخیره هفت سال قبلی را می‌خورید مگر کمی که نگاه خواهید داشت برای بذر و نحو آن.

۴۹- ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يَعْصِرُونَ این قسمت را یوسف اضافه فرموده و از خواب پادشاه مصر نیست. «یغاث» اگر از غوث باشد یعنی مردم یاری کرده می‌شوند و اگر از غیث باشد یعنی باران داده می‌شوند «یعصرون» یعنی می‌فشارند چیزهایی را که فشردن لازم دارد امثال انگور برای شیره و زیتون و کنجد برای بیرون آوردن روغن.

به هر حال منظور آن است که: پس از سالهای قحطی سال فراوانی خواهد آمد که مردم باران به بینند و نوشیدنیها بدست آورند.

۵۰- وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ.

قضیه زلیخا و یوسف و مجلس زنان و بریدن دستها به جای میوه برای شاه معلوم گشته بود خواه عزیز همان شاه باشد و یا یکی از درباریان شاه. یوسف اگر همانطور از زندان خارج می‌شد در قلب شاه نسبت به یوسف تهمتی می‌ماند و فکر می‌کرد که او بزلیخا خیانت کرده است یوسف از زندان خارج نشد و خواست شاه، قضیه را تحقیق کند و هیچگونه ابهامی در کار او نماند، لذا به فرستاده فرمود: پیش پادشاه برو و بگو تحقیق کند که کار آن مجلس و دست بریدن زنان چه چیز بوده است با آنکه خدا به حیله آنها آگاه است، با جمله اخیر اثبات کرده که آنها بر من حیله کرده‌اند و من پاکم، گویا از کثرت ادب جریان زن عزیز را ذکر نکرده با آنکه منظور اصلیش روشن شدن قضیه او بود.

۵۱- قالَ ما خَطْبُكُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۸

راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ از آیه معلوم می‌شود که زنان در آن مجلس و یا بعد از آن مجلس یوسف را به سوی خود خوانده‌اند چنان که در ذیل آیه ۳۳ از امام سجاد علیه السّلام نقل شد، به دنبال بازجویی پادشاه، زنان گفتند: ما بدی از یوسف ندیده‌ایم، زن عزیز در آن مجلس به سخن درآمد و اقرار کرد که یوسف بیگناه است و راستگو و من از او کام می‌خواستم. لحن آیه نشان می‌دهد که در آن درباریان اعم از زن و مرد، غیرت و ناموس مفهومی نداشته است. به هر حال با اقرار زن عزیز برائت یوسف به طور کامل ثابت شد و برای پادشاه و عزیز، ابهامی در برائت یوسف باقی نماند.

۵۲- ذلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ.

این تتمه سخن یوسف علیه السّلام است چنان که سیاق آیه دلالت می‌کند و طبرسی و دیگران اختیار کرده‌اند «ذلک» اشاره است به ردّ فرستاده پادشاه که فرمود:

ارْجِعْ إِلى رَبِّكَ و در آن «قال» مقدر است یعنی: یوسف گفت اینکه فرستاده شاه را برگرداندم برای آنست که شاه بداند که من به

عزیز در پنهانی خیانت نکرده و زن او را به سوی خود نخوانده‌ام و نیز بداند که خدا کید خائنان را هدایت نمی‌کند و آنها بالاخره رسوا می‌شوند همانطور که زن عزیز شد. ممکن است گفته شود: کلام یوسف در اینجا به کلام پادشاه متصل شده مانند وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ نمل/ ۳۶، اگر ضمیر «لم اخنه» به ملک برگردد مراد از عزیز همان پادشاه است، به نظر بعضی این آیه تتمه سخن زلیخا است و آن خلاف ظاهر است.

۵۳- وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۳۹

رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

.تتمه سخن یوسف است و می‌خواهد بگوید که من در اثر رحمت خدا و لطف او خودم را حفظ کردم و به گناه دست نزدم چون در لَمْ أَخُنْهُ نوعی استقلال به نظر می‌آید و چون او از مخلصین بود لذا این کلام را گفته است.

یعنی من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم که نفس به کار بد بسیار وادار کننده است مگر در صورت لطف خدای من. تکرار «ربی» حاکی از آنست که مورد رحمت او هستم، لفظ غفور راجع به جبران نقیصه است یعنی غفران خدا نقص نفس مرا جبران کرده است اینکه گفته‌اند: آن کلام زن عزیز است درست نیست او معرفت گفتن این کلام را ندارد.

۵۴- وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ.

در آیه ۵۰ گفته بود که او را پیش من آورید ولی ایندفعه پس از شهادت زنان و زن عزیز می‌گوید: بیاورید تا او را از خواص خود گردانم و چون یوسف آمد و با او سخن گفت: شاه گفت: تو امروز در پیش ما امین مطلق و دارای مقامی هستی چون این سخن حکایت از پیشنهاد کار می‌کرد یوسف فرمود:

۵۵- قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ.

به نظر می‌آید منظور از خزائن انبارهای مصر است که بنا بود در اثر تعبیر خواب یوسف علیه السّلام ما زاد گندم هفت ساله در آنها ذخیره شود و منظور از «الارض» ارض مصر است. در مجمع البیان از حضرت رضا صلوات اللّه علیه نقل شده:

یوسف شروع کرد به جمع آوری طعام، در هفت سال فراوانی گندم را در انبارها ذخیره کرد و چون سالهای قحطی شروع شد فروختن آنها را آغاز کرد ... جمله إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ استدلال است به درخواست خودش و فرمود که من نگهدارنده‌ام تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۰

از اینکه به اموال خیانتی پیش آید و یا از بین برود و در کارم دانا هستم.

۵۶- وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

این آیه در وقت وارد شدن یوسف به خانه عزیز نیز آمده است «کذلک» اشاره است به ما وقع گذشته، يَتَبَوَّأُ ... حاکی از بسط قدرت و وسعت اختیارات یوسف است، اینکه فرموده: نُصِيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ مشیت و اراده خدا به کسانی تعلّق می‌گیرد که در آن فکر باشند و خود را با نیت خوب و عمل نیک آماده رحمت حق کنند، مشیت خدا به دانشمند بودن آن کس تعلّق می‌گیرد که خود را در اختیار استاد قرار بدهد، از آن طرف خدا بر خود لازم کرده که پاداش نیکوکاران را ضایع نگرداند، دو جمله: «نصیب- لا نضیع» استدلال است بر توفیق و پاداش یوسف، یعنی او روی دو قانون مشیت خدا و اینکه اجر نیکوکاران محفوظ است، مورد رحمت واقع گردید.

۵۷- وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ.

مقایسه‌ای است ما بین پاداش دنیا و آخرت یعنی پاداشی که اهل ایمان و پاکان در آخرت دریافت می‌دارند از پاداش دنیا بهتر است. اشاره است به این که خدا به یوسف در آخرت بهتر از پاداش دنیا خواهد داد.

نکته‌ها

خواب و حکایت از خارج:

از خوابی که یوسف علیه السّلام دید و از خوابی که آن دو جوان زندانی دیدند و خوابی که پادشاه مصر دید، به خوبی روشن می‌شود که خواب از آینده و از کارهایی که خواهد شد حکایت می‌کند و از آنها خبر می‌دهد. در اینجا چند مطلب هست اول آنکه:

ظرف خواب و ظرف خارج با هم یک نوع تناسب و هماهنگی دارند، مثلا پدر و تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۱

مادر و برادران یوسف در عالم خواب به صورت خورشید و ماه و ستارگان مجسم می‌شوند، و حکومت او به شکل خضوع کردن آنها، یا هفت سال فراوانی به صورت هفت سنبل سبز و هفت سال قحطی به صورت هفت سنبل خشک وانگهی انبارهای پر از گندم به شکل هفت گاو چاق و مردم گرسنه به شکل گاوهای لاغر اینها نشان می‌دهد که روشن بینان می‌توانند از آن تناسب، عالم خارج را بفهمند.

دوم: بعضی از خوابهای کابوس هستند مانند خوابهایی که در اثر پرخوری و امتلاء معده دیده می‌شوند یا خوابهایی که شخص در بیداری درباره آنها فکر کرده و به نظر آورده است و یا تصادفات و کارهایی که در روز دیده است، اینگونه خوابها که کابوس و خوابهای پریشانند، حکایت از آینده ندارند و نمی‌شود روی آنها تکیه کرد اما خوابهایی که جدا از اینهاست از آینده خبر می‌دهند و گوشه‌ای از شاخه نبوت و پیامبری هستند، مرحوم حاجی نوری کتابی در چند جلد بنام دار السلام در زمینه خواب و خواب دیدن نوشته و نمونه‌های بسیاری از خوابها که حکایت از آینده کرده‌اند آورده است. خوابهایی که انسانها دیده‌اند و از آینده خبر داده‌اند فوق حد و حصر است، کابوسها خوابهای شیطانی و از خلاقیت مغز آدمی است ولی خوابهای صحیح خواب رحمانی و از جانب خدا و ملائکه است.

در کافی از حضرت صادق صلوات اللّه علیه نقل شده:

الرؤیا علی ثلاثة وجوه بشارة من اللّه للمؤمن. و تحذیر من الشیطان و اضغاث احلام»

(بنقل از تفسیر صافی) ناگفته نماند: خوابهایی را که در قرآن کریم ذکر شده در ذیل آیه وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ ... اسراء/ ۶۰ در بخش نکته‌ها نقل کرده‌ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَ جاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ (۵۸) وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِی وَ لا تَقْرَبُونِ (۶۰) قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ (۶۱) وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۶۲)

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۶۳) قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ (۶۴) وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغِی هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا وَ نَمِیرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعِیرٍ ذلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ (۶۵) قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلَّا أَنْ یُحاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ (۶۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۳

۵۸- برادران یوسف به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را شناخت ولی آنها او را نشناختند.

۵۹- و چون آنها را به اطعامشان آماده کرد گفت: برادری که از پدر خویش دارید پیش من آورید مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم و بهترین پذیرایی کنندگانم؟

۶۰- اگر او را پیش من نیارید نزد من پیمانه ندارید و محترم نمی‌شوید.

۶۱- گفتند: او را از پدرش خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد.

۶۲- و به غلامان خود گفت: پولشان را در بارهایشان بگذارید شاید پس از برگشتن پیش کسان خود آن را بشناسند و شاید بازهم بیایند.

۶۳- همین که پیش پدر باز گشتند گفتند: ای پدر پیمانه از ما منع شده برادرمان را با ما بفرست که پیمانه بگیریم و او را حفاظت می‌کنیم.

۶۴- یعقوب گفت: آیا درباره او بر شما مطمئن باشم بدان صورت که از پیش درباره برادرش مطمئن شدم خدا بهترین حافظ و ارحم الراحمین است.

۶۵- و چون متاع خود باز کردند سرمایه‌شان را دیدند که به آنها برگشته است گفتند: ای پدر غیر از این چه می‌خواهیم این سرمایه ماست که برگشته (با آن به خرید مجدد می‌رویم) به خانواده خود طعام می‌خریم، یک بار شتر اضافه می‌کنیم که آن کیل آسانی است.

۶۶- یعقوب گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر آنکه سوگند اکید یاد کنید که او را برگردانید چون سوگند اکید یاد کردند گفت: خدا بر آنچه می‌گوئیم گواه است.

کلمه‌ها

جهزهم: جهاز: شیء آماده شده. تجهیز: آماده کردن جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ آنها را با متاعشان آماده کرد. طبرسی فرموده: «جهاز البیت: متاعه». تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۴

اوفی: وفا: تمام کردن، همچنین است ایفاء. أُوفِی الْکَیْلَ: تمام می‌کنم پیمانه را و آن را کم نمی‌کنم.

کیل: پیمانه و پیمانه کردن. منظور از کیل در آیات طعام پیمانه شده است اگر گوئیم: «کلته الطعام» یعنی طعام را با پیمانه به او دادم و اگر گوئیم: «اکتلت علیه» یعنی از او کیل گرفتم «نکتل»: کیل می‌گیریم.

منزلین: نازل کنندگان خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ: بهترین پذیرایی کنندگان.

نراود: رود: خواستن و طلب کردن. سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ: به زودی می‌خواهیم او را از پدرش. در گذشته گفتیم تکرار و ادامه در آن ملحوظ است.

فتیان: فتی: غلام جوان. جمع آن فتیان است.

بضاعتهم: بضاعت: سرمایه (یوسف/ ۱۹) منظور از آن در آیه قیمت جنسی است که از یوسف می‌خریدند.

رحال: رحل: ظرف، مانند خورجین و انبان، جمع آن رحال است منظور از آن در آیه ظرفهایی است که در آن گندم حمل می‌کردند، در آیه ۷۶ به جای، اوعیه آمده است که به معنی ظرفهاست.

نمیر: میره: طعام. «مار عیاله: اتاهم بمیرة»- نَمِیرُ أَهْلَنا یعنی به خانواده خود طعام می‌آوریم. در مجمع فرموده: میره طعامهایی است که از شهری به شهری حمل می‌شود.

بعیر: بعیر به معنی مطلق شتر است اعم از نر و ماده چنان که جمل شتر نر و ناقه شتر ماده است. ظاهرا «ابل» نیز مانند بعیر است.

موثق: وثوق، ثقه: اعتماد. وثاقه: محکم و ثابت شدن. «موثق» و و میثاق: پیمان اکید و پیمان اطمینان آور. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۵

لتأتننی: یعنی حتما می‌آورید او را به من. آن در اصل «لتأتوننی» است.

وکیل: شاهد و حافظ.

شرحها

در این آیات آمدن برادران به مصر برای بردن طعام و شناختن یوسف آنها را، نقل شده است. خلاصه آن چنین است: چون سالهای قحطی در مصر و اطراف آن شروع شد، یوسف که انبارها را پر کرده بود فروختن طعام را آغاز کرد، برادران قحط زده یوسف برای خریدن طعام از کنعان به مصر آمدند و بر محضر یوسف وارد شدند، یوسف آنها را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند و احتمال هم نمی‌دادند که یوسف چاه انداخته شده به آن مقام برسد (خدا می‌داند که یوسف با دیدن آنها چه طوفانی در دلش به وجود آمد اما ایمان و تقوی نفس او را مهار کرده بود) یوسف خود را بآنها معرفی نکرد و چون بارهایشان را آماده کرد گفت: وقت آمدن برادر پدری خود را پیش من آورید، نمی‌بینید که من طعام را کامل می‌دهم و از واردان خوب پذیرایی می‌کنم؟.

اگر وقت آمدن برادرتان را نیاورید نه به شما گندم می‌فروشم و نه احترام می‌کنم، گفتند: حتما او را از پدرش خواهیم خواست و این کار را خواهیم کرد، آن گاه یوسف به غلامان خود گفت: پولی که برای گندم از آنها گرفته‌اید در ظرفهایشان بگذارید شاید پس از برگشتن، این کار سبب تشویق آنها باشد و برگردند، آنها پس از برگشتن به پدرشان گفتند: بار دیگر وزیر مصری به ما طعام نخواهد فروخت مگر آنکه برادرمان را با ما بفرستی در آن صورت یک بار شتر نیز زیاد طعام خواهیم آورد. یعقوب علیه السّلام گفت: آیا درباره بنیامین به شما اعتماد کنم همان اعتمادی که درباره برادرش یوسف کردم!؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۶

پس از این گفتگو چون بارها را باز کردند قیمت گندمها را در میان انبانها پیدا کردند گفتند: پدرجان دیگر چه می‌خواهیم این شاهد صدق وزیر است که قیمت‌ها را نیز بر گردانده است یعقوب گفت: برادرتان را هرگز با شما نخواهم فرستاد مگر آنکه پیمان محکم خدایی به بندید که او را به من برگردانید مگر آنکه بلای آسمانی پیش بیاید آنها پیمان بستند، یعقوب گفت: خدا بر این پیمان شاهد است.

۵۸- وَ جاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ.

گویند چون قحطی شروع شد یعقوب به فرزندان خود فرمود شنیده‌ام در مصر طعام می‌فروشند و فروشنده مرد شایسته‌ای است، بروید انشاء اللّه او به شما خوبی می‌کند. می‌شود گفت فاصله انداخته شدن یوسف به چاه تا آن روز بیشتر از بیست سال بود، یوسف هفت سال در زندان مانده بود، هفت سال بعد از خارج شدن گندم جمع کرده بود و قبلا نیز اقلا هفت سال در خانه عزیز مانده و جوان شده بود، به هر حال یوسف آنها را شناخت در حالی که آنها یوسف را نمی‌شناختند.

۵۹- وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ.

یوسف اگر بدون مقدمه می‌گفت: برادرتان را نیز بیاورید آنها توهم می‌کردند که این از کجا می‌داند ما برادر داریم، پس قهرا یوسف با آنها گفتگو کرده و آنها گفته‌اند یازده برادریم یکی پیش پدرمان مانده است، آن گاه یوسف وانمود کرده که به دیدن او علاقه‌مند است حتما باید او را بیاورند و گرنه به آنها گندم نخواهد فروخت. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۷

۶۰- فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِی وَ لا تَقْرَبُونِ.

تهدید کرد که اگر او را نیاورید طعام به شما نخواهم فروخت و مقرب نخواهید بود و به حضور من بار نخواهید یافت، منظور از

کیل طعام پیمانه شده است. عیاشی از حضرت باقر علیه السّلام نقل می‌کند: یوسف به آنها گفت: شنیده‌ام دو برادر پدری هم دارید، گفتند آری. بزرگتر آن دو را گرگ خورد و کوچکتر پیش پدرمان است که به او علاقه‌مند است و از خودش کنار نمی‌کند یوسف گفت: من دوست دارم که او را نیز با خود بیاورید.

۶۱- قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ.

یعنی او را از پدرش مکرر می‌خواهیم که با ما بفرستد و ما به گفته تو عمل خواهیم کرد، ظاهرا جمله اخیر تأکید صدر آیه است، گرچه آمدن بنیامین سبب کثرت حزن یعقوب می‌شد ولی چاره‌ای جز از آن نبود و رحمت بعدی در آن بود.

۶۲- وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فِی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ.

از آیه کاملا- روشن است که یوسف علیه السّلام می‌خواسته آنها را تشویق کند تا برگردند و برادرشان را نیز بیاورند، منظور از بضاعت متاعی است که در مقابل گندم پرداخته بودند و مراد از رحال انبانها و خورجین‌هایی است که در آنها طعام حمل می‌کردند.

۶۳- فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

این گزارش وضع مصر است به محضر یعقوب علیه السّلام که اینـدفعه طعام آوردیم ولی بار دیگر از آوردن طعام ممنوعیم مگر آنکه بنیامین را با خود ببریم، آن گاه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۸

گفتند: او را با ما بفرست تا با بردن او طعام بخریم و سپس با دو تاکید گفتند:

که او را حفظ خواهیم کرد.

۶۴- قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلَّا کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.

یعنی اطمینان من به شما درباره بنیامین مانند اطمینان من است درباره یوسف که فائده‌ای نداشت و در آنجا نیز گفتید: وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ولی در عوض پیراهن خونین او را برای من آوردید، آن وقت فرموده: فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً خدا بهتر حافظ است نه شما، باید به خدا اطمینان کنم نه به شما که او ارحم الراحمین است، به من ضعیف رحم می‌کند و فرزندم را مصون می‌دارد «حافظا» تمیز است از «خیر» یعنی: خدا در نگهداری از شما بهتر است.

۶۵- وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغِی هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا وَ نَمِیرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعِیرٍ.

تهدید یوسف در نفروختن طعام به قدری کوبنده بوده که پیش از باز کردن بارها اول به پدرشان آن را بازگو کرده‌اند، حق هم داشتند زیرا در آن قحطی اگر مصر به آنها طعام نمی‌فروخت بیچاره می‌شدند چنان که بار سوم که پیش یوسف باز گشتند گفتند: مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ جمله «ما نبغی» برای آماده کردن یعقوب است تا با رفتن بنیامین موافقت کند یعنی پدرجان چه می‌خواهیم بهتر از این که هم طعام آوردیم و هم قیمتی که پرداخته بودیم به ما پس داده است.

وَ نَمِیرُ أَهْلَنا عطف است به رُدَّتْ إِلَیْنا که تقدیرش چنین است: «هذه بضاعتنا ردت الینا فنستظهر بها و نمیر اهلنا ...» یعنی این سرمایه ماست که به ما برگردانده شده با آن به خریدن مجدد کمک می‌گیریم و برای خانواده خود تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۴۹ طعام می‌آوریم، برادرمان را نیز حفظ می‌کنیم و یک بار شتر طعام زیاد می‌خریم که برای هر نفر یک بار شتر می‌فروشند ذلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ یک بار شتر برای عزیز سهل و آسان است به قولی «یسیر» به معنی قلیل است یعنی اینکه آورده‌ایم کم است، بنیامین را بفرست تا یک بار شتر اضافه شود.

۶۶- قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلَّا أَنْ یُحاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ.

از قرار معلوم استدلال پسران، آن حضرت را قانع کرده است لذا با اکراه و تشویش خاطر به رفتن بنیامین حاضر شده ولی از آنها

خواسته که پیمان اکید بدهند و سوگند محکم بخورند که بنیامین را صحیح و سالم برگردانند، جمله إِلَّا أَنْ يُحاطَ بِكُمْ استثناء است یعنی مگر اینکه بلائی شما را احاطه کند و قدرت از دستتان برود و نتوانید او را بیاورید و چون آنها پیمان اکید و اطمینان آوردند یعقوب گفت: خدا بر آنچه گفتم و گفتید شاهد است و در صورت تخلف شما را کیفر خواهد داد، یا اینکه: خدا بر آنچه می گوئیم کار ساز است اوست که می‌تواند اسباب را فراهم کند تا شما فرزندم را سلامت برگردانید و در تخلف از شما انتقام کشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۰

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۸۳]

اشاره

وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۶۸) وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۶۹) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ (۷۰) قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ (۷۱)

قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقِينَ (۷۳) قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كاذِبِينَ (۷۴) قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِيهِ كَذلِكَ كِدْنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأْخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

قالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ (۷۷) قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنا مَكانَهُ إِنَّا نَراكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ (۸۰) ارْجِعُوا إِلى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلَّا بِما عَلِمْنا وَ ما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ (۸۱)

وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۸۲) قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۱

۶۷- یعقوب گفت: ای پسران من از یک دروازه به شهر وارد نشوید و از دروازه‌های مختلف داخل شوید، من با این گفته، شما را از خدا بی‌نیاز نمی کنم، فرمان خاص خداست، بر او اعتماد کردم، اعتمادکنندگان به او اعتماد نمایند. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۲

۶۸- چون از محلی که پدرشان گفته بود داخل شدند آن گونه داخل شدن آنها را به هیچ وجه از خدا بی‌نیاز نمی کرد مگر اینکه آن گفته آرامشی بر یعقوب بخشید او به آنچه ما تعلیم داده‌ایم داناست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۶۹- وقتی که بر یوسف داخل شدند برادرش را بنزد خود کشید و گفت: من برادر تو هستم در مقابل آنچه می کرده‌اند محزون مباش.

۷۰- چون آنها را با متاعشان آماده کرد، پیمانه را در انبان برادرش گذاشت آن گاه اعلام- گری ندا کرد که: ای کاروان شما دزدان هستید.

۷۱- به اعلام کننده رو کرده و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟

۷۲- گفتند: پیمانه پادشاه را گم کرده‌ایم هر که آن را بیاورد یک بار شتر برای اوست و من به آن ضامنم.

۷۳- گفتند: به خدا قسم دانسته‌اید که ما نیامده‌ایم تا در مصر افساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم.

۷۴- گفتند: اگر معلوم شود که دروغگوئید سزایش چیست؟

۷۵- گفتند: سزای آن کسی است که سقایه در بر او پیدا شده است، خودش سزای سرقت است دزدان را چنین سزا می‌دهیم.

۷۶- یوسف اول شروع کرد به ظروف برادرانش آن گاه سقایه را از انبان برادرش خارج کرد، این چنین به یوسف تدبیر آموختیم، او را نمی‌رسید که برادرش را در قانون پادشاه بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، آنکه را بخواهیم درجه‌هایی بالا می‌بریم و بالای هر دانا دانایی هست.

۷۷- گفتند: اگر این دزدی کرده برادرش نیز پیشتر دزدی کرده بود، یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان کرد و به آنها چیزی نگفت و گفت شما موقعیت بدی دارید خدا به آنچه وصف می کنید داناست.

۷۸- گفتند: ای عزیز او را پدر پیر و محترمی است یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را نیکوکار می‌بینیم.

۷۹- گفت: پناه بر خدا که بگیریم مگر آن کس را که متاع خود را پیش او یافته و گرنه ستمکاریم. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۳

۸۰- وقتی که از یوسف مأیوس شدند نجواکنان خود را از مردم کنار کشیدند، بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان اکید گرفته است و از پیش چه تقصیری درباره یوسف کرده‌اید، من از اینجا خارج نمی‌شوم مگر آنکه پدرم اذن دهد یا خدا حکمی بکند که او بهترین داورانست.

۸۱- برگردید به سوی پدرتان و بگوئید: پدر فرزندت سرقت کرد، ما فقط به آنچه می‌دانستیم شهادت دادیم و ما به غیب دانا و حافظ نبوده‌ایم.

۸۲- بپرس از شهری که در آن بودیم و از کاروانی که در آن آمدیم، ما راستگویانیم.

۸۳- گفت: نه ضمیرتان کار خطرناکی را بر شما خوب وانمود کرده است، صبر بی شکایت بهتر است، شاید خدا همه را به من برگرداند که او دانا و حکیم است.

کلمه‌ها

یا بنی: یعنی ای پسران من. اصل آن بنوی بود، چون حالت نصب آن با یاء آید یاء آن در یاء متکلم ادغام شده است.

تبتئس: بؤس حزن و اندوه ابتئاس: محزون شدن و جلب حزن «لا تبتئس» محزون مباش.

سقایه: سقی: آب دادن. سقایه: ظرفی که با آن آب می‌دهند مراد از آن در آیه پیمانه است، گویی مشربه را پیمانه کرده بودند، چنان که در آیه ۷۲ صواع آمده است و به معنی پیمانه می‌باشد.

مؤذن: اعلام کننده. اذان و تأذین: اعلام کردن أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: اعلام کننده‌ای اعلام کرد، علم یکی از معانی اذن است، اذان از آن می‌باشد.

العیر: عیر: کاروان. طبرسی فرموده: در اصل کاروانی است که از خرها تشکیل می‌شود، سپس به هر قافله عیر گفته‌اند. به نظر راغب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۴

آن اسم مردان و شتران است.

تفقدون: فقد: گم شدن و گم کردن. آن از عدم اخص است که پیوسته بعد از وجود باشد ما ذا تَفْقِدُونَ: چه چیز گم کرده‌اید.

حمل: (بکسر- ح): بار ظاهری مانند باریکه بر دوش گیرند و آنچه در باطن حمل می‌شود مانند فرزند در شکم، آب در ابر، حمل بفتح اول گویند.

زعیم: زعم: قول باطل و دروغ. زعیم: عهده‌دار و ضامن. رئیس را نیز زعیم گویند. راغب گوید: علّت این تسمیه آنست که در نظر مردم سخن ضامن و رئیس محتمل الکذب است.

اوعیتهم: وعاء: ظرف، جمع آن اوعیه است. وعی به معنی حفظ است، که متاع در ظرف حفظ می‌شود.

کدنا: کید: حیله و تدبیر. کِدْنا لِیُوسُفَ تدبیر کردیم و تدبیر آموختیم برای یوسف.

شیخا: پیر. گویند از چهل سالگی، به قولی از پنجاه به قولی از پنجاه و یک تا آخر عمر و به قولی تا هشتاد سالگی است.

معاذ اللَّه: عوذ: پناه بردن. معاذ مصدر میمی است، نصب آن برای مفعول مطلق بودن است یعنی: «اعوذ باللَّه معاذا».

استیئسوا: یأس: نومیدی. همچنین است استیئاس. «استیئسوا»: یعنی نومید شدند.

خلصوا: خلوص: صاف و بی خلط شدن «خلصوا»: از دیگران جدا شدند.

نجیا: نجوی راز و راز گفتن. «نجی»: نجوی کننده. واحد و جمع تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۵

در آن یکسان.

موثق: پیمان اکید و سوگند اطمینان آور. به آیه ۶۶ رجوع شود.

فرطتم: فرط: تقدم و پیش افتادن. افراط: تجاوز بیشتر. تفریط: کوتاهی و تقصیر بیشتر «فرطتم»: کوتاهی و تقصیر کردید.

لن ابرح: برح کنار شدن. «برح الرجل براحا: تنحی عن موضعه» لفظ «لن» برای نفی ابد است «لن ابرح» هرگز کنار نمی‌شوم، چون نفی با نفی مفید اثبات می‌باشد.

قریهٔ: شهر. قرء و قری در اصل به معنی جمع کردن است، شهر را از آن قریه گویند که مردم را در خود جمع کرده است در قاموس آمده:

«القریهٔ: المصر الجامع» به شهر کوچک و روستا نیز اطلاق می‌شود.

سولت: تسویل: خوب وانمود کردن و آسان کردن (رجوع به آیه ۱۸)

شرحها

در تعقیب ماجرای پرمایه یوسف علیه السّلام در این آیات می‌خوانیم: یعقوب پس از آنکه اجازه داد، بنیامین را با خود ببرند فرمود: پسرانم وقت ورود به شهر از یک دروازه وارد نشوید و از دروازه‌های متعدد وارد شوید، این برای آن بود که از چشم بد در امان باشند البته با اذن خدا. چون به مصر آمدند یوسف بنیامین را پیش خود کشید و به او گفت: من برادر تو هستم، آنچه اینان می‌کنند از آن محزون مباش. آن گاه که بارهای آنها را آماده کرد و پیمانه گندم را در بار برادرش بنیامین گذاشت وقت حرکت کاروان، غلامان یوسف دیدند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۶

پیمانه نیست، فکر کردند اهل کاروان آن را دزدیده است، لذا یک نفر از آنها فریاد کشید: ای اهل کاروان شما دزد هستید.

به دنبال این ندا، برادران یوسف گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ منادی گفت: پیمانه پادشاه را گم کرده‌ایم هر که آن را بیاورد یک بار شتر گندم پاداش خواهد گرفت. گفتند: به خدا ما برای فساد به اینجا نیامده‌ایم و ما از اول دزد نبوده‌ایم.

منادی گفت: اگر بعد از تحقیق معلوم شد که دزدی کرده‌اید با شما چه معامله کنیم؟ گفتند: در قانون ما خود دزد را به جای سرقت

بازداشت می‌کنند و می‌گیرند اگر ثابت شود که از ما دزدی کرده است او را بگیرید.

پس از این گفتگو یوسف اول بارهای برادرانش کاوش کرد سپس پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد، این تدبیر را خدا به او آموخته بود زیرا در قانون مملکت مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد، آنها چون این بدیدند گفتند: اگر این دزدی کرده است برادرش نیز پیش از این دزدی کرده بود، یوسف از این نسبت ناراحت شد ولی عکس العمل نشان نداد.

آن گاه گفتند: ای عزیز او پدر پیر و محترمی دارد یکی از ما را به عوض او بگیر که آدم نیکوکاری هستی؟ یوسف گفت: پناه بر خدا که آدم بی‌گناه را به جای گناهکار بگیریم و از ستمکاران باشیم.

آنها چون از قبول یوسف مأیوس شدند نجوی‌کنان از دیگران کنار کشیدند برادر بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرمان از ما عهد اکید گرفته است تا بنیامین را برگردانیم، آیا به یاد ندارید که قبلا درباره یوسف چه اشتباهی کرده‌ایم؟

من از این محل خارج نخواهم شد مگر آنکه پدرم اجازه دهد شما پیش پدر برگردید و بگوئید: پدر جان پسرت دزدی کرد، او را گرفتند ما قول داده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۷

بودیم ولی عالم به غیب نبودیم اگر از ما باور نداری از اهالی شهر و از کاروانی که در آن باز گشته‌ایم بپرس. کاروان به کنعان آمد، یعقوب پس از شنیدن توضیح فرزندانش گفت: کار بزرگی را ضمیرتان خوب وانمود کرده است، صبر بهتر است امید است که خدا هر دو را به من باز گرداند که او دانا و حکیم است.

۶۷- وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ.

معلوم می‌شود که آنها جوانان خوش قد و قواره و دارای تناسب اندام بوده‌اند و یعقوب از چشم بد بر آنها ترسیده و فرموده است که از دروازه‌های متعدد وارد شوید تا شما را یک جا نبینند، و چون در این سخن یک نوع استقلال و توجه به اسباب بدون در نظر گرفتن مشیت خداوند به نظر می‌رسید لذا اضافه کرد من با این سخن شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنم، فرمان تأثیر اسباب خاص خداست، من بر او اعتماد دارم و همه اعتماد کنندگان به او اعتماد کنند. جمله اخیر نتیجه إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ است یعنی حالا- که دستور و فرمان تأثیر اسباب دست خداست پس باید به او اعتماد کرد و از او خواست.

۶۸- وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما کانَ یُغْنِی عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا حاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ.

منظور از «حیث» مکانها و دروازه‌های متعدد است، فاعل «ما کان» کلمه دخول است که از «دخلوا» فهمیده می‌شود «الا- حاجة» تقدیرش «الا کان قوله حاجة فی نفس یعقوب» علی هذا منظور از حاجت دفع اضطراب قلب از یعقوب است، یعنی: آن گونه داخل شدن آنها را از خدا به هیچ وجه بی‌نیاز نمی‌کرد، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۸

مگر آنکه سخن یعقوب برای آرامش قلب بود که به آن رسید و حاجت خود را با آن گفته برآورده نمود.

در جوامع الجامع گفته: «الا» به معنی «لکن» و استثناء منقطع است، به نظر بعضی مراد از حاجت باز آمدن یوسف و بنیامین بود و فاعل «قضاها» اللَّه است، این به نظر من بسیار بعید است در این آیه و آیه قبل سخن از باز آمدن آن دو نیست، جمله وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ ... استدلال است به صدر آیه که یعقوب می‌دانست اسباب بدون مشیت خدا تأثیری ندارند لِما عَلَّمْناهُ مفعول «علم» است و می‌شود لام آن برای تعلیل باشد یعنی یعقوب عالم به این کارها بود به علّت تعلیم خدا اما بسیاری از مردم نمی‌دانند و فکر می‌کنند که یعقوب نظرش تأثیر آن اسباب بدون اراده خدا بود.

۶۹- وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.

لفظ آوی إِلَیْهِ یعنی او را به طرف خود کشید و در کنار خود جای داد، جمله قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ ... نشان می‌دهد اولا قبول این

سخن برای بنیامین که عزیز برادر او است مشکل بود لذا با چند تأکید فرموده: إِنِّی أَنَا أَخُوکَ یعنی شکی در این نداشته باش که من برادر تو هستم ثانیا معلوم می‌شود که این مطلب را در غیاب برادران اظهار داشته است نه در حضور آنها، فاعل «کانوا- یعملون» اخوه است یعنی آنچه در گذشته برادرانمان از توهین و شتم و حسد درباره من و تو می‌کردند محزونت نکند، از جمله: لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبِینا مِنَّا که در آیه هشتم گذشت روشن می‌شود که یوسف و برادرش هر دو مورد حسد و توهین و بی‌مهری برادران بوده‌اند گویند ممکن است فاعل هر دو فعل «غلمان» باشد یعنی آنچه غلامان من می‌کردند محزونت نکند که آن تدبیری است برای تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۵۹

نگهداشتن تو در نزد من، اما این درست نیست زیرا در آن وقت هنوز غلامهای یوسف کاری نکرده بودند.

۷۰- فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَةَ فِی رَحْلِ أَخِیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ.

از آیه کاملا- روشن است که پیمانه را یوسف در بار برادرش گذاشته است ولی یوسف به آنها نگفته است که شما دزد هستید تا بگوئیم یوسف چرا دروغ گفته و یا این دروغ از روی مصلحت بوده است، قرینه حال دلالت می‌کند که غلامان یوسف دیده‌اند پیمانه مفقود شده و اطمینان پیدا کرده‌اند که اهل کاروان آن را دزدیده‌اند چون کسی دیگری در آنجا نبوده است لذا یکی از آنها فریاد کشیده که پیمانه را شما دزدیده‌اید، معلوم می‌شود که پیمانه قیمتی بوده است، غلام از فقدان آن ترسیده و گفته است هر که آن را بیاورد یک بار شتر گندم جایزه دارد.

۷۱- قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَیْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ.

واو در وَ أَقْبَلُوا برای حال است، معلوم می‌شود که این ندا بعد از حرکت کاروان بوده است، منظور از «علیهم» یوسف و غلامان اوست یعنی برادران یوسف در حال رو کردن به آنها گفتند چه چیز گم کرده‌اید «تفقدون» برای حال است یعنی اکنون مفقود است.

۷۲- قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِکِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ.

در ذیل کلمه صواع گفته شد که آن به معنی پیمانه است و از تعبیر سقایه فهمیده می‌شود که با آن آب هم می‌خورده‌اند عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده

«قال صواع الملک الکاس الذی یشرب منه»،

احتمال دارد جمله وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ ...

از یوسف علیه السّلام باشد که او می‌توانست این قول را بدهد در این صورت غلامان تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۰

گفته‌اند: پیمانه گم شده است، یوسف برای آوردن آن جایزه معین کرده است.

۷۳- قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کُنَّا سارِقِینَ.

در المیزان فرموده از لَقَدْ عَلِمْتُمْ ... که به لفظ ماضی آمده، به نظر می‌آید که وقت وارد شدن به مصر آنها را تفتیش کرده و فهمیده بودند که آنها جاسوس و نظیر آن نیستند، به هر حال برادران یوسف قسم خورده‌اند که ما برای افساد به مصر وارد نشده‌ایم وانگهی دزدی در ما سابقه نداشته است.

۷۴- قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِنْ کُنْتُمْ کاذِبِینَ.

به نظر می‌آید که این سؤال را یوسف به آنها تفهیم کرده است تا راهی برای نگهداشتن برادرش باشد زیرا آن در قانون مصر نبود چنان که خواهد آمد.

۷۵- قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ.

یعنی کیفر دزدی خود دزد و برده شدن اوست و ما اینگونه ظالمان را چنین کیفر می‌دهیم شاید منظور گرفتن و حبس کردن باشد

در صافی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«یعنون السنهٔ التی کانت تجری فیهم ان یحبسه»

در عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

حکومت در بنی اسرائیل آن بود که هر کس دزدی می‌کرد در مقابل آن برده می‌شد. لفظ «جزائه» مبتداء و لفظ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ خبر آن و جمله فَهُوَ جَزاؤُهُ جمله مستقل و برای تأکید مثلاـ می‌گوئیم: سزای دزد قطع دست است این سزای او. الف و لام ظالمین برای عهد است یعنی آنها که بواسطه دزدی ظالم شده‌اند.

۷۶- فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخِیهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخِیهِ کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فِی دِینِ الْمَلِکِ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۱

معلوم می‌شود که تفتیش به وسیله یوسف انجام شده است و کاوش در انبانهای برادران برای آن بوده که قضیه کاملا طبیعی نشان داده شود، لفظ کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ نشان می‌دهد که اینگونه کارها لمصلحهٔ جایز است، ما نباید در پی توجیهاتی از جانب خود باشیم بلکه باید آن را ملاک گرفته و بجواز اینگونه کارها اگر مصالحی در میان باشد فتوی بدهیم اینکه خدا می‌گوید: ما این تدبیر را به یوسف یاد دادیم دیگر جای سخن ندارد، مهمّ تشخیص مصالح و ملاکهاست و نیز معلوم می‌شود که در قانون مصر گرفتن و حبس یا برده کردن دزد نبوده است و یوسف آنها را طبق قانون خود مجازات کرده است، من اطمینان دارم که یوسف این جریان را پنهانی به بنیامین گفته است تا در آن موقع ناراحت نباشد إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ نشان می‌دهد که مشیت خدا آن بود که یوسف به آن شکل برادرش را بگیرد، یعنی قانون شاه مانع نبود که دزد را به آنچه خود راضی بودند مجازات کنند.

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ.

این جمله توجیه کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ... است و امتنان خداست برای یوسف که او را بر دیگران و بر برادرانش برتری داد جمله فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ در عین حال که می‌رساند علم و عالم حد یقف ندارد اشاره به تدبیر عالی یوسف است در نگهداشتن برادرش و تطبیق با قانون مصر آن روز.

۷۷- قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ.

این جمله و این اتّهام حاکی از تحسّر و ناراحتی آنها از این پیشامد است و نیز تبرئه خودشان است یعنی اگر این دزدی کرده بعید نیست چون برادری داشت او هم دزدی کرده بود در این کار وارث یکدیگر هستند اما چون ما از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۲

طرف مادر با آنها نیستیم لذا به دزدی دست نزده‌ایم، این جمله حکایت دارد که مسئله حسد و اتّهام و اعمال غرض در میان آنها خارج از حد بوده است که این از نمونه‌های آن می‌باشد.

ولی یوسف این کلمه را در ضمیر خود پنهان داشت و به روی آنها نیاورد، احتمال قوی آنست که: قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً .. کلامی در ضمیر یوسف باشد نه اینکه این جمله را به آنها گفته است یعنی شما در زندگی موقعیت بدی دارید که برادر خود را به چاه انداختید و به او و برادرش حسد می‌ورزید و تهمت دزدی می‌زنید خدا به آنچه می‌گوئید داناتر است و نیز معلوم می‌شود که در گذشته نسبت دزدی هم به یوسف داده بودند که در اینجا به زبان آورده‌اند.

۷۸- قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ.

این آخرین تلاش آنها درباره آزاد ساختن بنیامین است، منظور از «کبیر» ظاهرا محترم است یعنی او پدری دارد پیر و محترم. و نیز معلوم می‌شود که تصدیق کرده‌اند عزیز در گرفتن برادرشان محق است و خواسته‌اند عواطف او را تحریک کنند.

۷۹- قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ.

این استدلال یوسف است در مقابل درخواست آنها که اگر یکی از شما را بگیرم بی گناه را به جای گناهکار گرفته‌ام و این ظلم است و از ظلم به خدا پناه می‌برم.

۸۰- فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۳

الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ

.این آیه حاکی است که پس از مأیوس شدن از یوسف، خود را از دیگران کنار کشیده و ده برادر با هم نجوی کرده و جلسه سری تشکیل داده‌اند، برادر بزرگ گفته است پدرمان از ما پیمان گرفته است که بنیامین را برگردانیم این که نشد، در گذشته نیز درباره یوسف می‌دانید چه تقصیری کرده‌ایم من نمی‌توانم از مصر خارج شوم مگر آنکه پدرم اجازه دهد یا خدا وضعی پیش آورد که خارج شوم.

خَلَصُوا نَجِيًّا یعنی از مردم کنار کشیدند و میان خود نجوی و گفتگو می‌کردند، لفظ «ما» در جمله ما فَرَّطْتُمْ اگر زاید و برای تأکید باشد چنان که در مجمع فرموده است معنی چنین می‌شود: پدرتان از شما پیمان گرفت که بنیامین را برگردانید، پیش از این درباره یوسف تقصیر کردید و او را بر پدر برنگردانیدید، ممکن است «ما» برای مصدر باشد، تقدیر چنین می‌شود: «الم تعلموا تفریطکم من قبل فی یوسف» منظور از يَحْكُمَ اللَّهُ چاره‌ای از خداست یعنی خارج نمی‌شوم مگر خدا حکم کند مثلا- برادرم آزاد شود و یا در مصر از دنیا بروم و مانند آن.

۸۱- ارْجِعُوا إِلى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلَّا بِما عَلِمْنا وَ ما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظِينَ.

تتمه سخن برادر بزرگ است غرض از ما شَهِدْنا إِلَّا بِما عَلِمْنا شهادة بر کیفر سارق در میان بنی اسرائیل است، منظور از غیب ظاهرا سرقت سقایه است یعنی ای پدر فرزندت دزدی کرد، مادر شهادت بر کیفر سارق آنچه می‌دانستیم گفتیم و ما نمی‌دانستیم که او سقایه را دزدیده است و با شهادت ما گرفتار می‌شود تا آن شهادت را ندهیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۴

۸۲- وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ.

استدلال است بر صدق ادعای خود و تتمه سخن برادر بزرگ است، منظور از قریه «اهل القریة» و غرض از آن مصر است، معلوم می‌شود که در کاروان غیر از فرزندان یعقوب کسان دیگر هم بوده‌اند لذا گفته است که از کاروان بپرس.

۸۳- قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

در اینجا هدفهای بسیاری هست، یعنی آنها از مصر به کنعان آمدند و جریانها را به یعقوب به تفصیل شرح دادند تا یعقوب در جواب گفت: بَلْ سَوَّلَتْ ... گفته برادران یوسف این دفعه پر از قرائن صدق بود، غیر معقول است که یعقوب آنها را نسبت به کذب بدهد ظاهرا منظورش آنست که این پیشامد دنباله نقشه اولی است که پیراهن خونین یوسف را برای من آوردید، پس صبر خوب و خالی از شکایت بهتر است امید است که خدا هر دو را به من باز گرداند که او به حال من داناست و روی حکمت آنها را باز می‌گرداند، «بل سولت» ظاهرا کلام ضمیر آن حضرت بوده است نه اینکه بر زبان آورده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۴ تا ۱۰۱]

اشاره

وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ

تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ (۸۵) قالَ إِنَّما أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۸۶) يا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ (۸۷) فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸)

قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ (۸۹) قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ (۹۱) قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲) اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)

وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ (۹۴) قالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (۹۶) قالُوا يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا كُنَّا خاطِئِينَ (۹۷) قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِما يَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۱۰۰) رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۱۰۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۶

۸۴- از فرزندان به کناری رفت و گفت: دریغا بر یوسف چشمانش از غصه سفید گردید، و او خشم خود را فرو می‌برد (و بر فرزندان تعرض نمی‌کرد).

۸۵- گفتند: به خدا قسم مرتب یوسف را یاد می‌کنی تا مشرف به مرگ شوی و یا از مردگان باشی.

۸۶- گفت: من اندوه آشکار و نهان خود را فقط به درگاه خدا شکوه می‌کنم و می‌دانم از لطف او آنچه را که شما نمی‌دانید. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۷

۸۷- ای پسرانم بروید، یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید که از رحمت خدا فقط کافران نومید می‌شوند.

۸۸- چون بر یوسف وارد شدند گفتند: ای عزیز ما و خانواده‌مان را قحطی و بیچارگی فرا گرفت و بهای اندکی آورده‌ایم، پیمانه ما را تمام کن و بر ما صدقه بده که خدا صدقه‌دهندگان را دوست می‌دارد.

۸۹- گفت: آیا بیاد دارید که در گذشته درباره یوسف و برادرش چه کردید آن دم که جاهلان بودید؟

۹۰- گفتند: مگر تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این برادر من است، هر که تقوی و صبر را پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

۹۱- گفتند: به خدا قسم که خدا تو را بر ما برتری داد حقا که ما خطاکاران بودیم.

۹۲- یوسف گفت: امروز بر شما ملامتی نیست خدا از تقصیرتان بگذرد که او ارحم الراحمین است.

۹۳- این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیاندازید، آن وقت بینا می‌شود و با خانواده‌تان همگی پیش من آئید.

۹۴- و چون کاروان از مصر (به سوی کنعان) جدا گردید یعقوب گفت: اگر کم عقلم نخوانید من بوی یوسف را استشمام می‌کنم.

۹۵- گفتند: به خدا قسم تو در افراط گذشته‌ات هستی.

۹۶- چون بشارت ده آمد، پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت، در دم بینا شد، گفت: نگفتم که از الطاف خدا می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید؟

۹۷- گفتند: پدرجان برای گناهان ما از خدا آمرزش بخواه که ما خطاکاران شدیم.

۹۸- گفت: به زودی از پرودگارم بر شما آمرزش خواهم خواست که او آمرزنده و مهربان است.

۹۹- چون بر یوسف وارد شدند پدر و مادرش را به کنار خود کشید و گفت انشأ اللّه بایمنی وارد مصر شوید.

۱۰۰- پدر و مادرش را به تخت بالا برد، همه برای خضوع به او به خاک افتادند، گفت پدرجان این مصداق خواب دیرین من است که خدا آن را خواب حق گردانید، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۸

خدا به من نیکی کرد، از زندانم خارج نمود، شما را از صحرا به شهر آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرد امر خدایم در آنچه می‌خواهد نافذ است و او علیم و حکیم است.

۱۰۱- خدایا به من حکومت دادی و تاویل تازه‌ها را آموختی ای آفریننده آسمانها و زمین تو در دنیا و آخرت سرپرست منی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان لاحق کن.

کلمه‌ها

اسفی: اسف (بر وزن شرف): حزن و غضب. در هنگام اندوه و تاسف از فوت چیزی گویند: یا اسفی که حاکی از شدت اندوه است، الف آن در آخر، یاء متکلم است یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ: بسیار محزونم بر یوسف.

کظیم: کظم (بر وزن عقل): حبس و نگهداری خشم در سینه، آن در اصل به معنی بستن ظرف آب است پس از پر شدن. «کظیم»: پر از اندوه. فرو برنده خشم.

تفتوء: فتأ: سکون و زوال. «تفتؤ تذکر یوسف»: پیوسته یوسف را یاد می‌کنی. این برای آنست که نفی در نفی مفید اثبات است.

طبرسی و زمخشری و بیضاوی گفته‌اند: «لا» در آن حذف شده است، زمخشری گفته است: آن به علّت معلوم بودن نفی است.

حرضا: حرض (بر وزن شرف): بی‌فائده: مشرف بر مرگ (آنکه نه زنده است نه مرده).

هالکین: هلاک: مرگ. در المنار گفته است لفظ هلاک از چند قرن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۶۹

به این طرف در مقام تحقیر (مرگ با حقارت) به کار رفته است.

قرآن آن را در مرگ مطلق به کار می‌برد (قاموس قرآن:

هلاک).

بثی: بث: پراکندن، منتشر کردن مراد از آن در آیه اندوهی است که شخص بر کتمان آن قادر نیست و آن را آشکار می‌کند علی هذا منظور از «حزنی» اندوه مخفی است.

تحسسوا: تحسس: جستجو کردن با حاسه. با دیدن باشد یا شنیدن- تحسس در خیر و تجسس در شر است.

روح: (بفتح- ر): راحت، رحمت. نسیم و باد. مراد از آن در آیه معنای دوم است.

مزجاة: زجو: راندن و مدارا. مزجی به صیغه مفعول: شیء رفع شده و غیر مقبول، لفظ مزجاة مؤنث مزجی به معنی غیر مقبول و کم است (ناچیز).

جاهلون: جهل: نادانی. سفاهت بی‌اعتنایی. منظور معنای دوم است رجوع شود به قاموس قرآن (جهل).

آثرک: اثر: نشانه. ایثار: برگزیدن و اختیار کردن «آثرک»: اختیار کرد تو را.

تثریب: ثرب و تثریب: ملامت و عتاب. شمردن خطاها و گناهان.

تفندون: فند (بر وزن شرف): کم عقلی و ضعف رأی. تفند: کم عقل شمردن لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر سفیهم نشمارید.

خروا: خر، خرور (بضم- خ) سقوط توأم با صدا.

سجدا: جمع ساجد به معنی خضوع کنندگان. سجود در لغت به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۰

تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است.

بدو: بدو (بر وزن عقل): بادیه و صحرا.

نزغ: نزغ: افساد و به قولی دخول در امری برای افساد. وسوسه شیطان را نزغه گویند. نَزَغَ الشَّیْطانُ شیطان فساد ایجاد کرد.

لطیف: لطف مدارا، رفق و نزدیکی. لطیف: مداراگر. «لطف اللَّه:

رفق» و نیز به معنی کوچکی و نفوذ و دقّت آید علی هذا لطیف به معنی نافذ می‌باشد که کنایه از علم و احاطه است.

ملک: (بضم- م) حکومت. زمامداری.

شرحها

در تعقیب ماجرای آموزنده یوسف علیه السّلام در این آیات را می‌خوانیم: یعقوب از خانواده خود به کناری رفت و گفت دریغا بر یوسف، از کثرت اندوه چشمهایش از دید افتاد و وجودش پر از اندوه بود، خانواده‌اش گفتند: آن قدر یوسف یوسف می گویی تا مرده متحرک می‌شوی و یا از بین می‌روی، یعقوب علیه السّلام گفت: من از اندوه و گرفتاری خود شکایت به خدا می‌برم و از الطاف او واقفم.

آن گاه گفت: پسران من بروید یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید که فقط کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. پسران یعقوب راهی مصر شدند چون پیش یوسف رسیدند ناتوانی کرده و گفتند: ای عزیز قحطی ما را بیچاره کرد، سرمایه و بهای ناچیزی آورده‌ایم اما تو پیمانه ما را تمام بده و به ما تصدق کن که خدا متصدقان را دوست می‌دارد.

در آن هنگام یوسف به آنها گفت: آیا بیاد دارید که درباره یوسف و برادرش تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۱

از روی نادانی چه کردید؟ گفتند: مگر تو یوسف هستی؟ گفت: آری من یوسف هستم و این برادر من است که خدا به ما عنایت فرمود، هر که تقوی و صبر کند خدا پاداش او را تباه نخواهد کرد. گفتند: خدا ترا بر ما برتری داد، حقا که ما خطا کاریم، یوسف گفت: ملامتی بر شما نیست، خدا شما را می‌بخشد، این پیراهن مرا نزد پدرم ببرید و بر چهره او بکشید که بینایی‌اش برگردد، آن گاه همگی از کنعان بکوچید و به مصر بیائید.

چون کاروان از مصر به طرف کنعان حرکت کرد، پیراهن یوسف را همراه می‌برد، یعقوب گفت: اگر سفیهم نشمارید من بوی یوسف را استشمام می کنم، گفتند: تو در حالت سابق خود هستی که به یوسف علاقه وافر داشتی (بوی یوسف یعنی چه؟!) اما قضیه همان بود، چون کاروان به کنعان رسید، بشارت آور پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت، دیدگان یعقوب روشن گردید. فرمود:

نگفتم من به الطاف خدا امیدوارم؟! پسرانش گفتند: از خدا بخواه که از گناه ما بگذرد فرمود: چنین خواهم کرد، آن گاه همگی به مصر آمدند، یوسف پدر و مادرش را به تخت حکومت بالا برد همه بر او تواضع کردند یوسف گفت: پدر جان این مصداق خواب آن روز من است، آن گاه رو به خدا کرد و شکر خدا به جای آورد.

۸۴- وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ.

سفید شدن چشم یعقوب نمی‌رساند که قوه بینایی‌اش به کلی از بین رفته بود، بعضی‌ها گفته‌اند با بیاض چشم مقداری از بینایی باقی می‌ماند، لفظ مِنَ الْحُزْنِ نشان می‌دهد که آن حالت ناشی از اندوه یوسف بوده است، مژده سلامت یوسف و آمدن پیراهنش باعث سرور و متعادل شدن آن حضرت بوده است لذا به تدریج تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۲

چشمهایش به حالت اول باز گشته است و اگر بگوئیم مطلقا نابینا شده و با پیراهن یوسف بینا شده است باید آن را اعجاز دانست،

المیزان شق دوم را اختیار می‌کند و آیه ۹۳ را که یوسف گفت: پیراهن مرا به صورت پدرم بیاندازید تا بینا شود، دلیل گرفته است ولی چنان که گفته شد نابینایی او حتمی نیست فَهُوَ کَظِیمٌ با آنکه می‌توانست پسران را مورد عقوبت قرار دهد ولی خشم خود را فرو می‌برد به علّت فرو بردن خشم، حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه کاظم لقب داده شده است.

۸۵- قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ.

این از جهت رقّت پسران بر حال آن حضرت بود که گفتند به خدا، پیوسته یوسف را یاد می‌کنی مشرف به مرگ می‌شوی و قدرت حرکت از تو سلب می‌شود و یا از دنیا می‌روی. حرض و حارض به معنی مشرف به مرگ است، حرض تثنیه و جمع بسته نمی‌شود چون مصدر است.

۸۶-الَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

.جواب است برای فرزندان خود یعنی این گریه و اندوه برای شما نیست و گرنه الان تمام شده بود، بلکه من این اندوه آشکار شده و پنهانی را به درگاه خدا شکوه می‌کنم که او ملول و خسته نمی‌شود، جمله أَعْلَمُ ...

حاکی از فرج آینده است.

۸۷- یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ.

از این آیه معلوم می‌شود که یعقوب اطمینان به حیات یوسف داشته است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۳

و نیز وجود او را در مصر می‌دانسته است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: که راوی به آن حضرت گفت: مگر یعقوب می‌دانست که یوسف زنده است؟

با آنکه بیست سال گذشته بود و چشمهای یعقوب از دیدن عاجز شده بود؟ فرمود:

آری می‌دانست که او زنده است که او در وقت سحر دعا کرد تا ملک الموت بر او نازل شود، تربال «۱» که ملک الموت است بر او نازل شد و به یعقوب گفت: چه حاجت داری؟ یعقوب گفت: آیا ارواح را دسته‌جمعی قبض می‌کنی یا یکی یکی؟ گفت بلکه: یکی یکی. فرمود: روح یوسف بر تو گذشته است؟ گفت: نه آن وقت دانست که یوسف زنده است لذا به فرزندان گفت: اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ ... از جمله: إِنَّهُ لا یَیْأَسُ ... معلوم می‌شود که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است چنان که در روایات آمده است، و نیز معلوم می‌شود که مؤمن همیشه برحمت خدا امیدوار می‌شود، بر خلاف کافر که از رحمت خدا مأیوس است.

۸۸- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ.

از این آیه معلوم می‌شود که مسئله اول آنها گرفتن طعام بود، جستجو از یوسف مسئله دوم، منظور از «الضر» قحطی و بیچارگی است، بهایی که آورده بودند ناچیز بود، ولی طالب تمام کیل بودند، منظور از «تصدق» شاید دادن بنیامین باشد یعنی برادرمان حق استرداد ندارد چون در نظر عزیز دزدی کرده است ولی عزیز او را به عنوان صدقه بما بدهد، که خدا صدقه دهندگان را دوست دارد، این کلمه حاکی از کمال ذلت آنها در پیشگاه یوسف بود و حاکی از کمال عزت یوسف. در اینجا بود که تقوی و ظلم به طور کامل مجسم گردید، دیگر روا

---

(۱) در بعضی محلها تریال با یاء و در بعضی «قوبال» نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۴

نبود پیش از آن ذلیل باشند لذا یوسف شروع به معرفی خود کرد:

۸۹- قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ.

مراد از جهل در اینجا ظاهرا بی‌اعتنایی و کم‌خردی است لفظ هَلْ عَلِمْتُمْ و نظیر آن را برای یادآوری گذشته گویند، این کلام نسبت به آنها در غایت فتوت و جوانمردی القا شده است، گویند کلمه أَنْتُمْ جاهِلُونَ تلقین عذر برای آنها بود که از مادر گذر آنچه واقع شده از روی جهل بوده است.

۹۰- قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.

از کلمه یوسف به نظر آوردند که عزیز، همان برادرشان یوسف است لذا با دو تأکید سؤال کردند آیا تو یوسف هستی؟ او جواب داد که من یوسف هستم و این برادر من است، آن وقت علّت عزت و برتری خود را بیان کرد که هر کس از گناهان پرهیز کند و بر مصائب در راه خدا خویشتن‌داری نماید، او نیکوکار است، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. این مقام نتیجه تقوی و صبر است.

۹۱- قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ.

یعنی خدا تو را بر ما برتری داد و ما خطاکار شده‌ایم «ان» مخفف از ثقیله است، قسم خوردن به خدا ظاهرا برای تأکید مطلب است.

۹۲- قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ یعنی از گذشته‌ها اغماض کرده‌ام، اکنون ملامتی بر شما نیست، آری تربیت توحیدی چنین معجزه‌ها دارد، گذشت و عفو در مقابل ظلم و تجاوز، از صفات بندگان مخلص است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۵

لفظ «الیوم» اشاره به مقام و قدرت آن روز یوسف است یعنی امروز که قدرت انتقام دارم شما را ملامت نمی‌کنم و خطاهایتان را نمی‌شمارم، آن گاه شروع به دعا برای ایشان کرد، جمله: یَغْفِرُ اللَّهُ ... انشاء است به صورت خبر. جمله اخیر، استدلال است بر غفران خدا.

۹۳- اذْهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیراً وَ أْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ.

معلوم می‌شود که آنها از نابینا شدن یعقوب به یوسف خبر داده‌اند، ظاهرا آن حضرت دانسته است که پدرش از کثرت اندوه به آن حال افتاده و اگر پیراهن یوسف را که دلیل زنده بودن یوسف است برویش بیاندازند حالت اولی خود را باز می‌یابد و یا این از طریق اعجاز بوده است، آن وقت فرمود با خانواده خود همگی به مصر بیائید.

۹۴- وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ.

یعنی: چون کاروانی که پیراهن یوسف در آن بود، از مصر جدا شد و راه فلسطین در پیش گرفت یعقوب به بقیه پسران که در نزدش بودند گفت: من بوی یوسف را استشمام می‌کنم مگر آنکه کم‌عقلم بدانید و این نشان می‌دهد که فرج نزدیک است، آیا این از کثرت علاقه یعقوب بود و یا چه حسی در آن حضرت بود؟

آری حق بود که یعقوب بوی پسرش به مشامش رسید. عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که فاصله ده شبانه روز راه بود.

۹۵- قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ.

مراد از ضلال، مبالغه در حب یوسف است، این همان است که در آیه ۸ گذشت: إِنَّ أَبانا لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ منظور از قدیم اشاره به گذشته است یعنی: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۶

به خدا قسم تو در حب مفرط بر یوسف باقی هستی و آن سبب شده که می‌گویی بوی یوسف را استشمام می‌کنم و گرنه یوسف کجا بود!! ۹۶- فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ.

منظور از بشیر همان بشارت دهنده سلامت و پیدا شدن یوسف بود، غرض یعقوب از جمله اخیر همانست که در آیه ۸۵ گذشت، ظاهرا «فارتد» به معنی «صار» است و «بصیرا» خبر آن می‌باشد و یا حال است از فاعل «ارتد».

۹۷- قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ.

با آنکه یوسف برای آنها استغفار کرده بود، از یعقوب خواستند که از خدا برای آنها آمرزش بخواهد و به خطای خود اقرار کردند.

۹۸- قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.

لفظ «سوف» حاکی است که یعقوب وعده کرد در آینده برای آنها استغفار کند، المیزان نظر می‌دهد که یعقوب می‌خواسته یوسف را ملاقات کند و قلبش آرام گیرد آن گاه برای آنها آمرزش بخواهد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که استغفار را تا سحرگاه شب جمعه به تأخیر انداخت.

«قال: اخرها الی السحر لیلة الجمعة»

«فی الکافی عن الصادق عن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم خیر وقت دعوتم اللَّه فیه الاسحار».

باز در تفسیر عیاشی است که نشیط بن صالح از امام صادق علیه السّلام می‌پرسد:

آیا برادران یوسف پیامبر بودند؟ فرمود: نه، حتی نیکوکار و با تقوی هم نبودند:

«قال قلت لابی عبد اللَّه علیه السّلام: أ کان اخوة یوسف انبیاء؟ قال لا و لا بررة اتقیاء و کیف و هم یقولون لابیهم یعقوب تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ الْقَدِیمِ

این حدیث عینا از نشیط از مردی از ابا عبد اللَّه علیه السّلام نیز نقل شده است و نیز در همان کتاب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۷

می‌گوید: بعضی از اصحاب ما از ابی عبد اللَّه علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:

پسران یعقوب در کارشان با یوسف گناهکار شدند و آنها پیغمبران بودند «۱».

در المیزان پس از اشاره به روایت اخیر که از اهل سنت نیز نقل شده است فرموده: این روایات مردود است زیرا که از طریق کتاب و سنت و عقل ثابت شده که پیامبران باید معصوم باشند، لفظ اسباط در آیه: وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ نساء/ ۱۶۳ صریح نیست در اینکه مراد از آنها برادران یوسف هستند، منظور آنست که: پیغمبران باید قبل از نبوت و بعد از آن معصوم باشند.

۹۹- فَلَمَّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ.

ظهور آیه در آنست که یوسف به استقبال آنها تا مرز مصر رفته است چنان که در مجمع البیان از هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام نقل شده است. و یوسف با دیدن آنها، پدر و مادرش را پیش خود خوانده و در کنارش نشانده و آن گاه به همه گفته است که وارد مصر شوید، ظهور آیه در پدر و مادر حقیقی است ولی اکثر مفسران را عقیده آنست که مادر یوسف قبلا از دنیا رفته بود و یعقوب با خاله او که ام یامین نام داشت ازدواج کرده بود و آن در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نیز نقل شده است. جمله إِنْ شاءَ اللَّهُ شاید قید «آمنین» باشد یعنی من حکم امنیت شما را می‌دهم ولی بسته به مشیت خداست. گویی آن امان از طرف پادشاه مصر بوده است.

---

(۱) «قال ان بنی یعقوب بعد ما صنعوا بیوسف اذنبوا فکانوا انبیاء» رجوع شود به سوره بقره آیه ۱۳۶ و نساء/ ۱۶۳.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۸

۱۰۰- وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا.

به نظر می‌آید نشستن یعقوب و زنش بر تخت حکومت به دستور یوسف از جانب غلامان او بوده سپس وقتی که یوسف بر آنها وارد شده همگی بر او خضوع کرده‌اند، به دنبال این عمل یوسف گفته است: پدرجان این مصداق خارجی خواب گذشته من است که خدایم آن را خواب واقعی و حاکی از خارج قرار داده بود «تأویل» در اینجا به معنی مفعول یعنی ماول و برگشته و مصداق است.

نه برگشت دادن.

سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است، گذاشتن هفت اعضاء بر زمین از دستورهای اسلامی است و گرنه در آیه وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ رحمن/ ۶ وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ نحل/ ۴۹ أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ، ...

حج/ ۱۸ خبری از گذاشتن هفت اعضاء بر زمین نیست بلکه معنای اولی مراد است.

ظهور آیه در آنست که آنها همگی بخاک افتاده و به یوسف خضوع کرده‌اند ولی مسئله شرک نعوذ باللّه در میان نبوده است زیرا یعقوب آن پیامبر بزرگوار محال بود که چنان عمل کند یوسف نیز که وقت صحبت با دو زندانی می‌فرماید:

ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ و خدا در حق او می‌گوید إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ محال است به چنان کاری راضی شود، پس، آن سجده عبادت نبوده تا حرام و شرک باشد مانند: وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ که خدا خودش دستور خضوع به آدم را می‌دهد.

در روایت آمده: سجده یعقوب و فرزندانش برای شکر خدا بود. در روایت امام هادی علیه السّلام آمده:

«... اما سجود یعقوب و ولده لیوسف فشکرا للّه لاجتماع شملهم ...»

و در روایت دیگر از امام صادق علیه السّلام نقل شده است:

«فی قوله و تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۷۹

خروا له سجدا قال کان سجودهم ذلک عبادة للّه» (تفسیر عیاشی)

وَ قَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ.

در اینجا یوسف مقداری از بلایا و الطاف خدا را یاد کرده و اینکه خدا آن گرفتاریها را وسیله پیشرفت و سعادت او گردانید یعنی پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرد و آنها بر من شوریدند «۱» خدا احسان کرد، از زندانم خارج نمود، شما را از صحرا به مصر آورد، خدا در آنچه بخواهد نفوذ و اعمال قدرت می‌کند و بلا را سبب رفاه قرار می‌دهد و اینها را از روی علم و حکمت می‌کند نه جزاف.

۱۰۱- رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ.

دعای یوسف است بعد از یادآوری آن همه نعمت و موهبت که خدا به وی داده بود، احتمال دارد لفظ «من» در هر دو محل برای بیان باشد و شاید به معنای تبعیض یعنی: خدایا به من حکومت داده و بیان مصداق تازه‌ها آموخته‌ای. و یا مقداری از حکومت داده و مقداری از تأویل احادیث آموخته‌ای.

منظور از احادیث پیشامدهای تازه است. آمدن فاطر السموات اشاره به ولایت مطلقه و قیوم بودن خداست که او را از زندان خارج کرد و حکومت داد

---

(۱) قرارش آن بود که از جریان چاه انداختن شروع کند ولی کثرت ادب مانع از آن شده و به نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنِی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی اکتفاء کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۰

و ... و مقدمه است برای أَنْتَ وَلِیِّی ... و جمله تَوَفَّنِی مُسْلِماً درخواست همیشه مسلمان زیستن است تا رسیدن مرگ و ملحق شدن به

صالحان در آخرت و این نظیر کلام خداست درباره جدش ابراهیم علیه السّلام: وَ لَقَدِ اصْطَفَيْناهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ بقره/ ۱۳۱ فاطِرَ السَّماواتِ منادی، تقدیرش «یا فاطر السموات» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱]

اشاره

ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ ما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (۱۰۲) وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶)

أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلاَّ رِجالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرى أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۰۹) حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰) لَقَدْ كانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَرى وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۲

۱۰۲- اینها از اخبار گذشته است که بر تو وحی می‌کنیم، آن گاه که فکرشان را در کار خود یک جا کردند (و در حق برادرشان) مکر می‌کردند نزد آنها نبودی.

۱۰۳- بیشتر مردم و لو حریص هم باشی اهل ایمان نمی‌شوند.

۱۰۴- تو بر نبوت خود از آنها مزدی نمی‌خواهی (بلکه) قرآن فقط برای جهانیان بیداری است.

۱۰۵- چه بسا نشانه قدرت و توحید که در آسمانها و زمین هست که بر آنها می‌گذرند ولی از آنها رو گردانند.

۱۰۶- بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه مشرکند.

۱۰۷- آیا ایمن هستند از اینکه عقوبت وسیعی از عذاب خدا به آنها بیاید و یا مرگشان در حالی که غافل هستند به آنها برسد.

۱۰۸- بگو: این راه من است روی بصیرت و بینش، من و پیروانم به سوی خدا می‌خوانیم خدا پاک و منزه است، من از مشرکان نیستم.

۱۰۹- پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر مردانی از اهل شهرها که به آنها (مانند تو) وحی می‌کردیم آیا در روی زمین سفر نکرده‌اند تا بنگرند عاقبت پیشینیان آنها چطور بود، خانه آخرت برای آنها که اهل تقوی می‌باشند بهتر است آیا نمی‌فهمیدند؟

۱۱۰- تا چون پیامبران از ایمان آوردن مردم نومید شدند و مردم گمان کردند که پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند یاری ما آمد آنکه می‌خواستیم نجات داده شد، عذاب ما از قوم گناهکار بر نمی‌گردد.

۱۱۱- در سرگذشت پیامبران عاقلان را عبرت هست سرگذشت آنها داستان مجعول نیست بلکه تصدیق کتابی که در حضور قرآن است و بیان هر چیز (محتاج الیه) است و هدایت (برای همه) و رحمت برای قوم مؤمن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۳

کلمه‌ها

انباء: نبأ: خبری که دارای فائده بزرگ و مفید علم یا اطمینان باشد، مطلق خبر نیز گفته‌اند، جمع آن انباء است.

اجمعوا: جمع: گردآوردن. اجماع در اکثر اوقات به اجتماع فکر و رأی گفته می‌شود، اجمعوا امرهم» در کارشان هم رأی شدند، فکرشان را گرد آوردند.

حرصت: حرص: علاقه شدید. «حرصت» علاقه‌مند شدی.

کاین: ای بسا. این کلمه اسم مرکب از کاف تشبیه وای منون و مانند «کم» است و اغلب افاده کثرت می کند (اقرب الموارد) و هفت بار در قرآن آمده است.

یمرون: مر، مرور: رفتن و گذشتن. «یمرون»: می گذرند.

غاشیهٔ: غشی: پوشاندن و فرا گرفتن. غاشیه: فرا گیرنده و پوشاننده.

بغتهٔ: بغت و بغته: ناگهانی. و آن آمدن چیزی است بدون انتظار و ناگهان.

ساعهٔ: ساعهٔ: جزئی از اجزاء زمان. آن در قرآن به معنی مطلق وقت و زمان آمده، مانند قیامت، زمان مرگ و نحو آن.

بصیرهٔ: بصر: بینایی چشم. بصیرت: بینایی و درک و فهم.

استیئس: یأس و استیئاس: نومیدی «استیئس»: نومید شد.

بأسنا: بأس در اصل به معنی شدت و سختی است به معنی عذاب، جنگ مرض و غیره آید که از مصادیق سختی هستند. «بأسنا»: عذاب ما.

قصصهم: قصص (بر وزن شرف): قصه و قصه گویی (داستان سرایی) رجوع تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۴

شود به آیه ۳ از همین سوره.

عبرهٔ: موعظه، پند. اصل عبر گذشتن از حالی است به حالی، پند را از آن عبرهٔ گفته‌اند که از دانستن محسوس به دانستن غیر محسوس عبور داده و رسیده می‌شود.

الالباب: لب: عقل. جمع آن الباب است، لب در اصل به معنی مغز است مانند مغز بادام، در قرآن پیوسته به صیغه جمع آمده، به قولی به معنی عقل خالص است.

تفصیل: فصل: جدا کردن، ایضا تفصیل هم. آن در قرآن به معنای روشن بیان کردن است.

شرحها

آیات ده‌گانه سوره و نتیجه گیری از آن است در این آیات روشن شده که مؤمنان حقیقی کم هستند، بیشتر آنان که مؤمن می‌باشند ایمانشان آمیخته به شرک است، زیرا که از آیه‌های خدا رو گردان و به آنها بی‌اعتنا هستند، راه پیغمبر همان ایمان خالص و بی‌شائبه است، پیامبران دیگر نیز راهشان همان بود داستان رسولان خدا قصه خوانی نیست بلکه موعظه‌ها و بیان نظامات جهان است و از آنها فقط اهل تسلیم بهره می‌برند.

۱۰۲- ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ.

«ذلک» اشاره است به آنچه از قصه یوسف در این سوره گفته شد، منظور از «الغیب» کار پنهان است که گذشته و مرور زمان آن را پنهان کرده است، وَ ما کُنْتَ ... تأکید و بیان انباء الغیب است و او در «و هم» برای حال است.

۱۰۳- وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۵

با آنکه اینها از اخبار وحی آسمانی است بیشتر مردم و لو به ایمانشان حریص هم باشی ایمان نمی‌آورند «خبر» «ما» و آن به معنی «لیس» است، وَ لَوْ حَرَصْتَ تقدیرش «و لو حرصت بایمانهم» است.

۱۰۴- وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ.

لفظ «علیه» راجع به قرآن است، اگر مردم فکر کنند که تو برای قرآن مزدی نمی‌خواهی و فقط می‌خواهی آنها را بیدار کنی تا طریق راست زندگی و نظام هستی را بدانند که این قرآن مایه بیداری جهانیان است، آن سبب ایمان آنها می‌شود.

۱۰۵- وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ.

یعنی نه تنها به قرآن بی‌اعتنا هستند بلکه بسیاری از آیه‌ها و دلائل توحید خدا و نظام متقن جهان در آسمانها و زمین هست که بر آنها می گذرند و توجهی نمی کنند منظور از مرور شاید مکرر دیدن آنها باشد.

۱۰۶- وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ.

یعنی آنهایی که هم توجه کرده و ایمان می‌آورند ایمانشان آمیخته به شرک است، و ایمان خالص را پیدا نمی کنند. گویی مراد آنست که در عین اعتقاد به خدا به بعضی از وسائل مادی به نظر استقلال نگاه می کنند و یا منظور از شرک ظاهرا شرک خفی است آنکه گناه می کند از این جهت مشرک است که در بعضی کارها از خدا و در بعضی از شیطان و نفس دستور می گیرد لذا در روایات آمده که منظور، شرک طاعت است نه عبادت در تفسیر عیاشی از زراره از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

«قال شرک طاعة و لیس بشرک عبادة و المعاصی التی ترکبون مما اوجب اللّه علیها النار شرک طاعة اطاعوا الشیطان و اشرکوا باللّه فی طاعته و لم یکن بشرک تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۶

عبادة، فیعبدون مع اللّه غیره»

و از حضرت رضا صلوات اللّه علیه نقل کرده

«قال شرک لا یبلغ به الکفر».

۱۰۷- أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.

اشاره است به اینکه اعراض از عذاب خدا چنین چیزها را بدنبال دارد، منظور از غاشیه بلای فرا گیرنده است که شخص را از هستی ساقط می کند نظیر طوفان، زلزله، قحطی و امثال آن، تقدیر آن «عقوبة غاشیة» است، مراد از «الساعة» ظاهرا مرگ است احتمال دارد که قیامت هم باشد ولی آن به نظر نگارنده بعید است وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ حال است از مفعول «تأتیهم» و اشاره به سلب جلوگیری و عدم آماده شدن برای مرگ است که دیگر مجال توبه در بین نخواهد بود.

۱۰۸- قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

از آیات گذشته روشن شد که اکثر مردم مؤمن واقعی نیستند و ایمانشان آمیخته به شرک است زیرا که از آیه‌های موجود در آسمان و زمین روگردانند در این آیه دستور رسیده که بگوید: راه و طریقه من دعوت به این ایمان خالص است یعنی «هذه الدعوة سبیلی» جمله أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ بیان سبیل است سُبْحانَ اللَّهِ پاک است خدا از اینکه شریکی داشته باشد، جمله آخری تأکید توحید است که در راه و طریقه من شرک وجود ندارد اینکه فرموده: أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي گرچه به ظاهر عموم پیروان را شامل است که من و آنها به چنین ایمانی دعوت می کنیم ولی معلوم است که همه پیروانش در این حد از ایمان نبوده‌اند، علی هذا آن شامل بعضی از خواص اصحابش خواهد بود.

در تفسیر عیاشی از امام باقر صلوات اللّه علیه نقل شده: «انا و من اتبعنی، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۷

قال: علی»؟؟؟ کرده که امام فرمود: «رسول اللّه و علی و الاوصیاء بعدهما» و نیز از امام جواد علیه السّلام نقل کرده که راوی به آن حضرت فرمود: کم بودن سن شما را اشکال می کنند؟ فرمود: بی‌جا می گویند خدا می‌فرماید: قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي به خدا قسم کسی جز علی علیه السّلام پیرو او نبود و او نه سال داشت، من نیز نه سال دارم ... مؤید این سخن آن است که سوره یوسف در مکه نازل شده است.

۱۰۹- وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری.

یعنی تو در این دعوت توحیدی ابتدا به ساکن و تنها نیستی بلکه پیش از تو به پیامبران دیگر شهرها چنین وحی کرده‌ایم و به مردم بازگو کرده‌اند، این راه و سنت دائمی خداست.

أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ.

این جمله از یک طرف استدلال است به صدر آیه که از آن شهرها و از پیامبرانشان آگاهند و از طرف دیگر تهدید است که در صورت عدم قبول دعوت قرآن، به سرنوشت آنها دچار خواهند شد.

وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ.

این جمله نصیحت است که قبول دعوت پیامبران که همان تقوی باشد به حال آنان مفید و سبب سرفرازی و نعمت دائمی در آخرت بود، این ظاهرا برای عاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ است که ایمان نیاورند و اهل عذاب شدند و گرنه تقوی شامل بهره‌های دنیا و آخرت هر دو است. و خلاصه: اگر ایمان می‌آوردند به چنان عاقبت دچار نمی‌شدند.

۱۱۰- حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۸

فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ

.این آیه در رابطه با آیه فوق و نحوه جریان آمدن عذاب است یعنی حال آن مکذبان چنین بود که چون پیامبران از ایمان آوردن آنها نومید شدند عذاب آمد، اهل ایمان نجات یافتند و کفار هلاک شدند: بهترین طریق در معنای آیه آنست که فاعل «ظنوا» امّت‌ها باشد یعنی: چون پیغمبران از ایمان آوردن مردم مأیوس شدند و مردم نیز گمان کردند که پیغمبران به دروغ به آنها وعده عذاب داده‌اند، یاری ما آمد.

برای هر دو شق در قرآن آیات دیگری آمده است مثل قول موسی که بعد از یأس می‌گوید: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلی أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ یونس/ ۸۸ و اما ظن امتها نظیر جریان نوح که قومش می‌گفتند بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبِینَ هود/ ۲۷.

در عیون اخبار الرضا نقل شده که مأمون از این آیه از آن حضرت پرسید حضرت فرمود: پیامبران از ایمان قوم خود مأیوس شدند و قومشان گمان کردند که پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند:

«قال الرضا علیه السلام یقول اللَّه: حتی اذا استیأس الرسل من قومهم ان الرسل قد کذبوا جاء الرسل نصرنا»

(از المیزان).

اما اینکه فاعل «ظنوا» رسل باشد غیر قابل قبول است و با آیات قرآن نمی‌سازد.

«قد کذبوا» به تخفیف یعنی مکذوب علیه واقع شده‌اند و پیامبران به آنها دروغ گفته‌اند.

۱۱۱- لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفْتَری وَ لکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.

این آخرین آیه است که می‌گوید حکایات انبیاء با حکایت یوسف و برادرش تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۸۹

داستانسرایی نیست بلکه درس و عبرت است که سبب سعادت و پیشرفت و تکامل است. ضمیر «قصصهم» ظاهرا راجع به «الرسل» و یا به یوسف و اخوه اوست.

لکِنْ تَصْدِیقَ الَّذِی تقدیرش «لکن کان تصدیق الذی» است کلمه‌های تصدیق تفصیل، هدی و رحمة همه عطف است به لفظ «حدیثا» مراد از الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ ظاهرا تورات باشد که قصه یوسف در آن به تفصیل آمده است، هدایت مربوط به همه مردم ولی رحمت مخصوص مؤمنان است که به قرآن ایمان آورده‌اند، «کان» در هر دو مورد به معنی «هست» است و از زمان سلخ شده است یعنی حکایت پیامبران حدیث جعل شده نیست بلکه تصدیق تورات و بیان هر چیزی است که سعادت مردم در آن می‌باشد و هدایت

است برای عموم و رحمت است برای مؤمنان در مقدمه تفسیر ذیل عنوان (قصص قرآن) در این زمینه توضیح داده‌ایم.
روز یازدهم محرم الحرام ۱۴۰۲ مطابق ۱۷/ ۸/ ۱۳۶۰ شمسی تفسیر سوره یوسف به پایان رسید و الحمد للّه و هو خیر ختام.
تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۰

سوره رعد

اشاره

در مکه نازل شده و چهل و سه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- مطالب سوره نشان می‌دهد که همه آیات آن مکی است، المیزان نیز چنین نظر می‌دهد، در عین حال در مکی و مدنی بودن آن اختلاف کرده‌اند و همانطوری که در مقدمه گفته شد آن دهمین سوره است که در مدینه نازل گردیده است.
محمّد بن سائب کلبی و مقاتل گفته‌اند: همه‌اش مکی است بجز آیه پایانی سوره: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ که درباره عبد اللّه بن سلام نازل گردیده است ولی این حرف قابل قبول نیست و خواهد آمد که آیه درباره امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه است و آخر سوره به اولش بر می گردد.
به نظر حسن و عکرمه و قتاده: همه آن مدنی است، بجز آیه ۳۱ و ۳۲، این حرف نیز اجتهاد بدون دلیل است.
۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی چهل و سه است، دیگران چهل و پنج و چهل و هفت نیز گفته‌اند، ولی قرائت کوفی قابل اعتماد است که به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منسوب می‌باشد، به نقل تفسیر خازن: این سوره دارای هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرف است و اللّه العالم.
۳- تسمیه آن به «رعد» به علت آیه چهاردهم است که در آن، این کلمه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۱
یاد شده وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ ظاهرا این تسمیه توسط حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم انجام گرفته است، در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:
«من اکثر قراءة سوره الرعد لم تصبه صاعقة ابدا ....
۴- به نظر می‌آید: همه آن به یک بار نازل شده چون دلیلی بر نزول تدریجی نیست مگر آنچه در بالا نقل شد و رد گردید.
۵- در میان صد و چهارده سوره قرآن مجید تنها این سوره است که با «المر» (ا، ل، م، ر) شروع گردیده است).
۶- به نظر می‌آید: این سوره در صدد آنست که ثابت کند میان مطالب قرآن مجید و نظام موجود در جهان، تطابق و هماهنگی وجود دارد، آنچه قرآن با زبان قال بیان می کند، موجودات جهان آن را با زبان حال بیان می‌دارند، نتیجه اینکه: قرآن حق است زیرا مطالب آن از جانب نظام کون تأیید می‌شود.
توضیح اینکه: این سوره با وَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ شروع می‌شود یعنی: این قرآن که به توحید دعوت می کند حق است، آن گاه در ضمن آیات مکرر برای توحید استدلال شده از قبیل: اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها .../ ۲، و آیات اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی .../ ۸، هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً .../ ۱۲ و نیز آیات! أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها/ ۱۷، اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ ...، یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ ...
و آیات دیگر که نتیجه همه آنها وجود توحید و نفوذ اراده حق تعالی در جهان است، علی هذا قرآن و جهان با هم تطابق دارند.

و آنچه مشرکان درباره قرآن از روی بی‌اعتنایی می گویند: لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ: ۷، لغو و باطل است.

۷- از محتوای سوره به دست می‌آید که شأن نزول آن، همان بی‌اعتنایی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۲

مشرکان به قرآن بوده است، که می گفتند: لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ، این مطلب بارها تکرار شده است نظیر: أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى .../ ۱۹، ایضا: وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ/ ۳۶ و نیز آیات ۳۷ و ۳۸ و ۴۳، ناگفته نماند سخن مشرکان لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ در آیه ۲۷ تکرار شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۳

سورة الرّعد مدنيّة و اياتها

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

المر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (۱) اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (۲) وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳) وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۴)

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۵) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ (۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۴

بنام اللّه که دارای رحمت همگانی و همیشگی است

۱- این است آیه‌های کتاب و آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته حق است و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند.

۲- اللّه آنست که: آسمانها را بدون ستونهای مرئی برافراشت، سپس به حکومت پرداخت و آفتاب و ماه را رام کرد که همه برای مدت معینی روانند کار جهان را تدبیر و آیات را روشن می کند تا به دیدار پروردگارتان ایمان بیاورید.

۳- خدا آنست که زمین را بگسترد و در آن کوه‌های ثابت و نهرها به وجود آورد و از همه میوه‌ها در آن، جفت قرار داد، شب را بروز می‌پوشاند، در اینها نشانه‌های توحید هست برای گروهی که فکر می کنند.

۴- در زمین قطعه‌های قریب هم وجود دارد و باغاتی از انگور و کشت و نخلهای هم مثل و غیرهم مثل هست که با یک آب آبیاری می‌شوند ولی آنها را در میوه بهمدیگر برتری می‌دهیم، در اینها آیه‌های ربوبیت و توحید هست برای قومی که تعقل می کنند.

۵- اگر از حرفشان تعجب کنی (حق داری که) حرفشان عجیب است که (می گویند):

آیا آن گاه که خاک می‌شویم در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ آنها به پروردگار خود کافر شده‌اند زنجیرها در گردنشان است و اهل آتشند و در آن جاودانانند.

۶- از تو عقوبت را پیش از رحمت می‌خواهند با آنکه پیش از آنها عقوبتها گذشته است، پروردگار تو آمرزنده مردم است با

ظلمشان، و پروردگار تو عذابش سخت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۵

کلمه‌ها

عمد: (بر وزن شرف) ستونها، مفرد آن عماد و عمود است.

استوی: لفظ استوی اگر با «علی» باشد به معنی استقرار آید و اگر با «الی» باشد به معنی پرداختن و توجه است.

عرش: تخت حکومت. آن در اصل به معنی بلندی است مراد از اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ در دست گرفتن حکومت و تدبیر و اداره است.

سخر: تسخیر: وادار کردن به قهر و اجبار. راغب گوید: تسخیر آن است که شیء را به غرض مخصوصی با قهر سوق کنند، طبرسی آن را رام کردن گوید که عبارت اخرای سوق است.

یدبر: تدبیر: اداره کردن و به دنبال شیء افتادن آن در اصل دبر (بر وزن عنق) است که به معنی پس و عقب می‌باشد، تدبیر کننده در پی و دنبال تدبیر شده است.

توقنون: یقن (بر وزن شرف و عمل): ثابت شدن و واضح شدن. ایقان:

تحقیق کردن و بیقین رسیدن «توقنون»: یقین می‌آورید یا یقین جستجو می‌کنید.

مد: مد: کشیدن گسترش دادن. «مد الارض». زمین را وسعت و گسترش داد. طبرسی معنای اولی آن را زیادت می‌داند، کشیدن نیز سبب زیادت است.

رواسی: رسو ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء: ثبت» راسی، مؤنث آن راسیه است، جمع راسیه «رواسی»: کوه‌های ثابت و ریشه‌دار.

یغشی: غشی: پوشانیدن و فرا گرفتن. اغشاء: پوشانیدن چیزی بر چیزی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۶

یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ: خدا شب را بروز می‌پوشاند.

قطع: قطع (بر وزن عقل): بریدن. قطع (بر وزن شبر): تکه و قطعه. جمع آن قطع (بر وزن عنب) است یعنی تکه‌ها و قطعه‌ها.

متجاورات: جار: همسایه. متجاور: همجوار و نزدیک بهم، جمع آن متجاورات است.

اعناب: عنب به انگور و درخت انگور هر دو گفته می‌شود، مراد از آن معنای دوم است.

نخیل: نخل: درخت خرما. در واحد و جمع بکار می‌رود، واحد آن نخله است جمع آن نخیل می‌باشد، نخل در اصل به معنی بیختن و الک کردن است.

صنوان: صنو: مثل. ابن اثیر در نهایه گفته است: صنو به معنی مثل است و اصل آن این است که دو خرما از یک ریشه بروینـد، باید دانست که «صنوان» جمع صنو است و تثنیه نیست، تثنیه آن صنوان و صنیان (بضم و کسر و فتح اول و کسر نون) است.

اکل: (بر وزن عنق): خوردنی، میوه، چنان که اکل بر وزن عقل به معنی خوردن است.

اغلال: غل (بضم- غ): طوقی که بر گردن زنند «الغل طوق یدخل فی العنق للذل و الالم» جمع آن اغلال است.

مثلات: مثله به معنی عقوبت است، علت این تسمیه میان عقوبت و عمل جانی نوعی تماثل هست و یا عقوبت قومی بر دیگران عبرت و مثل می‌گردد، جمع آن مثلات است، مراد از آن عقوبتها و شاید عقوبتهای شبیه هم است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۷

شرحها

در این آیات ابتدا حق بودن قرآن مطرح شده و آن گاه گوشه‌ای از نظم جهان و تنظیم آسمانها و زمین و روئیدن میوه‌ها بیان

گردیده است، یعنی علت حق بودن قرآن آنست که مردم را به توحید و معاد می‌خواند، توحید و معادی که کائنات شاهد گویای آن هستند، آن وقت تعجب می‌کند از کسانی که معاد را انکار می‌کنند و به جای تسلیم شدن خواستار عذاب موعود می‌گردند با آنکه عقوبتهای اقوام و منکران گذشته را دانسته‌اند، در این آیات گوشه‌هایی از نظام متقن و پیچیده جهان نقل گردیده است که در ذیل آیات اشاره خواهیم کرد.

۱- المر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ.

این آیه عنوان و سر خط سوره مبارکه است که حق بودن قرآن در آن مطرح شده است. راجع به بسم اللَّه ... در سوره حمد و راجع به «المر» در اول سوره اعراف سخن گفته شد، «تلک» اشاره ببعید و مراد از آن عظمت آیات است به نظر می‌آید: مراد از آیات، موجودات کونیّه باشد و از «الکتاب» مجموع جهان، در این صورت مراد آنست که آیات قرآن با آیات کون تطابق دارد و معنی چنین می‌شود: این است آیه‌های کتاب طبیعت و آنچه بر تو نازل شده حق است و هر دو حکایت از یک توحید و نظام دارند و لیکن بیشتر مردم نه به آیه‌های طبیعت خاضع هستند و نه به آیه‌های قرآن احتمال هم دارد که منظور از «الکتاب» قرآن مجید باشد، بنا بر احتمال اول جمله وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ ... راجع به هر دو قسمت از آیات است.

اینکه گفتیم مراد از «الکتاب» مجموعه جهان است مانعی ندارد، در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۸

آیه وَ لَوْ أَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللَّهِ لقمان/ ۲۷ موجودات جهان کلمات خدا نامیده شده است، پس در این صورت جهان کتاب خداست و در آیات وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ انعام/ ۵۹، قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ نمل/ ۴۰ منظور از کتاب به احتمال نزدیک به یقین همان کتاب طبیعت است.

۲- اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.

بنا بر آنچه گفته شد این آیه گوشه‌ای از نظام طبیعت را بیان می‌کند و این نظام حاکی از توحید و نفوذ یک مشیت و ربوبیت قوی در جهان است و دقت در آن معاد را نیز روشن می‌کند، علی هذا قرآن حق است زیرا که به چنین توحید دعوت می‌کند، توحیدی که جهان گویای آنست. اکنون می‌رسیم به جملات آیه.

مراد از سماوات همه آنها و آنچه بالاتر از زمین است می‌باشد، «ترونها» ظاهرا جمله مستقل و مستأنفه است یعنی خدا آسمانها را بدون ستون برافراشت و شما می‌بینید که بدون ستون‌اند و شاید آن صفت بِغَیْرِ عَمَدٍ بوده باشد یعنی آسمانها را بدون ستونهای مرئی برافراشت، در هر دو صورت، آن سؤال برانگیز است که کدام اراده و مشیت آنها را چنین کرده است؟ نظیر این آیه است آیه: خَلَقَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها لقمان/ ۱.

بنا بر احتمال دوم، مفهوم آیه آنست که آنجا ستونهای نامرئی وجود دارند چنان که از حضرت رضا علیه السّلام در تفسیر عیاشی نقل شده: در آنجا ستونهایی است تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۱۹۹

که دیده نمی‌شود: «فثم عمد و لکن لا تری» می‌شود گفت: مراد از ستونهای نامرئی نیروی جاذبه است «۱».

جمله ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ... که در اعراف/ ۵۴ نیز گذشت راجع به اداره امور است یعنی پس از خلقت و برافراشتن شروع به اداره آنها کرد، رام کردن خورشید و ماه نیز جزء اداره آنهاست آری خورشید با حجمی یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین و با قطری سیزده میلیون و نهصد و ده هزار کیلومتر (۱۰۹ برابر قطر زمین) و با شعله‌های سیصد و سی هزار کیلومتر ارتفاع و ماه با آن عظمت هر دو با اراده خدا رام شده و در یک خط سیر دقیق و با نظم عالی مشغول جریان هستند الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ رحمن/ ۴ و چنان در مسیر و فلک خود می‌چرخند که لَا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ ... یس/ ۴۰ «۲».

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى صريح است در اينكه اجرام آسمانى تا مدتى كه پيش خدا معين است در اين جريان خواهند بود و چون مدتشان تمام شود از بين خواهند رفت اين مسئله در سوره لقمان/ ۲۹، روم/ ۸، احقاف/ ۳ نيز آمده است.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآياتِ شايد منظور از آيات، آيه‌هاى قرآن باشد و

---

(۱)

سفينة البحار (نجم) «قال على (ع) هذا النجوم التى فى السماء مدائن مثل المدائن التى فى الارض مربوطة كل مدينه الى عمود من نور طول ذلك العمود فى السماء مسيرة مائتين و خمسين سنة»

عمود نور در اين روايت نيز به نيروى جاذبه تطبيق مى‌شود.

(۲) فاصله خورشيد از زمين حدود صد و پنجاه ميليون كيلومتر است، اگر كمتر از آن بود حرارت آن همه را كباب مى‌كرد و اگر زيادتر از آن مى‌بود، حرارت كافى به زمين نمى‌رسيد، زندگى از بين مى‌رفت، ماه در فاصله، فعلى حدود بيست متر آب دريا و ده سانت سطح زمين را بالا مى‌كشد اگر فاصله‌اش نصف اين مقدار بود، آبهاى دريا‌ها به خشكى‌ها مى‌رفت و زندگى را مى‌شست.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۰۰

شايد آيات كون، يعنى كار جهان را اداره مى‌كند و امورات طبيعى را در پى يكديگر قرار مى‌دهد و آيه‌هايى را روشن مى‌كند تا شما بلقاء اللَّه و روز قيامت يقين بياوريد.

در اينجا نيز تدبير امر و بيان آيات قرآن در رهنمون شدن به قيامت تطابق دارند، تدبير و تكامل امور حاكى است كه اين نظام به آخرين درجه تكامل خواهد رسيد، قرآن نيز آن را با زبان قال روشن مى‌كند، قرآن مجيد بارها گفته است اگر اين جريان به روز قيامت منتهى نشود، خلقت باطل است. به هر حال اين آيه به حكم علت و معلول از يك مشيت و اراده حكايت مى‌كند كه اين نظم را به وجود آورده است.

۳- وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

اين آيه نمونه دوم از دلائل توحيد و ربوبيّت خدا و در عين حال دليل حقانيّت قرآن است انسان به حكم فطرت خدا دادى چون اين نظام را ببيند به فكر پيدا كردن خالق و موجد آن خواهد بود.

منظور از مدّ و گسترش زمين ظاهرا منجمد شدن آن و گسترش انجماد آن است، مركز مذاب زمين نشان مى‌دهد كه روزگارى همه آن مذاب بوده، به تدريج كه حركت آن پائين آمده، سطح آن سرد شده و شروع به انجماد كرده است، اين انجماد به تدريج گسترش پيدا كرده و همه سطح آن را گرفته است، كوه‌ها نيز در حين انجماد و فشار داخل آن، به وجود آمده‌اند، در روايات هست كه اولين قسمت سرد شده جاى كعبه بوده است، اين مسئله در آيات ديگر بدين صورت آمده است وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ حجر/ ۱۹، ق/ ۷. تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۰۱

پيدايش كوه‌ها و نهرها از نظام اتم تعديل هوا و جريان بارانها و حفظ برفها و پيدايش نسيم و باد و غيره مى‌باشد كلمه «فيها» راجع به زمين است.

درباره وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ گفته‌اند مراد از زوجين، انواع مخالف هم است مانند ترش و شيرين، خشك و تر، تابستانى و زمستانى و مانند آن الميزان از تفسير طنطاوى نقل مى‌كند كه منظور آنست كه نر و ماده در غنچه‌هاى ميوه‌هاست كه علم، آن را در گياهان اثبات كرده است، الميزان در جواب مى‌گويد: اين مسئله گرچه از حقائق علميه است ولى ظهور آيه، آنست كه زوجين در خود ميوه‌هاست نه در غنچه آنها.

نگارنده گوید: مصداق زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ برای من روشن نشد، امید است دیگران با تفکر در آن مصداق و معنی قانع کننده‌ای پیدا کنند. يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ یعنی شب را بر روز می‌پوشاند و شب را بر جای روز وارد می‌کند این نیز که در آیات دیگر اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ، يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ زمر/ ۵ آمده است یکی دیگر از نظام جهان و دلیل ربوبیت و وحدانیت خداست که اگر پیوسته روز یا شب می‌شد وجود و ادامه حیات محال بود. إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ آری برای آنان که صاحب اندیشه‌اند در اینها آیه‌های وجود خدا و ربوبیت و وحدانیت او موجود است به حکم قانون فطری علّت و معلول این نظام هر کس را به اندیشه وا می‌دارد و بناظم آن رهنمون می‌شود.

۴- وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

این آیه نمونه سوم از توحید و ربوبیت خداست و حکایت از نظام اتم و ناظم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۲

و تدبیر کننده آن دارد. یعنی در زمین قطعه‌هایی است نزدیک بهم، ظاهرا منظور آنست که بعضی از آنها شوره‌زار هستند و کوه و سنگلاخ که قابل کشت نمی‌باشند ولی بعضی آماده برای کشت و نشان می‌دهد که اگر خدا می‌خواست همه را غیر قابل کشت می‌آفرید و شما بهره‌مند نمی‌شدید و یا منظور آنست که آن قطعه‌ها از لحاظ استعداد کشت متفاوت هستند و هر یک برای نوعی از کشت صلاحیت دارد تا همه اصناف میوه به دست بشر بیاید.

و در زمین باغاتی از انگور و در آن انواع کشت و نخلهاست نظیر هم و مخالف هم «۱» که همه از یک آب آبیاری می‌شوند، اما میوه آنها بعضی بر بعضی برتری دارند و در شکل، طعم، حجم، رنگ، نرمی، سفتی و مانند آن مخالف هم می‌باشند، این عجب است که از یک هوا و یک خاک و یک آب اینهمه میوه‌های گوناگون به وجود آید و پشتوانه زندگی انسانها و حیوانات باشد، با کمی تعقل خواهیم دانست که اینها همه از ربوبیت خاص و نفوذ یک اراده و مشیت خاص حکایت می‌کنند و توحید خالص را یاد می‌دهند و اختلاف خواص تخمها و میوه‌ها حاکی از نظام اتم عالمند و چون استنتاج از اینها موقوف بمقدمات عقلیه است لذا فرموده: إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ این بیان یک بیان ساده و عموم فهم و در عین حال عقلی و فطری است و اگر اسرار علمی روئیدنها را در نظر بگیریم مانند طبقات برگها، کربن‌گیری گیاهان، عوامل پیچیده نر و مادگی و امثال آنها، در حیرت فرو خواهیم رفت، کافی است که بدانیم گیاهان روی زمین سالیانه صد و پنجاه میلیارد تن ائیدروژن را با دویست و پنجاه میلیارد تن کربن ترکیب کرده و چهارصد میلیارد تن اکسیژن در هوا آزاد می‌کنند و اکثر این عمل شیمیایی

---

(۱) مانند خرمای زرد و سیاه، انگور سفید و قرمز، خیار معمولی و خیار چنبر و ...

می‌شود گفت که صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ وصف نخیل و یا وصف همه است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۳

به وسیله جلبک‌های ذره‌بینی سطح اقیانوسها انجام می‌گیرد، به هر حال جهان حاکی از توحید و قرآن داعی توحید، هر دو با هم هستند پس قرآن حق است.

۵- وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ.

این آیه و آیه بعدی نقل دو اشکال از اشکالهای مشرکان است که جواب آنها از آیات سه‌گانه گذشته روشن شد، اوّلین اشکال این است که آیا پس از مردن و خاک شدن دوباره زنده شده و در خلقت جدید خواهیم بود؟! ذیل آیه جواب مختصر، آن است.

أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

یعنی آنها ربوبیت خدا را انکار کرده‌اند و گرنه معاد را انکار نمی‌کردند، و غلّهای جهل و اعراض و مکتسبات اعمال بد در گردن

آنهاست که باعث انکارشان شده است و در نتیجه اهل آتشند و در آن پیوسته خواهند بود، ممکن است مراد از اغلال، غلهای جهنم بوده باشد، جمله: وَ إِنْ تَعْجَبْ ... تقدیرش چنین است «و ان تعجب یا محمد من قولهم فی انکار المعاد فعجب قولهم» یعنی اگر از سخن آنها در انکار معاد تعجب کنی حق داری زیرا قولشان عجیب و تعجب‌آور است که می گویند ...

۶- وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقابِ.

کار دوّم آنها این بود که وعده عذاب را مسخره کرده و آن را به عجله می‌خواستند و می گفتند: فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ اعراف/ ۷۰ منظور از حسنه، مغفرت و رحمت و عافیت است یعنی پیش از خواستن رحمت، از تو به عجله عذاب را می‌خواهند با آنکه پیش از آنها عقوبتها و عذابهای امتهای گذشته واقع شده است و آنها آن عقوبتها را دانسته‌اند، پس چطور خواهان عذابند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۴

جمله: وَ إِنَّ رَبَّکَ ... در مقام تعجب دیگر است یعنی خدایت آمرزنده است حتی ظالمان را و در عین حال شدید العقاب است پس چرا آنها مغفرت خدا را نمی‌خواهند و عذاب او را می‌خواهند تا به عذاب شدیدش گرفتار شوند؟!!! می‌شود از لفظ «ربک» استفاده کرد که مشرکان خدا را خالق می‌دانستند نه رب.

نکته‌ها

توحید: برای شناختن وجود صانع و توحید و ربوبیت او فقط جهان طبیعت را داریم که خود نیز جزئی از آن می‌باشیم. تفکر در موجودات و نظام جهان و مسئله بدیهی علت و معلول و عدم امکان منظم بدون دخالت مشیّت و اراده، بطور وضوح وجود خالق و توحید او را اثبات می کند که شخص با انصاف ناگزیر از قبول آنست و آدمهای لجوج گرچه با زبان امتناع دارند ولی در باطن و ضمیر خود به آن اعتراف می کنند، معمّای جهان بدون خالق عالم قابل حلّ نیست، دلائل عقلی و حسی انسان را از اقرار به وجود خالق دانا ناچار می کند انسان هر قدر به ذهن خود فشار می‌آورد نمی‌تواند مسائل طبیعت را بدون او حل کند.

کرسی موریسون نویسنده امریکایی در کتاب راز آفرینش انسان صفحه ۱۵ پس از بیان حساب احتمالات می گوید: برای بوجود آمدن حیات در روی کره زمین آن قدر اوضاع و احوال لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصور نمود که این اوضاع و احوال بر سبیل تصادف بوجود آمده باشد به همین جهت ناگزیر باید معتقد بود که در طبیعت قوه مدرکه خاصی وجود دارد که در جریان این امور نظارت می کند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۵

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ (۷) اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغِیضُ الْأَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ (۸) عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ (۹) سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ (۱۰) لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ (۱۱)

هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ (۱۲) وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصِیبُ

بِهـا مَنْ یَشـاءُ وَ هُمْ یُجـادِلُونَ فِی اللَّهِ وَ هُوَ شَدِیـدُ الْمِحالِ (۱۳) لَهُ دَعْـوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَـدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْـتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَـیْءٍ إِلاَّ کَباسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلالٍ (۱۴)

۷- کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: چرا بر او آیه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، تو فقط انذارکننده هستی و برای هر قوم راهنما می‌باشی (یا رهنما هست).

۸- خدا می‌داند آنچه را که هر مؤنث در شکم دارد و آنچه را که رحم‌ها فاسد می‌کند و آنچه را که زیاد می‌کند و هر چیز نزد او باندازه است.

۹- دانای نهان و آشکار، بزرگ و بلند پایه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۶

۱۰- در علم او یکسان است آنکه از شما حرف خود را پنهان دارد و یا آشکار کند و آنکه در شب خود را مستتر می‌کند و (یا) در روز راه می‌رود.

۱۱- برای انسان تعقیب کنندگانی هست از پیش و پس، او را از پیشامد خدایی حفظ می‌کنند. خدا نعمت قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنها استعداد خود را تغییر دهند، وقتی که خدا به قومی بلائی اراده کند برای آن بازگشتی نیست و جز خدا کارسازی ندارند.

۱۲- خدا کسی است که برای خوف و طمع، برق را به شما می‌نمایاند و ابرهای سنگین را به وجود می‌آورد.

۱۳- رعد به او تسبیح و حمد می‌کند ملک‌ها هم از خوف او، صاعقه‌ها را می‌فرستد، و آنها را به هر که خواست می‌رساند، مشرکان درباره اللَّه مجادله می‌کنند با آنکه عذاب خدا سخت است.

۱۴- دعوت حق خاص او است بتهایی که جز خدا می‌خوانند هیچ جوابی به آنها نمی‌دهند مگر مانند آنکه هر دو دستش را بطرف آب باز کرده تا بدهانش برسد و نمی‌رسد، دعوت کافرین فقط در هدر است.

کلمه‌ها

منذر: نذر: حذر کردن با دانستن. «نذر بالشیء: علمه فحذره». انذار:

ترسانیدن. (و اعلام با تخویف) «منذر» ترساننده با اعلام خطر.

تغیض: غیض: فرو رفتن آب و مایع «الغیض ذهاب المایع فی العمق» راغب آن را ناقص شدن و ناقص کردن گفته است که با فرو رفتن مناسب است، بنظر می‌آید، که آن در آیه به معنی ناقص کردن و فاسد کردن است تَغِیضُ الْأَرْحامُ: فاسد می‌کند ارحام را یعنی نطفه را فاسد می‌کند و نمی‌گذارد به جنین مبدل شود.

شهادة: شهادت به معنی حضور و معاینه و به معنی «آشکار» آید، مراد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۷

از آیه همان است.

المتعال: علو (بر وزن قفل): بلندی. علاء: برتری و رفعت شأن. عالی:

بالا متعالی: بالا مقام رفیع المقام. بلند شوکت. ظاهرا مبالغه در آن در نظر است.

اسر: سر: نهان. «السر: الذی یکتم» اسرار: نهان کردن أَسَرَّ الْقَوْلَ سخن را پنهان کرد به پنهانی سخن گفت.

مستخف: استخفاء: طلب پنهان کرد «مستخف»: پنهان کننده یعنی کسی که می‌خواهد خودش را مخفی کند سارب: سرب (بر وزن شرف): رفتن در سراشیبی: و نیز محل سراشیب سارب: راه رونده. «السارب: الذاهب فی طریقه» گویی یک نوع آسانی و راحت رفتن در آن ملحوظ است که در سرازیری رفتن آسانی هست معقبات: تعقیب کنندگان. مراد از آنها ظاهرا ملائکه‌اند که در پی انسانها هستند و به دستور خدا آنها را حفظ می‌کنند.

مرد: ردّ: برگرداندن. مردّ مصدر میمی است به معنی بازگشت و برگرداندن لازم و متعدی هر دو آمده است.

وال: ولی: نزدیکی. والی: متولی امر و مباشر کار السحاب: سحاب: ابر. اسم جنس است مفرد آن سحابه و جمع آن سحب (بر وزن عنق) و سحائب است، آن در مفرد و جمع بکار می‌رود در آیه به معنی جمع است بدلیل آنکه وصف آن ثقال آمده که جمع ثقیل است رعد: رعد: صدای ابر، صاعقه: تندر و آتشی که از ابر می‌ریزد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۸

محال: محال: کید، عقوبت، عذاب. طبرسی گوید: «المحال: الاخذ بالعقوبة».

فاه: فوه: دهان. در حالات سه گانه، فاه، فوه، فیه می‌آید، در آیه حالت نصب آنست

شرحها

در این آیات، ابتدا سخن کفار را نقل کرده که در مقام بی‌اعتنایی به قرآن می‌گفتند: چرا از جانب خدایش معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود؟ در جواب می‌گوید تو فقط انذارکننده‌ای، آوردن معجزه در اختیار تو نیست، آن گاه به مطالب گذشته و اثبات توحید و تسلّط و احاطه خدا بر کائنات بازگشته است، که خدا عالم آشکار و نهان است، ملائکه‌ای برای حفظ بندگان خود گذاشته است روشن شده تا مردم استعداد و لیاقت نگهداری نعمت را از دست ندهند، خدا نعمت را از آنها نخواهد گرفت و آن گاه که خواست بگیرد هیچ قدرتی آن را باز نمی‌گرداند باز در مقام ربوبیت حق گفته است که تشکیل دهنده ابرهای پر آب خداست، صدای ابر خدا را حمد می‌کند و تسبیح می‌گوید، صاعقه‌ها را به هر که خواست می‌بارانند، آنها که او را می‌خوانند دعوتشان حق است که از مبدء فیاض و توانا می‌خواهند، آنان که جز او را می‌خوانند مانند کسی هستند که دست به سوی آب دراز کرده تا آب خود به خود به دهان او رسد، پیداست که چنین نخواهد شد بهر حال: بنا بر آنچه در آیات پیشین گذشت این آیات نیز روشن می‌کند که قرآن حق است و توحیدی که قرآن عنوان می‌کند همان است که موجودات طبیعت آن را اثبات می‌کنند، قرآن و طبیعت با هم تطابق دارند. نتیجه نهایی آن که: خلقت و تدبیر جهان در دست خداست، همه جهان کار خداست علی هذا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۰۹

عبادت و بندگی خاص اوست همه به او محتاجند و او غنی بالذات است باید به او روی آورد و از او استمداد کرد و هیچ چیز در جهان بدون اراده او کاری نتواند کرد، بت‌پرستان و طاغوت پرستان در اشتباه هستند.

۷- وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا- أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ مشرکان این سخن را برای بی‌اعتنایی به قرآن گفته‌اند، منظورشان از «آیة» معجزه است مانند معجزه موسی و عیسی نظیر: بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْیَأْتِنا بِآیَةٍ کَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ انبیاء/ ۵، در جواب فرموده: تو فقط انذار کننده‌ای، آوردن معجزه در اختیار تو نیست، انتخاب معجزه و فرستادن آن در دست خداست.

به نظر من «انت» مبتدا، «منذر» خبر آن و جمله وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ عطف بر «منذر» است یعنی: تو انذار کننده‌ای و برای همه هادی و رهنما هستی، مانند وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ انبیاء/ ۱۰۷ و مانند وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۷، ولی در اینجا روایاتی هست که باید در آنها دقت کرد و در نکته‌ها خواهد آمد.

به نظر بعضی «هاد» مبتدای مؤخر و لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ خبر مقدم است و آن جمله مستقلی است یعنی: تو انذار کننده هستی و برای هر قوم نیز راهنمایی هست که آنها را راهنمایی می‌کند.

۸- اللَّهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی وَ ما تَغِیضُ الْأَرْحامُ وَ ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ.

این آیه راجع به احاطه خدا و علم او به همه چیز است یعنی: خدا می‌داند آنچه را که هر مؤنث در شکم خود از جنین حمل می‌کند مذکر است یا مؤنث. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۰

و می‌داند نطفه‌ای را که رحمها فاسد می‌کنند و از بین می‌برند و می‌داند آنچه را که رحمها زیاد می‌کنند و به جای یک فرزند دو فرزند یا بیشتر می‌کنند. در تفسیر عیاشی از محمّد بن مسلم و حمران و زراره از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل کرده است

که فرمودند: می‌داند آنچه هر مؤنث از مذکر و مؤنث حمل می کند و می‌داند آنچه را که به حمل و جنین مبدل نشده و می‌داند آنچه را که زاید می‌شود از مؤنث یا مذکر «۱» نظیر این آیه است آیه: یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ إِناثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْراناً وَ إِناثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عَقِیماً شوری/ ۴۹- ۵۰ جمله اول در جای یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثی جمله دوم که دادن پسر و دختر باشد، در جای وَ ما تَزْدادُ است، جمله سوم و عقیم بودن همان تَغِیضُ الْأَرْحامُ و فاسد کردن نطفه است.

در بعضی از روایات «تغیض» بکمتر از نه ماه زائیدن و «تزداد» اضافه شدن مدت حمل بیشتر از نه ماه است، اقوال مفسران در معنی آیه مختلف است به آنچه گفته شد، اعتماد نگارنده بیشتر است وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ راجع به صدر آیه است یعنی هر چیز در نزد خدا به اندازه و میزان است، بچه‌ها و نطفه‌ها روی تقدیر خدایی چنین می‌شوند وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً فرقان/ ۲.

۹- عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ.

ادامه آیه ما قبل است، غیب و نهان هر چیزی است که از حسّ و ادراک

---

(۱)

«محمد بن مسلم و حمران و زرارة عنهما» قال. ما تحمل کل انثی او ذکر و ما تغیض الارحام قال ما لم یکن حملا و ما تزداد من انثی او ذکر»

یعنی: «ما تزداد علی واحد» به نظر می‌آید عبارت روایت چنین باشد

«ما تحمل کل انثی من ذکر او انثی».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۱

انسان خارج است مثلا قرآن مجید دورانهای گذشته جهان را مصداق غیب می‌داند: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ آل عمران/ ۴۴ و نیز آنچه در آسمانها و زمین پنهان است مصداق غیب هستند: أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بقره/ ۳۲ همچنین آینده مصداق غیب می‌باشند: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ... لقمان/ ۳۴.

منظور از «شهادة» هر چیز آشکار و محسوس است، خلاصه اینکه مسئله آشکار و نهان نسبت به ما انسانهاست اما نسبت به خدا همه چیز محسوس و آشکار است الْکَبِیرُ الْمُتَعالِ هر دو از اسماء حسنی هستند، منظور از کبیر بزرگی معنوی و احاطه است و از متعال تفوق و تسلّط می‌باشد، یعنی او دانای نهان و آشکار است به علّت آنکه بر همه چیز محیط است و تفوق و برتری دارد.

۱۰- سَواءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ.

این آیه تکمیل مطلب گذشته و برای آن، نتیجه است یعنی: برابر است در نزد خدا و در علم خدا آنکه از شما سخن را در ضمیر خود پنهان دارد و آنکه سخن را با زبان اظهار کند و هر آنکه در شب خود را پنهان کند و یا در روز روشن راه رود همه اینها را خدا یکسان و آشکار می‌داند، به عبارت دیگر:

اینها معانی اضافی هستند نسبت به انسانها ولی در علم خدا همه آنها یکسان و محسوس است.

۱۱- لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۲

این آیه مربوط به آیه سابق است یعنی: خدایی که بر ضمیر انسان و بر سخن آشکار و راه رفتن و پنهان شدنش در شب احاطه دارد، برای انسان محافظانی گذاشته است که او را از بلایا و پیشامدهای خدایی حفظ می کنند، چون خدا نعمت قومی را تغییر نمی‌دهد ...

ضمائر «له، یدیه، خلفه، یحفظونه» راجع به «من» موصول در آیه سابق مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ است و مراد از آن انسان می‌باشد در اینجا باید

چند مطلب بررسی شود.

اول: منظور از «معقبات» ملائکه‌ایست که مأمور حفظ انسانها هستند، ما انسانها که به حکم: وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً نساء/ ۲۸ و به حکم وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ محمّد/ ۲۸، ضعیف و محتاج الی اللّه هستیم و همه چیز ما در دست خداست نمی‌توانیم با استقلال خودمان را حفظ کنیم لذا خدا برای حفظ ما ملائکه را مأمور کرده است: وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ كِراماً كاتِبِينَ انفطار/ ۱۰ معلوم می‌شود که ملائکه هم ما را حفظ می‌کنند و هم اعمال ما را می‌نویسند وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ انعام/ ۶۱ از آیه به نظر می‌آید که ملائکه حفظ کننده به هنگام مرگ جان آدمی را می‌گیرند «۱» البته حافظ و نگهدار اصلی خداست و ملائکه بالواسطه هستند چنان که فرموده: وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ سبأ/ ۲۱.

دوم: يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ منظور از أَمْرِ اللَّهِ بلایا و پیشامدها است یعنی ملائکه انسان را به امر خدا از بلایا و حوادث که امر و تقدیر خدا هستند، حفظ می‌کنند، احتمال دارد که حفظ راجع به جسم و روح و اعمال و عقیده، همه

---

(۱) در مجمع البیان از علی (ع) نقل شده:

«انهم ملائكة يحفظونه من المهالك حتى ينتهوا به الى المقادير فيخلون بينه و بين المقادير».

[.....] تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۱۳

باشد و انسان که به حکم إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ انشقاق/ ۶ و به حکم كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ انبياء/ ۹۳ پیوسته در حال سیر به سوی خداست ملائکه از پس و پیش او را و اعمال و عقائد او را حفظ می‌کنند، در صافی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: «او را حفظ می‌کنند از اینکه در چاهی بیافتد یا زیر دیواری بماند و یا حادثه‌ای به او برسد و چون تقدیر حتمی خدا آید او را رها می‌کنند، آنها دو فرشته در شب و دو فرشته در روز هستند که انسان را تعقیب می‌کنند «۱» گویا منظور از بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ آن است که او را از هر طرف احاطه کرده‌اند در این صورت تعقیب از پس و پیش همان احاطه کردن او است.

سوم: إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ این جمله اولا دلیل «یحفظونه» است یعنی انسان را حفظ می‌کنند به علّت آنکه خدا نمی‌خواهد نعمت و موهبتی را که به انسان داده است از دستش بگیرد، ثانیا آن یک قاعده کلی است چنان که در سوره انفال آیه ۵۳ نیز گذشت، مراد از ما بِأَنْفُسِهِمْ حالات روحی و باطنی انسان است تغییر آنها مانند تغییر توحید به شرک و تغییر شکر نعمت به کفران و تغییر عدالت به ظلم و تجاوز و طاعت به معصیت. بهر حال ما بین حالات روحی و استعداد انسانها و اوضاع خارجی، ارتباط و تلازم حتمی وجود دارد، اگر قومی بر سبیل فطرت توحید، اهل ایمان و عمل و عدالت و انصاف شدند در پی آن، نعمتهای دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد و تا در آن حال باشند نعمت دوام خواهد یافت و اگر آن حالات را تغییر دادند و به ظلم و شرک و کفران و مانند آن روی آوردند، خدا نعمتها را به نقمت مبدل می‌کند، این آیه شریفه

---

(۱)

«عن الباقر (ع) من امر اللَّه يقول بامر اللَّه من ان يقع فى زكى او يقع عليه حائط او يصيبه شىء حتى اذا جاء القدر بينه و بينه يدفعونه الى المقادير و هما ملكان يحفظانه بالليل و ملكان بالنهار يتعاقبانه»

در بحار ج ۴۱ ص ۲ نظیر آن نقل شده است.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۱۴

به هر دو شق قضیه اشاره می‌کند: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ اعراف/ ۹۶ از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم منقول است:

«الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم.

چهارم: وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ این جمله اشاره است به قضاء حتمی خدا یعنی اگر کار به آنجا رسد که خدا نعمت را تغییر دهد دیگر هیچ چیز جلو آن را نمی‌گیرد و جز خدا سرپرست و مباشر کار نخواهند داشت، خدا نیز یارشان نخواهد بود پنجم: گفتیم مراد از «معقبات» ملائکه هستند، جمع با الف و تاء در دو جا آید، یکی در مؤنث حقیقی مانند مؤمنات، مسلمات، صالحات و مانند آن ولی می‌دانیم که ملائکه مؤنث نیستند، خدا مشرکان را که چنین عقیده‌ای داشتند نکوهش می‌کند: وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ؟!! زخرف/ ۱۹، دیگری در آنجا که موصوف مذکر لا یعقل باشد مانند مرفوعات، منصوبات و غیره، امّا می‌دانیم که ملائکه لا یعقل نیستند وانگهی نمی‌شود گفت مراد از «معقبات» نیروهای بی‌شعور می‌باشند زیرا فعل «یحفظونه» ظهورش در اولی العقل است، چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوئیم: در این جمع، جماعت مورد نظر بوده است و تقدیر آن «ملائکهٔ معقبات» است، الجمع باعتبار الجماعهٔ مؤنث».

ششم: از آیه: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ شوری/ ۳۰ معلوم می‌شود که خدا در بعضی از محلها که در صورت تغییر حالات از بعضی تغییر نعمت عفو می‌کند (المیزان).

هفتم: از کلام الهی استفاده می‌شود که ما بین عمل صالح و نعمتهای معنوی تلازم وجود دارد، همچنین تغییر در وقت تغییر، اما میان عمل صالح و نعمتهای ظاهری تلازم فهمیده نمی‌شود (المیزان) یعنی ممکن است انسان عمل صالح داشته باشد ولی نعمتهای ظاهری نصیب او نشود مانند ابو ذر و هزاران امثال او که در راه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۵

توحید بلاها را به جان خریدند.

۱۲- هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ این آیه نیز در ردیف آیات سابق است که ربوبیت و توحید خدا را بیان می‌دارد خَوْفاً وَ طَمَعاً مفعول له هستند یعنی: برق را به شما می‌نمایاند تا بترسید از صاعقه آن و طمع کنید در باران آن و نیز خدا همان است که به وسیله تابش آفتاب و تبخیر دریاها ابرهای سنگین و پر آب را به وجود می‌آورد، این نظام در تأمین حیات و ادامه آن ضروری است، نظیر این آیه است آیه: وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً ... روم/ ۲۴.

۱۳- وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَیُصِیبُ بِها مَنْ یَشاءُ وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللَّهِ وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ.

ادامه بحث آیه گذشته است و به مناسبت این آیه، همه این سوره، رعد نامیده شده است «تسمیه کل باسم جزء» تسبیح و حمد رعد شاید خضوع آن به نظام خدا باشد که به خواست خدا میان ابرها تخلیه الکتریکی به وجود می‌آید و سبب رعد و برق و صاعقه می‌شود و رعد به این نظام خاضع است و از آن سرپیچی نمی‌کند و خواست خدا به وسیله آن انجام می‌گیرد و یا بحکم وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ اسراء/ ۴۴، تسبیح آن، ارادی و اختیاری است. در مجمع البیان نقل شده است «کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم اذا سمع صوت الرعد قال سبحان من یسبح الرعد بحمده»

آمدن وَ الْمَلائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ شاید برای بیان آن باشد که موجودات بی شعور و با شعور هر دو او را تسبیح می‌کنند، وانگهی خدا صاعقه را می‌فرستد و هر که را بخواهد با آن نابود می‌کند و می‌سوزاند مانند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۶

قوم صالح و دیگران، صاعقه زدن هم به اذن خدا و از آثار قهر خداست «۱».

ناگفته نماند: مسئله رعد و برق و صاعقه یکی از ضروریات حیات و از نظام عجیب خلقت است که اراده و خواست خدا در آن نافذ می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: حرکت صاعقه سی هزار بار از گلوله تفنگ سریع‌تر است، حیات نباتی بدون صاعقه محال است هشتاد درصد جو زمین را ازت تشکیل داده و بر روی هر کیلومتر مربع از زمین ۸/۶ میلیون تن ازت وجود دارد، این ازت برای تغذیه نبات کمال ضرورت را دارد ولی بدان صورت قابل جذب نیست.

در مسیر صاعقه مولکولهای هوا به سی هزار (یا سه هزار) درجه حرارت می‌رسند و «ازت» با اکسیژن ترکیب و تبدیل به اکسید ازت

می گردد که قابل حل در آب است، آنها در دانه‌های باران حل شده و به شکل اسید نیتریک رقیقی بر روی خاک می‌ریزد و برای گیاهان نیتراتهای قابل جذب تولید می کند به حساب هوا شناسان هر دقیقه صد بار صاعقه در کره زمین پدید می‌آید و از مواد جو برای نباتات غذا تهیه می کند (دانستنیهای جهان علم) یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً.

بعد از بیان خضوع رعد و خضوع ملائکه و ارسال صاعقه‌ها می‌فرماید: وَ هُمْ یُجادِلُونَ فِی اللَّهِ وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحالِ یعنی با همه اینها اهل مکه و مشرکان در باره خدا مجادله می کنند و می‌خواهند اصنام و معبودهای باطل خود را در جای خدا بگذارند با آنکه عذاب خدا و انتقام او سخت است و اگر انتقام بکشد هیچ چیز مقاومت نتواند کرد.

۱۴- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلَّا کَباسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْماءِ لِیَبْلُغَ فاهُ وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ

---

(۱) در مجمع البیان نقل می کند

«کان رسول اللَّه (ص) اذا سمع صوت الرعد و الصواعق قال اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۷

این آیه هم ادامه مطلب و هم نتیجه‌گیری از آیات گذشته است، یعنی اگر او را بخوانیم این خواندن حق و بجاست که او می‌تواند جواب بدهد و حاجت برآورد ولی دعوت بتها باطل است که نمی‌توانند جواب بدهند و دردی را دوا کنند مگر مانند جواب دادن به آنکه می‌خواهد آب خود بخود به دهان او بیاید لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ «۱» یعنی خواندن حق خاص خداست و اینکه خدا را بخوانند نه غیر او را، حق است که جواب می‌دهد، مراد از «الذین» اصنام است و اینکه فرموده که آنها اصلا جواب نمی‌دهند بعلّت بیجان و بی‌شعور بودن آنهاست. إِلَّا کَباسِطِ استثناء است از فاعل لا یَسْتَجِیبُونَ یعنی: معبودهای باطل به آنها جواب نمی‌دهند مگر مانند جواب آب، با آنکه دستش را به سوی آب باز کرده تا آب خود بخود به دهان او برسد، که نخواهد رسید، معلوم است که در اینجا فقط صورت خواستن هست و آب بهیچ وجه به دهان چنین کسی نخواهد رسید علی هذا این استثناء مثل است و کلیت لا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ را از بین نمی‌برد، آن گاه در تأکید این سخن فرموده: وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلَّا فِی ضَلالٍ خواندن و خواستن کفار از بتها، هدر و بیراهه است.

نکته‌ها

انما انت منذر: در تفسیر آیه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ گفته شد که ظاهرا وَ لِکُلِّ قَوْمٍ ... عطف است بر «منذر» یعنی تو انذارکننده و برای همه هادی و راهنما هستی، ولی روایاتی وارد شده که می‌فهماند: آن جمله مستقل و مستأنفه است یعنی: تو انذارکننده هستی و برای هر قوم نیز راهنمایی هست که مراد از آن علی بن ابی طالب علیه السّلام و امامان می‌باشد،

---

(۱) عبارت دیگر این جمله چنین است «هو المدعو الحق لا الاصنام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۸

در المیزان فرموده این آیه دلالت می کند بر اینکه زمین از هدایت کننده خالی نمی‌ماند خواه پیامبر انذار کننده‌ای باشد یا یک هادی دیگر که مردم را به دستور خدا هدایت می کند. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده: «...

فقال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم انا المنذر و علی الهادی و کل امام هاد للقرآن الذی هو فیه

» در روایت دیگر از همان حضرت است: «...

فقال قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم انا المنذر و فی کل زمان امام منا یهدیهم الی ما جاء به نبی اللَّه و الهداۀ من بعده علی ثم الاوصیاء من بعد واحد اما و اللَّه ما ذهبت منا و لا زالت فینا الی الساعۀ، رسول اللَّه المنذر و بعلی یهتدی المهتدون

» در این روایت از لفظ «

و فی کل زمان

» سخن امام باقر علیه السّلام است، روایت دیگر نیز در همین مضمون می‌باشند، مخصوصا روایت عبد الرحیم قصیر خیلی جالب است.

در اینصورت اگر احتمال ما درست باشد باید گفت که این روایات با تناسب آیه صادر شده‌اند نه اینکه مفهوم آیه باشند و یا اینکه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ جمله مستقل است و روایات طبق مفهوم آیه می‌باشند و اللَّه العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۱۹

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]

اشاره

وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (۱۵) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ لا یَمْلِکُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ خَلَقُوا کَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶) أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رابِیاً وَ مِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ (۱۷) لِلَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنی وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (۱۸) أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (۱۹)

الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمِیثاقَ (۲۰) وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ (۲۱) وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاۀَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ (۲۲) جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ (۲۳) سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ (۲۴)

وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۰

۱۵- هر که در آسمانها و زمین هست با رغبت و کراهت به خدا خضوع می‌کنند، همچنین سایه‌های آنها در بامدادها و عصرها به خدا سجده می‌کند

۱۶- بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: اللَّه است. بگو: آیا غیر از او سرپرستانی گرفته‌اید که برای خود مالک نفع و ضرری نیستند؟! بگو: آیا بینا و کور یکسانند و یا ظلمات و نور یکسان است، یا برای خدا شریکانی قرار داده‌اند که مانند خدا مخلوق خلق کرده‌اند و خلقت بر آنها مشتبه شده است. بگو: خدا خالق همه اشیاء و یکتا و غالب فقط او است

۱۷- از آسمان آبی نازل کرد، دره‌ها به وسعت خود جاری شدند، سیل، کف بالا آمده‌ای برداشت و در آنچه برای زیور یا متاعی

آبش می‌دهید مانند سیل کفی هست.

خدا حق و باطل را این چنین ثابت می‌کند اما کف به پراکنده شدن می‌رود و اما تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۱

آنچه به مردم نافع است در زمین می‌ماند، بدینسان خدا مثلها را (برای مردم) می‌زند.

۱۸- برای آنها که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند عاقبت خوبی است و کسانی که اجابت نکرده‌اند اگر همه آنچه در زمین هست با یک برابر خاص آنها بود (برای آن عاقبت) عوض می‌دادند، آنها را حساب بدی است، جایشان جهنم است و آن مهیا شده ناگواری است.

۱۹- آیا آنکه می‌داند قرآنی که از خدایت نازل شده حق است مانند کسی است که کور است، فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

۲۰- کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان خدا را نمی‌شکنند.

۲۱- و کسانی که متصل می‌کنند چیزی را که خدا امر کرده متصل شود و از خدایشان و حساب بد می‌ترسند.

۲۲- و کسانی که برای توجه خدایشان استقامت کرده‌اند و نماز را بپا داشته‌اند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم نهان و آشکار انفاق کرده‌اند و با خوبی بدی را دفع می‌کنند عاقبت محمود دنیا خاص آنهاست

۲۳- بهشتهای همیشگی است که بآنها داخل می‌شوند آنها و هر که شایسته است از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان و ملائکه از هر در آنها داخل می‌شوند.

۲۴- که سلام بر شما در مقابل صبرتان، نیکوست نتیجه دار دنیا.

۲۵- و کسانی که عهد خدا را بعد از محکم کردن آن می‌شکنند و آنچه خدا امر کرده متصل شود، قطع می‌کنند و در زمین فساد می‌کنند، آنها راست دوری از رحمت حق و آنها راست عاقبت بد دنیا.

کلمه‌ها

طوع: رغبت و میل. راغب آن را انقیاد گفته است.

کرها: کره (بفتح کاف و ضم آن) مکروه و ناپسند داشتن و امتناع. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۲

غدو: غدوه و غداة: بامداد. یا از اول فجر تا طلوع آفتاب، جمع آن غدو است.

آصال: اصیل: ما بعد عصر تا مغرب، جمع آن آصال است.

واحد: یکی آن واحد عددی است یعنی یکی نه دو ولی «احد» آن گاه که در خدا به کار رود به معنی واحد وصفی است یعنی بی‌همتا قهار: قهر: غلبه توأم با توانایی مهار: بسیار غالب و توانا.

سالت: سیل: جاری شدن، اسم نیز آید به معنی سیلاب «سالت»:

جاری شد.

اودیة: وادی: سیلگاه. دره. راغب گوید: وادی در اصل محل جریان آب است طبرسی فرموده: کرانه کوه مجرای بزرگ آب. جمع آن «اودیة» است.

زبدا: زبد (بر وزن شرف): کف آب یا مطلق کف رابیا: ربو و ربا: زیادت. «ربا یربو» یعنی زیاد شد «رابی»: بالا آمده.

جفاء: جفاء: کنار افتاده، اسم ممدود است مثل غثاء.

یمکث: مکث: ماندن، توقف و اقامت. راغب «ثبات مع الانتظار» گفته است فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ: می‌ماند در زمین.

استجابوا: اجابت و استجابت: جواب دادن و قبول کردن.

حسنی: مؤنث احسن است، پیوسته وصف آید مثل «المثوبة الحسنی» لافتدوا: فدیه: عوض و فداء. «لافتدوا» البته عوض می‌دهند.

مهاد: مهد: آماده کردن. مهاد: آماده شده.

الباب: لب: مغز، مانند مغز بادام و غیره، منظور از آن در قرآن عقل و درک تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۳

است أُولُوا الْأَلْبابِ: صاحبان عقول. (خردمندان) میثاق: وثاقه محکم و ثابت شدن «وثق وثاقهٔ: قوی و ثبت» میثاق: پیمان محکم. مصدر میمی نیز آید بمعنی محکم کردن یصلون: وصول: رسیدن. وصل: متصل کردن و جمع کردن ابتغاء: یعنی در اصل به معنی طلب است خواه طلب تجاوز باشد (ظلم) و خواه طلب خیر ابتغاء: طلب کردن و خواستن.

یدرءون: درأ: دفع کردن. «درأه درأ: دفعه» «یدرءون»: دفع می کنند عقبی: عقب و عقبی (بر وزن قفل و کبری): عاقبت.

عدن: عدن به معنی همیشگی است «عدن فی المکان: اقام فیه» یعنی بهشتهای همیشگی.

شرحها

در تعقیب آیات گذشته، در این آیات روشن شده که موجودات خواهی نخواهی به خدا خاضعند، پرورش دهنده کائنات اوست آفریننده همه اشیاء او است سرپرستان و معبودهای باطل که با جهل بشر به وجود آمده‌اند مالک ضرر و فایده‌ای نیستند، آنها که به غیر خدا رو آورده‌اند کور دل و بی‌بصیرت هستند، باطل مانند کف سیلاب فقط جولانی دارد و رفتنی است، امّا حق پایدار است، آنها که دعوت خدا را اجابت نکرده‌اند از عذاب جهنم چاره‌ای ندارند. اهل خرد قرآن را می‌پذیرند، آنها پیمان خدا را نمی‌شکنند، از خدا و از عذاب خدا می‌ترسند و آنها اهل بهشتند، ناقضان عهد خدا اهل لعنت و اهل عذابند خلاصه: آنکه قرآن حق است زیرا جهان طبیعت با قرآن توافق دارد، قرآن توحید و ربوبیتی را مطرح می کند که کائنات آن را بازگو می کنند و از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۴

این آیات استنتاج می‌شود که خلقت و تدبیر جهان در دست خداست، همه از حول و قوه او استفاده می کنند باید به او روی آورند و به او عبادت کنند و از او استمداد نمایند بت‌پرستان و طاغوت پرستان در اشتباه می‌باشند.

۱۵- وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ.

در تعقیب مطالب قبل منظور از این آیه آنست که کائنات به خدا خاضع هستند و از مشیت او پیروی می کنند در آیه دیگر به جای «یسجد» کلمه «اسلم» آمده است: أَ فَغَیْرَ دِینِ اللَّهِ یَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ آل عمران/ ۸۳ علی هذا می‌دانیم که منظور از سجده همان تسلیم شدن و خاضع شدن به خداست.

در بعضی آیات بجای «من» لفظ «ما» آمده است: وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ نحل/ ۴۹، ولی در این آیه چون روی سخن با مشرکان است لذا با لفظ «من» آمده یعنی حالا که اولوا العقل‌ها سجده می کنند و خاضعند چرا شما نیستید؟! و در بعضی از آیات آمده است: کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ بقره/ ۱۱۶.

به هر حال همه موجودات از نظام اتم که همان اراده و مشیت خداست اطاعت می کنند و بر خدا تسلیم و خاضع هستند و این خضوع ذاتی و غیر قابل انفکاک است و با طوع و رغبت انجام می گیرد النهایه این تواضع و تذلل در ملائمات مانند بقاء حیات، رسیدن به آمال از روی طوع و رغبت است و در ناملائمات مانند مرگ، فساد، آفات، حوادث ناگوار با اکراه انجام می گیرد در هر حال قدرت خروج از حیطه مشیت خدا را ندارند و تسلیم خدا می‌باشند، علی هذا مسئله طوع و کره در انسانهاست و سایر موجودات همه با طوع و رغبت تسلیم مشیت خدا هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۵

حرکت و جابجا شدن سایه‌ها نیز مصداق همان خضوع و تذلل به خداست، آمدن صبح و عصر شاید بدان علّت است که افتادن سایه‌ها به زمین در آن دو وقت کاملا محسوس است و سایه‌ها امتداد پیدا کرده و به زمین فرش می‌شوند، احتمال هست که مراد از «ظلالهم» سایه خود انسانها باشد نه سایه موجوداتی که انسانها مالک آنها هستند و شاید مراد عموم باشد.

۱۶- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا این آیه ترسیم دیگری از ربوبیت خدا و محکوم کردن بتها و بت‌پرستهاست و نتیجه‌ای از آیات گذشته می‌باشد، به عبارت دیگری پس از آنکه از گذشته، توحید و ربوبیت خدا روشن شد به آن حضرت امر شده: به مشرکان بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ و چون مشرکان عقیده به ربوبیت و توحید ندارند و یا درک نمی‌کنند خودت در جواب بگو: او اللّه است، آن وقت از این سؤال و جواب نتیجه‌گیری شده یعنی حالا- که پروردگار جهان خداست آیا بتهایی (و طاغوتهایی) را سرپرست و معبود گرفته‌اید که حتی به خودشان هم قدرت ضرر زدن و نفع رساندن ندارند؟!! قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ یعنی: کافران کورند و مؤمنان بینا، شرک و کفر ظلمات است اما ایمان نور، اینها با هم مساوی نیستند، جمع آمدن ظلمات اشاره بانواع و اقسام شرک و کفر است ولی ایمان و توحید یکی است.

این جمله دلیل دیگری است که اگر عقل داشتید باید نور را بپذیرند نه ظلمت را.

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۶

كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ

«۱».

پس از نفی اینکه در جهان ربی و سرپرستی باشد و پس از اثبات اینکه کفر ظلمات و کافر نابیناست در این قسمت از آیه یک شبهه نقل و جواب داده شده است و آن اینکه مشرکان بگویند: بعضی از اشیاء را بتها آفریده‌اند و بر ما مشتبه شده که کدام را بتها آفریده‌اند عقیده داریم که خدایان ما نیز فی الجمله ربوبیت دارند و حق داریم که آنها را عبادت کنیم و سرپرست بدانیم.

در جواب آمده که بگو: خدا آفریننده همه اشیاء و در خلقت شریکی ندارد زیرا که به تنهایی بر همه موجودات غالب و قاهر و مسلّط است مشرکان در خلقت به خدا شریک قائل نبودند چنان که آمده: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ... لقمان/ ۲۵، زمر/ ۳۸ و قهرا می‌بایست ملزم شوند که ربّی جز او نیست و علی هذا معبودی جز او نخواهد بود، خلاصه اینکه: خدا در خلقت و در ربوبیت و در افعال تنها است علی هذا عبادت بغیر او روا نیست و استمداد خاص او است، همه به او محتاج هستند و او غنی بالذات است.

ازمهٔ الامور طرا بیده و الکل مستمدهٔ من مدده

۱۷- أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ از این آیه تا آخر آیه ۲۳ در بیان تفصیل قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ و روشن نمودن مآل حق و باطل است. این آیه مثلی است برای حق و باطل و اینکه باطل محکوم و از بین رفتنی است و حق پایدار است، باید دانست که آن مثل خیالی و در عالم تصور نیست بلکه واقعیت است و آن اینکه:

---

(۱) راجع به قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ رجوع شود به «نکته‌ها».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۷

از آسمان آب خالص و زلال می‌بارد و در دره‌ها مطابق وسعت و ضیق آنها نهرها جاری می‌شود و در روی سیلاب‌ها کفها ظاهر می‌شوند، همچنین موقع ذوب کردن فلزات برای زیور آلات و مانند آن در روی فلزات مذاب کف ظاهر می‌شود، اما کفها بعد از مدت کمی متفرق و متلاشی شده و از بین می‌روند ولی آبها و فلزات که مورد استفاده می‌باشند باقی می‌مانند، باطل در جهان به منزله آن کفهاست و محکوم به زوال است و حق مانند فلزات و آب است که می‌ماند «یضرب» در آیه شاید به معنی ثابت کردن باشد یعنی: خدا این چنین با این مثل‌ها حق بودن حق و باطل بودن باطل را ثابت می‌کند مثل ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ که به

معنای ثبوت و حتمیت است و مانند لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ انفال/ ۸ آن گاه در تکمیل مثل فرموده:

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ «۱».

کف بطور پراکنده شدن از بین می‌رود ولی آب و فلزی که مفید هستند می‌مانند، خدا این چنین مانند نزول باران مثلها را می‌زند تا حقائق را روشن فرماید. در اینجا چند مسئله را باید در نظر گرفت:

اول: نکره آمدن «ماء» ظاهرا دلالت بر زلال و پاک بودن دارد یعنی: آبی زلال و خالص بارانید، آن آب، شکلی و اندازه‌ای ندارد و یکسان می‌بارد و فقط وسعت و ضیق نهرهاست که به آن، اندازه می‌دهد.

دوم: باطل بطور کلی معدوم نمی‌شود که دیگر اثری از آن نماند بلکه محکوم می‌شود و موقعیت خود را از دست می‌دهد، دزدی، شرک، ظلم، کفر و امثال آن در دنیا خواهند بود ولی به صورت محکوم شده و منفور که حتی

---

(۱) جفاء در آیه بمعنی محفوظ یعنی متفرق و کنار انداخته شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۸

مرتکبان آن نیز خود را از آن بیزار می‌دانند، ناممکن است که ظالم بگوید: من ظالمم. زیرا ظلم از نظر و جدان بشری محکوم است، بلکه خواهد گفت من عادل هستم مراد از زهوق در آیه إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً اسری/ ۸۱ همین است.

سوم: از آیه می‌شود استفاده کرد که رحمت نازل شده از طرف خدا بطور گسترده و یکسان است، استعدادهای مردم آن را در قالبهای مختلف در می‌آورد و هر کس به اندازه استعداد خود از آن بهره خواهد گرفت، اختلاف استعدادها خارج از ملک و حکومت خدا نیست: قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نساء/ ۷۸ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ هود/ ۱۲۳، بلکه روی علل گوناگون، تابع مشیت خدا هستند.

چهارم: رحمت نازل شده از طرف خدا گرچه فی نفسه خالص و گسترده است ولی پس از قرار گرفتن در قالب استعدادها دارای فضولات و کفهایی خواهد بود، اما آن فضولات و باطل‌ها محکوم و رفتنی است و حق ثابت خواهد ماند و از این، مسئله حق و باطل بوجود می‌آید، حق از جانب خداست، باطل به اذن خداست ولی به خدا نسبت داده نمی‌شود الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آل عمران/ ۶۰ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ انبیاء/ ۱۸ در تفسیر این آیه از المیزان استفاده شده است.

۱۸- لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ نتیجه و مال حق و باطل آنست که اهل حق پاداش خوبی دارند و اهل باطل بهیچ وجه عاقبت خوب نخواهند داشت این آیه از آثار مثل باران و نهرها در آیه گذشته است مراد از استجابت، اجابت و قبول کردن دعوت حق و اطاعت از او است. مراد از «الحسنی» به قرینه آیات بعدی و به قرینه ذیل آیه، عاقبت حسنی است، معلوم است که در روز قیامت چیزی از اموال در اختیار کافر نخواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۲۹

بود تا عوض بدهد و اینکه می‌گوید اگر همه ثروت روی زمین با یک برابر در دست آنها باشد عوض می‌دهند تا عاقبت خوب را بدست آورد برای مجسم کردن موقعیت کافر است که برای بدست آوردن عاقبت خوب حاضر است همه آنها را بدهد.

خلاصه اینکه: عاقبت حسنی از دست آنها خواهد رفت بطوری که حاضر خواهند بود اگر داشته باشند همه مال روی زمین را با یک برابر آن بدهند و آن عاقبت حسنی را به دست آورند. نظیر این آیه است آیات یونس/ ۵۴، زمر/ ۴۷، آل عمران/ ۹۱، مائده/ ۳۶ سپس از عاقبت امر آنها خبر داده که: أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ ... سوء الحساب اضافه صفت بر موصوف است یعنی آنها حساب بدی دارند، حسابی که غمگین می‌کند نه شاد و جایگاهشان آتش است و آن مهیا شده بدی است که برای آنها مهیا شده است از امام صادق صلوات اللّه علیه درباره سوء الحساب نقل شده:

هو ان لا یقبل لهم حسنة و لا یغفر لهم سیئة (مجمع البیان)

و گوید در حدیث آمده: «من نوقش فی الحساب عذب» در المیزان فرماید: در این آیه استجابت و عدم استجابت در جای ایمان و کفر گذاشته شده است به مناسبت مثل باران و قبول اودیه در آیه گذشته.

۱۹- أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ بیان دیگری است درباره اجابت کنندگان و اجابت نکنندگان، استفهام، انکاری است یعنی این دو کس مانند هم نیستند. آنکه دعوت حق را اجابت کرده و یقین دارد که قرآن منزل، حق است او به عهد حق وفا می‌کند و از خدا می‌ترسد و انفاق می‌کند و صالحات را انجام می‌دهد و مشمول لطف حق می‌شود ولی اجابت نکننده کور است، عهد خدا را می‌شکند، فساد می‌کند و به جهنم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۰

می‌رود چنان که در آیات بعدی خواهد آمد این مطلب را فقط خردمندان درک می‌کنند، اجابت کنندگان خود خردمندان هستند.

۲۰- الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمِیثاقَ ظاهرا صفت للذین استجابوا در آیه گذشته است در سوره بقره/ ۲۷ گفته‌ایم که مراد از عهد اللَّه، پیمان فطری خدا از انسانها است که با زبان فطرت با خدا عهد بسته‌اند که او را بشناسند و بندگی کنند، چنان که فرموده: وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها شمس/ ۷ و ۸ و در حدیث آمده:

«ما من مولود الا و قد یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه»

و نیز فرموده: فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها: روم/ ۳۰، آن گاه مراد از «المیثاق» همان عهد اولی است که با ارشاد و هدایت پیامبران محکم شده و به صورت میثاق و پیمان محکم در آمده است.

وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن و تمام دادن است یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ یعنی به عهدی که با خدا بسته‌اند وفا می‌کنند علی هذا جمله دوم تفسیر جمله اول است.

۲۱- وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ.

این وصف دوم للذین استجابوا است که به جای نقض پیمان آن را وصل می‌کنند، جمله أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ مطلق و شامل هر صله است و مراد از «امر» تشریعی و مراد از «یوصل» جریان و هماهنگی است، خدا امر فرموده که در میان مردم عدالت، انصاف، عاطفه، تعاون، توحید و عبادت حق در جریان باشد و همه از آن بهره برند ظالمان، طاغوتها، مشرکان و امثال آنها این رشته‌ها را پاره می‌کنند و از جمله مصادیق آن صله رحم است چنان که روایاتی در این تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۱

زمینه نقل شده است.

در تفسیر عیاشی آمده: عمر بن مریم می‌گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از قول خدا الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ فرمود: از آنست صله رحم و نهایت تأویل آن این است که ما اهل بیت را صله کنی «۱» در روایت محمّد بن فضل از امام کاظم علیه السّلام هست که امام فرمود: آن رحم آل محمّد است به عرش خدا آویزان شده می‌گوید: خدایا هر که مرا صله کند به او صله کن، هر که مرا قطع کند او را قطع کن، آن آیه در هر رحم جاری است «۲» در بعضی روایات به زکاة هم تفسیر شده است منظور از صله اهل بیت ولایت آنهاست.

آن گاه در تکمیل اوصاف آنها فرموده: وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ از خدا و از بدی محاسبه که منجر به عذاب می‌شود می‌ترسند، طبرسی فرموده:

خشیت، خوف و فزع نظیرهم هستند راغب فرموده: آن ترس آمیخته با تعظیم است، به نظر بعضی معنای آن خوف شدید است ناگفته نماند در این آیه جمله یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و در آیه ۵۰ از سوره نحل آمده است: یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ و نیز خشیت و خوف در غیر خدا نیز به کار رفته است علی هذا نظر مجمع البیان صحیحتر به نظر می‌رسد، در این زمینه در قاموس قرآن (خشی) به طور تفصیل سخن گفته‌ام.

سوء الحساب در روایات به مداقّه و تکمیل محاسبه تفسیر شده است در روایت امام صادق علیه السّلام در عیاشی آمده:

«لا و اللَّه خافوا الاستقصاء و المداقة»

و در روایت دیگر

---

(۱)

قال سئلت ابا عبد اللَّه (ع) عن قول اللَّه الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قال من ذلک صلة الرحم و غاية تاويلها صلتک ايانا (۲).

محمد بن فضل قال سمعت العبد الصالح يقول وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ قال هو رحم آل محمد معلقه بالعرش تقول اللهم صل من وصلنى و اقطع من قطعنى و هى تجرى فى كل رحم».

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۳۲

از آن حضرت آمده: «

قال يحسب عليهم السيئات و لا يحسب لهم الحسنات و هو الاستقصاء

». ۲۲- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ بقيه اوصاف كسانى است كه دعوت خدا را اجابت كرده‌اند، اول آنكه براى جلب توجه و رضايت حق خويشتن دارى كرده‌اند، خواه صبر در وقت مصيبت باشد يا صبر و حفظ نفس از گناه و يا وادار كردن آن بر اعمال واجب و مستحبّ مراد از وجه مى‌شود همان چهره باشد كه انسان به وقت خواندن و عمل كردن مى‌خواهد شخص مدعو به او رو كند و توجه نمايد اينان نيز نظرشان از صبر آنست كه خدا به آنها رو كند و توجه فرمايد كه نتيجه‌اش پاداش و رضايت خداست.

الميزان وجه را در آيه به معنى جهت منسوب به خدا گرفته كه همان پاداش و مثوبة باشد يعنى براى طلب پاداش خدايى صبر كرده‌اند، دوم اقامه نماز و ادامه ارتباط با خداى جهان، سوم: آنكه: از آنچه خدا داده انفاق كرده‌اند، در آيه مطلق است و چون آيه مكى است و آن وقت زكاة واجب نشده بود بايد آن را مطلق انفاق بدانيم سِرًّا وَ عَلانِيَةً آن گاه كه احسان را براى فردى انجام مى‌دهد كه او نمى‌خواهد ديگران از اين كار آگاه بشوند يا براى دور ماندن عمل نيك از هر گونه ريا و وسوسه بهتر است احسان سرى باشد و آن گاه كه احسان عمومى است و تشويق ديگران در كار است بهتر است كه آشكار باشد آنها به هر دو عمل كرده‌اند.

چهارم: آنكه بدى را با خوبى دفع مى‌كنند مثلا اگر كسى به آنها ستم كند بجاى انتقام او را عفو مى‌كنند و اگر كسى قطع رحم كند به جاى آن صله رحم مى‌كنند، الميزان فرموده: اين اعم است از آنكه گناهى از آنها سرزند و تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۳۳

آن را با عمل خوبى دفع كنند، چون حسنات، سيئات را از بين مى‌برد إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ يا گناه را با توبه‌اى دفع و زايل كنند چون «التائب من الذنب كمن لا ذنب له» و يا ظلم را با عفو و جفا را با حسن خلق دفع كنند.

منظور از «الدار» ظاهرا دنيا است و عقبى همان عاقبت خوب و پسنديده آنست يعنى عاقبت خوب اين دنيا براى آنها است كه پيش خدا عزيز شده و از زندگى دنيا بهره برده‌اند و آن همان بهشت جاودان است كه در آيه بعدى بيان شده است.

۲۳- ۲۴- جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لفظ جنات عدن، بيان عقبى الدار در آيه قبل است، ناگفته نماند اجابت كنندگان دعوت حق كه با صفات نه گانه در آيات گذشته توصيف شدند داراى مقام بس عظيم مى‌باشند از اين معلوم مى‌شود كه پدران و فرزندان و همسران آنها در مقام و رديف آنها نيستند ولى در نوبت خود صالح هستند كه آنها نيز داخل بهشت خواهند شد اين مطلب در آيات ديگر از قبيل غافر/ ۸ و طور/ ۲۱ نيز آمده است مِنْ كُلِّ بابٍ حاكى است كه كاخ بهشتيان و اطاقهاى آنها درهايى خواهد داشت و ملائكه به آنها

وارد شده و سلام خواهند گفت ممکن است سَلامٌ عَلَیْکُمْ خبر باشد انشاء یعنی در مقابل صبری که در دنیا کردید امروز برای شما سلامت و رفاه هست و عاقبت زندگی دار دنیا که این بهشت است بسیار خوب و عالی است بودن درها شاید به علت انواع کارهای خوب است که در دنیا کرده‌اند در آیه دیگر آمده: وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ زمر/ ۷۳، ظاهرا سلام ملائکه غیر از سلام خداست که در آیه سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیم یس/ ۵۸ آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۴

۲۵- وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

این آیه وصف کسانی است که دعوت حق را قبول نکرده و مصداق وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُوا شده‌اند، به جای اعمال نیک اجابت کنندگان در حق آنها آمده:

وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ منظور از لعنت، طرد شدن از هر رحمت و لطف خدا و بی‌بهره شدن از بهشت است، منظور از سُوءُ الدَّارِ نتیجه بد این دنیا است که همان عذاب آخرت می‌باشد.

نکته‌ها

فاعل الهی و فاعل طبیعی: در رابطه با آیه قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ لازم است بدانیم، فلاسفه فاعل را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند یکی فاعل الهی و دیگری فاعل طبیعی. فاعل الهی آنست که شیء را از عدم به وجود آورد و آنچه را که نبوده «بود» نماید، این منحصر به خدای تبارک و تعالی است و فاعل واقعی او است که موجودات را به وجود آورده است و جز او فاعل الهی وجود ندارد، فاعل طبیعی آنست که اشیاء موجود را بحرکت در آورد مانند بناء که آجرها را حرکت داده و رویهم می‌چیند و ساختمانی به وجود می‌آورد و به عبارت فلسفی «معطی التحرک» است، علی هذا همه انسانها فاعل طبیعی هستند، شعر ذیل در بیان این دو نوع فاعل است:

معطی الوجود فی الالهی فاعل معطی التحرک الطبیعی قائل

فاعل الهی در انسان تصورهای ذهنی او است، مثلا شما یک انسان پنجاه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۵

دست و پا تصور می‌کنید، شما او را به وجود آورده‌اید و آنچه را که نبوده «بود» کرده‌اید لذا گفته‌اند: «صفحات الاعیان عند اللّه کصفحات الاذهان عندنا» ولی در جهان ماده، انسانها فقط فاعل طبیعی هستند و آنچه را که خدا آفریده است جابجا می‌کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۶

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۲۶ تا ۳۵]

اشاره

اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ (۲۶) وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ (۲۷) الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸) الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۲۹) کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ (۳۰)

وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعاً أَ فَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمِیعاً وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا تُصِیبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّی یَأْتِیَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِفُ الْمِیعادَ

(۳۱) وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (۳۲) أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۳) لَهُمْ عَذابٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (۳۴) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۷

۲۶- خدا روزی را به هر که خواهد وسعت می‌دهد (و به هر که خواهد) تنگ می‌گیرد کفار به زندگی دنیا شادمان شدند با آنکه، آن در مقابل آخرت فقط اندکی است.

۲۷- کافران می‌گویند: چرا از پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده بگو: خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و آنکه را که انابه کند به سوی خود هدایت می‌کند.

۲۸- کسانی که ایمان آورده‌اند و قلوبشان با یاد خدا آرام می‌گیرد، بدانید که دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد.

۲۹- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند برای آنها زندگی پاکیزه. و بازگشت خوبی هست.

۳۰- بدینسان تو را در میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهایی گذشته است تا آنچه را که وحی کرده‌ایم بر آنها بخوانی، آنها به خدای رحمن کافر میشوند، بگو:

او خدای من است، جز او معبودی نیست، بر او اعتماد کرده‌ام و به سوی اوست بازگشتم.

۳۱- هر گاه قرآنی نازل می‌شد که با آن کوهها به راه می‌افتاد و زمین تکه تکه می‌شد و مردگان به سخن می‌آمدند (با زایمان نمی‌آوردند) بلکه کارها همه‌اش خاص خداست آیا اهل ایمان ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست همه مردم را هدایت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۸

می‌کرد، پیوسته به کفار بلای کوبنده‌ای می‌رسد و یا در نزدیکی دیار آن واقع می‌شود تا وعده خدا بیاید، خدا به وعده خود تخلف نمی‌کند.

۳۲- به رسولانی پیش از تو استهزاء شد بکافران (مسخره کننده) مهلت دادم و سپس آنها را گرفتم، عذاب من چگونه بود؟

۳۳- آیا آنکه بر هر کس با عملی که کرده مراقب است (با او شریکانی تواند بود) برای خدا شریکان قرار دادند بگو آنها را توصیف کنید یا به او خبر می‌دهید آنچه را که در زمین نمی‌داند و یا از قول بی محتوی خبر می‌دهید بلکه به کافران مکرشان آراسته شد و از راه برگردانده شدند و هر که را خدا گمراه کند هدایت کننده‌ای ندارد.

۳۴- آنها راست عذابی در زندگی دنیا و عذاب آخرت سختتر است و از عذاب خدا مدافعی ندارند.

۳۵- صفت بهشتی که متقیان وعده شده‌اند از زیر آن نهرها روان است، خوردنیش و رفاهش دائمی است، آن عاقبت متقیان است و عاقبت کافران آتش است.

کلمه‌ها

یبسط: بسط: گشودن، خواه ظاهری باشد مانند گشودن دست کَباسِطِ کَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ و خواه معنوی باشد مانند بسط روزی.

یقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی، اندازه‌گیری و تنگ گرفتن، مراد از آن در آیه معنای سوم است «یقدر»: تنگ می‌کند.

اناب: نوب اگر با «الی» باشد به معنای رجوع بعد از رجوع است در لغت آمده: «ناب الیه: رجع مرة بعد اخری» همچنین است انابه پس انابه یعنی برگشتن به سوی خدا با توبه و عمل.

طوبی: در مجمع البیان و قاموس و اقرب الموارد آمده که طوبی تانیث اطیب است، حیات طوبی یعنی زندگی پاکیزه‌تر، کشاف آن

را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۳۹

مصدر گفته است مانند بشری و زلفی و در اصل طیبی بوده و آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

مأب: اوب: بازگشت. مأب مصدر میمی به معنی بازگشتن و اسم مکان به معنی محل بازگشت و اسم زمان به معنی زمان بازگشت آید.

متاب: متاب مانند توب و توبه به معنی رجوع و بازگشتن است، گفته‌اند:

بازگشتن از گناه و عمل گذشته ولی رجوع مطلق صحیح است (قاموس قرآن).

قارعة: قرع: کوبیدن. کوفتن چیزی بر چیزی. «قارعه»: حادثه کوبنده و خرد کننده.

تحل: حلول در آیه به معنی وارد شدن است.

میعاد: میعاد: وعده.

املیت: املاء: اطاله مدت ملی: مدت طویل. «املیت»: مهلت دادم یعنی مدت آنها را طولانی کردم.

اشق: شق (بکسر- ش): مشقت و رنج «اشق» شدیدتر و سختر.

واق: وقی، وقایه: نگاه داشتن. «واق»: نگاه دارنده، اصل آن واقی است.

أکل: اکل (بر وزن عقل): خوردن و بر وزن عنق به معنی میوه و خوردنی است.

عقبی: عقب و عقبی عاقبت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۰

شرحها

در این آیات ابتدا روشن شده که وسعت و تنگی روزی در دست خداست، مردم به وسعت روزی شادمان می‌شوند ولی آن در مقابل آخرت اندک است، آن گاه سؤالی که در آیه هفتم گذشت تکرار شده است که در مقام عدم اعتنایی به قرآن می گفتند: چرا معجزه‌ای بر او نازل نمی‌شود تا ما را از کفر به ایمان برگرداند؟ در جواب آمده: هدایت و ضلالت در دست خداست اگر هر آیه که آید تا خدا نخواهد ایمان نخواهید آورد، و اگر بدون خواست خدا ایمان میسر بود حتما قرآن سبب هدایت آنها می‌شد، آنکه به خدا رو آورد خدا هدایتش خواهد کرد و هر که راه انکار پیش گیرد خدا گمراهش خواهد کرد عوض کردن معجزه فائده‌ای ندارد و اللَّه العالم.

۲۶- اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ «۱».

در آیات گذشته سخن از آن بود که اداره جهان در دست خداست سپس باید به او رو آورد نه به موجودات دیگر، این آیه در تعقیب آن مطلب می گوید:

وسعت و تنگ گرفتن روزی نیز در دست خداست، آن وقت یک مسئله دیگر از آن متولد می‌شود و آن اینکه مشرکان فقط به دنیا و وسعت روزی دل می‌بندند، حال آن که دنیا در مقابل آخرت اندک است لفظ «یشاء» در هر دو مورد نشان می‌دهد که وسعت و تنگ گرفتن روزی روی عللی است که وسعت و تنگی را ایجاب می کنند نه از روی گزاف و بی حسابی.

نکره آمدن «متاع» برای افاده قلت و کمی است تقدیر جمله چنین است

---

(۱) راجع به وسعت و ضیق رزق رجوع شود به آیه فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فجر/ ۱۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۱

«و ما الحیاهٔ الدنیا فی مقابل الاخرهٔ الا متاع قلیل» المیزان درباره آیه بیان دیگری دارد که دیده شود.

۲۷- وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ.

کفار این سخن را از روی بی‌اعتنایی بقران می گفتند، آن گاه می‌خواستند عذر آورده و خود را به کنار بکشند و منظورشان آن نبود که ما واقعا می‌خواهیم ایمان بیاوریم ولی قرآن ما را قانع نمی کند. اما لازم بود عذرشان بهر تقدیر قطع شود، لذا در جواب آمده: هدایت و ضلالت دست خداست اگر معجزه هم عوض شود به شما سودی نخواهد بخشید چون خدا فقط کسی را هدایت می کند که به سوی او برگردد و به فکر هدایت شدن باشد و به حکم وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ آن گاه که خدا روی علل و عنادتان بخواهد اضلال کند دیگر معجزه اثری نخواهد داشت. لفظ «یشاء» حاکی از علل ضلالت است و گرنه خدا با کسی غرض ندارد کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ غافر/ ۳۴ لفظ «من اناب» نشان می‌دهد که مشیت خدا یک مشیت بدون علت و گزاف نیست و نیز نشان می‌دهد که مراد از «من یشاء» کسی است که به سوی خدا برنگردد.

۲۸- الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وصف «من اناب» و خبر مبتدای محذوف است و تقدیر آن «هم الذین ...»

می‌باشد یعنی آنها که به خدا انابه می کنند کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و قلوبشان با یاد خدا آرام می گیرد، آن وقت به طور قاعده کلی فرموده: بدانید که قلبها با یاد خدا آرام می گیرند.

«القلوب» گر چه جمع محلی به الف و لام و مفید عموم است ولی دقت در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۲

آیه نشان می‌دهد که منظور قلوب اهل ایمان و نیز قلوبی است که در فطرت اولیه باقی مانده است، اما قلوبی که مصداق خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ بقره/ ۷ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها اعراف/ ۱۷۹ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ حج/ ۴۶ می‌باشند با ذکر خدا آرام نخواهند گرفت بلکه می‌شود گفت: که آنها قلب نیستند.

ناگفته نماند: انسان سرتاپا احتیاج و فقر است، پیوسته کمبود فعلی و خوف از آینده او را در اضطراب و دلهره نگاه می‌دارد، از این لحاظ طوفان سهمگین نگرانی، پیوسته در باطن او در حال وزیدن است، اما وقتی که خدا را به نظر می‌آورد و آن قدرت بی‌پایان و فضیلت و کمال مبدء فیاض را در نظر مجسم می کند آلام و مصائب و نگرانی در قلب او خنثی می‌شود و احساس آرامش می کند و می‌داند به منبع جلال و کبریایی تکیه کرده که می‌تواند او را به سعادت مطلوب برساند و از هر حادثه نگهداری کند «۱».

اما آیه: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ انفال/ ۲ در بیان مطلب دیگری است و آن اینکه چون آیات خدا را می‌شنوند قلوبشان متأثر می‌شود و بر ایمانشان می‌افزاید و علمشان گسترش پیدا می کند زادَتْهُمْ إِیماناً بیان «وجلت» و یا نتیجه آنست ولی مسئله اطمینان قلوب در تکیه به پروردگار در رابطه با دفع طوفانهای نگرانی و رساندن بکمال مطلوب و سعادت واقعی، مطلب دیگری است، مؤمن در عین حال که قلبش از اینکه مبادا در اثر گناه مورد غضب خدا گردد ترسان است در باطن به قدرت و توانایی خدا متکی و آرام می‌باشد، آیه زیر

---

(۱) در روایات الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ به اهل بیت علیهم السلام و شیعه آنها و یا به رسول خدا و صحابه تفسیر شده است، ظاهرا آن بیان مصداق و انطباق است و گرنه دلالت آیه اعم است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۳

می‌تواند بیان گفتار ما باشد که می‌فرماید: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللَّهِ ذلِکَ هُدَی اللَّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ زمر/ ۲۳ که مطلب آرام گرفتن قلبها را بعد از خشیت گفته است، در مجمع البیان در رابطه میان دو آیه فرموده است مراد آنست که با یادآوری نعمتها و الطاف خداوندی مطمئن می‌شود و با

یادآوری عقاب خدا قلبش می‌ترسد ولی به نظرم گفته ما قویتر باشد.

۲۹- الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ این آیه راجع به نتیجه و عاقبت پسندیده کسانی است که اهل آیه اول هستند، منظور از طوبی ظاهرا زندگی پاکیزه این دنیا و از «حسن مأب» پاداش بهشتی است، نظیر آیه: مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ نحل/ ۹۷ که راجع به زندگی دنیا و آخرت هر دو است «حسن» ظاهرا وصف و اضافه صفت به موصوف است یعنی بازگشت نیکو و بهشت عالی «طوبی» مبتدا و خبر آن «لهم» است، المیزان فرماید: علت مقدم شدن مبتدای نکره بر ظرف آنست که در آن بشارت هست که برای شادی شنونده به عجله گویند مانند «بشری لک».

درباره طوبی که فقط یک بار در قرآن مجید آمده است روایاتی نقل شده است، از جمله اینکه: طوبی درختی است که در بهشت عدن می‌روید که پروردگار ما با دست خود کاشته است

«عن الباقر علیه السلام قال: طوبی شجرة یخرج من جنة عدن غرسها ربنا بیده»

و در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی دار امیر المؤمنین و فرعها فی منازل اهل الجنة»

و در ضمن حدیث دیگری از علی علیه السّلام منقول است که: طوبی درختی است در بهشت تنه آن در منزل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و در منزل هر مؤمن شاخه‌ای از شاخه‌های آن است، مومن هیچ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۴

چیزی اراده نمی‌کند مگر آنکه آن شاخه آن را می‌دهد

«طوبی شجرة فی الجنة اصلها فی دار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فلیس من مومن الا و فی داره غصن من اغصانها لا ینوی فی قلبه شیئا الا آتاه ذلک الغصن ... «۱»

نظیر این روایات در مجمع البیان برهان و غیره آمده است، این مطلب که روایات عنوان کرده‌اند در جای خود صحیح است ولی ظاهرا آیه شریفه در صدد بیان آن درخت نیست بلکه منظور از آیه، زندگی سعادتمند دنیاست و اللّه العالم، در معنای طوبی ده قول نقل شده که بیشتر آنها خارج از دلالت لفظ ولی منطبق با آنست.

۳۰- کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ این آیه راجع به سنت جاری خدا درباره بعثت پیامبران است «کذلک» اشاره به همان سنت جاری است یعنی: چنان که برای دعوت و برای پیاده شدن هدایت و ضلالت، رسولان را مبعوث کردیم همانطور تو را فرستادیم در میان امتی که پیش از آنها امتهایی گذشته است، آمدن «رحمن» بعوض اللّه و یا «بنا» ظاهرا برای آنست که رحمت گسترده خدا اقتضاء می‌کند که پیامبران مبعوث شوند، آنها در انکار نبوت تو، به خدای رحمن کافر می‌شوند، آن گاه فرموده:

بگو: او پروردگار من است، معبود اوست، اعتماد بر او است، رجوع به سوی او است، نقل است که آیه در صلح حدیبیه نازل شد ولی درست نیست، جریان حدیبیه بعد از هجرت ولی سوره رعد مکی است.

۳۱- وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعاً

---

(۱) این چند روایت از تفسیر عیاشی نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۵

این آیه در رابطه با آیه لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ می‌باشد و می‌گوید: تا خدا نخواهد هیچ معجزه‌ای موثر نخواهد بود و خدا ایمان آنان را که از خدا رو گردانند نخواسته است، جواب «لو» محذوف است و از بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِیعاً فهمیده میشود مانند

«لا یهتدون ما لم یشاء اللَّه»، منظور از «قرآنا» قرآنی است که دارای آن سه وصف باشد، خبر «ان» محذوف است و آن «نزل» و مانند آنست.

یعنی اگر قرآنی بر آنها نازل می‌شد که به وسیله آن کوه‌ها از جا کنده شده و راه می‌افتادند و زمین در اثر آن تکه تکه می‌شد و مردگان به وسیله آن زنده شده و از وجود معاد خبر می‌دادند، باز ایمان نمی‌آوردند، زیرا که کارها همه خاص خدا و تابع مشیت او است، لفظ «بل» اضراب از کلام گذشته و بیان علت است «۱» این آیه نظیر آیه ۱۱۱ از سوره انعام است که فرموده: وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ، درباره آیه احتمالات متعددی وجود دارد که در مجمع البیان آمده است، آنچه گفته شد مطابق المیزان و تفسیر جلالین می‌باشد و کاملا طبیعی و قانع کننده است.

آن گاه در نتیجه‌گیری از این سخن می‌فرماید: مؤمنان منتظر نباشند که همه کافران ایمان بیاورند چون خدا چنین نخواسته و اعراض کنندگان را هدایت نمی‌کند، آن در صورتی بود که خدا بخواهد همه بالاجبار ایمان بیاورند علی هذا:

أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ.

---

(۱) یعنی «لما آمنوا لانه لیس لهم من الامر شیء بل الامر کله للَّه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۶

از باب تفسیر یأس را در آیه، علم معنی کرده‌اند در کشاف گوید: گفته‌اند آن لغت قومی از قبیله نخع است و گویند معنای علم بر آن تضمین شده است زیرا شخص مأیوس می‌داند که کارش ناشدنی است، از سحیم بن وثیل نقل شده:

اقول لهم بالشعب إذ یأسرونني أ لم تیأسوا انی فارس زهدم.

که «تیأسوا» به معنای «تعلموا» است، ولی به نظرم قول بر تضمین صحیحتر باشد در مجمع البیان آمده که علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و جعفر بن محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم و چند نفر دیگر آن را «ا فلم یتبین» خوانده‌اند، بهر حال مراد آنست که مومنان انتظار ایمان همه کافران را نداشته باشند که اگر خدا می‌خواست بالاجبار چنان می‌کرد ولی آن را نخواسته است، علی هذا قارعه‌ها و حوادث ناگوار گاهی به خود کفار می‌رسد و گاهی در نزدیکی آنها اتفاق می‌افتد و نگرانیش از کفار سلب آسایش می‌کند، بدینگونه آنها گرفتار و نگران زندگی می‌کنند تا وعده حتمی خدا و عذاب او برسد.

باید دانست مراد از قارعه، گرفتاری و حادثه‌ای است که سلب آسایش می‌کند نه عذاب تار و مار کننده، زیرا که آن همان وعده بعدی است، ایضا به نظر می‌آید مراد از قارعه آن باشد که انسان را به ضعف و ناتوانی خود متوجه می‌کند تا به خدا رو آورد و توبه کند چنان که فرموده: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ انعام/ ۴۲، ولی این گرفتاری در آنها اثری نخواهد کرد تا وعده خدا برسد. فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ.

خاندانهای منفور پهلوی چنان شدند و از گوشمالهای خدا متنبه نشدند تا وعده حتمی رسید و تار و مارشان کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۷

۳۲- وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ این آیه یک شاهد عینی است به آنچه در آیه قبلی گفته شد، که پیامبران گذشته مورد مسخره واقع شدند، خدا مدتی مهلتشان داد تا متنبه شوند ولی متنبه نشدند تا وعده حتمی خدا رسید که إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ جمله فَكَيْفَ كانَ عِقابِ حاکی از بزرگی و هولناک بودن عذاب است یعنی چگونه بود عذاب من، مراد از لِلَّذِينَ كَفَرُوا امثال قوم عاد و ثمود هستند، این آیه در عین حال تسلیتی برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

و سلّم می‌باشد.

۳۳- أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ این آیه در رابطه با گذشته است که گفته شد: خدا هر که را بخواهد اضلال یا هدایت می‌کند و کارها همه راجع به اوست، در این آیه می‌فرماید:

آیا خدایی که کار همه را با اعمال آنها تدبیر می‌کند و مسلط بر همه است، شریکان دارد؟! ولی اینها به خدا شریکان قرار داده‌اند بگو: آنها را توصیف کنید که چگونه شریکند و چگونه با خدا کار جهان را اداره می‌کنند، یا می‌گوئید که خدا شریک دارد ولی نمی‌داند؟ و یا می‌گوئید که این گفته ما فقط لفظ ظاهری است و حقیقت ندارد؟

یعنی: شما در ادعای شریک برای خدا سه سخن می‌توانید داشته باشید اول آنکه بگوئید: خدا شریکان واقعی دارد که باید آنها را توصیف کنید که چگونه شریکند و چطور در تدبیر جهان با خدا همکاری می‌کنند از کجا پیدا شده‌اند و دارای این مقام گشته‌اند؟ دوم آنکه بگوئید: خدا شریکان دارد ولی خودش نمی‌دادند آیا اینها چه شریکی هستند که خدا نمی‌داند، خدایی که به همه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۸

چیز دانا است اگر شریکان داشت حتما خودش می‌دانست و به شما خبر می‌داد، پس شریکان ندارد.

سوم اینکه بگوئید: سخن ما که می‌گوئیم خدا را شریکان هست، فقط لفظ ظاهری است. و حقیقت ندارد إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ نجم/ ۲۳ در این صورت سخن شما حقیقت ندارد و فقط لفظ است، پس در قول به اینکه خدا شریک دارد محکوم هستید. لازم است جملات آیه را بررسی کنیم:

أ- فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ یعنی خدا مدبر و کار ساز و قائم به امر همه انسانهاست و کارهای آنها را با اعمال خوب و بد که می‌کنند تدبیر می‌کند و آنها را در دنیا به سعادت یا بدبختی سوق می‌دهد و به وسیله اعمال برای آنها بهشت و جهنم آماده می‌کند. خبر «أ فمن» محذوف است و از جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ فهمیده می‌شود، تقدیر آن احتمالا چنین باشد «ا فمن هو قائم علی کل نفس ... فهل یعدله غیره، فهل یکون له شریک» یعنی خدایی که مدبر و قیوم همه است دیگر چیزی بر او شریک نمی‌تواند باشد قُلْ سَمُّوهُمْ یعنی توصیف کنید آنها که چطور شریکند و از کجا پیدا شده‌اند. أَمْ تُنَبِّئُونَهُ ... یعنی یا می‌گوئید که شریکان هست ولی خدا نمی‌داند أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ یعنی: یا خبر می‌دهید بوجود شریک با لفظ ظاهری و بدون محتوی، آن گاه در علت شریک قرار دادن فرموده:

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ.

هیچ یک از اینها علت جعل شریک برای خدا نیست بلکه علت آنست که مکری که برای اغفال مردم و برای رسیدن باغراض دنیا می‌کنند در نظرشان خوب و مزین شده و لذا از راه راست بازداشته شده‌اند، شاید منظور از مکر آن باشد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۴۹

که سران آنها می‌دانستند بتها نمی‌توانند شریک خدا باشند بلکه نسبت به مردم حیله می‌کردند تا بت‌پرستی باشد و آنها به اغراض خود برسند چنان که آمده روز قیامت مستضعفین بمستکبرین خواهند گفت: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً سبأ/ ۳۲.

بحکم وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ نحل/ ۲۴ شیطان مکرشان را در نظرشان خوب جلوه داده بود و چون همه اینها در اثر آن بود که خدا نعمت هدایت را از آنها سلب کرده بود لذا فرموده: وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ می‌دانیم که اضلال خدا در اثر اعمال ناشایست خودشان بوده است كَذلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ.

۳۴- لَهُمْ عَذابٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ

.منظور از عـذاب دنیا پیشامـدهای ناگوار و استیصال است، عذاب آخرت سـختتر و دائمی است و شـفاعت کننده و مدافعی نخواهند داشت جمله وَ ما لَهُمْ ...

ظاهرا راجع به دنیا و آخرت هر دو است.

۳۵- مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَی الْکافِرِینَ النَّارُ.

صـدر آیه مآل کار هـدایت شـدگان و یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ است درباره انهار بهشتی در سوره بقره/ ۲۵ سـخن گفته شد و در سوره محمّد خواهد آمد، منظور از «اکلها» همه ماکولات بهشت است، مراد از ظل شاید عیش و زندگی باشد نه سایه.

راغب اصفهانی و دیگران گفته‌اند از عزت و رفاه با ظلّ تعبیر می‌آورند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۰

مثـل در آیه به معنی صـفت است و آن مبتـدا و «تجری ...» خبر آنست ناگفته نمانـد در این آیه وصف المتقون و الکافرین حاکی از اسـتمرار کفر و تقوی و ملکه بودن آن دو در وجودشـان است، در اینجـا بررسـی وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَـةٌ مِنْ رَبِّهِ ... تمام می‌شود و عاقبت هر دو گروه روشن گردیده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۱

[سوره الرعد (۱۳): آیات ۳۶ تا ۴۳]

اشاره

وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ (۳۶) وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ حُکْماً عَرَبِیًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا واقٍ (۳۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ (۳۸) یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ (۳۹) وَ إِنْ ما نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسابُ (۴۰)

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها وَ اللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ الْحِسابِ (۴۱) وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ ما تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَ سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ (۴۲) وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ (۴۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۲

۳۶- کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم از آنچه بر تو نازل گشته شادمان می‌شوند، بعضـی از گروه‌های آنها، بعضـی از قرآن را انکار می‌کنند، بگو: مامور شده‌ام که خدا را عبادت کنم، به او شرک نیاورم، به سوی او می‌خوانم بازگشتم به سوی اوست.

۳۷- و بـدینسان آن را دسـتوری روشن نـازل کرده‌ایم اگر پس از علمی که به تو آمـده از هواهای آنها پیروی کنی از عـذاب خـدا، حافظی نخواهی داشت.

۳۸- پیش از تو پیـامبرانی فرسـتادیم و برای آنان همسـران و فرزنـدان قرار دادیم، هیـچ پیغمبری را نرسـد که بـدون اذن خـدا آیه‌ای بیاورد، برای هر مدت کتابی هست.

۳۹- خدا آنچه را بخواهد می‌برد و آنچه را بخواهد مستقر می‌کند، اصل و پایه همه کتابها پیش اوست.

۴۰- اگر قسـمتی از عـذابی که به آنهـا وعـده داده‌ایم بر تـو بنمایـانیم و یـا تـو را به میرانیم فقـط بر عهـده تـو است تبلیغ و بر ماسـت حسابگری.

۴۱- آیا نمی‌داننـد که دسـتور ما بزمین می‌آیـد و ما آن را از اطرافش ناقص می‌کنیم خـدا حکم عـذاب می‌کند حکم خدا را تعقیب

کننده‌ای نیست و او سریع الحساب است.

۴۲- کسانی که پیش از اهل مکه بودند مکر کردند، همه تدبیرها خاص خداست می‌داند آنچه را که هر کس عمل می‌کند کفار بزودی خواهند دانست نتیجه خوب این دنیا برای کیست.

۴۳- آنها که کافر شده‌اند می‌گویند: تو پیغمبر نیستی بگو خدا میان من و شما شاهد است و آنکه علم قرآن پیش اوست.

کلمه‌ها

یفرحون: فرح: شادی. شادی که ناشی از تکبر است آن، هم در شادی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۳

مذموم به کار می‌رود و هم در شادی ممدوح، در آیه مراد معنای دوم است.

الاحزاب: حزب (بر وزن جسر): گروه و دسته، جمع آن احزاب است، مراد از آن گروه‌هایی است که بر علیه پیامبران برخاستند، از قرآن کریم بر می‌آید که وحدت عقیده و هدف در آن ملحوظ است «احزاب» یازده بار در قرآن آمده است.

مأب: اوب: رجوع. ماب: محل رجوع، و زمان رجوع.

عربیا: عربی: روشن و فصیح «العربی: الفصیح البین من الکلام».

واق: وقی، وقایه: نگاه داشتن «واق»: نگاهدارنده، اصل آن واقی است.

اجل: مدت. قاموس آن را مدت شیء و آخر مدت گفته است.

یمحو: محو: رفتن اثر شیء و بردن اثر شیء، لازم و متعدی آمده است ولی در قرآن فقط متعدی آمده است: «المحو: ازالة الاثر» مقابل آن اثبات است.

ام الکتاب: ام: ریشه، اصل و پایه. «ام الکتاب»: اصل و پایه کتاب.

بلاغ: بلوغ و بلاغ: رسیدن به انتهاء و نیز بلاغ به معنی تبلیغ است.

معقب: تعقیب کننده. لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ حکم خدا را تعقیب کننده‌ای نیست که او را مسئول بدارد و یا حکم او را دفع کند.

شرحها

در تعقیب جواب وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا- أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ در این آیات آمده: کفار در مقام بی‌اعتنایی به قرآن می‌گویند: معجزه دیگری بیاور تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۴

ولی اهل کتاب از نزول آن شادمانند، ما این دستور روشن را بر تو نازل کرده‌ایم حق نداری از آن صرف نظر کرده پیرو خواهشهای مشرکان باشی.

اینها از تو معجزه دیگر می‌خواهند گویا اختیار در دست تو است نه بلکه هیچ پیغمبری جز به اذن خدا معجزه‌ای نتواند آورد، پیامبران مانند دیگر انسانها بشر هستند و دارای همسران و فرزندان می‌باشند، آن خداست که برای هر زمان دینی می‌فرستد و محو و اثبات احکام در دست اوست، تبلیغ بر عهده تو و حساب کشیدن بر عهده ماست، آیا نمی‌بینند که پیوسته با از بین بردن گروهی از مردم از ساکنان زمین می‌کاهیم، آن گاه که خدا حکم تار و مار شدن بدهد هیچ کس جلوگیری نتواند کرد همه تدبیر دست خداست، کفار زود می‌دانند که عاقبت خاص کیست در آیه اخیر مطلب اول سوره وَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ با تعبیر دیگری بررسی شده و به آنان که می‌گویند آن حضرت پیغمبر نیست و قرآن از جانب خدا نمی‌باشد جواب داده شده است.

۳۶- وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ چنان که گفته شد این آیه ظاهرا در صدد بیان آنست که: مشرکان با بی اعتنایی به قرآن، معجزه دیگری می‌خواهند با آنکه اهل کتاب از آمدن قرآن شادمانند، مراد از اهل کتاب

یهود و نصاری می‌باشد در المیزان فرموده: آیه مکی است و در اوائل بعثت و قبل از هجرت، یهود و نصاری در مقابل قرآن روی خوش نشان می‌دادند و آن ستیزی را که بعدا آغاز کردند در ابتدا نداشتند.

ناگفته نماند: این مطلب در بسیاری از آیات آمده است نظیر: الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ .../ ۱۲۱، ایضا انعام/ ۱۱۴، قصص/ ۵۲، عنکبوت/ ۴۷، در این صورت مراد از آیه یا وقت نزول است و یا منظور تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۵

آنان است که در مقام انصاف قرآن را تصدیق می‌کردند.

در المیزان فرموده: الف و لام «الاحزاب» برای عهد است و مراد از آن گروه‌هایی از اهل کتاب هستند که بعضی از قرآن را مانند مسائل توحید و نفی تثلیث و سائر چیزهایی که مخالف عقیده‌شان بود انکار می‌کردند، لذا در مقابل آنها فرموده:

قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ یعنی نمی‌توانم از مسئله توحید و نفی تثلیث دست بردارم، به خدا دعوت می‌کنم زیرا که بازگشتم به سوی اوست.

۳۷- وَ کَذلِکَ أَنْزَلْناهُ حُکْماً عَرَبِیًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا واقٍ لفظ «کذلک» ظاهرا اشاره است به نزول جنس کتاب که در آیه سابق گذشت یعنی چنان که در گذشته به پیامبران کتاب فرستادیم همانطور بر تو کتاب نازل کردیم منظور از حکم، دستور و از عربی ظاهرا روشن و آشکار بودن آنست، در المیزان عربی را زبان عرب فرموده که زبان آن حضرت بود بحکم وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ ابراهیم/ ۴ به نظر می‌آید منظور از اهواء، خواهشهای مشرکان باشد و شاید به مناسبت آیه سابق، اهواء اهل کتاب از قبیل تثلیث و غیره باشد. فرمان اکید است به آن حضرت که در مقابل هر کار غیر توحیدی موضعگیری کند.

۳۸- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِکَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّیَّةً وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ.

این آیه در رابطه با آنست که از آن حضرت معجزه می‌خواستند در جواب می‌فرماید پیامبران بشر هستند، همسران و فرزندان دارند، تو هم مانند آنها هستی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۶

هیچ پیامبری بدون اذن خدا آیه‌ای نتواند آورد، اینکار مربوط به خداست، برای هر مدت و هر زمان کتابی و شریعتی هست که به مقتضای آن زمان، از طرف خدا نازل می‌شود، علی هذا پیامبران گذشته کافی نبودند و در زمان تو قرآن نازل شده است، تورات وقتی دارد، انجیل وقتی و قرآن وقتی جمله اخیر را می‌شود چنین نیز گفت: «لکل کتاب اجل».

۳۹- یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ.

این آیه در رابطه با لِکُلِّ أَجَلٍ کِتابٌ چنین می‌شود که خدا هر حکمی را که بخواهد می‌برد و هر حکمی را که بخواند مستقر می‌کند، پایه و اصل شریعتها و کتابها در نزد او است نظیر ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها بقره/ ۱۰۶ و مثل: وَ إِذا بَدَّلْنا آیَةً مَکانَ آیَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ/ ۱۰۱، خلاصه آنکه چون زمان و مدت کتابی تمام می‌شود، خداوند آنچه را بخواهد می‌برد و نسخ می‌کند و در جای آن حکم دیگری وضع می‌کند و آنچه را بخواهد مستقر می‌کند و نسخ نمی‌شود، اما اصل همه کتابها پیش خداست و لا یتغیر است، نظیر: وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ زخرف/ ۴، الف و لام الکتاب ممکن است استغراق و یا جنس باشد و نیز معلوم می‌شود این محو و اثبات مبتنی بر یک اصل ثابت و لا یتغیر پیش خداست و لوح محفوظ است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ.

ولی این آیه در عین حال یک مسئله کلی از محو و اثبات را مطرح می‌کند که نسخ شریعتها مصداقی از آن است، این مطلب در نکته‌ها بررسی خواهد شد.

۴۰- وَ إِنْ ما نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسابُ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۷

این آیه می‌رساند که وظیفه پیغمبر تبلیغ است، باید به حرف آنها که معجزه دیگری می‌خواهند گوش ندهد، حتی منتظر نتیجه انکار مشرکان و گرفتار شدن آنها نیز نباشد «ما» در «ان ما» زائد و برای تاکید است، یعنی اگر بعضی از عذاب موعود آنها را به تو نشان دهیم یا تو را به میرانیم که عذاب آنها را نه بینی در هر حال وظیفه تو تبلیغ و حسابگری بر عهده ماست.

۴۱- أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها وَ اللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ الْحِسابِ.

این آیه در رابطه با عذاب موعود و حتمی بودن آنست، یعنی حتی اگر تو هم از دنیا بروی عذاب خدایی از آنها دست بردار نخواهد بود، منظور از آمدن خدا، آمدن فرمان و عذاب خداست و ناقص کردن اطراف زمین، هلاک شدن امتها و اقوام بشری است نظیر: بَلْ مَتَّعْنا هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی طالَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلا یَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ انبیاء/ ۴۴ که در هلاک امتها از آیه اولی روشن‌تر است. در احتجاج طبرسی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده است «یعنی بذلک ما یهلک من القرون ... اهل تفسیر گفته‌اند:

«ننقصها من اطرافها باماتهٔ اهلها» از امام صادق علیه السّلام نقل شده: آن رفتن علماء و فقهاء و اخیار اهل ارض است «۱» به نظرم آن از باب تطبیق است و گرنه آیه در آن صدد نیست و اللَّه العالم.

جمله وَ اللَّهُ یَحْکُمُ ... حکایت می‌کند که حکم عذاب را خدا می‌دهد و کسی جلو او را نتواند گرفت و از حکم او مانع نتواند شد یعنی کسی نمی‌تواند حکم و عذاب خدا را تعقیب کند و از آن جلوگیری نماید و او حسابگر سریعی

---

(۱)

مجمع البیان عن ابی عبد اللَّه (ع) «ننقصها بذهاب علمائها و فقهائها و خیار اهلها».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۸

است شاید مراد آن باشد که بمحض وقوع گناه، خدا شروع به حسابگری می‌کند هر چند نتیجه آن بعدا به گناهکار معلوم می‌شود نظیر مرگ تدریجی در هنگام مهلت گناهکار، پرونده او در پنهانی تشکیل می‌شود تا روزی گرفتارش کند، عذاب موعود کافران همین طور است.

۴۲- وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ ما تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَ سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ.

شاهد عینی است بر عذاب موعود مشرکان، یعنی پیشینیان اهل مکه در مقابل دعوت پیامبران مکر کردند ولی مکرشان از آمدن عذاب و ناقص شدن اطراف زمین جلوگیری نکرد، چون همه تدبیرها خاص خدا و در دست اوست و می‌تواند سائر تدبیرها را بی اثر کند المیزان فرموده: یَعْلَمُ ما تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ دلیل است برای فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یعنی: خدایی که از همه کار مردمان آگاه است می‌تواند مکر آنها را بی‌اثر نماید، وَ سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ ... تأکید فَلِلَّهِ الْمَکْرُ می‌باشد یعنی بزودی خواهند دانست عاقبت دار دنیا از آن چه کسی خواهد بود، آن وقت می‌دانند که همه تدبیرها در دست خدا بوده است.

۴۳- وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ در اول سوره خواندیم: وَ الَّذِی أَنْزَلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ و از آن فهمیدیم که این سوره در ردّ کسانی است که می‌گویند قرآن از جانب خدا نیست، در وسط سوره چندین بار خواندیم: وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ ... و معلوم شد که این سخن را در رابطه با بی اعتنایی به قرآن گفته‌اند و آن را حق و معجزه ندانسته‌اند، در این آیه که آخرین آیه سوره است مطلب گذشته تکرار شده با بیان اینکه: می‌گویند: تو تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۵۹

پیغمبر نیستی، این، عبارت اخرای انکار قرآن است. در جواب فرموده: بگو:

خدا میان من و شما گواه است و نیز آنکه علم کتاب پیش اوست گواه رسالت من است.

اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ که در آیات دیگر نیز چندین دفعه آمده است، دلیل مستقلّ و قاطع است و منظور از آن ادای شهادت است نه تحمل آن و علم خدا به آنکه آن حضرت رسول است یعنی با کمی دقت اقرار خواهید کرد که قرآن کلام و گفته خداست و خدای متعال در این کتاب صریحا می گوید که: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ یس/ ۲ و ۳ إِنَّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً بقره/ ۱۱۹ و ده‌ها آیه دیگر در مجمع البیان فرموده: خدا به وسیله آنچه از آیات و دلیلها بر نبوت من اظهار کرده میان من و شما شاهد است. ولی اطلاق شهادت بر دلائل مجاز است، آنچه ما گفتیم حقیقی و مختار المیزان می‌باشد.

اما شاهد دوم وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ مراد از الکتاب قرآن است چنان که خواهد آمد یعنی کسی که علم به کتاب دارد و می‌داند من پیامبرم، او میان من و شما شاهد است وقتی که دانا و خبره رسالت مرا تصدیق کرد آن برای شما دلیل خواهد بود، اکنون باید دید مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ کیست؟

گویند مراد از «الکتاب» لوح محفوظ است در این صورت مراد از «من عنده» اللَّه است ولی آن خلاف ظاهر است و خدا قصد شوخی ندارد.

گویند: مراد از کتاب تورات و انجیل و مراد از من عنده» علماء یهود و نصاری است که آنها نبوت آن حضرت را می‌دانستند، ولی آیه مکی است و در وقت نزول آن نه کسی از آنها اسلام آورده بود و نه شهادت داده بود در بعضی از آیات آمده أَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَماءُ بَنِي إِسْرائِيلَ شعراء/ ۱۹۷ ضمیر «یعلمه» راجع به قرآن است این آیه می گوید: اینکه دانشمندان یهود می‌دانند قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۰

کتاب آسمانی است بر مشرکان اهل مکه دلیل است ولی آن هم عموم است و هم شهادت نیست اما «من عنده» مفرد است و کارش شهادت می‌باشد.

بقولی مراد از آن مؤمنان اهل کتاب است مانند عبد اللَّه بن سلام، سلمان فارسی، تمیم داری و مانند آنها، ولی آن مردود است که آنها در مدینه ایمان آوردند و این آیه مکی است، ابن تیمیه گوید: آیه بالاتفاق مدنی است، معلوم نیست این اتفاق را از کجا آورده است.

قول اصح همانست که در روایات اهل بیت علیهم السّلام آمده: مراد از آن علی علیه السّلام است اینک چند روایت در این زمینه نقل می کنیم.

۱- عبد اللَّه بن عطا می گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: این پسر عبد اللَّه بن سلام: گمان می کند پدرش همان است که خدا می گوید: قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ فرمود: دروغ می گوید او علی بن ابی طالب است «قال کذب هو علی بن ابی طالب علیه السّلام».

۲- برید بن معاویه گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ فرمود: خدا ما را اراده فرموده، علی افضل و اولی و بهتر ماست بعد از نبی صلّی اللَّه علیه و آله

«قال ایانا عنی و علی افضلنا و اولنا و خیرنا بعد النبی».

۳- فضل بن یسار از امام باقر علیه السّلام نقل کرده درباره قول خدا وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ فرمود: درباره علی علیه السّلام نازل شد، او عالم این امت است بعد از

نبی صلوات اللَّه علیه و آله «قال نزلت فی علی علیه السّلام انه عالم هذه الامة بعد النبی صلّی اللَّه علیه و آله».

۴- و در روایت عبد اللَّه بن عجلان از امام باقر علیه السّلام آمده: «...

فقال نزلت فی علی بعد رسول صلّی اللَّه علیه و آله و فی الأئمة بعده و علی عنده علم الکتاب» (تفسیر عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۱

ناگفته نمانـد: به هنگام نزول قرآن یگانه مصداق آیه علی بن ابی طالب صـلوات اللَّه علیه بود و تصدیق او که عالم به قرآن بود دلیل رسالت آن حضرت نسبت به مشرکان مکه بود.

نکته‌ها

محو و اثبات: در زمینه آیه یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ گفته شد که آن نسبت به آیه ما قبل درباره نسخ شریعتهاست ولی در عین حال یک قاعده کلی است و اطلاق آن می‌رساند که خدا روی وجود علل و مقتضیات بعضی از چیزها را محو و اثبات یعنی سرنوشتها را عوض می‌کنـد مثلا در بیان حضـرت موسـی که به قوم خود فرمود: ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَـةَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ اگر به حرف موسـی گوش داده وارد زمین فلسطین می‌شدند در آنجا ساکن می‌شدند ولی به حرف موسی اهمیت نداده و داخل نشدند، تقدیر برگشت و خدا فرمود: فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ لازم است در اینجا چند روایت نقل شود:

۱- امام سـجاد علیه السّـلام می‌فرمود: اگر آیه‌ای در قرآن نبود به شما از هر آنچه تا قیامت می‌شد خبر می‌دادم امام باقر فرماید گفتم کدام آیه است فرمود:

یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ.

۲-

«عن ابی عبـد اللَّه علیه السـلام قـال: ما بعث اللَّه نبیا حتی یأخـذ علیه ثلث خصال الاقرار للَّه بالعبودیـة و خلع الانـداد و ان اللَّه یقـدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء».

۳- فضـیل گوید: از امام باقر علیه السّـلام شنیدم می‌فرمود: علم خدا دو تا است یکی آنکه به ملائکه و رسل و انبیاء تعلیم کرده است دیگری علمی است که نزد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۲

خدا مخزون است کسی را از آن واقف نفرموده: و در آن آنچه را بخواهد حادث کند.

۴- فضـیل بن یسار گوید: از ابو جعفر علیه السّـلام شنیدم می‌فرمود: از جمله امور، اموری است محتومه که ناچار باید بشود و اموری است که پیش خدا موقوف (مشـروط) است آنچه بخواهد جلو می‌اندازد و آنچه بخواهد محو می‌کند و آنچه بخواهد اثبات می‌کند، احـدی را به این امـور واقـف نکرده است یعنی به امـور موقوفه، امـا آنچه پیـامبران آورده‌انـد آن خواهـد شـد، خـدا خود و پیـامبر و ملائکه‌اش را تکذیب نمی‌کند «ان اللَّه لا یکذب نفسه و لا ملائکته و لا رسله».

۵- عبـد اللَّه سـنان از امام صادق علیه السّـلام نقل کرده: خـدا آنچه را بخواهد جلو می‌اندازد و آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و آنچه را بخواهـد محو و آنچه را بخواهـد اثبات می‌کنـد و فرمود: هر کاری که خـدا اراده کنـد پیش از آنکه به وجود بیایـد در علم خداست، هیچ بدا بخدا واقع نمی‌شود مگر آنکه در علم او قبلا بوده هیچ بدایی از روی جهل به خدا واقع نمی‌شود «... و

قال لکل امر یریده اللَّه فهو فی علمه قبل ان یصنعه و لیس شیء یبدو له الا و قد کان فی علمه ان اللَّه لا یبدو له من جهل

» این پنج روایت از تفسیر عیاشی نقل شد در اصول کافی و توحید صدوق باب البداء نیز نقل شده است.

از آیه و روایات روشن می‌شود که خداونـد روی علل و اسـباب، سرنوشـتها و اجلها و کارها را عوض می‌کند ولی آنچه را به وسـیله پیـامبران به مردم اطلاع داده آنها را عوض نمی‌کنـد، در روایات صـله ارحام آمـده: کسـی که سه سال از عمرش مانـده در اثر صـله ارحام آن را به سی سال عوض می‌کند و کسی که سی سال از عمرش مانده در اثر قطع رحم آن را به سه سال مبدل می‌کند. إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ بهر حال در عالم ماده با عوض شدن علل و اسباب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۳

سرنوشـتها نیز عوض می‌شوند، آن، یکی از نظامات عالی جهان است که برای اولین بار در قرآن مجید مطرح شده و در روایات اهل بیت علیهم السّلام نیز بنام «بداء» عنوان گردیده است و اگر جریان غیر از این بود مسئله جبر عالم را فرا گرفته حقیقت دعا استمداد از

خدا، استغاثه، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و صدها حقائق ديگر از بين مى‌رفت، ولى تقسيم كارها به حتمى و غير حتمى و تغيير امور با تغيير علل، و لوح محو و اثبات، مشكل را حل كرده است، صلوات و سلام خدا بر اهل بيت رسالت باد كه اين حقائق را بر ما روشن كرده‌اند، امام باقر يا صادق عليهما السّلام فرموده‌اند:

«ما عبد اللَّه بشيء مثل البداء»

(كافى باب البداء) در اينجا لازم مى‌دانم اين چند جمله را از شهيد مطهرى آن اسلام شناس بزرگ نقل كنم:

«آيا علم خدا تغييرپذير است؟!! آيا حكم خدا قابل نقض است؟!. آيا دانى (عمل و اراده انسان) مى‌تواند در عالى اثر بگذارد؟!! جواب همه اينها مثبت است بلى علم خدا تغيير پذير است يعنى: خدا علم قابل تغيير هم دارد، حكم خدا قابل نقض است يعنى: خدا حكم قابل نقض هم دارد، بلى دانى مى‌تواند در عالى اثر بگذارد، نظام سفلى و مخصوصا عمل و اراده و خواست انسان مى‌تواند عالم علوى را تكان دهد و سبب تغييراتى در آن بشود و انسان و سرنوشت ص ۴۹ و ۵۰) اين تغييرات هم طبق يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ جزء قضا و قدر هستند.

در شب سه شنبه يازدهم صفر الخير هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۱۶/ ۹/ ۱۳۶۰ تفسير سوره مباركه رعد بپايان رسد. و الحمد للَّه و هو خير ختام. «۱»

---

(۱) سفينة البحار (عصم).

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۶۴

سوره ابراهيم

اشاره

در مكه نازل شده و پنجاه و دو آيه است

نظرى به سوره مباركه

۱- سوره ابراهيم هفتاد و دومين سوره است كه بعد از سوره نوح در مكّه نازل گرديد، در ترتيب فعلى قرآن مجيد سوره چهاردهم است، اگر ترتيب نزول حتمى باشد به نظر مى‌آيد كه در سالهاى دهم و يازدهم بعثت نازل شده است:

۲- عدد آيات آن در قرائت كوفى پنجاه و دو، در قرائت شامى پنجاه و پنج در قرائت حجازى پنجاه و چهار و در قرائت بصرى پنجاه و يك است از همه معتبر قرائت كوفى است كه توسط عاصم بن ابى النجود و ابو عبد الرحمن سلمى به حضرت امير المؤمنين عليه السّلام مى‌رسد (مجمع البيان).

به نقل تفسير خازن عدد كلمات اين سوره داراى هشتصد و شصت و يك كلمه و سه هزار و چهارصد و سى و دو حرف مى‌باشد.

۳- تسميه آن به «سوره ابراهيم» به علّت ذكر حالات آن حضرت در آيات ۳۵ تا ۴۱، است به عنوان «تسمية الكل باسم الجزء» به نظر مى‌آيد كه اين نامگذارى از جانب رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله بوده باشد، و نيز ظاهر آنست كه همه سوره به يك بار نازل گرديده و براى نزول تدريجى دليلى در دست نيست، روايتى كه درباره آيه ۲۸ نقل شده ظاهرا از باب تطبيق است نه شأن نزول.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۶۵

۴- محتواى آيات و مضامين آنها نشان مى‌دهد كه سوره مكى است و نزول آن پيش از هجرت مى‌باشد، ابن عباس و حسن و قتاده

آیه ۲۸ و ۲۹ را استثناء کرده و گفته‌اند که درباره مقتولین «بدر» است ولی نظری بدون دلیل می‌باشد بلی می‌شود بمقتولین بدر تطبیق نمود.

مطالب و غرض سوره

۵- به نظر می‌آید: غرض سوره بیان موقعیّت قرآن است که انسانها را از ظلمات شرک و کفر و قبائح خارج کرده و به نور توحید و سعادت داخل می‌کند کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ ضمنا آنهایی که از این کتاب رو گردانند تهدید به عذاب شدید شده‌اند. اینک مشروح مطالب:

در این سوره نبوت، معاد، نظام حاکم بر جهان، پیکار اهل حق با طرفداران باطل، پیامبرانی که در صحنه جهان ظاهر شده و مردم را بتوحید دعوت کردند از قبیل نوح، ابراهیم، هود، صالح و موسی علیهم السّلام، مکالمه با پیشوایان ستمگر در آتش، بیزاری شیطان از مشرکان در قیامت، ثمره توحید و تشبیه آن به درخت پرفائده‌ای که پیوسته میوه می‌دهد و امثال آن، مطرح شده است.

اینها همه مصادیق نور هستند، که قرآن می‌خواهد مردم را به آن داخل شده و در آخر با آیه هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ ... سوره مبارکه به پایان می‌رسد.

۶- ناگفته نماند: این سوره و سوره‌های یونس، هود، یوسف و حجر همه با «الر» (ا، ل، ر) آغاز شده‌اند، این می‌رساند که یک هماهنگی مخصوص در میان این سوره‌ها هست که در سوره‌های دیگر نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۶

سورة ابراهیم مکیة و هی آیة

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الر کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ (۱) اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ وَیْلٌ لِلْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ شَدِیدٍ (۲) الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ (۳) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۴)

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ (۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۷

بنام خدای رحمان و رحیم

۱- این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور باذن خدایشان خارج کنی (و خارج کنی) براه خدای توانا و ستوده.

۲- خدا آن کس است که آنچه در آسمانها و زمین است خاص اوست، وای بر کافران از عذابی که سخت است.

۳- کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت اختیار می‌کنند و از راه خدا اعراض می‌کنند و آن را کج می‌روند، آنها در ضلالتی دور به سر می‌برند.

۴- هیچ پیغمبری نفرستاده‌ایم مگر با لغت قوم خود، تا شریعت را به قومش بیان کند، آن گاه خدا هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او توانا و حکیم است.

۵- موسی را با معجزات خود فرستادیم که قوم خود را از تاریکیها به سوی نور خارج کن و روزهای خدا را بیاد آنها بیاور، در اینها عبرتهایی است برای هر خویشتن دار و شکرگزار.

کلمه‌ها

صراط: راه. طبرسی فرماید: راه آشکار وسیع، راغب گوید: راه راست آن با سین و صاد هر دو خوانده می‌شود. آن در راه معنوی و در راه معمولی بکار می‌رود.

الحمید: حمد: ستودن. حمید: پسندیده، فعیل به معنای مفعول (محمود) است.

یستحبون: حب: دوست داشتن و نیز استحباب «استحبه: احبه» به علّت تعدی با «علی» معنای اختیار بر آن اشراب شده است «یستحبون». تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۸

اختیار می‌کنند، به نظر راغب و طبرسی طلب در آن ملحوظ است.

یصدون: صدّ و صدود هم به معنی اعراض آید و هم به معنی منع و بر- گرداندن. در آیه ظاهرا اعراض منظور است.

عوجا: (بر وزن عنب): کج و بر وزن شرف: کجی و انحراف. یَبْغُونَها عِوَجاً یعنی یطلبونها و یسلکونها منحرفا.

صبار: صبر: خویشتن داری. صابر: خویشتن‌دار. صبّار: بسیار خویشتن‌دار.

شکور: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار سپاسگزار. در قرآن در وصف خدا و بنده آمده است.

شرحها

در این آیات که آغاز سوره می‌باشند می‌خوانیم: قرآن کتابی است به تو نازل کرده‌ایم که مردم را از تاریکیهای شرک و کفر و نفاق به سوی نور توحید خارج کنی و به راه راست خدا بخوانی، خدایی که آسمانها و زمین از آن اوست، آنها که به زندگی دنیا چسبیده و راه خدا را کج می‌روند و در راه شرک قدم بر می‌دارند در گمراهی هستند، هر پیغمبر را با زبان قوم خود مبعوث کردیم تا مطالب را به آنها بفهماند، پیش از تو موسی را فرستادیم که قوم خود را از ظلمات کفر به سوی نور توحید خارج کند و بلاهایی که بر سر منکران پیغمبران آمد به یادشان بیاورد که اگر دقت کنند متنبه می‌شوند.

۱- الر کِتابٌ «۱» أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ.

---

(۱) تقدیر آن هذا کتاب است مراد از کتاب آنست که تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و آن قسمت که در علم خدا بود که نازل شود. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۶۹

معنای بسم اللَّه در سوره حمد و «الر» در اول سوره اعراف گفته شد، اینکه ظلمات در همه جای قرآن جمع و نور مفرد آمده، اشاره به کثرت راههای شرک و کفر و نفاق و وحدت هدایت و توحید است وانگهی توحید، نور و روشنایی و کفر و شرک، ظلمت و تاریکی است، کلمه إِلی صِراطِ ... ظاهرا بدل یا بیان است از إِلَی النُّورِ از کلمه «الناس» عموم رسالت آن حضرت فهمیده می‌شود چنان که در ذیل لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ انعام/ ۱۹ گفته شد. بِإِذْنِ رَبِّهِمْ حاکی است که آن حضرت بالاستقلال هدایت نتواند کرد. وصف عزیز و حمید ظاهرا برای افاده آن است که مردم برای جبران کمبودهای خود و رفتن در راه کمال احتیاج دارند به خدایی

که تواناست و دستی بالای دست او نیست و در عین حال کار به عدالت می‌کند و این علّت آمدن ادیان است.

۲- اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ وَیْلٌ لِلْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ شَدِیدٍ.

قرائت مشهور با کسر لفظ «اللَّه» است که بدل یا عطف بیان باشد از «الحمید» یعنی خارج کنی مردم را به راه خدایی که آنچه در آسمانها و زمین هست خاص اوست هر عطا و موهبتی که بخواهد میدهد، وای بر آنان که این حقیقت را انکار می‌کنند که عذاب سختی در کمین آنهاست.

۳- الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ.

این آیه توصیفی است برای «الکافرین» در آیه سابق، و در عین حال تعلیل کفر است و علّت کفر همان اختیار زندگی دنیا بر آخرت و لذات زود گذر دنیا شخص را وادار می‌کند که در مقابل توحید و انبیاء موضع بگیرد و کافر شود در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۰

آیه دیگر روشنتر فرموده: ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ نحل/ ۱۰۷ همان حبّ دنیاست که سبب اعراض از راه خدا و در راه شرک قدم برداشتن می‌شود، به حکم کُلٌّ إِلَیْنا راجِعُونَ همه به سوی خدا بر می‌گردند النهایه کفار در راه کفر و شرک به سوی خدا بر می‌گرداند، اینگونه اشخاص پیوسته از توحید دورتر می‌شوند و در ضلال مبین واقع می‌گردند درباره این آیه در سوره هود آیه ۱۹ به تفصیل سخن گفته‌ایم.

در کشاف گوید: اصل آن «و یبغون لها عوجا» است، لام از آن افتاده است یعنی برای دین خدا اعوجاج می‌طلبند ولی این ظاهرا درست نیست.

۴- وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.

به نظر می‌آید که این آیه در صدد تعمیم کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْکَ ... است یعنی تنها به تو کتاب نازل نکرده‌ایم بلکه در گذشته نیز چنین بوده و چون خارج کردن از ظلمات به سوی نور لازم گرفته که حقائق به مردم تفهیم شود لذا فرموده وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ یعنی با لغت و زبان خود فرستاده شدن بعلت تبیین و تفهیم شریعت بوده است.

جمله فَیُضِلُّ اللَّهُ ... می‌رساند که پیامبران فقط مطلب را می‌رسانند آن وقت ضلالت و هدایت در دست خداست آنهم نه به صورت گزاف و عبث بلکه به طور «من یشاء» و روی علل و عوامل. دو وصف عزیز و حکیم علّت «یضل و یهدی» است، جلو افتادن «هو» آن دو را منحصر به خدا می‌کند یعنی: خدایی که فقط توانا و حکیم اوست باید ضلالت و هدایت دست او باشد، این آیه می‌شود تصویر دیگری از لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ باشد.

ناگفته نماند: رسالت جهانی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در سوره انعام/ ۱۹ ذیل آیه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۱

لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ گفته شد و نیز رسالت جهانی پیغمبران با زبان بومی خود مبعوث شدند، آن گاه شریعتشان به زبان امتهای دیگر ترجمه شود، از ضحاک نقل شده که ضمیر «قومه» به رسول خدا راجع است نتیجه آنکه همه کتابهای آسمانی با لغت قوم رسول خدا یعنی عربی نازل شده است ولی این درست نیست.

۵- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ:

این آیه مصداق همان تعمیم است که در آیه سابق گفته شد، مراد از آیات ظاهرا معجزات موسی علیه السّلام است، باء آن به معنی «مع» می‌باشد.

مراد از ایام اللَّه روزهایی است که خدا از اقوام نوح، لوط، عاد و ثمود انتقام کشید.

نظیر فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ یونس/ ۱۰۲ می‌شود گفت مراد از آن روزهایی است که نعمت خدا آشکار و متجلّی شد مانند روزی که نوح از کشتی خارج شد یا روزی که ابراهیم از آتش بیرون آمد.

در تفسیر عیّاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«و ذکرهم بایام اللَّه قال بالائه یعنی نعمه»

اما روایت سند درستی ندارد روایت دیگری شامل هر دو قسمت است همه روزها ایام اللَّه هستند، اما نسبت این روزها به خدا برای آنست که قدرت خدا و حکومت و توحیدش در آن به طور وضوح متجلّی شده است.

ناگفته نماند: این ایام اللَّه در آیات بعدی خواهد آمد از جمله نجات بنی اسرائیل از دست فرعون و گرفتاری آنها در دست فرعونیان و جریان قوم عاد و ثمود و مانند آن. «۱»

در تفسیر صافی از قمی نقل شده: روزهای خدا سه است: روز قائم علیه السّلام

---

(۱) المیزان از جابر از

رسول اللَّه (ص) «ایام اللَّه نعمائه و بلائه و هو مثلاته سبحانه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۲

و روز مرگ و روز قیامت، در روایت دیگر بجای روز مرگ، روز رجعت آمده است «۱».

در المیزان فرموده: مراد بیان ایام بزرگ خداست نه حصر آنها فقط در سه آیه. در آخر آیه فرموده: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ آنها که بسیار استقامت دارند و در فهم حقائق دقّت می‌کنند و پس از فهمیدن بسیار سپاسگزار هستند، اینها برای آنها موعظه‌هاست و اگر بعکس باشد، نه.

---

(۱) در صافی از قمی نقل شده: «ایام اللَّه ثلاثة یوم القائم و یوم الموت و یوم القیامة» و

فی الخصال عن الباقر (ع): «ایام اللَّه یوم القائم و یوم الکرة و یوم القیامة».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۳

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۶ تا ۱۸]

اشاره

وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنْجاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فِی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ (۶) وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ (۷) وَ قالَ مُوسی إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ (۸) أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَؤُا الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا یَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللَّهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرَدُّوا أَیْدِیَهُمْ فِی أَفْواهِهِمْ وَ قالُوا إِنَّا کَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِی شَکٍّ مِمَّا تَدْعُونَنا إِلَیْهِ مُرِیبٍ (۹) قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اللَّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِینٍ (۱۰)

قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَمُنُّ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما کانَ لَنا أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطانٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ ما لَنا أَلاَّ نَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلی ما آذَیْتُمُونا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ (۱۲) وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا فَأَوْحی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ (۱۳) وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ (۱۴) وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ (۱۵)

مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ (۱۶) يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ (۱۷) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ (۱۸)

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۷۴

۶- و آن دم که موسی به قوم خود گفت: یاد آرید نعمت خدا را وقتی که شما را از فرعونیان نجات داد، بر شما عذاب بد را تحمیل می‌کردند، پسران شما را مداوم ذبح کرده، دخترانتان را زنده می‌گذاشتند و در آن آزمایش بزرگی بود از خدایتان.

۷- یاد کنید وقتی را که خدایتان اعلام کرد اگر شکر کنید حتما نعمتم را زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید عذاب من سخت است.

۸- موسی گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کفران کنند، خدا بی‌نیاز و پسندیده است.

۹- آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند به شما نرسیده مانند قوم نوح، عاد، ثمود و آنان که پس از آنها بودند که جز خدا کسی آنها را نمی‌داند، پیغمبرانشان به آنها دلائل آوردند، دست پیامبران را به دهاتشان برگرداندند و گفتند ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم و در آنچه ما را به سوی آن می‌خوانید در شک کامل هستیم.

۱۰- پیغمبرانشان گفتند: آیا در خدایی که شکافنده آسمانها و زمین است شکی هست؟ شما تفسیر أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۷۵ را می‌خواند که بعضی از گناهانتان را بیامرزد و جل شما را تا مدت معین تأخیر اندازد گفتند: شما مانند ما بشرید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید بما معجزه آشکاری بیاورید.

۱۱- پیغمبرانشان گفتند: ما مانند شما بشریم ولی خدا بر هر که از بندگان بخواهد منت می‌نهد ما را نیست که جز به اذن خدا معجزه‌ای بیاوریم، مؤمنان بر خدا توکل و اعتماد کنند،

۱۲- چه شده بر ما که بر خدا توکل نکنیم حال آنکه ما را به راههایمان هدایت کرده، حتما در مقابل اذیتها که به ما کرده‌اید صبر خواهیم کرد، متوکلان بر خدا توکل کنند.

۱۳- کافران به پیامبرانشان گفتند: به یقین شما را از دیارمان خارج خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، خدایشان وحی کرد که به یقین ظالمان را هلاک خواهم ساخت.

۱۴- و حتما پس از آنها شما را در این زمین اسکان خواهیم داد، این برای کسی است که از مقام و تهدید من بترسد.

۱۵- پیامبران طلب غلبه کردند، تمام ستمگران عنود نومید شدند.

۱۶- از پی او جهنم هست و از آب چرک آب داده می‌شود.

۱۷- آن را جرعه جرعه می‌خورد، ممکن نیست که به راحت فرو برد از هر سو مرگ به سوی او آید ولی او مرده نیست و از پی او عذاب شدیدی است.

۱۸- حکایت کسانی که به خدایشان کافر شده‌اند، اعمال آنها مانند خاکستری است که در روز طوفانی بادی شدید بر آن وزیده است، از آنچه کرده‌اند به چیزی قادر نخواهند بود، این است همان گمراهی دور.

کلمه‌ها

یسومونکم: سوم: تحمیل. چریدن. لازم و متعدی هر دو آمده است «سام فلانا الامر: کلفه ایاه» علی هذا «یسومونکم»: وارد می‌کردند و تحمیل می‌کردند بر شما. فِيهِ تُسِيمُونَ نحل/ ۱۰ یعنی در آن می‌چرانید. تفسیر أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۷۶

یذبحون: ذبح: سر بریدن. راغب گوید: پاره کردن گلوی حیوانات، به معنی مذبوح نیز آید. تذبیح دلالت بر کثرت دارد «یذبحون» یعنی یکی را پس از دیگری سر می‌بریدند و به این کار ادامه می‌دادند.

نسائکم: نساءهم به معنی زنان و هم به معنی دختران آید (مجمع البیان بقره/ ۴۹) در آیه، مراد معنای دوم است.

یستحیون: استحیا: زنده نگه داشتن، خواستن زنده ماندن. «یستحیون»:

زنده نگه می‌داشتند، بعضی آن را از «حیاء» گرفته و بی عفت کردن گفته‌اند، تأذن: اذن (بر وزن جسر): اعلام، اجازه، اراده، اطاعت، علم. تأذن:

اعلام کردن. تَأَذَّنَ رَبُّکَ: اعلام کرد خدایت.

مریب: ریب: شک یا شک بدتر. مریب: شک آور، شاید مراد از «شک مریب» شک شدید باشد.

مسمی: اسم مفعول است به معنی تسمیه شده و تعیین شده.

تصدونا: صد و صدود: اعراض. منع کردن و باز داشتن، «تصدونا»: مانع شوید و بر گردانید ما را.

سلطان: سلطه: قدرت. یا قدرت از دون قهر. سلطان: دلیل و غلبه.

یتوکل: و کل: واگذار کردن «وکل الیه الامر: فوضه الیه» توکل:

قبول وکالت. راغب گوید: توکل اگر با «لام» باشد به معنی قبول وکالت و اگر با «علی» باشد به معنی اعتماد آید.

ملتنا: ملۀ: دین و طریقت.

وعید: وعد در خیر و شر (وعده نیکو، وعده بد) آید ولی وعید فقط در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۷

وعده بد.

خاب: خیبه: ناامیدی، خسران و محروم شدن «خاب» ناامید یا محروم شد.

جبار: جبار در وصف خدا به معنی مصلح و در انسان به معنای ستمگر است (هود/ ۵۹).

عنید: عنود: مخالفت کردن از روی عمد. «عند عنودا: خالف الحق و رده عارفا به»، عنید: طاغی و کسی که دانسته با حقّ عناد و مخالفت می کند.

یسقی: سقی: آب دادن «یسقی»: آب داده می‌شود.

صدید: صد: اعراض. «صدید» چرک، علّت این تسمیه کراهت و اعراض از آنست، آن را آب جوشان نیز گفته‌اند، قاموس آب جوشان قوام یافته گوید.

یتجرعه: جرع: فرو بردن آب. «جرع الماء: بلعه» تجرع: جرعه جرعه خوردن.

یسیغه: سوغ: فرو رفتن در حلق به آسانی. «ساغ الشراب فی الخلق:

سهل انحداره» اساغه: فرو بردن در حلق به آسانی وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ: نزدیک نیست آن را به آسانی فرو برد.

عاصف: عصف: شدت. عاصف: شدید و تند. منظور روز طوفانی است.

شرحها

در این آیات «ایام اللَّه» که بنا بود موسی به قوم تذکر بدهد، بیان شده است از جمله نجات بنی اسرائیل از فرعونیان و گرفتاری آنها در دست فرعون تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۸

إِذْ أَنْجاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ. همچنین جریان قوم نوح و عاد و ثمود، آن گاه همه آن گفتگوها که میان پیغمبران و امتها واقع شده و به تار و مار شدن مشرکان انجامیده است همه از مصادیق «ایام اللَّه» هستند، در آخر، جهنمی بودن مشرکان و هدر شدن تلاش آنها بیان شده است، این آیات همه گفتار موسی است به بنی اسرائیل، به استثناء شاید آیه اخیر.

۶- وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ أَنْجاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَ یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ

نِساءَكُمْ وَ فِي ذلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

این آیه یکی از مصادیق ایام اللّه است که موسی به قوم خود یادآوری کرده است و آن شامل دو بخش از نعمت و بلا است، یکی روز نجات بنی اسرائیل از مصر و رسیدن به صحرای سینا.

دوم: روز گرفتاری و عذاب آنها در دست فرعونیان با کشتن کودکان و امثال آن.

این آیه در سوره بقره/ ۴۹، اعراف/ ۱۴۱ تفسیر شده است و در سوره بقره گفته‌ایم که کشتن پسر بچه‌های بنی اسرائیل برای آن بود که بنی اسرائیل از لحاظ مردان در مصر زیاد نشوند زیرا بیم آن می‌رفت که در مصر نهضتی بر علیه فرعونیان به وجود آورند.

واو در وَ يُذَبِّحُونَ اگر برای عطف باشد نشان می‌دهد که ذبح و استحیاء از جمله عذابها بود چنان که در مجمع البیان از «فراء» نقل شده است ولی در آیه بقره و اعراف واو نیامده و آیه به اینصورت است: يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَ يُذَبِّحُونَ أَبْناءَكُمْ این نشان می‌دهد که مراد از سُوءَ الْعَذابِ همان کشتن اطفال است، علی هذا واو در آیه برای عطف تفسیر است راجع به بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ رجوع شود به آیه بقره. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۷۹

۷- وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ.

ظاهر آیه آنست که: این دنباله قول موسی علیه السّلام است که به بنی اسرائیل می گوید: قطع نظر از نجات از فرعونیان، خدا اعلام کرده که اگر از نعمت خدا شکرگزاری کنید نعمتت را افزون خواهد کرد و اگر کفران نموده و به مخالفت با خدا برخاستید عذاب خدا سخت خواهد بود، بنی اسرائیل در زمان موسی و بعد از او کفران نعمت کردند و گرفتار شدند ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ.

ولی این آیه یک قاعده کلّی و از سنن خداست. در روایات آمده که امام صادق علیه السّلام فرموده: خدا چون نعمتی به بنده‌ای دهد او در قلبش آن را بشناسد و با زبانش خدا را حمد کند، کلامش تمام است تا خدا دستور مزید «۱» و باز از آن حضرت نقل شده: هر که نعمت خدا را در قلب خود بداند مستوجب مزید نعمت خداست پیش از آنکه شکرش را با زبان اظهار کند «۲».

منظور از وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ کفران نعمت است نه کفر معهود.

در روایتی از حضرت صادق صلوات اللّه علیه نقل شده: که درباره وجود کفر فرمود: کفر سوم کفران نعمتهاست خدا فرموده لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ... «۳»

کفران نعمت آنست که در کارهای معصیت صرف شود و شخص در مقابل آن خدا

---

(۱) از

صافی «فی الکافی عن الصادق (ع) ما انعم اللّه علی عبد من نعمهٔ فعرفها بقلبه و حمد اللّه ظاهرا بلسانه فتم کلامه حتی یؤمر بالمزید».

(۲)

صافی «فی الکافی عن الصادق (ع) من عرف نعمهٔ اللّه بقلبه استوجب المزید من اللّه قبل ان یظهر شکرها علی لسانه»

(۳) تفسیر صافی عن الصادق (ع).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۰

را شکر نکند و آن را از خدا نداند و یا از آن به طور صحیح استفاده نکند.

۸- وَ قالَ مُوسى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ.

مراد از «تکفروا» ظاهرا کفران نعمت است، یعنی: شکرگزاری به نفع شماست و گرنه اگر شما و همه مردم روی زمین نعمتهای خدا را کفران کند ضرری به خدا نمی‌رسد چون خدا بی‌نیاز است و در افعالش پسندیده و ستوده است، موجودات جهان او را می‌ستایند، او محمود است خواه کسی او را بستاند یا نستاید.

۹- أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

حالات و تار و مار شدن قوم نوح و عاد و ثمود سه مصداق از ایام اللّه است که در اثر اصرار در شرک و کفر به هلاکت رسیدند، قَوْمِ نُوحٍ ... بیان است از «الذین» نصب «ثمود» برای غیر منصرف بودن می‌باشد علت غیر منصرف بودن علمیت و عجمیت و یا تأنیث است به تأویل قبیله منظور از عاد، قوم هود و و از ثمود، قوم صالح می‌باشد.

جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْواهِهِمْ وَ قالُوا إِنَّا كَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنا إِلَيْهِ مُرِيبٍ.

این قسمت از آیه، جواب مشرکان است در مقابل پیامبران. ظاهر آنست که ضمیر « «ایدیهم»- «أفواههم»» راجع به «رسل» است و آن کنایه از آنست که پیامبران را وادار به سکوت کردند که از تبلیغ توحیدی دم فرو بندند، معنی جمله آن است که دست پیامبران را به دهانشان برگرداندند و با دستشان دهانهای آنان را گرفتند: و گفتند: ما به آن دینی که برای آن آمده‌اید کافریم جمله وَ إِنَّا لَفِي

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۱

شَكٍّ ...

ظاهرا راجع به آنست که ما احتمال می‌دهیم که نظرتان حکومت و اغراض مادی باشد چنان که در بعضی آیات آمده که مشرکان به طرفداران خود می‌گفتند: ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ مؤمنون/ ۲۴ به نظر می‌آید «مریب» شک مؤکّد است، شاید آن دلیل «کفرنا» باشد یعنی چون در مدعایتان در شکیم لذا رسالتتان را انکار می‌کنیم.

۱۰- قالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى این قسمت از آیه جواب إِنَّا كَفَرْنا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ است این اشکال شامل دو بخش است یکی انکار توحید دوم انکار رسالت پیامبران که أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ ...

جواب اشکال اول و يَدْعُوكُمْ ... جواب اشکال دوم است. باید دانست که مشرکان وجود خدا را انکار نمی‌کردند بلکه توحید را و اینکه در اداره جهان فقط یک مشیّت حاکم است باید به او روی آورد و او را بندگی کرد، انکار می‌کردند، علی هذا أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ ... راجع به اثبات وجود خدا نیست بلکه راجع به اثبات توحید خداست.

ناگفته نماند فطر که در اصل به معنای شکافتن از طرف طول است، تدبیر و ربوبیت را در بر دارد، خلقتی که با شکافتن و بیرون آوردن چیزی از چیزی انجام می‌گیرد، خالی از تدبیر و اداره نمی‌تواند باشد مثل إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ زخرف/ ۲۷، پس جواب اشکال اول این است که: آیا در خدایی که شکافنده آسمانها و زمین است یعنی در ربوبیت او شکّی هست؟ و اللّه العالم.

جواب اشکال دوم چنین است: خدا را لازم است که بندگان را به کمال مطلوب و سعادت برساند و آن لازم گرفته که انسانها در اثر گناهان از بین نروند و به اجل معین برسند و این کار لازم گرفته که پیامبرانی از طرف خدا باشند و در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۲

این راه هدایتشان کنند، شاید فاطِرِ السَّماواتِ ... به این قسمت تربیت هم شامل باشد، خلاصه فاطِرِ السَّماواتِ ... بودن «یدعوکم» را لازم گرفته است آنهم فقط با ارسال رسل میسر است و اللّه العالم. در اینجا دو مسئله هست:

اول: می‌شود گفت که «من» در مِنْ ذُنُوبِكُمْ برای بیان است یعنی دعوت می‌کند تا ایمان بیاورید و گناهان شما را بیامرزد ولی در قرآن هر که این جمله در بیان دعوت مشرکان بوده با «من» آمده است مانند این آیه و آیه ۳۱ از سوره احقاف و آیه ۴ از سوره نوح و هر جا که درباره مؤمنان آمده بدون «من» آمده است مانند: ... وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ... يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ صف/ ۱۲ و آیه ۷۱ از احزاب و ۳۱ از آل عمران، علی هذا در ایمان آوردن مشرک فقط قسمتی از گناهان آمرزیده می‌شود و با ادامه آن همه‌اش از بین می‌رود و اللّه العالم.

دوم: شرک و گناهان سبب می‌شود که انسان پیش از رسیدن به اجل معین از بین برود يُؤَخِّرَكُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى حاکی است که

اگر در شرک و کفر اصرار ورزید انتقام خدا پیش از اجل معین شما را از بین خواهد برد، این مطلب در سوره نوح/ ۴ نیز آمده است، اقوامی که به قهر خدا از بین رفته‌اند همه مشمول این آیه هستند، علی هذا ایمان و گناهان را در تغییر سرنوشت انسان دخالت تامّ و تمامی است.

قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونا عَمَّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا بِسُلْطانٍ مُبِينٍ این قسمت اشکال دیگر مشرکان است، ظاهر آنست که آنها در مقابل استدلال گذشته قانع شده و جوابی پیدا نکرده‌اند، لذا بهانه دیگر آورده و گفته‌اند: اگر خدا می‌خواست مثلا فرشته می‌فرستاد، شما مانند ما بشری بیش نیستید و نمی‌توانید تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۳

پیامبر باشید، پس در این دعوت می‌خواهید دین اجداد ما را از ما بگیرید و اگر راست می گوئید معجزه‌ای بیاورید تا ما را به رسالت شما قانع کند، ظاهرا نظرشان غیر از معجزاتی بود که پیامبران آورده بودند علی هذا این بهانه جویی دیگری بوده است و شاید لفظ «مبین» اشاره به آن باشد یعنی: اینکه آورده‌اید آشکار و قانع کننده نیست، در آیه ۹ خواندیم که جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ.

۱۱- قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ ما كانَ لَنا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ این آیه جواب گفته آنهاست که گفتند: شما مانند ما بشری هستید ...

یعنی درست است که ما نظیر شما بشریم ولی خدا از میان همین بشرها هر که را بخواهد بر او منت می‌نهد و نبوت عطا می کند و این سنت خدایی است، اما معجزه که خواستید آن دست ما نیست آنچه آورده‌ایم به اذن خدا بوده و اینکه می‌خواهید باید خدا بیاورد، جمله وَ عَلَى اللَّهِ ... حاکی است که در مقابل لجاجت و عذر تراشی‌های شما باید ما و مومنان بر خدا اعتماد کرده و به کار خود ادامه بدهیم و سست نباشیم و حتی در فرستادن معجزه بر او اعتماد کنیم که اگر بخواهد می‌فرستد.

۱۲- وَ ما لَنا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدانا سُبُلَنا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكِّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ این آیه استدلال بر توکّل در آیه سابق است یعنی: خدایی که ما را به راههای حق هدایت کرده و راه خود را یافته‌ایم چرا بر او اعتماد نکنیم، وَ لَنَصْبِرَنَّ نتیجه گیری از «هدانا» است یعنی چون هدایت یافته‌ایم و در حق بودن راه خود شکی نداریم علی هذا در مقابل فشاری که بر ما وارد می کنید استقامت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۴

خواهیم نمود، آن وقت در مقام ترقّی فرموده: نه تنها ما، بلکه هر که توکّل کننده است باید بر خدا توکل کند.

۱۳- وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنا فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ این آیه در بیان آنست که مشرکان پس از مغلوب شدن در مقام استدلال خیره سری را بالا برده و شروع به شاخ و شانه کشیدن کردند و به پیامبران گفتند: به طور حتم شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، در مقابل این تهدید، خدا به پیامبران وحی فرمود که در کار خود ثابت قدم باشید کافران را هلاک خواهم کرد، به شما ضرری نتوانند زد. منظور از عود بملّت آن نیست که پیامبران قبلا مشرک بوده‌اند، بلکه ظاهرا منظور آن است که: همانطور که قبلا با ما همرنگ بودید و از این سخنان نمی گفتید باز به آن حالت برگردید به دلیل آنکه نگفته‌اند «الی ملتنا» بلکه گفته‌اند فِي مِلَّتِنا.

لفظ «او» به معنای «الا ان» است چنان که در مجمع البیان گفته است، یعنی شما را خارج خواهیم کرد مگر آنکه در دین ما برگردید، المیزان آن را به معنای تردید گرفته و «لتعودن» را به معنی «لنعیدنکم» فرموده است یعنی یا خارج می کنیم و یا در ملت خود بر می گردانیم.

۱۴- وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ تتمه مطلب آیه گذشته است یعنی: پس از هلاک کردن آنها شما را در جای آنها ساکن می کنیم «ذلک» اشاره است به اسکان در زمین. خوف از عظمت و خوف از عذاب خدا سبب می‌شود که اینگونه اشخاص در جای ظالمان ساکن شوند، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۵

علی هذا ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِي ... در جای «آمنوا و عملوا الصالحات» در آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... نور/ ۵۵ است. آنان که از مقام و وعید خدا نترسند دچار فنا و زوال خواهند بود.

۱۵- وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ استفتاح طلب فتح و غلبه است، فاعل آن «رسل» می‌باشد یعنی: پیامبران خدا طلب غلبه کردند که بر کفار غالبشان کند، خدا آنها را یاری کرد، در نتیجه هر که ظالم و لجوج بود به خسران و ناامیدی رسید، در آیات دیگر می‌خوانیم که پیامبران به هنگام مأیوس شدن از ایمان قومشان، از خدا طلب پیروزی کرده و می گفتند: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ اعراف/ ۸۹.

۱۶- مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقى مِنْ ماءٍ صَدِيدٍ ضمیر «ورائه» راجع است به «کل جبار» یعنی عذابشان فقط هلاکت دنیا نیست بلکه در پی او جهنم هست و در آن از آبی که چرک است آب داده می‌شود صدید صفت ماء است، صدید را چرک معنی کرده‌اند «۱».

در بعضی آیات به جای صدید حمیم آمده است وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ محمّد/ ۱۵ و در بعضی آمده: هذا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ص/ ۵۷، شاید همه یکی و شاید غیرهم باشند «اعوذ باللّه من عذاب النار».

۱۷- يَتَجَرَّعُهُ وَ لا يَكادُ يُسِيغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ما هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِيظٌ یعنی آن را جرعه جرعه فرو می‌برد و امکان ندارد که به آسانی از خلق پائین

---

(۱) در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات اللّه علیه نقل شده:

«الصديد هو الدم و القيح من فروج الزوانى فى النار»

. تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۸۶

ببرد، منظور از يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ آنست که عوامل مرگ از هر جا به او حمله‌ور می‌شوند و هر یک از آن شکنجه‌ها می‌تواند او را قالب بی روح کند ولی چون در آنجا مرگ وجود ندارد او نمی‌میرد، غرض از وَ مِنْ وَرائِهِ ... حاکی از ادامه عذاب است «۱».

۱۸- مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلى شَيْءٍ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ به نظر می‌آید این آیه راجع به دنیا و جواب سؤالی است که به نظر می‌رسد و آن اینکه: اعمال و تلاشهای کافران چرا آنها را به سعادت نمی‌رساند در جواب آمده حکایت اعمال و تلاش آنها مانند خاکستری است در مقابل طوفان شدید، همانطور که از آن خاکستر چیزی به دست نمی‌آید همچنین از اعمال آنها چیزی که سبب سعادت شود به دست نمی‌آید، گمراهی دور همان است که انسان زحمت بکشد و نتیجه‌ای عایدش نگردد. لفظ «رماد» نشان می‌دهد که آن اعمال شرک آلود از اول سوخته و حبط و خاکستر بود و گرنه می‌فرمود «کتراب- کدقیق»، آن عبارت اخرای حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا ... بقره/ ۲۱۷ است در المیزان فرموده: ظاهرا این آیه از کلام موسی علیه السّلام نیست، بلکه مانند نتیجه حاصلشده از آنست.

اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ یعنی باد بشدت بر آن وزید «اعمالهم» بدل اشتمال است از «الذین» مانند: «رأیت زیدا ثوبه».

---

(۱) به نظر می‌آید: اینها مجسم شده همان غصه‌ها و خونابه‌هایی است که بر حلق بیچارگان در زندگی دنیا می‌ریخته‌اند.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۲۸۷

[سوره إبراهيم (۱۴): آیات ۱۹ تا ۳۴]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ ما ذلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰) وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ لَهَدَيْناكُمْ سَواءٌ عَلَيْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِيصٍ (۲۱) وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۲۲) وَ أُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ (۲۳)

أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ (۲۴) تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۵) وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ (۲۶) يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ (۲۷) أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ (۲۸)

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ (۲۹) وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰) قُلْ لِعِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خِلالٌ (۳۱) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهارَ (۳۲) وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ (۳۳)

وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۸۹

۱۹- آیا نمی‌دانی که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است، اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد.

۲۰- و این بر خدا دشوار نیست.

۲۱- همه مردم برای خدا آشکار می‌شوند، ضعیفان به پیشوایان خود بین می‌گویند: ما پیرو شما بودیم آیا چیزی از عذاب خدا را از ما می‌کاهید؟ گویند: اگر خدا ما را هدایت می‌کرد شما را هدایت می‌کردیم، اکنون خواه بی‌تابی کنیم یا نه، راه فراری نداریم.

۲۲- آن گاه که از کار آخرت فراغت حاصل شود، شیطان گوید: خدا به شما وعده حق داد، من وعده دادم و خلف کردم، مرا بر شما تسلطی نبود بلکه دعوت کردم، پذیرفتید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، شما هم فریادرس من نیستید، من بیزارم از طاعتی که مرا در آن شریک کردید، ظالمان را عذابی دردناک هست.

۲۳- کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند داخل می‌گردند به بهشتهایی که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن جاودانانند، گفتگویشان در آنجا سلامت باداست.

۲۴- آیا نمی‌دانی خدا چگونه مثل زده است، کلمه پاک مانند درخت پاک است، ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.

۲۵- میوه‌اش را در هر وقت به اذن خدایش می‌دهد خدا این مثلها را برای مردم می‌زند تا متذکر گردند.

۲۶- مثل کلمه پلید مانند درخت پلید است که از روی زمین کنده و آن را ثباتی نیست.

۲۷- خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به وسیله قول ثابت تثبیت می‌کند، در دنیا و آخرت و ظالمان را گمراه می‌کند و آنچه بخواهد می‌کند.

۲۸- آیا ندانسته‌ای کسانی را که نعمت خدا را از روی کفران تبدیل کرده و قوم خود را به خانه هلاک کشیده‌اند.

۲۹- آن جهنم است که داخل آن می‌شوند و بد منزلی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۰

۳۰- برای خدا شریکانی قرار دادند تا مردم را از راه او باز دارند، بگو: لذت برید که بازگشتتان به آتش است.

۳۱- بندگان مؤمن من بگو: نماز بخوانند و از آنچه روزیشان کرده‌اید، پنهانی و آشکارا انفاق کنند، پیش از آنکه بیاید روزی که در آن معامله و دوستی نیست.

۳۲- خدا آنست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آبی نازل کرده و با آن از میوه‌ها برای شما روزی به وجود آورده است و برای شما کشتی‌ها را مسخر کرده تا در دریا به اذن خدا جاری شوند و برای شما نهرها را مسخر نموده است.

۳۳- و برای شما آفتاب و ماه را که پیوسته در حرکتند مسخر کرده و نیز برای شما شب و روز را رام کرده است.

۳۴- و از هر آنچه خواسته‌اید به شما داده است و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، تمام نتوانید کرد، حقا که انسان بسیار ظالم و بسیار ناسپاس است.

کلمه‌ها

عزیز: عزت: توانایی. «عز الرجل عزا: صار عزیزا- قوی بعد ذلة» راغب گوید: عزت حالتی است که از مغلوب شدن انسان مانع می‌شود. مراد از عزیز در آیه مشکل و نارسیدنی است.

برزوا: بروز: آشکار شدن. براز: فضای خالی. «برزوا»: آشکار شدند و در براز و فضای خالی حاضر شدند.

تبعا: تبع (بر وزن شرف): تابع و پیرو. مفرد و جمع در آن یکسان است.

محیص: حیص: عدول و کنار شدن. «حاص عنه حیصا: عدل و حاد» محیص اسم مکان است به معنی قرارگاه و محل کنار شدن.

قضی: قُضِیَ الْأَمْرُ: کار تمام شد، منظور تمام شدن محاسبه محشر و تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۱

رفتن به آتش و بهشت است.

مصرخکم: صراخ و صریخ: صیحه شدید (فریاد)، یاری خواستن و یاری کردن. مصرخ: فریادرس و یاری کننده.

تحیتهم: تحیّت: هر دعا و ثنا و تعارفی است که شخص در روبرو شدن با شخص دیگر بر زبان می‌آورد، آن در اصل مصدر «حیاک اللَّه تحیة» است.

طیبة: طیب: دلچسبی و طبع‌پسندی. طیب: دلچسب و طبع‌پسند مونث آن طیبه است، راغب گوید: طیب آنست که حواس و نفس از آن لذت برد مقابل آن خبیث است که به معنی پلید و تنفرآور است «خبث خبثا: ضد طاب» شجرة: شجر: مطلق درخت مفرد آن شجره است.

اصلها: اصل در آیه به معنی ریشه، فرع به معنی شاخه و در اصل به معنی بالا رفتن است.

اکلها: اکل (بر وزن عقل): خوردن و بر وزن عنق: خوردنی و میوه.

اجتثت: جث: کندن و قطع کردن. در قاموس قطع کردن و از ریشه کندن گفته است «اجتثت». از ریشه کنده شده است.

بوار: بوار: هلاکت. اصل آن بور به معنی کساد یا کساد بیشتر است.

یصلونها: صلی: ملازمت. «صلی الرجل النار: لزمها» بریان کردن، سوختن و داخل شدن نیز گفته‌اند، در قرآن دخول توأم با ملازمت در نظر است «یصلونها»: داخل و ملازم آن می‌شوند.

قرار: استقرار و محل استقرار، مصدر و اسم مکان آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۲

انداد: ند (بکسر نون): مثل و نظیر «الند: المثل و العدل» راغب گوید ند شیء شریک آنست در جوهرش و آن نوعی مماثلت می‌باشد جمع آن انداد می‌باشد.

مصیرکم: مصیر در آیه مصدر میمی است به معنی بازگشتن «مصیرکم» بازگشت شما.

خلال: خلل (بر وزن شرف): گشادگی میان دو چیز. جمع آن خلال است، ایضا خلال به معنی دوستی است، در آیه این معنی مراد

است گویی دوستی و مودت قلب را شکافته در خلال آن قرار می گیرد.

سخر: تسخیر: رام کردن و مطیع کردن.

فلک: کشتی. آن در مفرد و جمع به کار می‌رود، با وصف آن، مراد روشن می‌شود.

دائبین: دئب: عادت. شأن. تلاش. دائب: عادت کننده منظور از «دائبین» آنست که در حرکت خود مستمرند و به آن عادت دارند.

لا تحصوها: احصاء: تمام کردن شمارش. «لا تحصوها»: شمارش آن را تمام نمی کنید.

ظلوم: صیغه مبالغه است به معنی بسیار ظالم، کفار: بسیار ناسپاس.

شرحها

بدنبال بیان «ایام اللَّه» به وسیله موسی علیه السّلام در این آیات بیان شده که خلقت آسمانها و زمین حق است و لذا آخرت حتمی است و در آن مردم در پیشگاه خدا به دو گروه تقسیم می‌شوند اول مستکبران و پیروان آنها که در آتش خواهند بود، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۳

پیشوایان ستمگر و حتی شیطان از پیروان خود بیزاری خواهند کرد. دوم اهل ایمان و عمل صالح، که در رحمت خواهند بود.

همچنین بیان شده که کلمه توحید مانند درخت پاکی است که ثمره خود را در دنیا و آخرت خواهد داد، اما کلمه شرک مانند درخت پلیدی است که از ریشه برکنده شده و استقرار ندارد و نیز در مقابل آنان که نعمتهای خدا را به هدر داده و خود را بدبخت کرده‌اند به اهل ایمان دستور داده که آنها با نماز و انفاق خود را از شقاوت برهانند، آن گاه در آیاتی چند روشن شده که مردم برای هدایت شدن دلائل کافی در اختیار دارند، اگر در آنها تدبر کنند.

آری آیات فوق درسها و گوشه‌هایی از نظام زندگی و قوانین لا یتغیر جهان است که انسانها در مسیر آن، به سعادت و شقاوت می‌رسند در این آیات با تکرار أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ، أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً به اهمیت این مسائل اشاره شده است.

۱۹- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ این آیه در بیان آنست که خلقت آسمانها و زمین هدفدار است و باید منجر به آخرت شود و گرنه خلقت آنها عبث می‌شود علی هذا این آیه در عین مطلب مستقل بودن، مقدمه آیه: وَ بَرَزُوا لِلَّهِ ... است، رؤیت در آیه به معنی علم است زیرا نگاه کردن در اینجا مناسب نیست، ناگفته نماند در اکثریت آیات که أَ لَمْ تَرَ- أَ لَمْ تَرَوْا- أَ لَمْ یَرَوْا بدون «الی» آمده به معنای علم می‌باشد. «بالحق» یعنی توأم با حق بودن و آن اشاره به علت غایی و هدفدار بودن خلقت آسمانها و زمین است و آن رسیدن به غایت و هدف نهایی است و اگر هدف خود خلقت باشد عبث خواهد بود أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۴

مؤمنون/ ۱۱۵.

در المیزان فرموده: فعل در صورتی حق می‌شود که فاعل، از آن غرضی داشته باشد و اگر از فعل فقط خودش قصد شود آن فعل باطل است و اگر فعل باطل دارای نظم و مقررات باشد، آن بازیچه خواهد بود مانند بازیچه اطفال، و چون فعل خدا حق است پس خلقت آسمانها و زمین لازم گرفته که عالمی بعد از آنها باشد و گرنه فعل خدا باطل می‌شود، غایت آن رجوع الی اللَّه است: وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی نجم/ ۴۲ در سوره یونس ذیل آیه پنجم سخنی در این زمینه آمده است، به آنجا رجوع شود.

جمله: إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ ... حاکی است که خدا آنها را برای رفع حاجت و کمبود نقص خود خلق نکرده است و نیازی ندارد به دلیل آنکه اگر بخواهد شما را می‌برد و بدون شما نیز او خداست، نظیر: یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ فاطر/ ۱۵ و ۱۶، اما اضافه کردن وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ برای آنست که اگر روی زمین بدون انسان می‌ماند

خلقت باز عبث می‌شد و چون خدا عبث نمی‌کند لذا آمدن خلق جدید لازم است.

۲۰- وَ ما ذلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ لفظ «ذلک» اشاره است به بردن آنها و آوردن خلق جدید، یعنی اینکار بر خدا مشکل نیست.

۲۱- وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ قالُوا لَوْ هَدانَا اللَّهُ لَهَدَیْناکُمْ سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِیصٍ این آیه راجع به گفتگو و مخاصمه پیشوایان ستمگر و پیروان آنها در روز

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۵

قیامت است که در سوره حمد آیه غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ گذشت، ایضا این آیه از نتائج خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ است که گفته شد این گفتگو در سوره سبأ آیات ۳۱- ۳۳ و در سوره غافر آیات ۴۷- ۴۸ و در جاهای دیگر نیز آمده است.

آیات روشن است در اینکه کسانی که کورکورانه از پیشوایان ستمگر پیروی کرده و آنها را در رسیدن به آرزوهای شوم و اعمال ستمگرانه یاری کرده‌اند، به آنها خواهند چسبید که بیائید از ما دفاع کنید یا مقداری از این عذاب بکاهید، آنها در جواب خواهند گفت: که ما نیز مثل شما گرفتاریم.

بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعاً ظاهرا به معنی حاضر شدن در صحرای محشر باشد نظیر وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً کهف/ ۴۷ بعضی‌ها ظاهر شدن باطنها و اسرار را گفته‌اند مانند یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفی مِنْکُمْ خافِیَةٌ حاقه/ ۱۸، منظور از مُغْنُونَ عَنَّا کفایت کردن و دفع کردن است، غرض از لَوْ هَدانَا اللَّهُ ... می‌شود هدایت به تخلص از عذاب است یعنی اگر خدا راه فرار به ما نشان می‌داد ما هم به شما نشان می‌دادیم و یا منظور هدایت دنیاست مراد از «تبعا» پیروی کورکورانه و بدون درخواست دلیل است، مراد «علینا» ظاهرا هر دو گروه است آری پیروان و گمراهان نادان روز قیامت به سعودی‌ها، صدام‌ها، انور سادات‌ها، ریگانها و ... خواهند چسبید که ما از شما پیروی کردیم ما را از آتش نجات بدهید ...

۲۲- وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمَّا قُضِیَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی.

این آیه یکی از مصادیق و جزئیات آیه گذشته است و آن اینکه شیطان در روز قیامت آشکار شده و پیروان خود را محکوم خواهد کرد و از آنها بیزاری تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۶

خواهد نمود.

منظور از الشیطان، ابلیس و رئیس اغواء کنندگان است که کارش را از آدم ابو البشر شروع کرد.

روز قیامت وقتی که حساب خلائق تمام شد و اهل بهشت به بهشت و اهل آتش به آتش رفتند، شیطان بر پیروان خود ظاهر شده و می‌گوید: خدا بشما وعده حق داد و آنچه خدا از بعث و جزاء و بهشت و جهنم و سعادت در دنیا وعده داده بود همه حق بود و واقع شد، من هم وعده کردم که حق، معادی، جزائی و ... نیست ولی من خلف وعده کردم»

وانگهی من بر شما تسلّطی نداشتم که شما را به افکار ناپاک و اعمال بد مجبور کنم و در مقابل من مسلوب الاختیار باشید، بلکه فقط من با وسوسه دعوت کردم شما هم پذیرفتید.

فَلا تَلُومُونِی وَ لُومُوا أَنْفُسَکُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.

مرا ملامت نکنید که چرا وسوسه کردم، چون دشمن کارش همین است بلکه خودتان را ملامت کنید که چرا از من پذیرفتید، من فریادرس و نجات دهنده شما از این عذاب نیستم، شما نیز نجات دهنده من نمی‌باشید، رابطه‌ای فیما بین نداریم.

من به آنچه مرا با خدا شریک کردید کافر شدم مراد از «ما» در جمله إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ اطاعت و عمل به وسوسه اوست نه عبادت به او. این یک حقیقت قرآنی است که روز قیامت معبودهای باطل از عبادت و اطاعت کنندگان خود بیزاری خواهند کرد چنان که در ذیل آیه: فَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنَّا ... بقره/ ۱۶۷ گذشت، مراد از «کفرت» حال است یعنی

(۱) یعنی: کذب وعده من ظاهر شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۷

اکنون کافر شدم.

در توحید صدوق از امیر المؤمنین علیه السّلام و در کافی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که مراد از «کفرت» در آیه برائت است (تفسیر صافی).

جمله إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ تتمه سخن شیطان و یا قول خداست.

۲۳- وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ.

این آیه نتیجه دوم خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ است که در اثر ایمان و عمل صالح وارد بهشت جاودان خواهند بود، درباره کفار خواندیم که از یکدیگر تبری می‌کنند ولی درباره اهل بهشت فرموده: تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ، از این به نظر می‌آید که منظور گفتگوی اهل بهشت است میان خودشان یعنی در وقت ملاقات، یکدیگر را با سلام و سلامت باش پذیرایی می‌کنند لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً واقعه/ ۲۶، احتمال دارد که مراد سلام ملائکه به آنها باشد (رعد/ ۲۴) یا سلام خدا (یس/ ۵۸).

۲۴- أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ.

۲۵- تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ «۱».

این دو آیه مثلی است در زمینه توحید و اثرات آن، مراد از کلمه طیّبه، اقرار به توحید است که از روی اعتقاد باشد و شخص بر آن تکیه کند، چنان که فرموده: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا ... احقاف/ ۱۳، فصلت/ ۳۰، علی هذا کلمه لا- اله الا اللَّه از روی اعتقاد جازم، همان کَلِمَةً طَیِّبَةً است، این

(۱) گویند: کلمهٔ بدل اشتمال است از «مثلا»، «کشجرهٔ» تقدیرش «هی کشجرهٔ» می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۸

کلمه، اصل و ریشه ثابت دارد و آن «اللَّه» است و یا جهان طبیعت که زبان گویای توحید است «۱» شاخه‌های آن که در عالم گسترده است عبارتند از عقائد حقه امثال نبوت، معاد، امامت و مانند آن و نیز عبارتند از اخلاق پاک، امثال مروت، عاطفه شجاعت، صدق، صفا و امثال آن و ایضا عبارتند از اعمال نیک، که انسان را پیوسته در «سیر الی اللَّه» تکامل بخشیده و سبب سعادت او و نوع انسان می‌گردد.

بدین طریق، مثل عبارت است از درخت پاکی که ریشه‌اش در زمین ثابت و شاخه‌اش در آسمان است و پیوسته میوه می‌دهد، شاید بِإِذْنِ رَبِّها اشاره به «کل حین» باشد زیرا که درختان معمولی چنین نیستند و اگر اذن خدا باشد پیوسته و بیوقفه میوه می‌دهند، علی هذا آن درختی است که فرض شده و اینکه بعضی درخت خرما و بعضی درخت دیگر گفته‌اند احتیاج به تحقیق و بحث نیست.

ممثل عبارت است از شهادت به لا اله الا اللَّه از روی اعتقاد جازم با آثار آن گفته شد.

جمله وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ ... برای آنست که انسان بداند در رسیدن به سعادت دو جهان از شهادت بر توحید و استقامت در آن ناگزیر است.

لازم است در اینجا به چند روایت نظر افکنیم:

در تفسیر عیاشی آمده: محمّد بن یزید می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام از قول خدا وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ پرسیدم فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اصل آن درخت، علی علیه السّلام فرع آن، امامان از فرزندان آن دو، شاخه‌های آن می‌باشند، علم امامان ثمره

آن و شیعه‌شان برگهای آن هستند، آیا در این فضلی می‌بینی؟ گفتم: نه و اللّه «۲» فرمود: مؤمن می‌میرد برگی از آن درخت می‌افتد و چون متولد می‌شود

---

(۱) چنان که در آیات اخیر خواهد آمد.

(۲) ظاهرا مراد آنست که این تقسیم از روی واقعیت است و در آن تبعیض نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۲۹۹

برگی در آن می‌روید، گفتم: هر وقت به اذن خدا میوه می‌دهد یعنی چه؟ فرمود یعنی آنچه از علم امام در هر وقت که بخواهند به مردم می‌رسد.

در روایت دیگر از امام صادق علیه السّلام درباره هر دو آیه نقل شده که فرمود:

این مثلی است که خدا درباره اهل بیت پیامبرش و دشمنان آنها زده ... به نظر می‌آید چنان که در المیزان فرموده: این روایات از باب تطبیق باشد.

۲۶- وَ مَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ.

بنا بر آنکه در آیه گذشته گفته شد مراد از کلمه خبیثه، کلمه شرک است و آن به حکم: إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً ثبات و استقرار ندارد بلکه محکوم و ناپایدار است، آری شرک بی‌پایه و بی ثبات است که موجودات جهان آن را نفی می‌کند، در این آیه، مثل درخت پلیدی است که از روی زمین کنده شده و ثباتی ندارد، این یک درخت فرضی است، لازم نیست پی روئیدنیها رویم که کدام درخت ریشه ندارد و به درختان دیگر می‌پیچد و از آنها تغذیه می‌کند که بگوئیم حنظل و نظیر آنست. ممثل کلمه شرک است که پایه‌ای ندارد و جز شر و ضرر از آن تولید نمی‌شود.

در مجمع از امام باقر علیه السّلام نقل شده: «هذا مثل بنی امیه».

۲۷- یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ.

دقّت در آیات نشان می‌دهد که منظور از قول ثابت همان کلمه طیبه و شهادت لا اله الا اللّه از روی اعتقاد است، باء در «بالقول» به معنای سبب است یعنی خدا اهل ایمان را به وسیله آن قول ثابت در دنیا و آخرت تثبیت می‌کند و در راه هدایت و سعادت پایدار می‌دارد، در مقابل، ظالمان را که به کلمه خبیثه و شرک چسبیده‌اند گمراه می‌کند و این هر دو را که بخواهد می‌کند ولی از روی

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۰

علل و مقتضیّات می‌کند یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ نشان می‌دهد که بنده، ظلم را با اختیار خود شروع می‌کند، سپس خدا گمراهش می‌نماید چنان که فرموده:

فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف/ ۵ در این زمینه مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

ناگفته نماند: تثبیت، ثمره و نتیجه قول ثابت است.

۲۸- أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ.

این آیه و دو آیه بعدی درباره آنهایی است که به کلمه خبیثه شرک و کفر چسبیده و در اثر کفران، نعمت خدا را به نقمت مبدل کرده‌اند و به جای رسیدن موهبات و سعادت دنیا و آخرت، خودشان و قوم خود را اهل جهنم کرده‌اند و از اینکه قوم خود را وارد جهنم کرده‌اند فهمیده می‌شود که مراد از «الذین» همان مستکبران و پیشوایان ستمگر هستند که در آیه ۲۱ گذشت، درباره فرعون آمده:

یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ هود/ ۹۸ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ قصص/ ۴۱، منظور از تبدیل نعمت در آیه ظاهرا

استفاده‌های انحرافی از نعمتهای خداست و اگر مراد تبدیل شکر به کفران باشد منظور شکر عملی است، آیه خطاب است به رسول خدا، یعنی: آیا نگاه نکردی به آنان که از اقوام گذشته و از قوم تو که نعمت خدا را تبدیل کردند.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«نحن و اللَّه نعمهٔ اللَّه التی انعم بها علی عباده و بنا یفوز من فاز»

و نیز از علی علیه السّلام نقل شده: مراد از «الذین» کفار قریش است و نیز از آن حضرت منقول است که مراد از آن دو گروه بدکار از قریش بنی امیه و بنی مغیرهٔ می‌باشند.

ناگفته نماند: همه اینها از باب مصداق است، مضمون آیه اعم از اینهاست.

۲۹- جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۱

این آیه بیان دار البوار در آیه سابق است، قرار به معنی قرارگاه و محل استقرار است، منظور از «یصلونها» داخل شدن در جهنم و ملازم شدن در آنست.

۳۰- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی النَّارِ.

این همان چسبیدن به شرک و ترک کردن کلمه طیبه لا اله الا اللَّه است، ولی در شرک کمی لذت می‌برند و بازگشتشان به آتش است، منظور از انداد، بتها و معبودهای باطل است، یعنی: به آنان که از بزرگان مشرکین برای خدا شریکان قرار داده‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، بگو: لذت برید که ...

۳۱- قُلْ لِعِبادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا یُقِیمُوا الصَّلاهَ وَ یُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَهً مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلالٌ «۱».

اقامه نماز و انفاق از آثار و شاخه‌های کلمه طیبه است، در مقابل آنان که به شرک چسبیده، خود و قومشان را به آتش کشیده‌اند دستور رسیده که آن حضرت به بندگان خدا بفرمایند که در مدت زندگی نماز بخوانند و انفاق کنند که در روزی که همه ارتباطات قطع می‌شود از رحمت خدا دور نباشند، انفاق آشکار و پنهان هر دو مطلوبند، انفاق آشکار مردم را تشویق می‌کند، انفاق پنهانی خالی از ریا و وسوسه است رجوع شود به إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمَّا هِیَ ... بقره/ ۲۷۱ غرض از لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلالٌ قطع شدن علائق فیما بین است: وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ بقره/ ۱۶۶. انفاق در آیه، مطلق انفاق است، آیه مکی است و آن وقت هنوز زکاهٔ واجب نشده بود.

در تفسیر عیّاشی از سماعهٔ نقل شده «و لکن اللَّه فرض فی الاموال حقوقا غیر الزکاهٔ» آن وقت آیه را شاهد آورده است.

---

(۱) در اینجا مطلبی هست که در نکته‌ها خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۲

۳۲- اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ الْأَنْهارَ.

این آیه و دو آیه بعدی در این زمینه است که عالم پر از دلائل توحید است که اگر مردم دقت کنند به توحید راه خواهند یافت، این سه آیه در حقیقت ریشه و پایه‌های ثابت کلمه طیبه لا اله الا اللَّه هستند و مصداق أَصْلُها ثابِتٌ می‌باشند.

خلقت آسمانها و زمین، نزول بارانها، روئیدن میوه‌ها، مسخر شدن دریاها به وسیله کشتی‌ها و رام شدن نهرها و برگشتن اضافی آنها به دریاهایی که بارانها از آنها به وجود آمده‌اند از نظامات عجیب جهان و حاکی از جریان یک مشیّت ازلی در آنهاست و به خوبی روشن می‌کند که گرداننده همان آفریننده است.

نظیر این آیه در بقره/ ۱۶۴ گذشت. تکرار «لکم» در سه مورد و در آیه بعدی نشان می‌دهد که همه اینها برای بشر و بشر برای

توحید است.

۳۳- وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ تتمه بیان نظم جهان است، رام شدن خورشید و ایستادن آن در فاصله معین از زمین و نور و حرارت آن به اندازه متناسب، فاصله معین ماه، رام شدن آن، تأثیر آن در جزر و مد، نشان دادن زمانها و وقتها، پیدایش شب و روز، متوالی بودن آن دو، تأثیر آن در بقاء حیات، از بزرگترین دلائل توحید و اداره این نظام به دست توانای خداست. دقت در حقائقی که علم در این زمینه کشف کرده است انسان را به حیرت وا می‌دارد.

۳۴- وَ آتاكُمْ مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.

این آیه در بیان آنست که: آنچه در زندگی لازم داشتید خدا همه آنها را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۳

به وجود آورده است، مراد از سؤال، سؤال به زبان فطرت است و گرنه سؤالی در بین نبوده است نظیر: وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتَها فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَواءً لِلسَّائِلِينَ فصلت/ ۱۰.

منظور از لا- تُحْصُوها اتمام شمارش است یعنی اگر نعمتهای خدا را بشمارید قادر به اتمام شمارش آنها نیستید، جمله: إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ در بیان آنست که: با وجود اینهمه موهبت‌ها انسان بسیار ظالم و بسیار ناسپاس است که قدر آنها را نمی‌داند و به خود ظلم می‌کند، ناگفته نماند «من» در مِنْ كُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ برای بیان است نه تبعیض ظاهرا سؤالهایی که در دعا کردن داریم در آیه منظور نیست بلکه فقط سؤالهای طبیعی و احتیاجهای واقعی منظور است و نیز آیه دلالت دارد که نعمتهای خدا خارج از حوصله شمارش است.

نکته‌ها

در حال از دنیا رفتن و برزخ:

در رابطه با آیه يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ روایاتی آمده است که اشاره به آنها لازم است، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده: شیطان در وقت مرگ نزد مردی از دوستان ما می‌آید، از چپ و راستش می‌آید تا او را از عقیده‌اش رو گردان کند، خدا از اینکار مانع می‌شود خدا این چنین فرموده:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ.

در روایت دیگر از امام باقر و امام صادق علیه السّلام نقل شده: چون شخص در قبر گذاشته شود، دو نفر ملک پیش او می‌آیند یکی از طرف راست و یکی از طرف چپش، شیطان روبروی او نشانده می‌شود که چشمانش از مس (همچون مس) است، به آن مرد گفته می‌شود چه می‌گویی در حق این مرد (رسول خدا) که از میان شما برخاسته و می‌گوید کی رسول خداست؟ آن مرد از این سؤال تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۴

مرعوب می‌شود، اگر مؤمن باشد جواب می‌دهد: محمّد رسول خداست به او گفته می‌شود: بخواب خوابی که در آن شری نیست، قبرش بقدر نه ذراع وسعت پیدا می‌کند و جایش را در بهشت می‌بینند، آن است قول خدا يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا و اگر کافر باشد گویند: این مرد که در میان شما بود کیست؟ که می‌گفت: من رسول خدایم می‌گوید: نمی‌دانم آن وقت او به شیطان واگذاشته می‌شود.

در این زمینه روایات زیادی در تفسیر عیاشی، مجمع البیان، برهان صافی و مانند آن نقل شده است، ظاهر آنها این است که منظور از «الاخرة» در آیه عالم مرگ و عالم قبر است.

لابیع فیه و لا خلال: ظهور آیه در آنست که در آخرت مطلقا دوستی نخواهد بود با آنکه آیه: الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ زخرف/ ۶۷ دلالت دارد که مؤمنان دوست یکدیگر خواهند بود. باید دانست:

رابطه ما بین این دو آیه اعم و اخص می‌باشد، آیه دوم آیه اول را تخصیص می‌دهد یعنی در آن روز دوستی نیست مگر ما بین مؤمنان نظیر آیه‌ای که می گوید:

وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ بقره/ ۲۵۴ و آیه‌ای که می گوید: مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ بقره/ ۲۵۵ یعنی بدون اذن خدا شفاعت نیست و با اذن خدا هست.

(استفاده از المیزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۵

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ (۳۵) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۶) رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ (۳۷) رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ (۳۸) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ (۳۹) رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ (۴۰) رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ (۴۱)

۳۵- و چون ابراهیم گفت: پروردگارا این سرزمین را ایمن گردان، مرا و فرزندانم را دور کن از اینکه بتها را عبادت کنیم.

۳۶- پروردگارا آنها بسیاری از مردمان را گمراه کرده‌اند، هر که از من پیروی کند از من است و هر که مرا عصیان کند، تو آمرزنده و مهربان هستی.

۳۷- پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در دره‌ای غیر قابل کشت نزد خانه محترم تو تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۶ اسکان دادم، پروردگارا تا نماز اقامه کنند، قلوب عده‌ای از مردمان را به آنها مایل گردان، به آنها از ثمرات روزی ده تا شکر گزارند.

۳۸- پروردگارا تو میدانی آنچه را که نهان می‌داریم و آشکار می کنیم، چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند.

۳۹- حمد خدای راست که در وقت پیری بر من اسماعیل و اسحاق را داد، حقا که خدا شنونده دعا است.

۴۰- پروردگار من، مرا و قسمتی از فرزندان مرا نمازگزار گردان، پروردگارا دعای مرا قبول فرما.

۴۱- پروردگارا مرا و پدر و مادرم و مؤمنان را بیامرز در روزی که محاسبه بر پا می‌شود.

کلمه‌ها

البلد: بلد: سرزمین «البلدة و البلدة کل قطعة من الارض عامرة او غامرة» راغب گوید: بلد مکانی است محدود، معین و محل انس به اجتماع ساکنین آن، به هر حال آن به معنی شهر نیست بلکه سرزمین و دیار است ولی بودن قریه و آبادی در آن شرط است و گرنه صحرا و بیابان نامیده می‌شود.

آمنا: آمن به معنی شخص ایمن آمده مانند وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً بقره/ ۱۲۶ و نیز به معنی دیار ایمن و صاحب امن، مانند بَلَداً آمِناً.

اصنام: کلبی در کتاب الاصنام ص ۵۳ نقل کرده: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد آن را صنم گویند و اگر از سنگ باشد وصن نام دارد جمع آن اصنام است، اصنام مجموعا پنج بار در قرآن مجید آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص:

۳۰۷

بواد: وادی: دره. سیلگاه راغب گوید: وادی در اصل محل جریان آب است، دره را از آن جهت وادی گویند، در آیه مراد دره است.

افئدة: فؤاد: قلب. جمع آن افئده است. «فأد» به معنی بریان کردن و حرکت و تحریک آمده است، قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا متأثّر و متحوّل می‌باشد.

تهوی: هوی: میل نفس. آن در میل مذموم و ممدوح هر دو به کار می‌رود، در قرآن بیشتر در میل مذموم و خواهش نفس و گاهی در میل ممدوح آمده است مانند این آیه، «تهوی»: میل می کند.

نعلن: علن و علانیه: آشکار شدن. «علن الامر علونا و علنا و علانیة:

ظهر و انتشر»، «نعلن»: آشکار می کنیم.

الکبر: کبر (بر وزن عنب و قفل): بزرگی قدر و مقام در بزرگی سن نیز آید مانند این آیه «الکبر»: پیری و بزرگسالی.

شرحها

این آیات درباره ابراهیم علیه السّلام است، به مناسبت این آیات همه سوره را سوره ابراهیم نامگذاری کرده‌اند، این آیات می‌تواند مصداقی باشد برای یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که ابراهیم علیه السّلام از مصادیق عالی آن است در این آیات دعای آن حضرت است که از خدا می‌خواهد او و فرزندانش را از عبادت بتها بر کنار دارد و آنها را به نماز خواندن مداوم گرداند، پدر و مادرش و مؤمنان را بیامرزد، در مناجاتش می گوید: من قسمتی از خانواده‌ام را در کنار خانه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۸

تو اسکان دادم تا بندگی تو کنند، مردم را به آنها مایل گردان، ایضا خدا را حمد می کند که در پیری باو دو پسر عنایت فرموده است.

۳۵- وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ.

منظور از بلد سرزمین مکه و حرم است، مراد از «آمنا» به نظر المیزان امن تشریعی است چنان که فرموده: وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً آل عمران/ ۹۷ و شاید منظور ایمنی معمولی باشد نظیر: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً نحل/ ۱۱۲، از آیه فهمیده می‌شود که آن حضرت به هنگام این دعا فرزندانی داشته است.

لازم است آیه‌ای که در بقره/ ۱۲۶ آمده است با این آیه مقایسه شود که هر دو یکی است یا دو دعا می‌باشند در دو وقت آیه بقره چنین است: وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلی عَذابِ النَّارِ ...

در آیه بقره «بلدا» نکره آمده است و «هذا» اشاره است بآن محل و جمله رَبِّ اجْعَلْ هذا بَلَداً آمِناً نشان می‌دهد که در وقت این دعا آبادی در آنجا نبوده است علی هذا این دعا در وقتی است که آن حضرت زنش هاجر و فرزند خردسالش اسماعیل را در سرزمین مکه قرار داد و دعا کرد که خدایا این محل را بلد امن گردان و به اهلش که در آینده خواهند بود از ثمرات روزی عطا فرما و نیز آن حضرت از لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ که در بقره گذشت دانسته بود که امامت نصیب ظالمان نخواهد بود، در اثر دعای او قبیله «هاجر هم» به آن محل آمده و در آنجا مسکن گزیدند، چشمه زمزم ظاهر شد، هاجر و اسماعیل با آنها زندگی نوینی آغاز کردند و آنجا آباد و بلد و دیار شد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۰۹

سپس که اسماعیل بزرگ شد، اسحاق نیز به دنیا آمد، ابراهیم با یاری اسماعیل، کعبه را بنا کرد آن وقت آنجا بلد شده بود لذا در این آیات به طور معرفه می گوید: هَذَا الْبَلَدَ و اشاره می کند به آن آبادانی که به وجود آمده بود و در آیه ۳۷ لفظ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ

نشان می‌دهد که کعبه را نیز در آن وقت بنا کرده بود و از إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ در آیه ۳۹ روشن می‌شود که در وقت این دعا اسحق نیز متولد شده بود، در صافی از علی علیه السّلام نقل شده که ابراهیم از لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ دانسته بود که امامت به ظالمان نخواهد رسید لذا در دعایش فرموده:

وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ.

نتیجه آنکه: دعاهای این سوره راجع به آخر عمر آن حضرت است و دعای بقره راجع به وقتی است که هاجر و فرزندش را در زمین مکه اسکان داد.

ناگفته نماند: جمله وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ ... آن نیست که آنها را به عدم بت‌پرستی مجبور کن که به هیچ وجه بت‌پرست نباشد بلکه قهرا منظور آنست که هر که از آنها خودش را در معرض هدایت قرار داد، هدایتش کن و نگذار مشرک باشد، اما آنها که خود راه شرک رفته و از معرض توحید کنار شدند، این دعا شامل آنها نمی‌شود، علی هذا این دعا فقط قسمتی از فرزندان آن حضرت را شامل می‌شود دیگر احتیاج نیست که گفته شود: بعضی از فرزندان آن حضرت مشرک شدند و دعای او مستجاب نگردید.

در روایتی از تفسیر عیاشی نقل شده که در اثر دعای ابراهیم احدی از فرزندان اسماعیل بت‌پرست نشدند، فرزندان اسماعیل گفتند: هؤلاء شفعائنا، کافر شدند ولی بتها را عبادت نکردند. در المیزان فرموده: ظاهرا روایت جعلی است.

۳۶- رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۰

این آیه استدلال است بر وَ اجْنُبْنِی ... در آیه سابق. یعنی مرا و فرزندانم را از عبادت بتان کنار کن که آنها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند و چون او و گمراهان قهرا دو گروه می‌شوند لذا فرموده: هر که تابع من باشد از من است می‌شود که آن برای وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ ... تفسیر باشد که با عنایت فرموده:

فرزندان من کسی هستند که از من تبعیت کنند، جمله فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ درباره وَ مَنْ عَصانِی حواله دادن آنهاست به غفران و رحمت خداوندی از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

قال تقدر ان تغفر له و ترحمه

ظاهرا در «عصانی» فقط معصیت منظور است نه شرک، علی هذا خواستن رحمت برای گناهکار مانعی ندارد، نظیر مطلب این آیه در روایات نیز آمده است، عیاشی از حلبی از امام صادق صلوات اللّه علیه نقل می‌کند که فرمود: هر که از شما از خدا بترسد و خود را اصلاح کند از ما اهل بیت است.

گفتم: از شما اهل بیت؟ فرمود: از ما اهل بیت: ابراهیم درباره آن گفته:

فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی در این وقت عمر بن یزید به امام گفت: از آل محمّد است؟ فرمود:

آری و اللّه از آل محمّد است، آری و اللّه از خود آل محمّد، آیا نمی‌شنوی که خدا فرماید إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ و گفته ابراهیم: فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی.

۳۷- رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ.

بنا بر آنکه گفته شد آن حضرت این دعا را در وقتی کرده که کعبه را بنا کرده بود و آنجا شهر شده بود مِنْ ذُرِّیَّتِی نشان می‌دهد که قسمتی از فرزندان و خانواده خود را در آنجا اسکان داده بود ولی اسحاق و مادرش سارا در فلسطین مانده بودند، ظاهرا مرادش خانواده اسماعیل باشد به دلیل جمع آمدن لِیُقِیمُوا ... تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۱

منظور از غَیْرِ ذِی زَرْعٍ سرزمین مکه است که کوهستان بود و قابل کشت نبود عِنْدَ بَیْتِکَ بنا بر آنکه گفته شد دلالت نمی‌کند که کعبه پیش از آن حضرت بنا شده بود رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاةَ حاکی است که اسکان ذریه برای پایه‌گذاری توحید و حق پرستی بوده

است، آن گاه دعا کرده که ذریه‌اش پیش مردم محبوب باشند و ارزاق خدا در اختیارشان باشد و در مقابل آنها شکرگزار باشند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که: ما ذریه ابراهیم و بقیه آنها هستیم

«نحن هم و نحن بقیة تلك الذریه»

در روایت دیگری از آن حضرت آمده است

«نحن بقیة تلك العترة».

۳۸- رَبَّنا إِنَّکَ تَعْلَمُ ما نُخْفِی وَ ما نُعْلِنُ وَ ما یَخْفی عَلَی اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ این آیه در تأکید دعای سابق است یعنی: خدایا تو پنهان و آشکار را دانا هستی و می‌دانی که از روی صمیم قلب و خواست جدی از تو می‌خواهم، آن وقت بطور کلی فرموده: هیچ چیز در جهان به خدا پوشیده نمی‌ماند.

۳۹- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ.

در مقابل موهبت دو فرزند به خدا حمد می‌کند، معلوم است که هر دو در وقت پیری به آن حضرت عطا شده است و نیز معلوم است که آن حضرت دعا کرده و از خدا فرزند خواسته است، ایضا از مقدم شدن اسماعیل روشن می‌شود که او برادر بزرگ بوده است.

۴۰- رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنا وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ ادامه دعاء آن حضرت است که می‌گوید: پروردگارا من و قسمتی از ذریه‌ام را نماز خوان گردان، منظور از «مقیم» پیوسته نماز خواندن و اهل توحید شدن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۲

است مِنْ ذُرِّیَّتِی نشان می‌دهد که آن حضرت دعاء طبیعی کرده و می‌دانسته است که همه نسل او نماز خوان نخواهند بود، چنان که در جای دیگر آمده: رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ بقره/ ۱۲۸، از این معلوم می‌شود که مرادش از وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ نیز همه فرزندانش نیست در آخر آیه، آمده پروردگارا دعای مرا اجابت کن، تقدیر آن «دعائی» است.

۴۱- رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ اینجا هم برای خود و هم برای پدر و مادرش و هم برای مؤمنان مغفرت خواسته است، آن حضرت در سه محل خودش را اول آورده و گفته است: وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ- رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاةِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی- اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ این شاید اشاره به فَمَنْ تَبِعَنِی ... باشد از خداوند خواستاریم ما را نیز از «مؤمنین» و مشمول دعای آن حضرت فرماید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۳

[سوره إبراهیم (۱۴): آیات ۴۲ تا ۵۲]

اشاره

وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ (۴۲) مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لا یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ (۴۳) وَ أَنْذِرِ النَّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَکُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَکُمْ مِنْ زَوالٍ (۴۴) وَ سَکَنْتُمْ فِی مَساکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْأَمْثالَ (۴۵) وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَکْرُهُمْ وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ (۴۶)

فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ (۴۷) یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ (۴۸) وَ تَرَی الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ (۴۹) سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النَّارُ (۵۰) لِیَجْزِیَ اللَّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ (۵۱)

هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِیُنْذَرُوا بِهِ وَ لِیَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ لِیَذَّکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (۵۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۴

۴۲- گمان نکن که خدا از آنچه ظالمان می‌کنند غافل است، آنها را تاخیر می‌اندازد برای روزی که چشمها خیره می‌شوند.

۴۳- به ذلت نگاه کننده و سر بالا گرفتگانند دیدشان به خودشان بر نمی‌گردد و قلوبشان خالی است.

۴۴- بترسان مردم را از روزی که عذاب به سوی آنها می‌آید، ظالمان گویند خدایا عذاب ما را تا مدت نزدیکی تأخیر بیانداز تا دعوت تو را اجابت کرده و پیرو رسولان باشم آیا از پیش قسم نخوردید که شما را زوالی نیست؟

۴۵- ساکن شدید در منازل کسانی که به خود ظلم کردند و دانستید با آنها چه کردیم و برای شما مثلها زده‌ایم

۴۶- مکرشان را کردند، مکرشان در نزد خداست و گرچه مکرشان موجب زوال کوه‌ها بود.

۴۷- گمان نکن که خدا خلف کننده وعده‌ها است که به رسولان داده است که خدا توانا و صاحب انتقام است.

۴۸- روزی که زمین بغیر این زمین و آسمانها مبدل می‌شود، مردم برای یکتای قهار ظاهر می‌شوند.

۴۹- می‌بینی گناهکاران را که در زنجیرها به همدیگر قرین شده‌اند.

۵۰- پیراهنهای آنها نوعی از قطران است و آتش چهره‌شان را می‌پوشاند.

۵۱- تا خدا هر کس را با عمل خود مجازات کند که خدا سریع الحساب است.

۵۲- این کفایت است برای مردم و تا با آن انذار شوند و بدانند که فقط اوست معبود یکتا و خردمندان متوجه شوند.

کلمه‌ها

تشخص: شخوص چشم، خیره شدن آنست، آن این است که چشم گشاده بماند و بسته نشود تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۵

الأبصار: بصر (بر وزن شرف): قوه بینایی، چشم، علم، منظور از آیه چشم است جمع آن ابصار می‌باشد.

مهطعین: هطع: شتاب و خیره شدن. اهطاع: شتاب و دراز کردن گردن.

مهطع کسی است که با ذلت و ترس نگاه می‌کند و از آنچه می‌بیند دیده بر نمی‌دارد.

مقنعی: اقناع: بلند کردن سر. مقنع: کسی که سرش را بلند کرده، مقنعون جمع آن است.

طرفهم: طرف (بر وزن عقل): نگاه کردن و چشم. اسم و مصدر هر دو آمده است راغب گوید: اصل آن پلک چشم و حرکت دادن آن است، منظور از آن در آیه هر یک از دو معنی می‌شود باشد.

هواء: هواء در آیه به معنی خالی است أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ: قلوبشان از تعقل خالی است. راغب گوید: در خالی بودن مثل هوا است، شخص ترسو را هواء گویند که قلبش از جرئت خالی است.

قهار: قهر: غلبه و ذلیل کردن. قهار: غالب آن صیغه مبالغه و از اسماء حسنی است، شش بار در قرآن آمده است. «قهار»: بسیار غالب و توانا.

مقرنین: قرن (بر وزن عقل): جمع کردن تقرین: مبالغه در جمع کردن مقرن (بصیغه مفعول): جمع شده. «مقرنین»: جمع شدگان.

الاصفاد: صفد (بر وزن شرف): زنجیری که با آن دستها را بگردن می‌بندند، جمع آن اصفاد است. آن به معنی زنجیر نیز آید، منظور در اینجا معنای دوم است.

سرابیل: سربال (بکسر- س): پیراهن. جمع آن سرابیل است، مجموعا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۶

قطران: سه بار در قرآن مجید به صورت جمع آمده است.

در خواندن آن سه وجه است فتح قاف و کسر طاء، فتح قاف و سکون طاء، کسر قاف و سکون طاء. بعضی آن را «قطر آن» خوانده‌اند یعنی مس مذاب که به نهایت حرارت رسیده است. طبرسی فرموده قطران چیزی است سیاه، بدبو، چسبنده که آن را بر

شتر می‌مالند.

زمخشری نیز نزدیک به آن گفته است.

بلاغ: بلاغ و بلوغ: رسیدن به انتهاء مقصد. به معنی تبلیغ نیز آید.

در آیه مراد معنای دوم است.

شرحها

در آیات گذشته مسئله قدرت خدا و پاداش نیکوکاران و عذاب کافران مطرح بود، مخصوصا از إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ وَ ما ذلِکَ عَلَی اللَّهِ بِعَزِیزٍ روشن گردید که قدرت، همه در دست خداست، از این گفته‌ها سؤالی متولد می‌شود و آن اینکه: حالا که خدا چنین قدرتی دارد چرا اینهمه ستمکاران با دست باز و فراغت بال هر کاری که می‌خواهند می‌کنند و خدا به سزایشان نمی‌رساند؟

این آیه در جواب می‌گوید: مپندار که خدا از ظالمان غافل است بلکه آنها را در روز قیامت مجازات خواهد کرد وانگهی در این دنیا نیز مجازاتشان می‌کند بدلیل آنکه شما در مساکن همان تار و مار شدگان زندگی می‌کنید و این برای شما نیز عبرت است آیه اخیر خلاصه مطالب همه سوره است که همان راه یافتن به أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ است.

۴۲- وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۷

شاید علّت تأخیر همان مسئله مهلت باشد که خدا ظالمان را در مهلت قرار می‌دهد که اگر به فکر اصلاح بیفتند مجالی داشته باشند و گرنه به حد اشباع از ظلم برسند تا وعده عذاب بر آنها حتمی گردد نظیر وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ آل عمران/ ۱۷۸ منظور از تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ آنست که آنها از کثرت هول آن روز چشمشان خیره و باز می‌ماند و نمی‌توانند چشم بر هم نهند و واله و حیران می‌مانند.

۴۳- مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لا یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ بیان تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصارُ است یعنی در حالی که به ذلت نگاه کننده و سربالا گرفته‌گانند که نگاهشان به خودشان بر نمی‌گردد و فقط به عذاب نگاه می‌کنند و قلوبشان از تعقل خالی است و از خود بیخود هستند مانند وَ تَرَی النَّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری

حج/ ۲ (نعوذ باللّه من هول المحشر).

۴۴- وَ أَنْذِرِ النَّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنا أَخِّرْنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَکَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَ وَ لَمْ تَکُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ ما لَکُمْ مِنْ زَوالٍ دو آیه گذشته راجع به عذاب آخرت بود ولی این آیه راجع به عذاب و استیصال در دنیا است و آن گهی در این عذاب فقط ظالمان گرفتار خواهند شد نه مؤمنان چنان که فرموده: فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اما مؤمنان نجات خواهند یافت زیرا هنگام آمدن عذاب اهل ایمان نجات می‌یافتند ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَیْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ یونس/ ۱۰۳، منظور از «الناس» مشرکان زمان رسول خدا است علی هذا لازم بود که بگویند: «و نتبع الرسول» چون آن وقت «رسل» نبود، این برای آنست که ملاک در نزول عذاب انکار پیامبران است، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۸

انکار آن حضرت مصداقی از آن کلی است (استفاده از المیزان).

به نظر می‌آید که این سخن زبانحال آنان می‌باشد نه اینکه به زبان بگویند، شاید به زبان هم بگویند نظیر حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ یونس/ ۹۰، مراد از أَقْسَمْتُمْ ... ظاهرا ایراد سخن به صورت جازم است، نه اینکه مشرکان قسم بخورند که هرگز زایل نخواهند شد یعنی: خدا در جواب آنها می‌گوید: آیا قسم نخوردید و آیا به طور جزم نگفتید که شما در این نعمت پیوسته خواهید بود؟، غرض از «من قبل» پیش از آمدن عذاب است، بعضی از مفسران آیه را به آخرت مربوط

دانسته‌اند ولی این قابل قبول نیست.

۴۵- وَ سَکَنْتُمْ فِی مَساکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْأَمْثالَ تتمه جواب خداست که در مقابل گفته آنها فرموده: شما در خانه‌های گذشتگان ستمگر ساکن شدید و دانسته‌اید که چطور آنها را تار و مار کردیم، در سرگذشت عاد و ثمود و قوم لوط و دیگران برای شما عبرت‌ها و موعظه‌ها است.

۴۶- وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَکْرُهُمْ وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ.

یعنی آنها هر مکر و حیله‌ای که داشتند در مبارزه با پیامبران به کار بردند ولی مکرشان پیش خدا محفوظ بود و خدا در مقابل همان مکرها بسزایشان رسانید.

جمله وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ ... گفته‌اند حال است از «بهم» در آیه سابق یعنی: دانستید با آنها چه کردیم در حالی که همه مکرشان را کرده بودند. در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۱۹

المیزان فرموده: «ان» بقولی در وَ إِنْ کانَ مَکْرُهُمْ وصلیّه است، «لتزول» متعلق است به مقدر مانند «یقتضی- یوجب» یعنی: مکرشان پیش خداست و خدا قادر به دفع آنست و اگر که مکرشان مقتضی بر انداختن کوه‌ها باشد علی هذا «لتزول» با کسر لام اول و فتح لام دوم است.

در مجمع البیان «ان» را نافیه و جبال را کنایه از دلائل نبوت گرفته است یعنی مکر آنها نمی‌توانست دلائل نبوت رسولان را باطل کند، به عبارت دیگر مکر آنها نمی‌توانست کوه‌ها را از جا برکند چطور می‌توانست دین را باطل کند.

در بعضی از قراءتها «لتزول» را با فتح لام اول و ضم لام اخیر خوانده‌اند علی هذا «ان» مخفف از ثقیله است یعنی مکرشان پیش خداست و حقا مکرشان چنان بزرگ بود که کوه‌ها از بزرگی آن زایل می‌شد.

۴۷- فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ نتیجه مطالب گذشته است یعنی اینکه خدا آنها را تا قیامت تأخیر انداخته گمان مبر که خدا به وعده خود خلف می‌کند، زیرا کسی خلف وعده می‌کند که قدرت عمل به وعده‌اش را نداشته باشد و یا کسی او را از عمل باز دارد ولی خدا عزیز و توانا است و «ذو انتقام» بودنش تقاضا می‌کند که از ستمکاران انتقام بکشد، ذو انتقام بودن از فروعات «عزیز» است چنان که در همه آیات «ذو انتقام» در پی «عزیز» آمده است وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ آل عمران/ ۴، مائده/ ۹۵ أَ لَیْسَ اللَّهُ بِعَزِیزٍ ذِی انْتِقامٍ زمر/ ۳۷، إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ ابراهیم/ ۴۷ (از المیزان).

ناگفته نماند: «ذو انتقام» یکی از اسماء حسنای خداست، انتقام خدا مانند انتقام بشری نیست که برای تشفی قلب و مانند آن باشد، بلکه انتقام خدا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۰

مجازات گناهکاران بنا به مقتضای عدل خدایی است و در حقیقت بازگشت اعمال به خود انسان است خداوند فرماید: هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ یونس/ ۵۲.

۴۸- یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ این آیه و سه آیه بعدی در بیان انتقام خدایی در روز قیامت است، «یوم» می‌شود ظرف باشد برای ذُو انتِقامٍ در آیه قبلی، وَ السَّماواتُ عطف است بر «الارض» اول، یعنی: روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل می‌شود. منظور از تبدیل زمین و آسمانها، به نظرم پدید آمدن شرایطی است که در نتیجه، انسانها زنده می‌شوند و در محشر گرد می‌آیند. در قرآن مجید برای تبدیل زمین و آسمانها آیات بسیاری آمده است مانند یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً وَ تَسِیرُ الْجِبالُ سَیْراً طور/ ۹ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً طه/ ۱۰۶ ضمیر «یذرها» راجع است به «الارض» ولی آیه حکایت دارد که نظامی غیر از این نظام در زمین و آسمانها حکمفرما خواهد شد، درباره تبدیل مذکور روایاتی در صافی، مجمع، عیاشی، برهان و غیره آمده که لازم است در آنجاها دیده شود.

۴۹- وَ تَرَی الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفادِ یعنی: گناهکاران را می‌بینی که در زنجیرها بهم بسته شده و قرین هم شده‌اند. در

آیات دیگر آمده: إِذِ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ غافر/ ۷۱ ظاهرا مقرون بودن در اثر یکسان و یک رنگ بودن اعمال آنهاست و آن اعمال دنیوی است که به صورت زنجیر در آمده‌اند.

۵۰- سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النَّارُ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۱

لفظ قطران نکره است یک نوع قطران بدن آنها را می‌پوشاند و به صورت پیراهن در می‌آید و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند (نعوذ باللّه من النار).

۵۱- لِیَجْزِیَ اللَّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ این همان انتقام خدایی است، از آیه روشن می‌شود که مجازات با اعمال انسانهاست و اعمال در آن روز مجسم می‌شود، ظاهرا مراد از «لیجزی» سزای اعمال بد است، سریع الحساب نشان می‌دهد که از حین عمل، مجازات خداوند شروع می‌شود ولی ظاهر شدن آن در روز قیامت خواهد بود چنان که در سوره رعد/ ۴۱ گذشت و اللَّه العالم.

۵۲- هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَ لِیُنْذَرُوا بِهِ وَ لِیَعْلَمُوا أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ وَ لِیَذَّکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ ظاهرا «هذا» اشاره است به همه مطالب سوره، نه به تمام قرآن و نه به وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا چنان که گفته‌اند. وَ لِیُنْذَرُوا برای غایت و تعلیل است آن عطف است بر چیزی که گفتن آن لازم نبوده و شاید آن را از «بلاغ» بفهمیم و تقدیر چنین بشود «هذا بلاغ للناس لیتم لهم الحجة و لینذروا به ...» با این آیه، سوره مبارکه تمام می‌شود و آخر آن به اولش بر می‌گردد. چون منظور از لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ در اول سوره همان راه یافتن به أَنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ است. و آن تذکری است برای عاقلان ولی دیگران مصداق وَ لا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَساراً می‌باشند در شب دوم ربیع الاول هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۸/ ۱۰/ ۱۳۶۰ از تفسیر سوره ابراهیم فارغ شدم.

و الحمد للّه و هو خیر ختام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۲

سوره حجر

اشاره

در مکه نازل شده و نود و نه آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- حجر پنجاه و چهارمین سوره است که بعد از سوره یوسف در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره پانزدهم است، به نظر می‌آید که در سالهای هفتم و هشتم بعثت نازل شده باشد.

۲- عدد آیات آن به اتفاق قراء نود و نه است، در تفسیر خازن می‌خوانیم که عدد کلمات این سوره ششصد و پنجاه و چهار و عدد حروف آن دو هزار و هفتصد و شصت می‌باشد و اللَّه اعلم ۳- تسمیه آن به «حجر» بعلت وقوع این کلمه در آیه ۸۰ آنست وَ لَقَدْ کَذَّبَ أَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ این کلمه (بر وزن جسر) نام شهری بود که قوم ثمود در آن ساکن بودند، به قولی نام دره‌ای است که محل سکونت آن قوم در سرزمین شام بود، به نظر می‌آید که این نامگذاری توسط رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بوده باشد.

۴- این سوره به شهادت محتوی و مضامین آن در مکه نازل شده و در مجمع البیان از حسن مفسر نقل کرده که آیات ۸۷ و ۹۰ و ۹۱ در مکه نازل گشته است، شاید این قول از روایت ابن عباس اخذ شده که در در منثور نقل می‌کند. مردی

(۱) بنا بر آنچه این نقل حتمی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۳

از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از «المقتسمین»/ ۹۰ پرسید؟ فرمود: آنها یهود و نصاری هستند، بهر حال این قول قابل اعتماد نیست.

۵- این سوره مانند سوره‌های ابراهیم، یونس، هود و یوسف با «الر» شروع شده است، از این معلوم می‌شود که یک هماهنگی خاص با آنها دارد و نیز ظاهرا همه آن به یک بار نازل شده و دلیلی بر نزول تدریجی وجود ندارد.

مطالب سوره

۶- این سوره در رابطه با توحید و نبوت و معاد، حقائق گوناگونی به انسان یاد می‌دهد و ظاهرا علّت نزول آن بی‌اعتنایی مشرکان به قرآن و نسبت دادن جنون به آن حضرت و مسخره کردن آن بزرگوار بوده است و نیز روشن می‌کند که:

انسان از اول خلقت در معرض اغواء شیطان بوده و خواهد بود، وجود او میدان کشمکش قوای رحمانی و جنود شیطانی است؟ از جمله مطالب مهم آن قول حتمی خداوند است درباره حفظ قرآن مجید که فرموده: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

اینک مطالب سوره که انسان را به خدا و نظام جهان توجه می‌دهد.

اول: هر امتی که هلاک و تار مار شدند در وقت معین و رسیدن اجلشان از بین رفتند و این یک حساب واقعی و دقیق است وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلَّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ. ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ/ ۴ و ۵.

دوم: پیامبر را مسخره کرده و گفتند دیوانه هستی، این سخن را امتهای گذشته نیز درباره پیغمبرانشان گفته‌اند، آنها که به فکر ایمان آوردن نیستند اگر به آسمان هم بالا روند آن را سحر حساب خواهند کرد (آیات ۶- ۱۵).

سوم: در جهان نظمی به وجود آمده، آن گاه انسان آفریده شده و در میان تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۴

دو بعد رحمن و شیطان قرار گرفته است ولی شیطان به بندگان مخلصین راه ندارد (آیات: ۱۹- ۴۸).

چهارم: همانطور که خدا آمرزنده و مهربان است، اگر عذاب کند، عذاب او سخت و کوبنده است آیات ۴۹- ۵۰.

پنجم: دو نمونه عینی از رسیدن اجل معین امتها و تار و مار شدن آنها، اول قوم لوط، دوم قوم ثمود که دیار هر دو نزدیک بهم و در سرزمین فلسطین و شام بوده‌اند و اهل مکه در سفرهای شام خرابه‌های آن دو را می‌دیدند (آیات ۵۱- ۸۴).

ششم: آسمانها و زمین به حق آفریده شده‌اند اگر آخرت نباشد عبث خواهند بود پس وجود آخرت حتمی است (آیه ۸۵).

هفتم: پیامبر باید با کمال استقامت به راه خود ادامه دهد و در مقابل مشرکان موضع بگیرد (آیات آخر سوره) این مطالب نشان می‌دهد که به وقت نزول این سوره، حقائق تا حدی بر مردم مکه اعم از مسلمان و مشرک روشن شده بود، آیات به صورت تازیانه‌های تکامل در راه توحید و به گونه تکان دهنده، نازل شده و همچون آفتاب افق ظلمت زده مکه را روشن کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۵

سورة الحجر مکیّة و ایاتها

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الر تِلْکَ آیـاتُ الْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ (۱) رُبَمـا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْـلِمِینَ (۲) ذَرْهُمْ یَـأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَـلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۳) وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلاَّ وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ (۴)

ما تَسْـبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما یَسْـتَأْخِرُونَ (۵) وَ قـالُوا یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الـذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ (۶) لَوْ ما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَـةِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (۷) ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا إِذاً مُنْظَرِینَ (۸) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۹)

وَ لَقَدْ أَرْسَـلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی شِـیَعِ الْأَوَّلِینَ (۱۰) وَ مـا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ کانُوا بِهِ یَسْـتَهْزِؤُنَ (۱۱) کَذلِکَ نَسْـلُکُهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ (۱۲) لا یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِینَ (۱۳) وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِیهِ یَعْرُجُونَ (۱۴)

لَقالُوا إِنَّما سُکِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۶

به نام خدای رحمان رحیم

۱- الر. این است آیات کتاب و آیات قرآن که روشن کننده حقائق است.

۲- ای بسا کافران که دوست خواهند داشت ای کاش مسلمان بودند.

۳- بگذار بخورند و لذت ببرند و آرزوها مشغولشان کند به زودی می‌دانند (که اشتباه رفته‌اند).

۴- هیچ شهری را هلاک نکرده‌ایم مگر آنکه کتاب و اجل معین داشتند.

۵- هیچ امتی از اجلش جلو نمی‌افتد و از آن تأخیر نمی‌کنند.

۶- مشرکان گفتند: ای آنکه قرآن بر او نازل شده حتما تو دیوانه هستی.

۷- چرا فرشتگان را برای ما نمی‌آوری اگر از راستگویانی؟

۸- ما ملائکه را فقط به حق می‌فرستیم و در آن صورت مهلت داده نمی‌شوند.

۹- قرآن را ما نازل کرده‌ایم و ما حافظ آن هستیم.

۱۰- پیش از تو در اقوام گذشته پیامبران فرستاده‌ایم.

۱۱- هیچ پیامبری به سوی آنها نمی‌آمد مگر آنکه او را مسخره می‌کردند.

۱۲- بدینسان قرآن را در قلوب خطاکاران داخل می‌کنیم.

۱۳- به آن ایمان نمی‌آورند، طریقه پیشینیان روشن شده است.

۱۴- اگر برای آنها دری از آسمان می‌گشودیم و در آن پیوسته با

۱۵- می‌گفتند: جز این نیست که چشمهای ما بسته شد، نه بلکه

کلمه‌ها

الر: راجع به این کلمه در اول سوره اعراف سخن گفته‌ایم.

مبین: ابانه آشکار شدن و آشکار کردن «مبین» شاید به معنی آشکار یا تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۷

آشکار کننده باشد (قرآن روشن یا روشن کننده حقائق).

ربما: ربما (بر وزن علما): ای بسا. اهل مـدینه و عاصم آن را مخفف و دیگران با تشدیـد خوانده‌اند، آن حرف جر و مخفف ربما (با تشدید) است.

یلههم: لهو: مشـغول شدن به چیزی که مشـغول می‌کند، آن توأم با غفلت است راغب گوید: لهو آنست که انسان را از مشغول شدن به چیز مهمّ باز دارد. الهاء مشغول کردن یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ.

مشغول می‌کند آنها را آرزو.

الامل: امل (بر وزن شرف): آرزو، امید یستأخرون: تأخر و استأخر هر دو به معنی (آخر ماند) است لا یَسْتَأْخِرُونَ به تأخیر نمی‌افتند یعنی از اجلشان به تأخیر نمی‌افتند.

لوما: این کلمه به معنی لو لا و هلا و به معنی تشویق است لَوْ ما تَأْتِینا چرا نمی‌آوری بما.

منظرین: انظار: مهلت دادن. «منظرین» به صیغه مفعول: مهلت داده شدگان.

شیع: شیع (بفتح- ش): آشکار شدن.

شیاع: پیروی کردن. شیعه: پیروان و یاران «شیعة الرجل: اتباعه و انصاره» شیع (بر وزن عنب) جمع شیعه به معنی گروه‌ها و فرقه‌ها است.

نسلکه: سلک (بر وزن عقل): داخل شدن و داخل کردن خواه دخول مادی باشد یا معنوی «نسلکه»: داخل می‌کنم آن را.

یعرجون: عروج: بالا رفتن. ظل (بفتح ظا و تشدید لام): دوام و پیوستگی، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۸

به معنی شروع نیز آید فَظَلُّوا فِیهِ یَعْرُجُونَ پیوسته در آن بالا می‌رفتند.

سکرت: سکر (بر وزن قفل): مستی سُکِّرَتْ أَبْصارُنا: چشمهای ما مست و بسته شده است (یعنی چشم ما اشتباه می‌کند).

مسحورون: سجر شدگان. جادو شدگان.

شرحها

در این آیات اولا: اشاره شده به همه سوره که آیات کتاب و آیات قرآن روشنگر حقائق اینهاست.

ثانیا: هر امتی اجلی معین دارند که به وقت رسیدن آن اجل، امت خطاکار تار و مار می‌شوند، جریان امتهای گذشته چنین بوده و این قسمتی از نظام خلقت است.

ثالثا: مشرکان در مواجهه با رسالت تو می‌گویند: تو دیوانه هستی و چرا برای صدق رسالتت ملائکه نمی‌آوری؟ جواب آنست که خدا خواسته مردم در مهلت زندگی کنند، اگر ملائکه بفرستیم ایمان نمی‌آورند آن وقت باید هلاکشان کنیم ولی خدا چنین نخواسته است و بدان که ما قرآن را حفظ خواهیم کرد.

رابعا: در گذشته نیز پیامبران را مانند تو تکذیب کرده‌اند این کفار حاضر به تسلیم نیستند حتی اگر به آسمان برده شوند خواهند گفت واقعیت ندارد، چشم ما سحر شده است.

۱- الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ وَ قُرْآنٍ مُبِینٍ یعنی: اینها است آیات کتاب و آیات قرآنی که آشکار کننده حق و باطل است. «تلک» اشاره بغائب است، به علت عظمت آیات «هذه» نیامده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۲۹

و آن اشاره است به آیات این سوره، نکره آمدن «قرآن» دلالت بر عظمت قرآن دارد. ظاهرا این آیه عنوان و سرخط مطالب این سوره است که همه مطالب آن آیات خدا و روشن کننده حق و باطل است احتمال دارد مراد از «الکتاب» لوح محفوظ باشد.

۲- رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ این آیه دلالت می‌کند که کفار در آینده از کفر خود پشیمان شده و آرزو خواهند کرد که ای کاش مسلمان بودند لَوْ کانُوا دلالت می‌کند که این آرزو بعد از گذشتن وقت و بعد از فوت فرصت خواهد بود مانند: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ مؤمنون/ ۹۹، نظیر این آیه است آیه: فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ شعراء/ ۱۰۲، زمر/ ۵۸.

در تفسیر جلالین گفته است: «رب» برای تکثیر است و آن راجع به «یود» است، یعنی: بسیار دوست خواهند داشت و بسیار آرزو خواهند کرد که ای کاش در دنیا مسلمان می‌بودند علی هذا این آرزو در روزی خواهد بود که قدرت برگشت ندارند مانند روز هلاکت دنیا و روز قیامت.

در تفسیر عیاشی نقل شده: عبد اللَّه عطاء از امام باقر علیه السّلام از این آیه پرسید، فرمود: روز قیامت نداء کننده‌ای ندا می کند و مردم می‌شنوند که جز مسلمان کسی داخل بهشت نشود آن گاه سائر خلق آرزو می کنند که ای کاش در دنیا مسلمان بودند «۱» این روایت در مجمع البیان از امام صادق علیه السّلام و نظیر آن از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده است.

---

(۱)

«عن عبد اللَّه بن عطاء المکی قال سئلت ابا جعفر (ع) عن قول اللَّه ... قال:

ینادی مناد یوم القیامهٔ یسمع الخلائق انه لا یدخل الجنهٔ الا مسلم ثم یود سائر الخلق انهم کانوا مسلمین».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۰

۳- ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ این آیه دنباله آیه فوق است یعنی بگذار هر کاری که می‌خواهند بکنند زود پشیمان خواهند شد. شاید مراد آن باشد که دست از جدالشان بردار و ترکشان کن، آیه روشن می کند که غایت نظر و درک آنها همان خوردن، لذت بردن و عیاشی است در مجمع البیان از علی علیه السّلام نقل شده: مخوفترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم دو چیز است، پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز. اما پیروی از هوای نفس از حق باز می‌دارد و اما آرزوی دراز، آخرت را از یاد می‌برد:

«ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان ابتاع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرهٔ».

۴ و ۵- وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ، ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٍ أَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ این دو آیه در رابطه با فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ و تأکید و تثبیت آن است که می‌فرماید روز هلاکت و روز ندامت آنها در وقت معین خواهد رسید چون ما هر امتی را که هلاک کردیم روی کتاب معلوم و اجل معینی که داشتند هلاک کردیم، منظور از کتاب، مکتوب و اجل، معلوم است، بعد به طور کلی فرموده: هر امتی اجلی دارند که از آن نه جلو می‌افتند و نه تأخیر می کنند. آیه اخیر صریح است در اینکه برای امتها مانند افراد امت اجل معینی پیش خداست در این زمینه به سوره یونس آیه چهل و نه رجوع شود که به طور تفصیل سخن گفته شده است.

۶- وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ از این آیه مطلب سوم که قبلا گفتیم شروع می‌شود و آن اینکه گفتند:

دیوانه هستی و اگر راستگویی چرا برای اثبات رسالتت ملائکه را گواه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۱

نمی‌آوری؟ منظور از «الذکر» قرآن است، پیداست که غرضشان از این تعبیر، مسخره است و گرنه، اگر می‌دانستند که بر او ذکر نازل شده مجنونش نمی‌خواندند. شاید منظور از مجهول آمدن «نزل» آنست که نازل کننده بر ما مجهول است، به هر حال این آیه تکذیب رسالت آن حضرت از جانب مشرکان است.

۷ و ۸- لَوْ ما تَأْتِینا بِالْمَلائِکَهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ، ما نُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ ما کانُوا إِذاً مُنْظَرِینَ این دو آیه، یک سؤال و دو جواب است، سؤال این است اگر در ادعای رسالت راستگو هستی چرا ملائکه را برای رسالتت گواه نمی‌آوری؟ جواب اول این است که ما ملائکه را به حق می‌فرستیم نه به باطل، اگر ملائکه بفرستیم و آنها در حالت نورانیت و حالت اولیه بیایند شما آنها را نخواهید دید و اگر آنها را به صورت انسان بفرستیم فرشته بودنشان بر شما ملتبس خواهد شد و فکر خواهید کرد که بشر می‌باشند و به دروغ به رسالت پیامبر شهادت می‌دهند، به هر حال آمدن ملک به حق نمی‌تواند باشد و مشکل را حل نتواند کرد.

جواب دوم آنکه: سنت خدا بر آن جاری است که اگر مردم معجزه بخواهند و خدا آن را بیاورد و مردم باز ایمان نیاورند، باید به زودی با عذاب خدایی مستأصل و تار و مار شوند ولی خدا خواسته که بشر و لو مشرک هم باشد در مهلت زندگی کند و برای تفکر و بازگشت مجال داشته باشد، این مطلب مشروحا در آیات: وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ. وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ انعام/ ۸ و ۹ آمده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۲

از ابن عباس نقل شده مراد از «الحق» در آیه مرگ است، از مجاهد نقل شده که منظور رسالت است ولی مراد از آن چنان که گفتیم حق در مقابل باطل می‌باشد، این که گفته شد اگر مردم معجزه‌ای بخواهند و خدا بفرستد و مردم ایمان نیاورند، محکوم به استیصال حتمی هستند، شاید بدان علّت است که آن، اهانت و سبک شمردن و استهزاء به خداست در حدی که بنده مستحق عذاب می‌شود، قوم عیسی از او مائده خواستند، خدا فرمود: نازل می کنم ولی اگر بعدا کسی به آن کافر شود چنان عذابش خواهم کرد که سخت‌تر از هر عذاب باشد: قالَ اللَّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ مائده/ ۱۱۵.

۹- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ این آیه به نظرم در رابطه با افکار مشرکان و نسبت دادن قرآن به گفتار مجنون و خواستن نزول ملائکه است، لفظ «انا نحن» مفید حصر است، یعنی این قرآن را تو نازل نکرده‌ای تا بگویند کار دیوانه است و تو در حفظ آن بکوشی و نتوانی، آن را ملائکه نازل نکرده تا برای اثبات آن نازل شوند، بلکه آن را فقط ما نازل کرده‌ایم و ما حتما آن را حفظ خواهیم کرد، جمله لَهُ لَحافِظُونَ مطلق است و دلالت دارد که خدا قرآن را حفظ خواهد کرد از اینکه چیزی بر آن اضافه شود یا چیزی از آن کم گردد یا باطلی بر آن راه یابد یا تغییری در آن به وجود آید و یا از یادها فراموش شود، نظیر این آیه است آیه: وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ فصلت/ ۴۲. درباره تحریف قرآن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت، الف و لام «الذکر» ظاهرا عهد ذکری است و اشاره به ما قبل می‌باشد.

۱۰- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فِی شِیَعِ الْأَوَّلِینَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۳

از این آیه مطلب چهارم شروع می‌شود و آن این که پیامبران گذشته نیز مورد مسخره واقع شده‌اند، آنها که نظرشان ایمان نیاوردن است، هر کاری که بکنی ایمان نخواهند آورد. مفعول «ارسلنا» حذف شده، تقدیر آن «ارسلنا رسلا» می‌باشد، یعنی از مسخره کردن مشرکان ناراحت مباش که در گذشته نیز چنین بوده است و ما در فرقه‌ها و اقوام اولیه نیز رسولانی فرستاده‌ایم و مسخره شده‌اند.

۱۱- وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ یعنی استقبال مردم از پیامبران آن بود که آنها را مسخره می کردند، اینکار به وسیله اشراف خیره سر و طاغوتها بوده است که تسلّط کامل بر دیگران داشتند ولی روشندلان و طبقه مستضعف از دعوت رسولان استقبال می کرده‌اند، لذا در آیه‌ای می‌خوانیم که فقط «مترفین» پیامبران را انکار کرده‌اند: وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلَّا قالَ مُتْرَفُوها إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ سبأ/ ۳۴.

۱۲ و ۱۳- کَذلِکَ نَسْلُکُهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ. لا یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّهُ الْأَوَّلِینَ.

اشاره است به اینکه کفار زمان تو نیز مانند گذشتگانند، ایمان نخواهند آورد، طریقه گذشتگان این مطلب را روشن کرده است گویا منظور از «نسلکه» اتمام حجت است یعنی ایمان نیاوردن آنها مانع از آن نیست که ما قرآن را نیز بر کفار بخوانیم و اتمام حجت کنیم نظیر: کَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ.

لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ شعراء/ ۲۰۰، ۲۰۱.

ناگفته نماند: مردم در قبول حق دو گونه‌اند یکی آنان که از روی عناد و لجاجت در مقابل حق می‌ایستند و تصمیم بعدم قبول دارند، اینگونه اشخاص ایمان نمی‌آورند و در حق آنها آمده است سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۴

لا یُؤْمِنُونَ

بقره/ ۶، دیگری آنهایی هستند که اگر حرف حق را شنیدند قبول می کنند و تقوای روحی و انصاف دارند، اینگونه اشخاص ایمان می‌آورند و به گروه اول فقط حجت تمام می‌شود، جمله لا یُؤْمِنُونَ بِهِ ... در بیان حال گروه اول است. این جریان در آیات بعدی روشنتر می‌شود.

۱۴- وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِیهِ یَعْرُجُونَ یعنی آنان که تصمیم به عدم تسلیم دارند اگر دری از آسمان بر آنها

می‌گشودیم و پیوسته در آن بالا می‌رفتند، و به عالم بالا که قرآن از آن نازل شده واقف می‌گشتند باز ایمان نیاورده و می‌گفتند: چشم ما بسته شده است.

۱۵- لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ می‌گفتند: چشم ما بسته شده آنچه می‌بینیم واقعیت ندارد خواب و خیال است یا بسته نشده بلکه محمّد چشم ما را سحر کرده است که چنین احساس می‌کنیم آری چنین است حال لجوجانی که قصد ایمان نیاوردن دارند.

نکته‌ها

تحریف قرآن: در رابطه با آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ باید دانست راجع به تحریف قرآن دو مطلب هست، اول آنکه آیا در قرآن مطالب اضافی هست و قسمتی از آن از کلام خدا نیست بلکه بر آن اضافه شده است؟ دوم: آیا در قرآن نقصانی پیش آمده و مقداری از آن از بین رفته است؟ تحریف به معنای اول، به اجماع مسلمین باطل بلکه بطلانش ضروری است و قرآن همه‌اش کلام خداست، در مجمع البیان (مقدمه فن پنجم) فرموده: به اجتماع مسلمین در قرآن زیادت نیست، در المیزان فرموده بر نفی زیادت در قرآن با اجماع استدلال شده است (سوره حجر تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۵

ج ۱۲) در البیان علامه خویی آمده: تحریف به معنی زیادت به اجماع مسلمین باطل بلکه بطلانش به ضرورت ثابت شده است.

اما تحریف به معنی ناقص شدن چطور؟ باید دانست متسالم علیه میان مسلمانان آنست که اینگونه تحریف نیز در قرآن مجید نیست، دلائل آن بعدا ذکر خواهد شد، در البیان علامه خویی (ج اول ص ۲۱۸) می‌گوید: معروف میان مسلمین عدم وقوع تحریف در قرآن است و اینکه قرآن موجود در دست ما، همه قرآن است که بر پیغمبر نازل شده است، بسیاری از بزرگان بر این عقیده تصریح کرده‌اند از جمله صدوق محمّد بن بابویه که قول به عدم تحریف را از معتقدات امامیه شمرده است، از جمله شیخ طوسی در مقدمه تفسیر «تبیان» و آن را از استادش علم الهدی با استدلال قاطع نقل می‌کند، هکذا مفسر مشهور طبرسی در مقدمه مجمع البیان، ایضا شیخ جعفر کاشف الغطاء در بحث قرآن از کتاب «کشف الغطا» و نیز علامه شهشهانی در بحث قرآن از کتاب «عروة الوثقی» و نیز قول به عدم تحریف را به جمهور مجتهدین نسبت داده، همچنین محدث کاشانی در دو کتابش (وافی ج ۵ ص ۲۷۴ و علم الیقین ص ۱۳۰) و نیز علامه شیخ محمّد جواد بلاغی در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمن».

نگارنده گوید: اگر در اقوال بزرگان اهل تفسیر و غیره تفحص کنیم کسی را نخواهیم یافت که قائل به تحریف به معنی ناقص شدن از قرآن باشد مگر بعضی از آنان که خیلی سطحی فکر کرده و به اشتباه افتاده‌اند، به عبارت دیگر: بعضی از محدثین شیعه و بعضی از محدثان اهل سنت قائل شده‌اند که در قرآن تحریف واقع شده و مقداری از آن حذف شده است در مقدمه مجمع البیان این قول را به جمعی از علماء شیعه و عده‌ای از «حشویه» از اهل سنت نسبت داده است، حشویه چنان که در دائرة المعارف وجدی است گروهی از معتزله هستند که بظواهر قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۶

تمسّک کرده و قائل به جسم بودن خدا شده‌اند منسوبند به «حشو» یعنی مردمان رذیل.

دلائل عدم تحریف: آنها که قائل به وجود تحریفند، به روایاتی که از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده استناد کرده‌اند، نقل و ردّ آنها در اینجا مهم نیست، طالبان تفصیل بکتب مفصل رجوع کنند از جمله المیزان ج ۱۲ ص ۱۰۶ ببعد و البیان خویی فصل «صیانة القرآن من التحریف» جلد اول.

دلائل عدم تحریف بقرار ذیل است که بطور اختصار نقل می‌شود:

۱- آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ حجر/ ۹، مراد از «الذکر» قرآن است که در آیه ششم آمده: وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ خدا در این آیه قول قطعی داده که قرآن را از زیادت و نقصان و تغییر و فراموش شدن حفظ خواهد فرمود:

۲- آیه: وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فصّلت/ ۴۱ و ۴۲ مراد از بَيْنِ يَدَيْهِ زمان نزول و از مِنْ خَلْفِهِ زمان بعد است یعنی او کتاب گرانقدری است که نه امروز و نه در آینده باطل را بر آن راهی نیست معلوم است که زیادت و نقصان و تغییر و مانند آن همه باطل هستند که به قول خدا به قرآن راه ندارند، علی هذا در قرآن نقصانی راه نیافته است.

۳- حدیث ثقلین که فریقین بطور متواتر نقل کرده‌اند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللَّه و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»

این حدیث وجوب تمسک به قرآن را ایجاب می‌کند، جمله «

لن یفترقا

» نشان می‌دهد که کتاب و عترت از هم جدا نخواهند شد و اگر قسمتی از کتاب از بین رفته باشد، آن بر خلاف وعده تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۷

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله خواهد بود، پس قرآن به طور دست نخورده میان ما موجود است، هکذا سائر روایات که می‌گویند صحت و سقم روایات را با تطبیق با قرآن بدانید اگر قرآن ناقص شده باشد این روایات درست نخواهند بود.

۴- اهتمام مسلمانان به حفظ و حراست قرآن به حدی بود که اگر جزئی از قرآن کم می‌شد همه دانسته و به مقابله بر می‌خاستند، این دلیل متقنی است که علم الهدی و امثال او بدان استناد کرده‌اند و در قاموس قرآن (قرء قرآن) به طور تفصیل آورده‌ام.

ناگفته نماند: ما مسلمانان افتخار می‌کنیم که قرآن ما دست نخورده است و یکی از امتیازاتش به تورات و انجیل همین است ولی متاسفانه بعضی ساده اندیش با دست خود این سند ارزنده را نعوذ باللّه لکه‌دار کرده‌اند اما قرآن محفوظ است، اشتباه آنها به خودشان راجع می‌باشد، بعضی از روایات که در این زمینه نقل کرده‌اند بسیار سبک و زننده است و در بعضی حتی اختلاف قراءتها را دلیل آورده‌اند عجبا!!!

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۸

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۱۶ تا ۲۵]

اشاره

وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ (۱۶) وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ (۱۷) إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ (۱۸) وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹) وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ (۲۰)

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱) وَ أَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ (۲۲) وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ (۲۳) وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴) وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

۱۶- در آسمان ستارگان درخشنده قرار دادیم و آسمان را برای تماشاگران زینت کردیم.

۱۷- و آن را از هر شیطان مطرود محفوظ داشتیم.

۱۸- مگر از شیطانی که مخفیانه گوش دهد که شعله‌ای آشکار او را تعقیب می‌کند.

۱۹- زمین را گسترش داده‌ایم و در آن کوه‌های ثابت افکنده‌ایم و در آن از هر چیز سنجیده رویانیده‌ایم.

۲۰- در زمین برای شما وسائل زندگی به وجود آورده‌ایم و برای آنها که رازق آنها نیستید (نیز وسائل آفریده‌ایم). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۳۹

۲۱- هیچ چیزی نیست مگر آنکه انبارهای آن نزد ما است و آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم.

۲۲- بادها را آبستن کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، از آن شما را آب دادیم، که شما خازن و نگهدارنده آن نیستید.

۲۳- فقط ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث همه هستیم.

۲۴- حقا که پیشینیان شما را دانسته‌ایم و پیشینیان شما را می‌دانیم.

۲۵- حقا که پروردگار تو همه را محشور و زنده می‌کند که او حکیم و داناست.

کلمه‌ها

بروجا: برج آشکار شدن. «تبرجت المرأة»: زن زینت خود را آشکار کرد، بروج سه بار در قرآن آمده است، مراد از آن ستارگان است که به علّت آشکار بودن بروج نامیده شده‌اند، زمخشری و غیر او از مفسران گفته‌اند: بروج ستارگان بزرگ و درخشنده‌اند بروج دوازده گانه یونانی، چیزهای اعتباری هستند، مراد قرآن غیر از آنهاست (قاموس قرآن- برج).

رجیم: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن نیز آید، رجیم به معنی مطرود و رانده شده از رحمت خدا است.

استرق: سرق: دزدی. استراق نیز به معنی دزدی است «استرق منه:

سرق»، استراق سمع به معنی مخفیانه گوش دادن است اسْتَرَقَ السَّمْعَ به معنای «استرق المسموع» است.

شهاب: شهاب: تکه آتش. ابن اثیر و راغب و دیگران شعله آتش گفته‌اند.

مددناها: مد: زیادت و گسترش، جذب و کشیدن را مد گویند که سبب زیادت است ولی راغب معنای اصلی آن را کشیدن دانسته و گوید: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۰

«المد: الجر» «مددناها»: گسترش دادیم به آن.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء یرسو: ثبت» راسیه: ثابت و راسخ جمع آن راسیات و رواسی است.

موزون: وزن: سنجش و اندازه‌گیری. موزون: سنجیده و اندازه شده.

معایش: عیش: زندگی، اعم از زندگی انسان و حیوان و آن از حیات اخص است که حیات در خدا و فرشته نیز به کار رود، معاش و معیشت نیز مصدر هستند به معنی زندگی معیشت گاهی اسم آید به معنی وسیله زندگی، در قاموس گفته: «المعیشة التی تعیش بها من المطعم و المشرب و ما یکون به الحیاة و ما یعاش به او فیه» معایش در آیه جمع معیشت به معنای وسائل زندگی است.

ریاح: ریح: باد. ریاح: بادها.

لواقح: لقح: باردار کردن. «لقح النخلة»: خرما را باردار کرد، گرد خرمای نر را به خرمای ماده پاشید، لواقح جمع لاقحه به معنی آبستن کنندهاست.

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان قرآن را قبول نکرده و آمدن ملائکه را خواستار شدند و جواب داده شد که آمدن ملائکه ملازم با فنا و تار و مار شدن آنهاست در این آیات مقداری از دلائل توحید و نظام اتمّ جهان ذکر گردیده که اگر بخواهند بتوانند با تدبّر و دقّت در آنها به رسالت آن حضرت و توحید ایمان بیاورند و تصدیق کنند که کارگردان جهان همان آفریننده جهان است باید به سوی او رو آورد، پیامبر فقط درسی را که در جهان حکمفراست، می‌دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۱

و آنها را به نظام جهان و قدرت حق رهبری می کند.

در این آیات آمده: نظام آسمان به نظام زمین مربوط است، در نتیجه وسائل مادّی برای زندگی انسانها به آن اندازه که خدا خواسته به وجود آمده است، حیات و مرگ انسانها در دست خداست و جهان آخرت مربوط به او است.

۱۶، ۱۷، ۱۸- وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَیَّنَّاها لِلنَّاظِرِینَ وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجِیمٍ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِینٌ

این آیات می گوید: ما در آسمان ستارگان درخشنده‌ای قرار دادیم و آسمان را برای تماشاگران زینت کردیم و آن را از هر شیطان مطرود حفظ کردیم مگر از آنکه استراق سمع کند که او را هم شعله آشکاری تعقیب می کند برای روشن شدن این حقیقت آیات دیگر را نیز در اینجا می‌آوریم إِنَّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزِینَةٍ الْکَواکِبِ وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ. لا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ صافات/ ۶ در این آیات منظور از الْمَلَإِ الْأَعْلی ظاهرا اجتماع ملائکه است و آنها در محلی که دستورات را از آنجا دریافت می کنند جمع می‌شوند، شیاطین که بخواهند وارد آن جمع شوند نمی‌توانند و از هر طرف رانده می‌شوند، فقط می‌توانند از دور استراق سمع کنند، در آن صورت نیز شعله نفوذ کننده‌ای آنها را می‌زند منظور از لا یَسَّمَّعُونَ طلب سماع و داخل شدن در ردیف ملاء اعلی است که از اینکار ممنوعند، معلوم می‌شود که منظور از حفظ آسمان، آنست که آسمان از داخل شدن شیاطین در ردیف ملائکه محفوظ است و گرنه به جاهای دیگر آسمان می‌روند. امّا از شنیدن کلام ملائکه که راجع به آینده است ممنوعند. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۲

وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطِینُ وَ ما یَنْبَغِی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطِیعُونَ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ شعراء/ ۲۱۰- ۲۱۲ این آیات می گوید: قرآن را شیاطین نازل نکرده و اصلا کار شیاطین چنین چیز خوبی نمی‌شود وانگهی نمی‌توانند قرآن نازل کنند، آنها از شنیدن سخنان ملاء اعلی بر کنار هستند، جمله عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ عبارت اخرای لا یَسَّمَّعُونَ می‌باشد، در جای دیگر آمده: وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً وَ شُهُباً وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً جن/ ۸ و ۹ در این آیات از جن نقل شده که گفته‌اند ما به آسمان سرزدیم و دیدیم که از پاسبانان و شهابها پر شده است ما در گذشته در جاهایی از آسمان برای گوش دادن (بگفتار ملاء اعلی) می‌نشستیم ولی الان هر که گوش فرا دهد ملاحظه می کند که شعله‌ای در کمین اوست، این آیات می‌رساند که شیاطین در اثر یک واقعه‌ای از آسمان رانده شده‌اند بنا بر روایات، آن در وقت ولادت و یا بعثت حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله بوده است. «۱»

به هر حال این مطلب که در آیات ۱۶، ۱۷، ۱۸، این سوره و در صافات و شعراء آمده است یکی از حقائق این جهان می‌باشد که واقعیت آن بر ما کاملا روشن نیست، شهابی که شیاطین را می‌راند نیز درست معلوم نیست، شاید در در آینده معلوم گردد، بعید است که بگوئیم: منظور از «شهاب» سنگهای ریز آسمانی هستند که در برخورد با گازهای جو، سوخته و به صورت نوار سفید (تیر شهاب) متلاشی می‌شوند.

علم امروز ثابت کرده که از آسمان پیامهای رادیویی و امواج بی‌سیم پیوسته به زمین می‌آید و معلوم می‌شود که در کرات آسمانی موجودات زنده با شعور هست

---

(۱)

عن ابان عن ابی عبد اللَّه (ع) قال کان ابلیس یخترق السموات السبع فلما ولد عیسی حجب عن ثلث سماوات و کان یخترق اربع سماوات فلما ولد رسول اللَّه (ص) حجب عن السبع کلها و رمیت الشیاطین بالنجوم (المیزان).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۳

که شاید پیشرفته‌تر از انسانهای روی زمین باشند، بعضی از دانشمندان گفته‌اند:

منظور از آیات گوش دادن جن به صدای آن انسانهاست ولی آن با آیات جور در نمی‌آید و اللَّه العالم.

۱۹- وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ در اینجا دو مسئله منظور است یکی گسترش خشکی‌های زمین و تشکیل کوه‌های ثابت، دوم روئیدن چیزهای وزن شده یا معین شده به اندازه‌های متناسب از وضع مرکز زمین که به صورت مذاب است فهمیده می‌شود که در گذشته سطح زمین نیز مذاب بوده است، به تدریج قسمتی از آن در اثر کاسته شدن حرارت منجمد شده و تدریجا وسعت یافته و همه سطح زمین را فرا گرفته است و آن گاه ابرها به صورت باران به زمین ریخته و دریاها تشکیل گردیده است و در همان اوقات کوه‌ها به وجود آمده و از اضطراب زمین مانع شده‌اند.

منظور از موزون به نظرم اندازه شده است یعنی هر چیز را به اندازه‌ای که طبع آن و حکمت عالیه اقتضا می‌کرد رویاندیم، روئیدن نباتات، گردش کربن در طبیعت، مبدل شدن آب و خاک و هوا به این روئیدنیهای گوناگون از اسرار عجیب خدایی است.

۲۰- وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ این سومین قسمت از دلائل توحید و نفوذ اراده خدایی در تأمین وسائل زندگی است، که خدا از روئیدنیهای زمین برای همه زندگان و برای انسانها، وسائل زندگی به وجود آورده است منظور از «من» در جمله وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ سائر موجودات زنده‌اند که از وسائل زندگی و خوردنیها و نوشیدنیها استفاده می‌کنند معنی آیه چنین می‌شود: برای شما در زمین و برای سائر تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۴

موجودات زنده وسائل زندگی قرار داده‌ایم که شما روزی دهنده آنها نیستید اطلاق لفظ «من» بر غیر اولی العقل نیز در قرآن آمده است.

علی هذا «و من ...» عطف است بر کاف و میم در «لکم» و تقدیر آن چنین می‌شود «و جعلنا فیها معایش لمن لستم له برازقین» «۱» به نظر بعضی، آن عطف است بر «معایش» و مراد از آن برده‌ها و چهارپایان است و اللَّه العالم.

۲۱- وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ این آیه روشن می‌کند که وسائل زندگی به اندازه معین که برای زندگان کافی باشد، تولید می‌شود، مشیت خدا در این اندازه‌گیری دخیل است و نیز معلوم میشود که در مقابل این عالم شهود، یک عالم غیبی وجود دارد که انبارهای همه چیزها در آنجا است و خدا به قدر احتیاج از آن نازل می‌کند همچنین است آیه ۵۰ از سوره انعام و ۳۱ از هود و ۳۷ از طور و آیات دیگری به لفظ: وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ هود/ ۱۲۳ إِنَّ اللَّهَ عالِمُ غَيْبِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...

فاطر:

۳۸، آمده است «۲».

می‌شود گفت: خاک، آب و هوای زمین، خزائن خدا هستند هر قدر که بخواهد خوردنیها را از آنها به وجود می‌آورد، درست است که آن سه، خزائن خدایند و به وضع حیرت آور، خوردنیها از آنها تولید می‌شوند، ولی مراد از آیه وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ و از آیه ۳۸ فاطر، آن سه ماده نیست.

در بعضی از روایات آمده که خزائن خدا عبارتند است از کلام و فرمان خدا، در در منثور نقل شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود

«خزائن اللَّه الکلام

---

(۱) در المیزان فرموده. نحاة کوفی و یونس و اخفش قائل شده‌اند: جایز است عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده حرف جر.

(۲)

عن السجاد (ع) فی العرش تمثال جمیع ما خلق اللَّه فی البر و البحر و هذا تأویل قوله و ان من شیء الا عندنا خزائنه (صافی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۵

فاذا اراد شیئا قال له کن فکان.

۲۲- وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ این آیه نیز در بیان یکی از دلائل توحید و نفوذ مشیت خدا در جهان است یکی از اسرار عجیب خلقت تلقیح میوه‌ها به وسیله بادها است که در اثر وزش بادها پرچمهای گلها به «مادگی» آنها می‌رسند و گرد «پرچمها» بر روی «مادگی‌ها» پاشیده شده و سبب تلقیح می‌گردد، ولی کلمه «فانزلنا» که با فاء نتیجه آمده نشان می‌دهد که منظور آنست که این تلقیح راجع به باران است، ابرها بوسیله بادها آبستن می‌شوند و یا جوّ به وسیله بادها آبستن می‌شود و بادها ابرها را از سطح اقیانوسها به خشکی‌ها می‌آورند و هوا را برای باران آبستن می‌کنند، در آیات دیگر آمده: اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ ... روم/ ۴۸، از آیه معلوم می‌شود که بادها ابرها را آبستن می‌کنند همچنین است آیه نهم از سوره فاطر.

منظور از وَ ما أَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِینَ آنست که شما خزانه کننده و حافظ آن نیستید بلکه آن را در شکم زمین ما ذخیره می‌کنیم مانند: وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ مؤمنون/ ۱۸.

۲۳- وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْیِی وَ نُمِیتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ این آیه نشانه دیگری از توحید و جریان اراده حق تعالی در جهان است و آن اینکه: همه را خدا زنده می‌کند و به وجود می‌آورد و آن گاه می‌میراند و وارث و جانشین آنها می‌شود، این آیه و دو آیه بعدی درباره آینده نظام گذشته است که منتهی به آخرت می‌گردد و گرنه خلقت عبث خواهد بود.

۲۴- وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِینَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۶

تکمیل آیه سابق و مقدمه آیه بعدی است، یعنی در مسیر حیات و مرگ، هم از پیشینان شما با خبر هستم و هم از به آخر مانده‌ها، علم خدا نسبت به همه انسانها و اعمال آنها، راه معاد و راه پاداش و کیفر را هموار می‌کند. اگر خدا به اعمال بندگان آگاه نبود پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران محال می‌شد.

۲۵- وَ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَکِیمٌ عَلِیمٌ منظور از حشر، جمع کردن و زنده کردن انسانها در قیامت است، علّت برگشتن خطاب به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شاید از برای آنست که مشرکان به حشر عقیده نداشتند و اگر «یحشرکم» می‌گفت مورد اشکال می‌شد، وصف حکیم و علیم در جای استدلال است که حکمت خدا مقتضی حشر و آخرت است و علم خدا آن را هموار می‌کند در محل مناسبت خواهد آمد که یکی از دلائل وجود آخرت حکیم بودن خدا و حکیمانه بودن کار او است.

انسانها در روی زمین و در قبرها پراکنده خواهند بود، در زنده شدن آخرت هم زنده و هم جمع خواهند گردید وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً کهف/ ۴۷.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۲۶ تا ۵۰]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۶) وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ (۲۷) وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۲۸) فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ (۲۹) فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (۳۰)

إِلَّا إِبْلِیسَ أَبی أَنْ یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ (۳۱) قالَ یا إِبْلِیسُ ما لَکَ أَلَّا تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ (۳۲) قالَ لَمْ أَکُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ

صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۳۳) قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ (۳۴) وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ إِلی یَوْمِ الدِّینِ (۳۵)
قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۳۶) قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ (۳۷) إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۳۸) قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۳۹) إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ (۴۰)
قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ (۴۱) إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ (۴۲) وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ (۴۳) لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (۴۴) إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ (۴۵)
ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ (۴۶) وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ (۴۷) لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ (۴۸) نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (۴۹) وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ (۵۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۸

۲۶- انسان را از گل خشکیده و شکل یافته‌ای آفریده‌ایم.

۲۷- جن را پیش از انسان از آتش باد گرم آفریده‌ایم.

۲۸- وقتی که پروردگارت به ملائکه گفت: من بشری را از گل خشکیده بدبو و شکل یافته‌ای خواهم آفرید.

۲۹- چون او را ساختم و از روح خود در آن دمیدم سجده‌کنان برای او بیافتید.

۳۰- ملائکه همگی بدون استثناء سجده کردند.

۳۱- مگر ابلیس که او از اینکه با سجده‌کنان باشد امتناع کرد.

۳۲- خدا فرمود: ای ابلیس چه شده بر تو که با سجده‌کنان باشی؟

۳۳- گفت نیستم سجده کنم بشری را که از گل خشکیده سیاه و شکل یافته‌ای آفریده‌ای.

۳۴- خدا فرمود از آنجا خارج شو، تو رانده شده‌ای. یر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۴۹

۳۵- و بر تو است مطلق لعنت تا روز جزا.

۳۶- گفت: خدایا تا روزی که مردم مبعوث شوند مهلتم بده.

۳۷- فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی.

۳۸- تا روز وقت معلوم.

۳۹- گفت: خدایا به علت آنکه اضلالم کردی باطل بر آنها زینت کرده و همگی را اضلال خواهم نمود.

۴۰- مگر بندگانت از آنها که خالص شدگانند.

۴۱- خدا گفت این راه راستی است بر من.

۴۲- تو را ببندگان من تسلطی نیست مگر به آنکه از گمراهان از تو پیروی کند.

۴۳- جهنم وعدگاه همه آنهاست.

۴۴- جهنم را هفت باب هست برای هر بابی جزئی از مردم تعیین شده است.

۴۵- پرهیزکاران در بهشتها و چشمه‌سارها مستقرند.

۴۶- به سلامت داخل بهشت شوید که ایمنان هستید.

۴۷- کینه‌ای که در دل داشتند کنده‌ایم، آنها برادرانند در سریرها مقابل هم.

۴۸- در بهشت رنجی به آنها نمی‌رسد و از آن خارج شدنی نیستند.

۴۹- به بندگانم خبر بده که منم غفور و رحیم.

۵۰- و عذاب من همانست عذاب الیم.

کلمه‌ها

صلصال: گل خشک راغب گوید: «الطین الجاف» طبرسی فرموده:

«الطین الیابس» اصل آن به معنی صدا کردن شیء است به صدای آهن و صدای رعد صلصله گویند، این لفظ چهاربار در قرآن آمده و همه در خلقت انسان می‌باشد، سه بار در سوره حجر و یک بار در سوره رحمن/ ۱۴ به قولی به معنای گل بدبو است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۰

حماء: گل سیاه بدبو. در مفردات می گوید: «طین اسود منتن» طبرسی نیز ذیل آیه ۸۶ کهف چنین گفته است، پس حماء به معنی «لجن سیاه بدبو» است، آن سه بار در قرآن مجید آمده و همه در حجر است.

مسنون: مسنون را ریخته شده و شکل یافته (مصوّر) معنی کرده‌اند سیبویه و زمخشری آن را مصوّر گفته‌اند. ظاهرا مراد از آن در قرآن مجید «شکل یافته» است این لفظ سه بار در قرآن به کار رفته و همه در سوره حجر است، مسنون به معنی متغیر نیز آید.

جان: در قاموس و اقرب الموارد گفته است جان اسم جمع جنّ است علی هذا هر دو یکی است در قرآن آمده: لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ اسراء/ ۸۸ و نیز آمده: لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ رحمن/ ۵۶، مقابله با انس نشان می‌دهد که جن و جان یکی است.

علی هذا آنچه در مجمع و کشاف و نهایه آمده جان پدر جن است و آنچه راغب گفته: جان نوعی از جن است بی‌اعتبار می‌باشد.

السموم: سم (بضم سین): سوراخ. زهر را از آن سم (بفتح اول) گویند که در سوراخهای بدن نفوذ می کند. سموم در آیه به معنی نافذ (نفوذ کننده) و یا به معنای باد گرم است، در مجمع آمده:

«السموم: الریح الحارة».

سویته: سوی: مساوات. تسویه: برابر کردن. پرداختن، مرتب کردن فَإِذا سَوَّیْتُهُ و چون پرداختم آن را و ساختم آن را.

فقعوا: قعوا فعل امر است یعنی واقع شوید و بیافتید، آن از وقوع تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۱

است. گویند: قع، قعا، قعوا، فاء آن برای نتیجه است.

ابلیس: ابلاس به معنی مأیوس شدن است، به معنی تحیر نیز گفته‌اند ظاهرا شیطان را به علّت مأیوس شدن از رحمت خدا ابلیس گفته‌اند.

لعنت: لعن: راندن و دور کردن «لعنه: طرده و ابعده عن الخیر» لعنت اسم مصدر آن می‌باشد «ملعون»: دور شده از رحمت خدا.

فانظرنی: انظار: مهلت دادن «فانظرنی»: مرا مهلت ده.

اغویتنی: غی و غوایه: افتادن در راه هلاکت، اغواء در هر دو مورد به معنای اضلال و گمراه کردن است.

المخلصین: (به صیغه مفعول): خالص شده‌ها، مخصوص شدگان به خدا از لحاظ ایمان و اطاعت.

موعدهم: موعد اسم مکان است به معنی وعدگاه، محلی که وعده در آن انجام می‌شود.

الغاوین: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است «الغاوین» هلاک شونده‌ها.

نزعنا: نزع: کندن. نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ: کنده و بیرون کرده‌ایم آنچه از عداوت و کینه در سینه‌هایشان است.

غل: (بکسر غین) و غلیل: عداوت و کینه. «سرر»: جمع سریر است.

نصب: (بر وزن شرف): رنج، تعب.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۲

شرحها

در آیات گذشته خواندیم که مشرکان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نسبت جنون داده و آمدن ملائکه را خواستند، در جواب گفته شد که ملائکه به حق فرستاده می‌شوند، ظرف این جهان آمدن ملائکه را اقتضاء نمی‌کند، ولی آیات توحید جهان را پر کرده، صاحبان بصیرت و انصاف می‌توانند، به توحید و نبوت آن حضرت ایمان بیاورند، به دنبال این مطالب مناسب بود ماجرای آدم و شیطان و اثر شوم استکبار و مقابله با فرمان خدا گفته شود تا روشن گردد که این میدان از اول پیدایش انسان باز شده و در اثر آن انسانها به دو قسمت تقسیم شده‌اند و این جریان ادامه پیدا خواهد کرد، باشد که مردم به عاقبت خود و سعید و شقی شدن بیاندیشند و مسئله لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ را در یاد داشته باشند و اللّه العالم.

آیات شریفه از لحاظ مفهوم، روشن و واضح هستند ولی از لحاظ مصداق و پیاده شدن فهم ما و لا اقل فهم نگارنده از درک آنها عاجز است، می‌شود آنها را از آیات متشابه دانست و گفت: آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا ... آل عمران/ ۷ به نظر می‌آید که این مقدار گفتن کافی بوده و احتیاج به بیان بیشتر نداشته است:

۲۶ و ۲۷- وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ جن و انس دو موجود مکلّف و با شعور روی زمین هستند و به علّت مکلف و با شعور بودن مورد نظر خدا و دو موجود پر ارزش می‌باشند و به لقب «ثقلان» دو چیز گرانقدر، مفتخر شده‌اند: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ رحمن/ ۳۱ و بارها به صورت یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ مورد خطاب واقع شده‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۳

این آیه در مورد انسان می‌گوید که انسان را از گل سیاه خشکیده و شکل یافته آفریده‌ایم، مسنون اگر به معنی مصوّر و شکل یافته باشد، معنی آیه آن است که یک جسد شکل یافته مبدل به انسان شده است مانند عصای موسی که به مار مبدل گردید، در این زمینه در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

باید دانست که منظور ابتدای خلقت انسان است و پس از پیدایش اولین مرد و زن، تکثیر نسل انسان از راه نطفه و تناسل بوده است چنان که فرموده:

«... وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ سجده/ ۷ و ۸ در مجمع البیان فرموده: اصل آدم علیه السّلام از خاک بود که فرموده: خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ آن گاه خاک را گل کرده است که گفته: وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ آن وقت گل را گذاشته تا متغیر ... شده و فرموده مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ آن گاه گذاشته تا خشک گردیده است و آنست «صلصال» این اقوال ناقض هم نیستند که آنها خبر می‌باشند از احوال مختلفه انسان ظاهرا خلقت همه موجودات زنده چنین بوده است، یعنی اول از خاک آفریده شده سپس به وسیله تخم و هسته و نهال، تکثیر شده‌اند.

اما جن، درباره خلقت آن دو آیه داریم یکی این آیه، دیگری آیه:

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ رحمن/ ۱۵ بنا بر لفظ نارِ السَّمُومِ جن از باد گرمی که مشتعل و به آتش مبدل گشته خلق شده است و معنی مارِجٍ مِنْ نارٍ آنست که جن از شعله آتش مختلط به دود آفریده شده است و این هر دو تعبیر یکی است.

جن بنا بر آیات قرآن موجودی است با شعور، مکلف، بعضی از آنها مؤمن، بعضی مشرک هستند زندگی می‌کنند، می‌میرند، روز قیامت زنده می‌شوند، اهل بهشت و اهل جهنم خواهند بود، دارای حرکات عجیب و کارهایی هستند. شاید در سوره احقاف یا در سوره جن به همه آنها اشاره شود. نگارنده در قاموس قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۴

(ج ن ن) این مطلب را به تفصیل آورده‌ام.

ناگفته نماند: این دو آیه مقدمه مطالب آیات بعدی است، تفاوت خلقت انس و جن نشان می‌دهد که انسان برای خلافت خدا و کشف اسرار طبیعت از لحاظ ساختمان بدنی آمادگی دارد ولی ساختمان وجودی جن و ملائکه آن آمادگی را ندارد. شاید برای بیان آمادگی و عدم آن، این دو آیه به طور مقدمه آمده است.

۲۸- وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.

این آیه در جای دیگر چنین آمده است: إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ ص/ ۷۱ آن وقت همه آنچه در این آیات آمده در سوره ص نیز آمده است، ظاهرا این همانست که در سوره بقره/ ۳۰ آمده است: وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً ... علی هذا منظور از «بشر» در این آیات همان «آدم» در آیات بقره و در آیات دیگر است، پس منظور از إِنِّی خالِقٌ بَشَراً همان إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً است.

در مجمع البیان فرموده: بشر (بر وزن شرف) جمع بشره و آن ظاهر پوست است انسان را از آن سبب بشر گفته‌اند که پوشش ظاهر او مانند حیوانات از پشم و مو و کرک پوشیده نیست. راغب گوید: در هر کجا از قرآن که جثه و شکل ظاهری انسان مراد بوده لفظ بشر آمده است علی هذا منظور از «بشرا» جثه و جسد است و بعد از نفخ روح که در آیه بعدی خواهد آمد، لفظ انسان به او اطلاق می‌شود.

۲۹- فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ این تعبیر در آیات ۹ سوره سجده و ۷۲ ص نیز آمده است از این آیه و آیه» تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۵

وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ ... ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ سجده/ ۹ معلوم می‌شود که جثه انسان ابتدا به شکل مجسمه بود و سپس با دمیدن روح، انسان شده است چنان که عصای موسی به طور انفجار، به مار مبدل شد، این سخن در نهج البلاغه خطبه اول صریحا گفته شده است منظور از «تسویه» منظم کردن اجزاء آن و گذاشتن هر جزء در جای خود است، منظور از نفخ روح دمیدن روح مستقل به بدن اوست، اضافه روح به خدا در «روحی» اضافه تشریفی است یعنی روحی که از جانب خدا و مخلوق خدا است، در زمینه استقلال روح در نکته‌ها بحث خواهیم کرد منظور از فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ خضوع ملائکه به خلیفهٔ اللّه است لفظ «فقعوا» چنان که در المیزان آمده: بعید نیست به معنی افتادن به زمین در مقابل مخلوق جدید باشد که دلالت بر کثرت خضوع می کند.

۳۰ و ۳۱- فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ أَبی أَنْ یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ لفظ «اجمعون» تأکید بعد از تأکید است و دلالت دارد که همه ملائکه بدون استثناء سجده کرده و خلافت انسان را پذیرفته‌اند و آن از روی درک برتری انسان بوده است مگر ابلیس که امتناع کرد از اینکه سجده کند و با ساجدان باشد، بنا بر آیه: فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ کهف/ ۵۰ ابلیس از ملائکه نبود، دخول او در «الملائکه» ظاهرا به علت تغلیب است، به هر حال شیطان مخاطب بودن خود را فهمیده است.

۳۲ و ۳۳- قالَ یا إِبْلِیسُ ما لَکَ أَلَّا تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ قالَ لَمْ أَکُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ لفظ «مالک» به معنای «ای شیء لک» است، «ان تکون» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «فی ان تکون» است یعنی چه علّت و چه عذری داری در اینکه تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۶

از ساجدان باشی، یعنی چرا: سجده نکردی؟ لفظ «لم اکن» که دلالت بر گذاشته دارد اشاره به خلقت خود از آتش است چنان که در آیات دیگر آمده:

أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ اعراف/ ۱۲ یعنی: بنا بر خلقتم از آتش و برتریم، به کسی که از گل خشک آفریده‌ای سجده نمی کنم.

۳۴ و ۳۵- قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ وَ إِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ إِلی یَوْمِ الدِّینِ منظور از «منها» منزلت است چنان که در سوره اعراف آیه ۱۳ گذشت یعنی از این منزلت الهی و تقربی که داری و یا از میان ملائکه خارج شو که مطرود از رحمت من هستی، اینکه مطلق لعنت متوجه ابلیس شده ظاهرا بدان علّت است که او اولین گناهکار است و در همه گناهان بشر به جهت وسوسه، شرکت و سببیت دارد، منظور از یَوْمِ الدِّینِ روز قیامت است که از ویرانی عالم شروع می‌شود، این جمله می‌رساند که شیطان تا آن موقع مردمان را فریب خواهد داد و تا آن موقع مرتب لعنت را به طرف خود جلب خواهد کرد و در آخرت سزای لعنت‌ها مجسّم شده و او را خواهد

سوزانید چنان که فرموده: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ ص/ ۸۵.

۳۶ و ۳۷ و ۳۸- قالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ قالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ظهور رجم و لعنت آن بود که ابلیس از بین برود و یا امکانات و احاطه و نفوذ و قدرتی که داشت از وی گرفته شود لذا از خدا مهلت خواسته آنهم با کلمه «رب» «۱» زیرا می‌دانست که جز التجاء به رحمت و ربوبیت خدا چاره‌ای ندارد با آن

---

(۱)

«قال ابو عبد اللَّه (ع) ان علی بن الحسین اذا اتی «الملتزم» قال اللهم ان عندی افواجا من ذنوب و افواجا من خطایا و عندک افواج من رحمهٔ و افواج من مغفرهٔ یا من استجاب لا بغض خلقه الیه اذ قال فَأَنْظِرْنِی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ استجب لی و افعل بی کذا و کذا» (تفسیر عیاشی).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۷

که مغضوب است، جمع آمدن «یبعثون» دلیل است که از اول مسئله عموم انسانها در نظر بوده و مراد از سجده ملائکه عموم بشر بوده است، یَوْمِ یُبْعَثُونَ دلالت ندارد که خواسته حتی در برزخ هم انسانها را اغفال کند بلکه حاکی است که خواسته حتی بعد از انقراض بشریت نیز در مهلت باشد.

به هر حال ابلیس تا روز بعثت خلائق مهلت خواسته ولی خدا تا «وقت معلوم عند اللَّه» مهلت داده است، این دو وقت یکی نیست، ظاهرا منظور از «وقت معلوم عند اللَّه» مهلت داده است، این دو وقت یکی نیست، ظاهرا منظور از «وقت معلوم روز تارمار شدن جهان و شروع آخرت است که با روز بعث فاصله زیادی خواهد داشت علی هذا تا انسان هست ابلیس مهلت دارد، در صافی از علل الشرائع از امام صادق علیه السّلام نقل شده: منظور از یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ انقراض بشریت «۱» است «منظرین» نشان می‌دهد که مهلت شدگان دیگری نیز هستند، آنها قهرا ملائکه هستند که بر خلاف ابلیس کمکهای انسان می‌باشند، که در نکته‌ها خواهد آمد.

۳۹ و ۴۰- قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ منظور از اغواء و اضلال خدا، خارج کردن ابلیس از مقام قدس و مورد لعنت بودن اوست «۲» آری خدا او را این چنین اضلال کرد، چون خدا این سخن را رد نمی‌کند معلوم است که آن را قبول دارد ولی این اضلال در مقام دوم و بعد از سرپیچی ابلیس است و لذا چنین اضلالی از خدا قبیح نیست

---

(۱)

«عن الصادق (ع) انه سئل عنه فقال یوم الوقت المعلوم یوم ینفخ فی الصور نفحهٔ واحدهٔ فیموت ابلیس ما بین النفخهٔ الاولی و الثانیهٔ.

(۲) لعنت کردن دائمی به شیطان، اضلال او از طریق سعادت است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۸

فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف/ ۵، لفظ «ما» در «بما» مصدریه و تقدیر آن «باغوائک ایای» است و باء به معنای سبب است، مفعول «لازینن» محذوف و تقدیر آن «لازینن لهم الباطل» است چنان که در جای دیگر آمده: زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ انفال/ ۴۸، در این آیه چنان که ملاحظه می‌شود «عباد مخلصین» را استثنا کرده که راهی بر آنها ندارد، آنهایی که خدا برای خود خالص کرده جز خدا از کسی اطاعت نمی‌کنند، بعضی آن را به صیغه فاعل خوانده‌اند یعنی آنهایی که خود را برای خدا خالص کرده‌اند و از غیر خدا اطاعت نمی‌کنند.

به نظر می‌آید که «الا» استثناء است از اغواء و گرنه تزیین برای عباد مخلصین نیز هست و اللَّه العالم، در اینجا لازم است سرّ مطلب را

در نظر داشته باشیم.

اول: از آیه فهمیده می‌شود که فقط عباد مخلصین بندگان حقیقی هستند که الطاف خدا شامل حالشان شده و جز خدا از کسی پیروی و اطاعت نمی‌کنند و مصداق: إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ می‌باشند، انعام/ ۱۶۲.

دوم: جمله إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ نشان می‌دهد که شیطان لعنه اللّه فقط مخلصین را بندگان خدا دانسته نه آنها و همه گناهکاران را، ولی در آیه بعدی جواب آن را خواهیم خواند.

سوم: جمله فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ حاکی از استقلال شیطان در اغواء و اضلال است، گویی خواسته خود را مستقل نشان دهد حال آن که او به حول قوه‌ای که از خدا تفویض شده چنین کاری می‌کند نه آنکه مستقل باشد (استفاده از المیزان).

۴۱ و ۴۲- قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوِینَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۵۹

المیزان اختیار کرده که «هذا ...» اشاره است به اغواء و تزیین باطل، یعنی این اغواء و تزیین باطل که تو به خودت نسبت می‌دهی راه مستقیم بر من است و من این قدرت را برای آزمایش انسانها بر تو تفویض کرده‌ام، حق نداری در این قدرت که به تو داده‌ام ادعای استقلال کنی «۱» این جواب ادعای استقلال است که از «لاغوینهم» معلوم می‌شد.

پس از آن فرموده: بر بندگان من تسلّط نداری مگر به آنکه از تو پیروی کند، استثناء إِلَّا مَنِ ... از «عبادی» نشان می‌دهد که همه انسانها بندگان خدا هستند مخلصین و غیر مخلصین، و این جواب شیطان است که اغواء شدگان را بنده خدا ندانست، مِنَ الْغاوِینَ نشان می‌دهد که کسانی اول غاوی و گمراه می‌شوند، آن گاه خدا شیطان را بر آنها مسلّط می‌کند و اغواء شیطان سزای ضلالت اولی است که انسان به موجب فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها شمس/ ۸ به ضلالت می‌افتد،: کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ ... حج/ ۴، آری اول باید شیطان را دوست داشت و سرپرست خود خواند آن گاه شیطان او را اضلال کند.

۴۳ و ۴۴- وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ جمله اول تأکید جواب سابق است، یعنی این تسلّط را ما بتو داده‌ایم و پیروانت را نیز ما به عذاب خواهیم برد، آن گاه فرموده: برای جهنم هفت باب هست. ظاهرا مراد از هفت باب، هفت طبقه است، نه اینکه جهنم مانند یک انباری است که هفت در دارد. چنان که می‌خوانیم: إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ نساء/ ۱۴۵.

در مجمع البیان فرموده: از علی علیه السّلام روایت شده: جهنم را هفت ابواب

---

(۱) رجوع شود به نکته‌ها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۰

(یعنی) طبقه‌ها است بعضی بالای بعضی ... «۱».

در تفسیر صافی از تفسیر قمی نقل شده: «سبع درجات» در المیزان از در منثور از علی علیه السّلام نقل شده که فرمود: آیا می‌دانید ابواب جهنم چگونه است؟ گفتیم:

مانند این ابواب فرمود: نه، آنها این چنین است آن گاه دست خود را باز کرد و دست روی دست گذاشت.

باز از آن حضرت نقل شده: ابواب جهنم هفت است بعضی بالای بعضی اولی پر می‌شود، بعد دومی، بعد سومی، تا همه‌اش پر شود و در روایت دیگری از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ نقل شده فرموده: جزئی که به خدا شرک آورده‌اند، جزئی که در وجود خدا شک کرده‌اند و جزئی که از خدا غفلت کرده‌اند.

مؤید این سخن جمله: لِکُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ است که می‌رساند برای هر طبقه آن جزئی و قسمتی از مردم نسبت به اعمال خود

تقسیم خواهند شد، این تقسیم در اثر اختلاف اعمال آنهاست نتیجه آنکه: جهنم دارای هفت طبقه است، اهل هر طبقه آن به تناسب اعمالشان تعیین می‌شود چنان که در روایت نبوی گذشت، «منهم» در آیه راجع است به «الغاوین».

۴۵ و ۴۶- إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ به دنبال بیان عاقبت «الغاوین»، عاقبت اهل تقوی و بندگانی که شیطان بر آنها تسلّط ندارد و یا مورد رحمت و شفاعت قرار خواهند گرفت بیان شده است و آن اینکه آنها در جنّات و عیون مستقر هستند، ملائکه به آنها خواهند گفت:

---

(۱)

«روی عن امیر المؤمنین (ع) ان جهنم لها سبعهٔ ابواب، اطباق بعضها فوق بعض و وضع احدی یدیه علی الاخری فقال هکذا و ان اللّه وضع الجنان علی العرض و وضع النیران بعضها فوق بعض فاسفلها جهنم و فوقها لظی و فوقها الحطمهٔ و فوقها سقر و فوقها الجحیم و فوقها السعیر و فوقها الهاویهٔ» (اعاذنا اللّه منها).

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۱

به سلامتی وارد بهشت شوید که ایمن هستید از هر بدی و نقصان، در آیه دیگر فرموده: وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ زمر/ ۷۳.

ناگفته نماند: نکره آمدن جنات و عیون حکایت از عظمت و غیر قابل توصیف بودن دارد، همچنین «بسلام» حاکی است از یک سلامت غیر قابل وصف.

متّقی کسی است که خود را از محرمات خدا باز دارد مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی نازعات/ ۴۰، علی هذا آن اعم است از «عبادک المخلصین» که گذشت، مخلصین فقط به انبیاء و ائمه و شهداء شامل می‌شود، آنان که مقداری مسئولیت دارند ولی مشمول رحمت خدایا شفاعت باشند در ردیف متقین هستند و اهل بهشت می‌باشند، علی هذا آنان که «المتقین» را همان مخلصین دانسته‌اند سخنشان قابل قبول نیست، المیزان در این زمینه بیان جامعی دارد که به آنجا رجوع شود.

۴۷- وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ وصفی از اوصاف اهل بهشت است و آن اینکه: خدا هر کینه و حسد و عاطفه منفی را از قلب آنها بر کنده و قلبی پاک و نورانی و بدون دغدغه دارند و در نتیجه اخوت غیر قابل وصفی در میان آنها حکم فرماست و بر روی سریرها روبرو نشسته‌اند این مطلب در آیات دیگر نیز آمده است (اللهم ارزقنا بحق محمّد و آله) این آیه بعدی بیان مقداری از «بسلام» در آیه گذشته است.

۴۸- لا یَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ در آن رنجی نمی‌بینند و از آن خارج شدنی نیستند، این آیات مقابل آیات جهنم است که درباره «الغاوین» گفته شد آن گاه خداوند در خلاصه مطلب رحمت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۲

و عذابش چنین فرموده:

۴۹ و ۵۰- نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ یعنی به بندگانم خبر بده که من در مقام رحمت و عذاب هر دو ممتازم، در مقام رحمت ارحم الراحمین و در مقام عقوبت باشد المعاقبینم «اللهم ارحمنا و اجرنا من عذابک یا من هو الغفور الرحیم».

نکته‌ها

خلقت موجود زنده: در رابطه با آیه: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ مناسب است در زمینه به وجود آمدن موجودات زنده بحث مختصری بشود. در اینکه خداوند خلقت موجودات زنده را چگونه آغاز کرده است دو فرضیه موجود است،

یکی اینکه: خداونـد ابتـدا یک سـلول زنده به وجود آورده و در طول میلیونها سال همه موجودات کنونی اعم از حیوان و روئیدنیها، از آن به وجود آمده‌انـد، در این فرضـیه مورچه و شتر، فیـل و مـار بیک اصل برمیگردد، همچنین هنـدوانه و درخت زردآلو، درخت گردو و مگس بیک اصل منتهی می‌شونـد و هکـذا، این همان نظریه تکامل و نظریه داروین است که مادیین در اثبات فکر خام خود به آن چسبیده‌اند، دلیل این سـخن مقداری سنگواره‌ها (فسیل) است، که با یافته شدن یک سنگواره تاریخ، میلیونها سال پیش و پس کشـیده می‌شود، آنان که فقط به فکر یافتن حقائق هستند در نوبت خود در این زمینه زحمت کشیده‌اند ولی هر چه باشد فقط فرضیه است و از «داروین» نقل شـده که گفته بود: بیشتر از هر کس خودم در این نظریه در شک هستم. تفسیر أحسن الحـدیث، ج۵، ص: ۳۶۳

نگارنـده هر قـدر فکر می‌کنم: تکامـل را در عقـل و تفکر انسـان قابـل قبـول می‌دانم و حتمی است ولی تکامـل در ساختمـان وجود انسانها و حیوانات و روئیـدنیها را نمی‌توانم قبول کنم، می‌گوینـد دو تا جمجمه پیدا می‌شود یکی از آن دیگری کاملتر است، چند تا سنگواره پـای اسب پیـدا می‌شود که در بعضـی جوانه‌هایی به شـکل اضافی دیـده می‌شود، پس اینها که فعلا موجود هسـتند، تکامل یافته آنها می‌باشـند آیا با تفحص در چنـد جزیره می‌شود این سـخن را همگانی دانست؟! آیا احتمال ندارد که آنها نسل بخصوصـی بوده‌اند که مانند «دینوسورها» منقرض شده‌اند و اینها نسل بخصوصـی هستند و از آنها جدا نشده‌اند، در توحید مفصل از امام صادق علیه السّـلام نقل شـده: که خداونـد میمون را در شـکل انسان آفریـده که برای انسان عبرتی باشـد و بداند که خدا در عقل و ذهن و نطق او را برتری داده است ...

این کجا و آن نظریه کجا.

نظریه دیگر آنست که: انواع موجودات زنـده، مسـتقل آفریـده شده‌انـد، انسان، انواع حیوانها، و انواع نباتات همه بالاسـتقلال آفریده شده‌انـد، مثلا اول دو تا شتر آفریـده شده، سـپس در اثر تناسل تکثیر شده‌اند، اول درخت آفریده شده، سـپس بواسـطه هسـته و نهال تکثیر شـده است، علی هـذا همه در ابتـدا به طور مخصوص که خـدا می‌داند به وجود آمده و آن گاه بواسـطه تناسل، نهال، هسـته و بذر، گسترش یافته‌اند، انسان نیز به طور انفجار، همانطور که عصای موسـی به مار و اژدها مبدل گردید، از گل خشکیده شکل یافته به وجود آمده است.

ناگفته نمانـد: ظواهر قرآن مجیـد و روایات، نظریه دوم را تأیید می‌کند و نزدیک به یقین صد در صد است، حقیقت در پیش خدا از هر قرار باشد به آن تسلیم هستیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۴

استقلال روح آدمی در رابطه با آیه فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی ...

بایـد دانست: اسـلام عقیـده دارد که در وجـود انسـان روح مسـتقلی وجود دارد و بـدن به حکم قفس و قـالب او می‌باشـد و به وقت مرگ، روح از قفس بـدن آزاد گردیـده و در جهـان باقی می‌مانـد و در روز قیامت به بـدن باز می‌گردد، مسئله برزخ و زنـده بودن شهداء، با اسـتقلال روح قابل توجیه است، قول به اینکه در بدن روح مسـتقلی وجود ندارد یک عقیده باطل غربی است که به دنیای اسـلام راه یافته است. ما در این زمینه در ذیل آیه: وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُونَ بقره/ ۱۵۴ و آیه: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ آل عمران/ ۱۶۹ سخن گفته‌ایم.

آیه: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَـمًّی ... زمر/ ۴۲ صـریح است در اینکه خـدا وقت مردن و وقت خواب، روح انسانها را تحویل می‌گیرد، لازم است که بـدانیم، مسـئله نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی در خلقت حیوانهـا نیامـده است، با آنکه آنها هم روح دارنـد، معلوم می‌شود، روح مسـتقلی که در انسان هست غیر از روح حیوانی است، مخصوصـا بـا ملاحظه آیه ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ ... مؤمنون/ ۱۴ معلوم می‌شود که با نفـخ روح مسـتقل به صورت خلق دیگری در می‌آید، با ملاحظه این آیه، به نظر می‌آید که منظور از نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی ایجاد و افاضه روح در وجود انسان در

شکم مادر است.

در اینجا لازم است به چند روایت اشاره شود.

۱- در تفسیر عیاشی محمّد بن مسلم گوید از حضرت باقر صلوات اللّه علیه از قول خدا وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ سؤال کردم فرمود: روحی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۵

است که خدا آن را خلق کرده و در آدم از آن دمید.

«قال: روح خلقها اللّه فنفخ فی آدم منها».

۲- در همان تفسیر ابو جعفر احول از امام صادق صلوات اللّه علیه می‌پرسد از روح آدم در قول خدا فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی؟ فرمود: این روحی است مخلوق خدا، روحی نیز که در عیسی بود مخلوق خداست

«قال هذه روح مخلوقة و الروح التی فی عیسی بن مریم مخلوقة اللّه».

۳- ابو بصیر درباره همین آیه از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: خدا خلقی آفرید و روحی آفرید، سپس به فرشته امر کرد در او (آدم) دمید، روح چیزی نیست که از خدا چیزی ناقص کرده باشد، آن از قدرت خداست

«قال: ان اللّه خلق خلقا و خلق روحا، ثم امر الملک فنفخ فیه و لیست بالتی نقصت من اللّه شیئا، هی من قدرته تبارک و تعالی»

منظور امام علیه السّلام آنست که اضافه «من روحی» به خدا، بدان معنی نیست که نعوذ باللّه چیزی از وجود خدا ناقص شده و به آدم دمیده شده است.

۴- در روایت سماعه از آن حضرت آمده ... از او از روح پرسیدم فرمود:

هی من قدرته من الملکوت

اینها روایاتی است که دلالت بر استقلال روح دارند برای مزید توضیح رجوع شود به آیه یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ ... اسراء/ ۸۵.

علت تسلط شیطان: بر انسان در رابطه با آیه لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ و اینکه چرا خدا به شیطان مهلت داد تا انسان را وسوسه و اضلال کند، لازم است بدانیم: بحکم وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها شمس/ ۸ و به حکم: «ان النفس لامارة بالسوء یوسف/ ۵۳، زمینه خیر و شر، هدایت و ضلالت در انسان هست، اگر تسلّط شیطان هم نبود، این خصیصه در انسان بود و احتمال گمراهی در او وجود داشت و وجود انسان معرکه‌ای میان تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۶

نفس و عقل می‌شد، اما این مطلب از یک طرف با تسلّط شیطان و شیاطین و در مقابل با ملائکه که کمک انسانند تشدید شده است.

تسلّط شیطان فقط از راه وسوسه و خوب جلوه دادن باطل است، ترقی انسان فقط با آن بود که انسان میان خیر و شر مختار و هر دو زمینه در وی وجود داشته باشد و گرنه مسئله عقاب و ثواب باطل می‌شد، تسلّط شیطان و نفس نظیر آنست که شخصی خانه امنی با همه وسائل آن در اختیار کسی بگذارد و بگوید: استفاده کن و از دزد نیز احتراز نما، عالم ماده و ترقی و سیر الی اللّه جز به این طریق میسر نیست، مسئله امتحان و تکامل در حین امتحان فقط با این مقدور بود، خدا به شیطان مهلت و قدرت داده که انسان را وسوسه کند، از طرف دیگر انبیاء، ملائکه، عقل توفیق خدایی، عشق به ایمان و ... را به کمک انسان فرستاده تا در مصاف با شیطان و نفس پیروز شود شیطان خود در قیامت خواهد گفت: ما کانَ لِی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی ... من قدرت مجبور کردن شما را نداشتم فقط وسوسه کردم و شما قبول کردید، پس نباید گفت: چرا خدا شیطان را بر ما مسلّط کرده و اگر نمی‌کرد ما گمراه نمی‌شدیم اگر انسان میان این دو عامل خیر و شر نبود جهان به این صورت نبود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۷

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۵۱ تا ۸۴]

اشاره

وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ (۵۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲) قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (۵۳) قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ (۵۴) قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَكُنْ مِنَ الْقانِطِينَ (۵۵)

قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (۵۶) قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۵۷) قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۵۸) إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۹) إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ (۶۰)

فَلَمَّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (۶۱) قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (۶۲) قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ (۶۳) وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (۶۴) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)

وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (۶۶) وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (۶۷) قالَ إِنَّ هؤُلاءِ ضَيْفِي فَلا تَفْضَحُونِ (۶۸) وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ (۶۹) قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ (۷۰)

قالَ هؤُلاءِ بَناتِي إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۷۱) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ (۷۳) فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (۷۴) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ (۷۵)

وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ (۷۶) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷) وَ إِنْ كانَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ لَظالِمِينَ (۷۸) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِينٍ (۷۹) وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)

وَ آتَيْناهُمْ آياتِنا فَكانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۸۱) وَ كانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً آمِنِينَ (۸۲) فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ (۸۳) فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۶۹

۵۱- و خبر کن آنها را از میهمانان ابراهیم.

۵۲- وقتی که بر او داخل شدند گفتند: سلام بر تو گفت: ما از شما ترسانیم.

۵۳- گفتند: مترس، ما بر تو پسر جوان دانایی را مژده می‌دهیم.

۵۴- گفت آیا بشارت می‌دهید در حالی که پیر شده‌ام، به چه چیز بشارتم می‌دهید؟.

۵۵- گفتند: تو را به حق بشارت دادیم، از نومیدان مباش.

۵۶- گفت: جز گمراهان کدام کس از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟.

۵۷- ابراهیم گفت: ای فرستادگان پس کار شما چیست؟

۵۸- گفتند: ما به گروهی گناهکار فرستاده شده‌ایم.

۵۹- مگر آل لوط که ما همه آنها را نجات خواهیم داد.

۶۰- مگر زنش که مقرر کرده‌ایم وی از باقی ماندگان است.

۶۱- چون فرستادگان پیش خانواده لوط آمدند.

۶۲- گفت شما قومی ناخوشایند هستید.

۶۳- گفتند: نه بلکه عذابی را که در آن شک می‌کردند آورده‌ایم.

۶۴- برای تو خبر حق را آورده‌ایم و ما راستگویانیم.

۶۵- در پاسی از شب خانواده را راه سپر کن و از پی ایشان برو و کسی از شما به عقب بر نگردد، به آنجا بروید که مامور هستید.

۶۶- به لوط آن عذاب بزرگ را اعلام کردیم که بنیاد اینان چون به صبح می‌رسند قطع می‌شود.

۶۷- اهل آن شهر آمدند و شادمان بودند.

۶۸- لوط گفت: اینها میهمانان منند، رسوایم مکنید.

۶۹- از خدا بترسید و خوارم مگردانید. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۰

۷۰- گفتند: مگر تو را از (حمایت) مردمان منع نکرده‌ایم.

۷۱- گفت: اینها دختران منند اگر قصدی دارید؟

۷۲- به حیات تو سوگند که آنها در غفلت خود حیران بودند.

۷۳- صیحه عذاب آنها را دم آفتاب بگرفت.

۷۴- بالای دیارشان را پائین آن (زیر و رو) کردیم و بر آنها سنگهایی از گل سخت بباراندیم.

۷۵- در آنجا علامتهایی برای اهل عبرت هست.

۷۶- آن علامتها در راهی ثابت و دائر است.

۷۷- در آنچه گفته شد برای مؤمنان عبرت هست.

۷۸- حقا که اهل ایکه ستمکاران بودند.

۷۹- از آنها انتقام گرفتیم، دیار هر دو در راه آشکاری است.

۸۰- اهل حجر پیامبران را تکذیب کردند.

۸۱- آیات خود به آنها دادیم، از آنها روگردان بودند.

۸۲- در ایمنی از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشیدند.

۸۳- وقتی که به صبح وارد می‌شدند صیحه عذاب آنها را گرفت.

۸۴- آنچه به دست می‌آوردند کفایتشان نکرد.

کلمه‌ها

وجلون: وجل (بر وزن شرف): خوف، فزع. وجل (بفتح واو و کسر جیم): ترسان و خائف. جمع آن «وجلون» است «لا توجل»: نترس.

غلام: جوان. جوانی که موی شاربش روئیده است: «الغلام: الطار الشارب» غلم و اغتلام به معنی هیجان شهوت است جوان را از آن غلام گفته‌اند که در حال طلب نکاح است (قاموس قرآن- غلم). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۱

الکبر: کبر (بر وزن عنب): پیری.

قانطین: قنوط: مأیوس شدن از خیر «قنط قنوطا: یئس».

خطبکم: خطب (بر وزن عقل). روبرو سخن گفتن. ایضا به معنی امر عظیم است که در آن تخاطب بسیار شود، مراد از آیه معنای دوم است.

الغابرین: غبور: ماندن و رفتن، آن از اضداد است در لغت آمده: «غبر غبورا: مکث و بقی و ذهب و مضی» غابر: مانده و رفته منظور از «الغابرین» در آیه باقی ماندگان است.

منکرون: ناشناخته‌ها. نکر (بر وزن شرف و قفل): نشناختن، گویند:

«نکر الامر: جهله» «منکر»: ناشناخته یا ناخوشایند.

یمترون: مراء و مماراة: مجادله و منازعه. امتراء: شک و تردید. «یمترون» شک می‌کنند. گویی شک علّت مجادله است.

فاسر: سری و اسراء: سیر شبانه فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس شبهنگام با خانواده‌ات برو. آمدن لفظ «اللیل» برای تأکید است.

قطع: (بر وزن جسر): تکه و قطعه، جمع بر وزن عنب است.

ادبار: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء یک چیز مانند جلو پیراهن و عقب آن، و گاهی کنار از شیء می‌باشند مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است، جمع آن ادبار است.

یلتفت: لفت: برگرداندن و منصرف کردن. «لفته عن کذا: صرفه عنه» التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود «لا یلتفت» برنگردد، رو بر نگرداند. «دابر»: آخر و ریشه. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۲

قضینا: قضاء فیصله دادن به امر، قولی باشد یا فعلی، از خدا باشد یا از بشر. و نیز به معنی صنع، حتم و بیان آید، آن در آیه به معنی اعلام و خبر دادن است قَضَيْنا إِلَيْهِ: به او اعلام کردم و خبر دادیم.

یستبشرون: بشارت و بشری: خبر مسرت بخش استبشار: طلب شادی و دانستن یا یافتن چیزی که شاد می‌کند «یستبشرون»: از دانستن قضیه شاد می‌شدند.

تفضحون: فضح: رسوا کردن. عیب کسی را آشکار کردن. فَلا تَفْضَحُونِ:

مرا رسوا نکنید.

تخزون: خزی: خواری «لا تخزون»: خوارم نکنید.

لعمرک: عمارة: آباد کردن. عمر (بر وزن عقل و عنق) دوران زندگی و مدت آبادی بدن به وسیله حیات و روح. «لعمرک»: سوگند به زندگی تو.

سکرة: سکر (بضم سین): مستی. و چون غفلت و بی‌خبری نوعی از مستی است لذا به غفلت، سکرة گفته‌اند «سکرتهم»: غفلت آنها.

یعمهون: عمه (بر وزن شرف): سرگردانی. راغب گفته آن سرگردانی ناشی از حیرت است «یعمهون»: سرگردان می‌شوند.

مشرقین: شرق (بر وزن شرف) و شروق: طلوع آفتاب. مشرق (بضمّ میم و کسر راء: کسی که وارد وقت طلوع شود «مشرقین» وارد شوندگان به وقت طلوع، در آیات دیگر «مصبحین» آمده است.

سافلها: سفل (مثل قفل): پائین، پستی. سافل: پائین. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۳

حجارة: حجر سنگ، جمع آن حجاره و احجار است، احجار در قرآن نیامده است.

سجیل: سنگهای سخت یا سنگهای متحجر شده: گویند معرّب «سنگ گل» است (هود/ ۸۲).

متوسمین: وسم: علامت گذاری. «وسم الشیء وسما»: آن را علامت گذاری کرد. متوسّم کسی است که بعلامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری پی ببرد و تفرّس کند. «متوسمین»: عبرت گیرندگان عاقلان.

الایکة: ایک: جنگل، بیشه، نی زار اهل لغت آن را درختان بسیار و پیچیده معنی کرده‌اند در قاموس آمده: «الشجر الملتف الکثیر» این با جنگل می‌سازد، ایضا آن را غیضه گفته‌اند یعنی با تلاقی که آبش خشکیده و در آن درخت روئیده است و این با بیشه و نی‌زار می‌سازد.

بهر حال مراد از أَصْحابُ الْأَيْكَةِ قوم حضرت شعیب است در جوامع الجامع فرموده: در حدیث است که شعیب بر اهل مدین و ایکه هر دو مبعوث شده بود.

حجر: (بر وزن جسر): دیار قوم ثمود گویند نام شهرشان حجر بود، و یا علّت این تسمیه آنست که دیارشان محصور از سنگها بوده است (قاموس قرآن).

ینحتون: نحت: تراشیدن «ینحتون» می‌تراشند.

شرحها

در آیات چهل نهم و پنجاهم معلوم شد که خدا ارحم الراحمین و اشد المعاقبین است. و آن در بشارت و انذار خلاصه می‌شد، می‌شود گفت که جریان ابراهیم و لوط تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۴

مصداق تبشیر و انذار هستند که با قصه قوم شعیب و صالح تأکید شده‌اند، و می‌شود گفت که آنها مصداق سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ هستند که در لا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ آمده است.

به هر حال در این آیات ملائکه پیش ابراهیم علیه السّلام می‌آیند، به او مژده ولادت اسحاق را می‌دهند و از عذابی که بر قوم بنا بود وارد شود اطلاعش می‌دهند آن وقت پیش لوط علیه السّلام می‌روند، او را فرمان می‌دهند که از آن دیار خارج شود، سپس آنجا را زیر و رو می‌کنند، آن وقت عذاب قوم شعیب و قوم صالح ذکر می‌گردد.

۵۱ و ۵۲- وَ نَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْراهِيمَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ماجرای ابراهیم و لوط علیهما السّلام که در این سوره آمده همانست که در سوره هود آیهٔ شصت و نه تا هشتاد و سه، گذشت، فاعل «دخلوا- قالوا» ملائکه است که همان «ضیف» مطلق باشد «سلاما» تقدیرش «سلمنا علیک سلاما» است، در سوره هود خواندیم: ابراهیم از آن جهت ترسید، که دید طعام او را نمی‌خورند آیه کاملا- روشن است در اینکه ملائکه به شکل انسان مجسم می‌شوند و انسان آنها را نمی‌شناسد چنان که ابراهیم نشناخت.

۵۳- قالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ.

آن مژده بشارت اسحاق بود که به آن حضرت دادند، علّت رفتن خوف ابراهیم آن بود که دانست آنان فرشته هستند و نظر سویی ندارند، در سوره صافات درباره بشارت آمده. وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا .../ ۱۱۲.

۵۴- قالَ أَ بَشَّرْتُمُونِي عَلى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۵

آن حضرت از بشارت تعجب می‌کند زیرا که پیر شده و قوایش تحلیل رفته بود، یعنی آیا مژده می‌دهید به من در حالی که پیری به من رسیده لذا با تفریع می‌گوید پس بچه چیز بشارتم می‌دهید (و ناشدنی است) در سوره هود از زبان زن ابراهیم آمده: يا وَيْلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعْلِي شَيْخاً؟ آن حضرت در قدرت خدا شک نداشت بلکه سخن او بر ظاهر حال و استبعاد مبتنی بود.

۵۵ و ۵۶- قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا- تَكُنْ مِنَ الْقانِطِينَ قالَ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ باء در «بالحق» به معنای مصاحبت است یعنی این مژده توأم با حق و واقعیت است، از مأیوسان مباش، جواب آن حضرت به صورت استفهام انکاری حکایت دارد که از مأیوس شدگان نیست، معلوم می‌شود نظر ابراهیم استبعاد بود، ملائکه آن را قنوط پنداشته‌اند، یعنی از رحمت خدا فقط گمراهان مأیوس می‌شوند، من از گمراهان نیستم، لفظ «من» به علّت استفهام انکاری بودن در جای «ماءنا فیه» قرار دارد.

۵۷ و ۵۸- قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟ قالُوا إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ چون ابراهیم علیه السّلام آنها را شناخت از مأموریتشان پرسید، آنها گفتند به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده‌ایم، لفظ «مجرمین» نشان می‌دهد که علّت هلاک همان جرم و گناه بوده است.

۵۹ و ۶۰- إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنا إِنَّها لَمِنَ الْغابِرِينَ استثناء اول ظاهرا منقطع به معنای «لکن» است، چون آل لوط جزء مجرمین نبودند اما استثناء دوم متصل است وزن آن حضرت جزء آل لوط بود منظور تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۶

از غابرین اهل شهر است که بعد از رفتن آل لوط، در آنجا ماندند، زن لوط نیز که کافر بود جزء آنها گردید، در شریعت نوح و لوط گرفتن زن مشرک جایز بود، همچنین در ابتدای اسلام، بعدا نسخ گردید، قبل از نسخ حکم زینب دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با ابو العاص ازدواج کرده بود کفر و شرک، زن لوط را از او جدا کرده و در ردیف عذاب شدگان قرار داد.

۶۱ و ۶۲- فَلَمَّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ. قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ منظور از آل لوط، آن حضرت و خانواده او است، غرض از «منکرون» شاید ناخوشایند باشد، علّت ناخوشایند بودن آنست که آنها به صورت جوانان خوش سیما بودند، و آن حضرت از اعمال قبیح و انحراف جنسی آنها با خبر بود، می‌ترسید که آنها از دستش بگیرند.

۶۳ و ۶۴- قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ جمله قالُوا بَلْ جِئْناكَ دلیل است که «منکرون» به معنای ناخوشایند است یعنی ما ناخوشایند و غیر مقبول نیستیم بلکه عذابی را که در آن شک می‌کردند آورده‌ایم، همان عذابی که لوط علیه السّلام وعده می‌کرد و آنها مسخره می‌کردند، منظور از «الحق» ظاهرا حتمی بودن عذاب است چنان که فرموده: آتِيهِمْ عَذابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ هود/ ۷۶، جمله «لصادقون» تأکید جمله اول است.

۶۵- فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبارَهُمْ وَ لا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ.

اینجاست که ملائکه به لوط علیه السّلام خطاب می‌کنند که از آن شهر بروند بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ ظاهرا برای توضیح است و گرنه (سری و اسراء) رفتن در شب است دستور اینکه لوط پشت سر خانواده‌اش حرکت کند ظاهرا برای آن بود که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۷

ناظر رفتن آنها باشد و کسی از آنها برنگردد، فرمان اینکه کسی به عقب برنگردد گویا بدان علّت بود که زود از منطقه خطر خارج شوند، جمله اخیر نشان می‌دهد که ملائکه جایی را برای رفتن آنها نشان داده بودند.

۶۶- وَ قَضَيْنا إِلَيْهِ ذلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ جمله أَنَّ دابِرَ ... بیان ذلک الامر و تفسیر آن می‌باشد، منظور از دابر، ریشه و اثر و باقی مانده است مانند نفرات و ساختمان و مانند آن، یعنی به لوط آن امر عظیم و عذاب بزرگ را اعلام کردیم و آن اینکه دنباله این قوم وقتی که وارد صبح می‌شوند بریده خواهد شد.

۶۷ و ۶۸ و ۶۹- وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ. قالَ إِنَّ هؤُلاءِ ضَيْفِي فَلا تَفْضَحُونِ. وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تُخْزُونِ از اهل شهر برای دانستن قضیه به قدری آمدند که می‌شد به آنها أَهْلُ الْمَدِينَةِ اطلاق کرد یعنی اهل شهر به طرف خانه لوط آمدند در حالی که از دانستن میهمانان لوط شادی می‌کردند، لوط علیه السّلام به آنها گفت: اینان میهمانان منند با عمل قبیح خود نسبت به اینها، مرا رسوا نکنید از خدا بترسید و مرا خوار نکنید.

۷۰ و ۷۱- قالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعالَمِينَ. قالَ هؤُلاءِ بَناتِي إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ در جواب لوط گفتند: آیا تو را از مردمان نهی نکرده‌ایم که به کسی از آنها پناه و مکان ندهی؟ لوط علیه السّلام ناچار ماند، دختران خود را برای ازدواج پیشنهاد کرد چنان که در سوره هود گذشت.

ناگفته نماند: آیات شصت و دوم تا شصت و ششم بنا بر ترتیب جریان قصه می‌بایست از آیات ۶۷ تا ۷۲ در آخر ذکر شوند، در المیزان فرموده: حقیقت این تقدیم و تأخیر آنست که برای این قصه چهار فصل هست، فصل سوم از آن، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۸

میان فصل اول و دوم گذاشته شده، آیات وَ جاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ تا آخر، در گفتن به عقب افتاده تا آخر آنها که لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ باشد به اول فصل اخیر فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ متصل گردد تا غرض از شاهد آوردن قصه لوط کاملا روشن شود ... و بر اهل مکه ثابت شود، عذابی مانند عذاب قوم لوط در تعقیب آنهاست.

۷۲ و ۷۳- لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ یعنی قسم به حیات و زندگی تو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله آنها در غفلتشان سرگردان بودند و راه نجات را به نظر نمی‌آوردند لذا فریاد شدید، آنها را در آفتابدم گرفت، در اینجا خدا به زندگی رسولش صلّی اللّه علیه و آله قسم خورده که دلالت بر عظمت آن حضرت می‌کند.

۷۴- فَجَعَلْنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ضمیر «ها» در هر دو مورد به «بلاد- ارض» راجع است یعنی بالای آن

بلاد را پائین آنها گردانیدیم و زیر و رو کردیم، پس از آن، سنگهای عذاب باراندیم (رجوع شود به سوره هود).

۷۵ و ۷۶ و ۷۷- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ. وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ آیات سه‌گانه نتیجه‌گیری از قصه فوق است، منظور از متوسمین عبرت گیرندگان و عاقلان هستند، در روایات «متوسمین» به ائمه اطهار علیهم السّلام تفسیر شده که در نکته‌ها خواهد آمد، منظور از «لایات» در آیه اول بقایای خرابه‌های دیار قوم لوط است که مردم مکه در سفر شام آنها را می‌دیدند وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ یعنی آن آیات و بقایا در راهی است که ثابت است و از بین نرفته است پس تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۷۹

لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ همان راه مکه به شام بود که ثابت و دائر بود، منظور از آیه در آیه اخیر عبرت و موعظه است، و اینکه «لایات» در آیه اول جمع آمده است غرض آثار قوم لوط است.

۷۸ و ۷۹- وَ إِنْ کانَ أَصْحابُ الْأَیْکَةِ لَظالِمِینَ فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ این دو آیه اشاره مختصری است به قوم شعیب علیه السّلام که در اثر تکذیب آن حضرت هلاک شدند، تفصیل قضیه آنها در سوره هود گذشت، آیه کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَیْکَةِ الْمُرْسَلِینَ إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ شعراء/ ۱۷۶- ۱۷۷ روشن می‌کند که اصحاب ایکه قوم شعیب می‌باشند، پس اهل ایکه قسمتی از قوم آن حضرت بودند و قسمتی اهل «مدین»، در جوامع الجامع فرموده: در حدیث است که آن حضرت به اهل مدین و ایکه هر دو مبعوث شده بود «انهما» راجع است به دو مکان قوم لوط و شعیب «امام» به معنی راه و طریق است، یعنی مکان قوم لوط و مکان قوم شعیب در راهی آشکار واقع است، مدین و ایکه و سدوم که شهر لوط بود، خرابه‌های آنها همه در راه اهل مکه بودند که در سفر شام آنها را می‌دیدند.

۸۰- وَ لَقَدْ کَذَّبَ أَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ این آیه و آیات بعدی اشاره مختصری به جریان قوم صالح علیه السّلام می‌باشد که تفصیل آن در سوره هود گذشت، علّت نام‌گذاری به «حجر» در کلمه‌ها گفته شد، «المرسلین» دلالت می‌کند که غیر از صالح پیامبران دیگر را نیز تکذیب کرده بودند و یا اینکه تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه رسولان است، یعنی اصل نبوت را تکذیب می‌کرده‌اند.

۸۱- وَ آتَیْناهُمْ آیاتِنا فَکانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۰

منظور از آیات ظاهرا معجزات صالح بود از قبیل ناقه و آب خوردن و شیر دادن آن و مانند آنها و شاید احکام صالح نیز جزء آیات باشد، به هر حال منظور آنست که ما وسائل هدایت را در اختیارشان قرار داده بودیم که اگر می‌خواستند هدایت یابند میسر بود ولی نسبت به آیات بی‌اعتنا بودند.

۸۲- وَ کانُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً آمِنِینَ اشاره‌ای است به یکی از حالات آنها، و آن اینکه در ایمنی و آرامش در کوه‌ها برای خود خانه می‌تراشیدند و می‌ساختند، معلوم می‌شود که سرزمین آنها کوهستانی بوده است «آمنین» در عین حال حکایت از بی‌خبری و بی‌اعتنایی نسبت به عذاب خدا می‌کند، شاید اشاره به مسکن برای عدم حفاظت آن در مقابل عذاب است که در آیه بعدی است.

۸۳ و ۸۴- فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ مُصْبِحِینَ فَما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ.

وقتی که به صبح وارد می‌شدند صیحه آسمانی آنها را گرفت، منازل سنگی‌شان آنها را از عذاب کفایت نکرد. در سوره هود گفته‌ایم که قوم صالح علیه السّلام با صاعقه کشته شدند اما صاعقه همواره با صیحه توأم است و هر دو تعبیر صحیح می‌باشد.

نکته‌ها

متوسمین: در کلمه‌ها گفته شد که «متوسم» کسی است که به علامت نگاه کند و از آن به چیز دیگری متوجه شود، علی هذا متوسّمین به معنی عبرت گیرندگان می‌باشد. ولی در روایات آن را، به ائمه هدی علیهم السّلام تفسیر کرده‌اند، در مجمع البیان

آمده: که از امام صادق علیه السّلام نقل شده:

«نحن المتوسمون و السبیل فینا مقیم و السبیل طریق الجنة».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۱

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«هم الأئمة قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اتقوا فراسة المؤمن فانّه ینظر بنور اللَّه لقوله إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ.

در المیزان از اختصاص مفید از امام باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: هیچ مخلوقی نیست مگر آنکه میان دو چشمش نوشته شده است: مؤمن یا کافر، این از شما پوشیده است ولی از امامان آل محمّد صلّی اللَّه علیه و آله پوشیده نیست، آن گاه هیچ شخصی محضر آنها داخل نمی‌شود مگر اینکه او را می‌شناسند مؤمن باشد یا کافر سپس این آیه را تلاوت کرد: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ، آنها (امامان علیهم السّلام) متوسمون هستند.

ناگفته نماند: این روایات از باب تطبیق است که آنها علیهم السّلام مصداق اکمل متوسمون می‌باشند و گرنه کلّیت آیه در جای خود محفوظ است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۲

[سوره الحجر (۱۵): آیات ۸۵ تا ۹۹]

اشاره

وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ (۸۵) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ (۸۶) وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِی وَ الْقُرْآنَ الْعَظِیمَ (۸۷) لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ (۸۸) وَ قُلْ إِنِّی أَنَا النَّذِیرُ الْمُبِینُ (۸۹)

کَما أَنْزَلْنا عَلَی الْمُقْتَسِمِینَ (۹۰) الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ (۹۱) فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ (۹۲) عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ (۹۳) فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ (۹۴)

إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ (۹۵) الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۹۶) وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ (۹۷) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ (۹۸) وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ (۹۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۳

۸۵- ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم، آخرت حتما آمدنی است، اغماض کن اغماض خوبی.

۸۶- پروردگار تو اوست آفریننده دانا.

۸۷- حقا که بر تو هفت آیه از مثانی و قرآن بزرگ را داده‌ایم،

۸۸- چشمانت را به سوی آنچه به زنان و مردان کفار داده‌ایم خیره مکن، و بر کفار محزون مباش و بالت را برای مؤمنان بخوابان (با آنها باش).

۸۹- و بگو که من انذار کننده آشکارم.

۹۰- چنان که بر قسمت کنندگان نازل کردیم.

۹۱- کسانی که قرآن را قطعه قطعه کردند.

۹۲- به پروردگارت سوگند که همه‌شان را مسئول خواهیم داشت

۹۳- از آنچه می‌کرده‌اند.

۹۴- آنچه را که مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان اعراض کن.

۹۵- ما تو را از مسخره‌کنندگان کفایت کرده‌ایم.

۹۶- به زودی خواهند دانست (که اینکار خطاست).

۹۷- می‌دانیم که سینه است به سبب گفته کفار تنگ می‌شود.

۹۸- پروردگارت را تسبیح و حمد کن و از نمازگذاران باش.

۹۹- و پروردگارت را تا وقت آمدن مرگ عبادت کن.

کلمه‌ها

صفح: اغماض و ترک ملامت، آن از عفو بلیغتر است، زیرا که عفو شاید توأم با ملامت باشد.

جمیل: نیکو. «روی عن علی علیه السلام ان الصفح الجمیل هو العفو من غیر عتاب» علی هذا صفح غیر از عفو است و میان آن دو عموم من وجه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۴

مثانی: ثنی به معنی عطف و اعاده است. بعدد «دو» از آن جهت اثنان گویند که یکی بر دیگری عطف است و رویهم حساب می‌شوند، به درود «ثنا» گویند که در مدح گویی صفات نیک پشت سر هم و به هم دیگر عطف می‌شوند، مثانی در آیه جمع مثنیه (به صیغه اسم مفعول) است یعنی عطف شونده، آیات قرآن را مثانی گویند که به همدیگر عطف می‌شوند و یکدیگر را توضیح می‌دهند از علی علیه السّلام نقل شده: «بعضی بر بعضی ناطق و بعضی بر بعضی شاهد است. (به یکدیگر میل می‌کنند).

لا تمدن: مدّ: زیاد کشیدن و گسترش دادن را از آن مدّ گویند که سبب زیادت است، راغب معنای اولی آن را کشیدن میداند، مدعین به معنی نگاه شدید و خیره شدن است لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ دو چشمت را خیره مکن (نگاه مکن).

اخفض: خفض: فرود آوردن. و نیز به معنی راحت و سیر آرام می‌باشد «خفض جناح» یعنی خواباندن و فرود آوردن بال، آن کنایه از تواضع و مهربانی است.

مقتسمین: قسم (بر وزن عقل): تجزیه و افراز. اقتسام: قسمت کردن «مقتسمین» قسمت کنندگان.

عضین: عضو (بر وزن عقل): متفرق و جزء جزء کردن. «عضا الشیء عضوا فرقه» عضهٔ (بر وزن عنب): تکه و قطعه. جمع آن عضون یعنی تکه‌ها و قطعه‌ها. آن جمع غیر قیاسی است مانند «سنون».

فاصدع: صدع: شکافتن. «صدعه صدعا: شقه، آن در آیه به معنی آشکار کردن است که نوع شکافتن می‌باشد در مجمع البیان آمده: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۵

«صدع بالحق: اذا تکلم به جهارا».

مستهزءین: هزء و هزو: مسخره کردن، خفیف شمردن. مستهزئ: مسخره کننده جمع آن مستهزءون است.

شرحها

در این آیات مطالب گذشته توجیه شده است، یعنی پیشامدهای قوم لوط و مانند او از این جهت است که جهان به حق آفریده شده و روی نظامات متقن می‌چرخد، جهان بی‌هدف و بی‌نقشه نیست متخلّفان کوبیده می‌شوند و نیکوکاران موفق می‌گردند، همین حق آفریده شدن علت وجود قیامت و آمدن است. آن گاه فرموده ما به تو قرآن داده‌ایم که روشنگر این حقائق است، به نعمت و

گسترش وسائل زندگی مشرکان بی‌اعتنا باش و با مؤمنان که مکتب تو را پذیرفته‌اند مدارا و مهربانی کن و با آنها باش و بگو من انذار کننده آشکارم، شما را از عذابی می‌ترسانم که بر مسخره کنندگان قرآن نازل گردید. رسالت را آشکار کن از مشرکان بر کنار باش از شرّ مسخره کنندگان در امانی می‌دانیم که از گفتار مشرکان سنیهات تنگ می‌شود، بحمد و تسبیح و عبادت حق ادامه بده که پیروز خواهی بود.

۸۵ و ۸۶- وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ.

این آیه در رابطه با بلایای گذشته است که اقوام انبیاء گرفتار شدند و نیز در رابطه با آمدن قیامت است چنان که در نکته‌ها خواهد آمد، حق بودن خلقت آسمانها و زمین، مقتضی وجود آخرت است لذا در تعقیب آن فرموده: وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ حق در مقابل باطل است یعنی جهان بحق و برای غرض و غایت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۶

آفریده شده است نه باطل و بدون غرض و غایت، علی هذا جهان به سوی غایت غرض که آخرت باشد گام بر می‌دارد.

آن وقت در نتیجه این کلام آمده: فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ از علی علیه السّلام حکایت شده: صفح جمیل، عفو بدون عتاب است، آن تقریبا به معنی بی‌تفاوتی است یعنی: حالا- که جهان به حق آفریده شده و روزی در پیش است که مشرکان به سزای اعمال خود می‌رسند خودت را به آنها مشغول مکن به تکذیب و مسخره‌شان بی‌اعتنا باش بی آنکه خودت را به جدال و عتاب آنها مشغول کنی پروردگارت که خالق همه است به حال همه داناست و به حسابشان خواهد رسید. در المیزان فرموده:

إِنَّ رَبَّكَ ... تعلیل فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ است. شاید آیه هشتاد هشت که خواهد آمد معنی صفح باشد.

۸۷- وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ این آیه ظاهرا در رابطه با آیه قبل است که ما قرآن را به تو داده‌ایم، روشنگر این حقائق است و نیز مقدمه است برای آیات بعدی منظور از «سبع مثانی» سوره مبارکه حمد است، مقابل آمدن با قرآن عظیم بیانگر عظمت آن سوره است که به تنهایی برابر با همه قرآن است، آری همه قرآن در إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و سائر مطالب آن سوره خلاصه می‌شود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام در ضمن روایتی ابو بکر حضرمی از آن حضرت می‌پرسد:

«اصلحک اللّه و ما المثانی؟ فقال: فاتحة الکتاب»

باز نقل شده:

سدی از کسی نقل می‌کند که شنیده بود علی علیه السّلام می‌گفت:

«سبعا من المثانی فاتحه الکتاب»

در تهذیب از محمّد بن مسلم نقل کرده از امام صادق علیه السّلام پرسیدم از سبع مثانی و از قرآن عظیم، آیا آن فاتحة الکتاب است؟ فرمود: آری گفتم:

بسم اللّه الرحمن الرحیم از سبع است؟ فرمود: آری افضل آنهاست (از المیزان) تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۸۷

روایات اهل سنت نیز چنین است. در تفسیر جلالین از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«هی الفاتحة»،

علی هذا آنچه گفته‌اند:

مراد از سبع مثانی هفت سوره بزرگ یا حامیم‌های هفتگانه است، قابل قبول نیست.

ناگفته نماند در آیه: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ... زمر/ ۲۲، همه قرآن مثانی خوانده شده، که همه آن به یکدیگر عطف می‌شوند و یکدیگر را توضیح می‌دهند، ناقض و مخالف یکدیگر نیستند علی هذا «من»

در لفظ مِنَ الْمَثانِي براى تبعيض است و مراد از «المثانى» همه قرآن مى‌باشد كه سوره فاتحه هفت آيه از آنهاست ديگر براى بيان بودن «من» محلّى نمى‌ماند.

۸۸- لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ اين آيه به آن حضرت دستور مى‌دهد كه اموال و امتعه و وسائل مادى مشركان او را مغرور نكند و به آنها ميل و رغبت پيدا نكند، در آيه سه دستور آمده اول: لا تَمُدَّنَّ ... منظور از مدعين و خيره شدن، توجه كردن و رغبت نمودن است، منظور از «ازواجا» زنان و مردان و يا اصناف كفار است مانند يهود و نصارى و مشركان يعنى: خيره مشو به متاعى كه به زنان و مردان كفار و يا به اصناف كفار داده‌ايم، اين آيه در سوره طه/ ۱۳۱ تكرار شده است.

دوم: وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ يعنى از اينكه تو را تكذيب و استهزاء مى‌كنند و ايمان نمى‌آورند، بر آنها محزون مباش كه چرا چنين شده‌اند.

سوم: وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ خفض جناح از آن گرفته شده كه مرغ از مهربانى بالهاى خود را خوابانده و بچه‌هاى خود را زير بال خود مى‌گيرد تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۳۸۸

على هذا آن كنايه از تواضع و مهربانى است ولى از صدر آيه معلوم شد كه بايد از كافران دور شد، پس مراد از خفض جناح براى مؤمنان، بودن با آنها است و جمع كردن آنها به دور خود است، چنان كه در آيه ديگر آمده: وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا ... كهف/ ۲۸، دستور چهارم كه انذار است در آيه بعدى خواهد آمد، مى‌شود گفت كه اين دستورهاى چهارگانه تفسير فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ باشد.

قرآن كه به رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله و به ما داده شده از هر نعمتى بزرگتر است، در صافى از كافى از امام صادق عليه السّلام نقل شده كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله فرمود: هر كه قرآن به او داده شده اگر گمان كند كه به كسى از مردم بهتر از او داده شده چنين شخصى بزرگ دانسته چيزى را كه خدا حقير دانسته و حقير شمرده چيزى را كه خدا بزرگ شمرده است. «۱»

۸۹- وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ اين دستور چهارم است يعنى با وجود صفح جميل و رغبت نكردن به جاه و مال آنها، بگو كه من: انذار كننده آشكارم، وظيفه انذار از تو سلب نشده است.

۹۰ و ۹۱- كَما أَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ اين آيه تأكيد إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ ... و اشاره است به قصه‌اى كه مشركان مكه از آن با خبر بودند يعنى من انذار كننده‌ام، شما را از عذاب خدا مى‌ترسانم چنان كه آن را بر تقسيم كنندگان قرآن نازل كرديم مقتسمين همانها هستند كه قرآن

---

(۱)

عن الصادق (ع) قال قال رسول اللَّه (ص) من اوتى القرآن فظن احدا من الناس اوتى افضل مما اوتى فقد عظم ما حقر اللَّه و حقر ما عظم اللَّه».

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۳۸۹

را عضين و قسمتها كردند گفتند: سحر است، گفتند: افسانه‌هاى گذشتگان است، گفتند افتراء به خداست گفتند قول شاعر و خيالباف است.

در مجمع البيان: نقل شده: شانزده نفر بودند كه وليد بن مغيره آنها را در موسم حج مأمور كرد، به كسانى كه وارد مكه مى‌شدند مى‌گفتند به آنكه از دين خارج شده و مدعى نبوت است فريفته مشويد خداوند عذابى بر آنها نازل كرد كه با بدترين وضعى كشته شدند، آن گاه خدا آنها را وصف كرد كه قرآن را قطعه قطعه كردند گفتند: سحر است، گفتند: افسانه‌هاى گذشتگان است، گفتند:

افتراء است عیاشی از باقرین علیهما السّلام نقل کرده که الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ قریش هستند.

۹۲ و ۹۳- فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ اشاره به عذاب آخرت است با سه تأکید، یعنی تنها عذاب دنیا نیست که گرفتار شدند بلکه در آخرت نیز مسئول می‌باشند.

۹۴ و ۹۵ و ۹۶- فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ، إِنَّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ، الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ این آیات به رسول خدا دستور می‌دهد که دعوت خویش را علنی کند و وعده می‌دهد که مسخره کنندگان آن حضرت را خواهد کوبید پس نترسد و تبلیغ کند علّت کوبیده شدن آنها یکی مسخره کردن پیامبر و دیگری شرک است که با تعبیر الَّذِینَ یَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ ... بیان شده است «کفیناک» که به لفظ ماضی آمده اشاره به حتمیت عذاب است و گرنه منظور از آن، آینده است.

فاء تفریع در «فاصدع» ظاهرا چنین می‌شود: حالا که بنا است به شوکت آنها رغبت نکنی و صفح جمیل کنی و تو نذیر آشکاری پس مأموریت خود را آشکار کن در اینجا دو مطلب هست اول: در روایات آمده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۰

بعثت، سه سال دعوت خود را آشکار نکرد، به طور مخفی مردم را به سوی اسلام دعوت می‌کرد، پس از سه سال آیه فَاصْدَعْ ... نازل گردید تا آن حضرت دعوت خویش را آشکار کرد، در روایات اهل سنت نیز چنین آمده است، تاریخ می‌گوید کثرت خفقان سبب گردید که آن حضرت مخفی تبلیغ کند، یارانش به وقت خواندن نماز در میان کوه‌ها دور از چشم مشرکان نماز می‌خواندند، «ارقم بن ابی ارقم» خانه خود را در اختیار آن حضرت گذاشته بود، عده مسلمانان به سی نفر رسیده بود که آیه نازل گردید و دعوت آشکار شد.

دوم: آیه إِنَّا کَفَیْناکَ ... را اگر با فَاصْدَعْ ... رویهم حساب کنیم و نقل دعوت مخفی در سه سال، قطعی باشد، معلوم می‌شود که تا آن وقت دعوت تا حدی آشکار شده و گروه مستهزءین تشکیل گردیده بود که خدا فرمان می‌دهد: دعوتت را آشکار کن و از آنها مترس بهر حال کفیناک حاکی است که خدا آنها را دفع خواهد کرد.

عیاشی نقل کرده: مستهزءین پنج نفر از قریش بود بنامهای ولید بن مغیره، عاص بن وائل سهمی، اسود بن عبد یغوث، اسود بن مطلب بن اسد، حارث بن حنظله. چون آیه: إِنَّا کَفَیْناکَ ... نازل گردید حضرت دانست که خدا آنها را خوار خواهد گردانید، خدا آنها را به بدترین وضعی کشت.

در تفسیر صافی کیفیت کشته شدن آنها را نقل کرده است.

۹۷- وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ فرومایگان، آن حضرت را که حامل وحی و انسان ما فوق و مجسمه تقوی و فضیلت بود، مسخره کرده و دروغگو می‌گفتند، این جسارت طبعا قلب نازنین ایشان را آزار می‌داد، خدا در مقام تسلیت فرموده: می‌دانیم که دلت از گفته آنها تنگ می‌شود ولی ... تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۱

۹۸ و ۹۹- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ این دستورها در رابطه با آنست که آن حضرت با روی آوردن به خدا و مبدء فیاض، خود را آرامش روحی بخشیده و از تنگی دل رهایی یابد و در کار دعوت دلگرم شود. تسبیح در مقابل صفات جلال از قبیل بی‌نیازی، پاکی، علم، قدرت و نظیر آن و حمد در مقابل نعمتهای خداست، باء در «بحمد» برای مصاحبت و معیت است، منظور از ساجدین نمازگزاران است در مجمع البیان آمده هر گاه پیشامدی آن حضرت را محزون می‌کرد به نماز بر می‌خاست

«کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله اذا احزنه امر فزع الی الصلاة»

بنا بر این، منظور از تسبیح و تحمید ذکر لفظی است.

ظاهرا غرض از وَ اعْبُدْ رَبَّکَ ... بعد از دستور نماز، ادامه عبودیت تا رسیدن مرگ است، مراد از «الیقین» چنان که گفته‌اند رسیدن

اجل و مرگ است، در المیزان از در منثور از بخاری نقل شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سر جنازه عثمان بن مظعون فرمود: یقین به او رسید. و من برای او خوبی را امیدوارم:

«اما هو فقد جاءه الیقین انی لارجو له الخیر»

نکته‌ها

اقسام دلیلهای معاد: در رابطه با آیه: وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ در اینجا مناسب است راههایی را که قرآن مجید درباره معاد بیان داشته است بررسی نمائیم، آن راهها به قرار ذیل است.

اول: از راه اعجاز و خارق العاده، مانند جریان حضرت ابراهیم علیه السّلام که به خدا عرض می‌کند: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی؟ خدایا به من نشان بده که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۲

مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ خطاب می‌رسد آیا به معاد ایمان نداری! می‌گوید: ایمان دارم لیکن می‌خواهم قلبم آرام گیرد، آن گاه چهار مرغ را را تکه تکه کرده، گوشت آنها را در قله کوه می‌گذارد، سپس آنها را به سوی خود می‌خواند گوشتها مبدل بپرنده شده و زنده می‌شوند جریان آن در سوره بقره آیه دویست و شصت آمده است.

ایضا داستان آن پیغمبر که از کنار محلّی می‌گذشت، استخوانهای مردگان را دید و گفت: أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها خدا او را صد سال بمیراند آن گاه زنده کرد و در پیش چشم او الاغش را زنده نمود، او چون زنده شدن الاغ را با چشم خود دید گفت: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ تفصیل این ماجرا در سوره بقره آیه دویست و پنجاه نه آمده است.

همچنین جریان خواب سیصدونه ساله اصحاب کهف که چون آنها از آن خواب گران بیدار شدند، اهل شهر خواب و بیدار شدن آنها را دانستند، خدا فرماید اینکار را کردیم تا بدانند که قیامت آمدنی است: وَ کَذلِکَ أَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لا رَیْبَ فِیها تفصیل این ماجرا در سوره کهف آمده است.

دوم: دوم: از راه تشبیه زنده شدن انسانها به زنده شدن و حشر و نشر همه ساله علفها است، می‌دانیم که علفها هر سال وقت خزان خشک شده و از بین می‌روند و لیکن تخم آنها در زیر زمین باقی می‌ماند، با نفخ صور بهاری و رسیدن حرارت و رطوبت، سلّولهای خفته علفها بیدار شده و شروع به رشد می‌کنند علفها و گلها از نو به وجود می‌آیند، هکذا ذرات بدن انسانها که در عالم پراکنده شده‌اند با فراهم آمدن شرائط مانند تخم علفها، زنده شده و انسانها از زمین می‌رویند، این مطلب را در «کتاب معاد از نظر قرآن و علم» تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۳

به طور تفصیل آورده‌ام مثلا در سوره زخرف/ ۱۱ می‌خوانیم: وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ تُخْرَجُونَ می‌بینیم که زنده شدن مردگان را به زنده شدن زمین و روئیدن گیاهان تشبیه کرده و می‌گوید: این چنین از قبرها، خارج می‌شوید، همچنین است نوزدهم از سوره روم و ۵۷ از اعراف و در سوره ق/ ۱۱ چنین آمده: وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِیدِ ... رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ الْخُرُوجُ همچنین است آیه پنجم از سوره حج:

یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ ... خلاصه آیات آنست که وجود معاد یکی از نظامهای خلقت است و خارج از نظام طبیعت نیست.

در سوره فاطر/ ۹ چنین می‌خوانیم: اللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثِیرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَحْیَیْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورُ.

سوم: وجه سوم استناد به قدرت بی‌منتهای خداست بدین بیان خدایی که شما را در مرتبه اول آفریده می‌تواند بار دیگر بیافریند در سوره قیامت آمده: أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً أَ لَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی ثُمَّ کانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی أَ لَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی قیامت/ ۳۶- ۴۰ ملاحظه می‌شود که اول خلقت اولی را بیان می‌کند، آن

گاه می گوید: آیا خدا قادر نیست مردگان را زنده کند، در سوره یس/ ۸۲ آمده: أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلی وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ این مطلب در سوره واقعه/ ۵۷- ۶۲ نیز آمده است و در سوره روم/ ۲۷ آمده است: وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ ... آیاتی نظیر اینها نیز در قرآن مجید آمده است، آیاتی که خلقت آخرت را به خلقت دنیا قیاس می کنند در وجه سوم نظیر وَ یَقُولُ الْإِنْسانُ أَ إِذا ما مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَیًّا أَ وَ لا یَذْکُرُ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً مریم/ ۶۷ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۴

و نیز آیه ۷۸ و ۷۹ از سوره یس وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ آیه ۱۰۴ از سوره انبیاء این مطلب را در سطح وسیعتر از انسان مطرح می کند: یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْداً عَلَیْنا إِنَّا کُنَّا فاعِلِینَ چهارم: وجود روح مستقل در وجود انسان و بقاء آن بعد از مرگ است در سوره زمر/ ۴۲ آمده است: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ این آیه از وجود روح مستقل در وجود انسان حکایت دارد که وقت مرگ و خواب، خدا آن را تحویل می گیرد روحی را که در خواب تحویل گرفته اگر بخواهد نگاه می‌دارد و اگر بخواهد تا تمام شدن مدت معین دوباره به بدن باز می گرداند، در آخر می‌فرماید: در این کار برای اهل تفکر شواهدی برای وجود قیامت هست ممکن است از ماجرای سوره سجده/ ۹- ۱۱ نیز این مطلب را استفاده کرد که در آیه اول می گوید: خدا از روح خود بر انسان دمید، سپس اشکال منکران معاد نقل شده است که می گفتند وقتی که در زمین خاک و گم می‌شویم در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ در جواب فرموده: قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ توفی و تحویل گرفتن ملک الموت قهرا مانند اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ ... است، آیات: فَلَوْ لا- إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ... تا آخر سوره واقعه نیز چنین است در ذیل آیه وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ روایتی نقل شده که حتما دیده شود آن مکمل این مطلب است.

پنجم: عدل الهی ایجاب می کند که عالم آخرت باشد و گرنه بر خلاف عدل خواهد بود و آن بر خداوند محال است، توضیح این مطلب چنین است: کارهای خدا از روی عدالت است، خدا خود را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۵

قائِماً بِالْقِسْطِ خوانده است، خدا مردم را دعوت به ایمان و نیکوکاری کرده است مردم در اثر قبول و عدم قبول دعوت خدا به دو گروه نیکوکار و بدکار تقسیم شده‌اند، از طرف دیگر ظرف جهان مادی طوری است که اغلب نیکوکاران به پاداش خود نمی‌رسند و تا به پاداش برسند عمرشان تمام می‌شود همچنین بدکاران، اغلب به سزای خود نمی‌رسند و تا کیفرشان شروع شود از دنیا رفته‌اند، به عبارت دیگر خدا به انبیاء و امامان و ابو ذرها فرمان داده که از خدا اطاعت کنند، آنها هم همه مشکلات را در راه خدا تحمل کرده و آب شیرینی در کام خود نریخته‌اند، از آن طرف ملیونها معاویه و امثال او در ظلم و اجحاف به سر برده و در کامرانی عمر خود را تمام کرده و کیفری ندیده‌اند، اگر جهان دیگری نباشد که مسئله پاداش و کیفر در آن عملی شود این بر خلاف عدل خواهد بود و آن بر خدا محال است، آیاتی که در این زمینه آمده‌اند این چنین می‌باشند:

در سوره ص آیه ۲۶ آمده: إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ در این آیه به اهل ضلالت وعده عذاب روز قیامت می‌دهد، آن وقت در استدلال به آخرت بعد از استدلال (با دلیل حکمت که خواهد آمد) چنین فرموده است: أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ یعنی عدالت ما مانع از آنست اهل ایمان را مانند مفسدان و متقین را مانند فجّار قرار بدهیم، حال آنکه اگر آخرت نباشد، این وعده در دنیا قابل اجرا نیست بلکه کار در دنیا به عکس است.

در آیه ۲۱ از سوره جاثیه چنین آمده است: أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ

یعنی محال است که هر دو را یکسان قرار بدهیم زیرا بر خلاف عدل است و آن در صورتی است که قیامت وجود داشته باشد و گرنه، اغلب کارها در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۶

دنیا به عکس این آیه است.

خواننده محترم می‌تواند همه آیاتی را که در این سیاق آمده‌اند مصداق این مطلب بداند که: عدل خدا وجود معاد را ضروری می‌کند مانند: إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ ... یونس/ ۴ همه آیاتی که در مضمون: وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ جاثیه/ ۲۲ آمده‌اند، استدلال به معاد از راه عدل خداوند است، مانند: إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکادُ أُخْفِیها لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعی طه/ ۱۵.

ششم: راه ششم که با آن به معاد استدلال شده است حکمت خداوند است یعنی اگر آخرت نباشد خلقت جهان و انسان عبث و لغو خواهد بود و چون خدای حکیم کار عبث نمی‌کند پس باید آخرت وجود داشته باشد، اکنون پیش از توضیح مطلب آیات چندی نقل می‌کنیم:

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ ص/ ۲۷ قبل از این آیه فرموده: لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ آن وقت در استدلال به معاد فرموده: ما آسمانها و زمین را باطل خلق نکرده‌ایم، این گمان کافران است یعنی اگر آخرت نبود خلقت جهان باطل و عبث می‌شد.

در سوره مؤمنون پس از نقل حالات بدکاران در روز قیامت، در آیه ۱۱۵ فرموده: أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ یعنی اگر رجوع الی اللّه و آخرت نبود خلقت انسان عبث و بیهوده بود، تمام آیاتی که در این مضمون هستند که وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ جاثیه/ ۲۲، استدلال به معاد از راه حکمت و بیهوده نبودن خلقت است زیرا حق در این آیات مقابل باطل و پوچ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۷

است، حق و با غایت بودن خلقت، وجود معاد را ضروری می‌کند. مانند: «آیه» وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ حجر/ ۸۵، بعد از ذکر حق بودن خلقت می‌فرماید: آخرت آمدنی است و انعام/ ۷۳، ابراهیم ۱۹ و مانند آن در این آیات نشان می‌دهند که این زندگی پر ملال نمی‌تواند هدف خلقت انسان و نیز هدف خلقت جهان باشد و گرنه خلقت انسان و جهان عبث خواهد بود.

اکنون در توجیه این مطلب می‌گوئیم: کار ما انسان بر دو قسم است، کارهای عبث و بیهوده که نتیجه‌ای بر آنها مترتب نیست و ما را به سعادت و کمال نمی‌رساند، دیگر کارهای بخردانه و عقل پسند که نتائج خوب و مفیدی به بار می‌آورد و ما را به کمال لایق می‌رساند.

کار عبث اگر به خدا نسبت داده شود آنست که: مخلوقی را بیافریند بدون آنکه او را به کمال ممکن برساند، کار حکیمانه خدا آنست که مخلوق را به کمال لائق و ممکن برساند.

باید بدانیم که دنیا و طبیعت مساوی است با تغییر و عدم ثبات، یعنی در طبیعت هر مقصود و غایتی که در نظر بگیریم خود آن بنوبه خود ناثابت و متغیر است و هر چیز، موقت و پایان‌پذیر است، همه مراحل طبیعت «منزل» است، هیچکدام مقصد نهایی نیست از این جهت فکر بیهودگی و پوچی در آفرینش پیدا می‌شود و جهان حکم قافله‌ای پیدا می‌کند که دائما در حرکت است و منزل عوض می‌کند و هیچگاه به مقصود واقعی نمی‌رسد، هر مقصد به نوبه خود یک منزل است، زیرا طبیعت از آن نیز عبور می‌کند بدیهی است یک حرکت و یک سفر آن گاه معنی و مفهوم پیدا می‌کند که یک مقصد واقعی داشته باشد، اگر همه مقصدها عبارت باشد از منزلها، این حرکت و این سفر جز بیهودگی‌ها چیز دیگری نخواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۸

بود، این جز پوچی و باطل و تکرار مکررات نیست.

قرآن می گوید: آری اگر دنیا این بود، باطل و پوچ و بیهوده بود ولی در پشت سر این جهان ناپایدار یک جهان ثابت و پایدار وجود دارد که در آن محسن و مجرم به پاداش و کیفر خواهند رسید، حاشا که خدای حکیم، کار عبث و باطل انجام دهد، ناگفته نماند در تنظم وجه پنجم و ششم از کتاب جهان بینی توحیدی مرحوم شهید مطهری رضوان اللّه علیه استفاده شده و در وجه ششم اغلب عبارات آن مرحوم نقل شده است.

در شب پنجم ربیع الثانی سال هزار و چهارصد دو (۱۴۰۲) قمری مطابق ۱۱/ ۱۱/ ۱۳۶۰ از تفسیر سوره حجر فراغت حاصل شد.

و الحمد للّه و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۳۹۹

سوره نحل

اشاره

در مکه نازل شده و صد و بیست و هشت آیه است

نظری به کلیات سوره

۱- نحل هفتادمین سوره است که بعد از سوره کهف در مکه نازل گردید «۱» در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره شانزدهم است، به نظر می‌آید که در سالهای دهم و یازدهم بعثت نازل شده باشد، بقیه سخن در بند چهارم خواهد آمد.

۲- عدد آیات آن بالاتفاق صد و بیست و هشت است و اختلافی در آن نیست، گویند این سوره از هزار و هشتصد و چهل و یک کلمه و هفت هزار و هفتصد و سه حرف فراهم آمده است.

۳- تسمیه آن به «نحل» به علّت آیه ۶۸ و ۶۹ است که در آنها کلمه نحل (زنبور عسل) و عمل اسرارآمیز آن نقل شده است، جا دارد همه سوره بنام آن نامگذاری شود زیرا کار عسل سازی آن یکی از اسرار آفرینش و قدرت خداست.

۴- دقت در محتوای آیات نشان می‌دهد که اکثر آیات آن مکی زیرا اغلب مطالب آن در رابطه با توحید، معاد، نبوت، نظامات حاکم بر و امثال آن است که جنبه عقیدتی دارند و مکی هستند، در عین حال ناچار بعضی از آیات آن را مدنی بدانیم نظیر: وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً .../ ۴۱،

---

(۱) در صورت ترتیب نزول که در مقدمه گفته‌ایم قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۰

وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ .../ ۵۱ تا ۵۵ که درباره نصاری است و جریان آنها مربوط به مدینه می‌باشد.

و آیه: وَ عَلَی الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ ... که درباره یهود است، ایضا جریان اصحاب سبت در آیه ۱۲۴ و آیه وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ .../ ۱۲۶.

در مجمع البیان از حسن و قتاده نقل شده: چهل آیه از اول این سوره مکی و ما بقی آن مدنی است، یعنی از آیه وَ الَّذِینَ هاجَرُوا ... تا آخر سوره، المیزان ابتدا این قول را پسندیده و می گوید: اگر درباره این سوره درست تدبّر کنیم، به ظن قوی صدر آن در نزدیکهای هجرت تا چهل آیه در مکه و بقیه در مدینه در اوائل هجرت نازل شده است، چون دو قسمت با هم اتصال و ارتباط

دارند، سپس آنچه را که ما اختیار کردیم فرموده است.

به احتمال دیگر می‌توان گفت: همه آن در مکه نازل شده است، مانعی نیست که آیات هجرت به طور مقدمه در مکه نازل شوند و نیز عنوان کردن بعضی از مطالب اهل کتاب در مکه مانعی ندارد، چون بالاخره اهل مکه از آنها اطلاعاتی داشته‌اند.

۵- از آنچه گفته شد و از قول حسن و قتاده می‌شود استفاده کرد که این سوره در دو نوبت نازل گردیده است.

مطالب سوره

۶- این سوره با این مطلب شروع می‌شود: ای مشرکان وعده عذاب را مسخره نگیرید و آن را به عجله نخواهید که آن خواهد آمد، آن گاه برای این مطلب چنین استدلال شده که آفرینش جهان از خدا و اداره آن در دست خداست، خدایی که خلق و امر در دست او است از آوردن بلای موعود عاجز نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۱

در زمینه تدبیر جهان مطلب زیادی آمده است از قبیل آفرینش حیوانات و روئیدنیها و حشرات و تأثیر آنها در تأمین زندگی بشر تا جایی که در آیه هجدهم فرموده: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها.

آن گاه عاقبت نیکوکاران و بدکاران در رابطه باین نعمتها ذکر شده است سپس شواهدی از اقوام گذشته راجع به عذاب و «امر اللَّه» منقول می‌باشد و نیز مطالب دیگری در موضوعات متنوع از قبیل معاد، نبوت، توحید و مانند آن بیان گردیده است، می‌شود گفت: مسئله أَتی أَمْرُ اللَّهِ عنوان این سوره است و همه مطالب در رابطه با آن می‌باشد، این سوره دریایی از واقعیات است که عقل از تصور آنها در حیرت می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۲

سورة النحل مکیة و ایاتها

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۱۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱) يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاتَّقُونِ (۲) خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۴)

وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَكُمْ فِيها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۵) وَ لَكُمْ فِيها جَمالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ (۶) وَ تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ إِلى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۷) وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ (۸) وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸) وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ (۱۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۳

بنام اللَّه که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- عذاب خدا آمد، آن را به عجله می‌خواهید، پاک و برتر است خدا، از آنچه شرک می‌آورند.

۲- ملائکه وحی را با روح نبوت از امرش، بر کسی که از بندگانش بخواهد نازل می‌کند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۴

بترسانید زیرا که جز من معبودی نیست، از من بترسید.

۳- آسمانها و زمین را بحق آفرید، برتر است از آنچه شرک می‌آورند.

۴- انسان را از آبی کم آفرید، آن گاه او مجادله‌گر آشکاری است.

۵- چهارپایان را آفرید، در آنها برای شما نتایج هست و منافعی هست و از آنها می‌خورید.

۶- و برای شما در چهارپایان زینت، آن گاه که به استراحتگاه بر می‌گردانید و آن گاه که بچرا می‌برید.

۷- امتعه شما را به سرزمینی حمل می‌کنند که جز به مشقت به آن نتوانید رسید، خدای شما رءوف و رحیم است.

۸- برای شما اسبان و استران و الاغها آفرید تا سوار شوید و نیز برای زینت، و می‌آفریند آنچه را که نمی‌دانید.

۹- بر عهده خداست هدایت به راه معتدل، بعضی از راهها منحرف هستند، اگر می‌خواست همه را هدایت می‌کرد.

۱۰- اوست آنکه از آسمان باران فرستاد، از آنست آشامیدنی، از آنست درخت، در آن می‌چرانید.

۱۱- با آن آب برای شما کشت، زیتون، درختان خرما، تاکها، و از هر میوه‌ها می‌رویاند، در اینها شاهدی است برای مردمی که تفکر می‌کنند.

۱۲- شب، روز، آفتاب و ماه را برای شما رام کرد، ستارگان به امر او رام شده‌اند، در اینها شواهدی است برای قومی که تعقل می‌کنند.

۱۳- و رام کرد برای شما آنچه را که در زمین برای شما آفریده است با رنگهای مختلف در آن شاهدی است برای قومی که متذکر می‌شوند.

۱۴- او همان است که دریا را برای شما رام کرد تا از آن گوشت تازه‌ای بخورید و از آن خارج کنید زیوری که می‌پوشید، کشتی‌ها را در آن روان می‌بینی و تا از کرم خدا بطلبید و تا شکرگزار باشید.

۱۵- در زمین کوه‌های ثابتی افکند مبادا که شما را مضطرب کند و نهرها و راههایی قرار داد تا هدایت شوید.

۱۶- و برای شما علاماتی قرار داد و با ستارگان هدایت می‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۵

۱۷- آیا آنکه می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند آیا بیدار نمی‌شوید.

۱۸- اگر نعمتهای خدا را بشمارید، به آخر نتوانید رسانید که خدا غفور و مهربان است.

۱۹- خدا می‌داند آنچه را که پنهان می‌کنند و آشکار می‌نمایند.

کلمه‌ها

تستعجلوه: عجله: شتاب. راغب گفته: عجله طلب شیء است پیش از وقت آن فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ: به عجله و پیش از وقت مخواهید آن را.

الروح: در مجمع البیان فرموده: روح به ده معنی می‌آید از جمله، نبوت، وحی و غیره. به نظر المیزان: آن یک شیء مستقل خارجی است که به انبیاء فرستاده می‌شود، نتیجه‌اش نبوت و وحی است.

در شرح‌ها خواهد آمد.

نطفة: نطف: یکی از معانی آن چکیدن است که توأم با صاف شدن و کم کم بودن است «نطف الماء نطفا: مثال قلیلا قلیلا» طبرسی

فرموده:

نطفه به معنی آب کم است از مذکر و مؤنث و هر آب صاف را نطفه گویند گاهی به آب زیاد نیز نطفه گویند از نهج البلاغه خطبه ۵۹ فرموده: «

مصارعهم دون النطفة

» مراد رودخانه نهروان است.

خصیم: خصومت: دشمنی. خصم: دشمن. خصیم: دشمن و مخاصمه گر.

انعام: چهارپایان. مفرد آن نعم (بر وزن شرف) است، نعم جمع نیز آید که از خود مفرد ندارد، انعام گاهی بشتر، گاو و گوسفند گفته می‌شود و گاهی به عموم چهارپایان، مراد از آیه معنای دوم است (مطلق چهارپایان اهلی). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۶

دفء: دف: نتاج و بچه دادن. چنان که در صحاح و نهایه آمده است، قاموس آن را یکی از معانی دف گفته است، آن را حرارت و وسیله گرم شدن مانند لباس و غیره نیز گفته‌اند ولی نتاج بهتر است چنان که خواهد آمد، این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

جمال: زیبایی کثیر. طبرسی خوش منظری و زینت گفته است.

تریحون: روح، مقابل صباح و آن از ظهر است تا بشب، اراحه: برگرداندن چهارپایان به خوابگاه و محل استراحت چنان که سرح فرستادن آنها به چراگاه است حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ: وقتی که از چرا بر می گردانید و وقتی که به چرا می‌فرستید.

اثقالکم: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است «اثقال»: بارها.

بلد: سرزمین و دیار. (ابراهیم/ ۳۵).

شق: شق: مشقت و رنج که به بدن یا نفس عارض شود.

خیل: اسبان از لفظ خود مفرد ندارد. خیلاء به معنی تکبر است راغب گوید: اسبان را خیل گویند که هر کس سوار آنها شود در خود احساس تکبر می کند.

بغال: (بکسر- ب): استرها. قاطرها. مفرد آن بغل است، قاطر حیوانی است اهلی که از صلب الاغ و رحم اسب به وجود می‌آید.

حمیر: حمار: الاغ جمع آن در قرآن حمیر و حمر (بر وزن عنق) است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۷

قصد: قصد: اعتدال، راست، متوسط. قَصْدُ السَّبِیلِ: راه راست و معتدل، از باب اضافه موصوف به صفت است.

جائر: جائر: منحرف از حق: «جار یجور: مال عن القصد».

تسیمون: سوم: چریدن. اسامه: چرانیدن. «تسیمون» می‌چرانید.

سخر: تسخیر: وادار کردن به عمل با قهر و اجبار. «مسخرات»: رام شدگان منظور از آنست که خدا آنها را زیر فرمان گرفته و آنها مطیع هستند.

ذرا: ذرء آفریدن. اصل آن به معنی ظهور است، طبرسی آفریدن بر وجه اختراع فرموده است:

طریا: طری: تازه، آن فقط دو بار در قرآن آمده است و از طراوة می‌باشد.

(نحل/ ۱۴، فاطر/ ۱۲).

مواخر: مخر: شکافتن و جریان. طبرسی فرموده: مخر شکافتن آب از چپ و راست این معنی با قرآن سازگار است که کشتی آب را از چپ و راست می‌شکافد. ماخر: شکافنده و جاری شونده «مواخر» جمع ماخر است.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. راسی: ثابت و راسخ، رواسی جمع آن است.

تمید: مید: اضطراب چیز بزرگ. طبرسی اضطراب مطلق گفته است.

«المید المیل یمینا و شمالا و هو الاضطراب».

لا تحصوها: احصاء: تمام کردن شمارش. «لا تحصوها» شمارش آن را تمام نتوانید کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۸

شرحها

در این آیات می‌خوانیم: در آمدن عذاب موعود خدا عجله نکنید و آن را به عجله نخواهید که خواهد آمد، آن گاه فرموده: خدا به پیامبران وحی می‌فرستد که مردم را به توحید بخوانید و از شرک بترسانید، خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده و آن آمدن پیامبران را ایجاب می‌کند، خدایی که انسان را آفریده و روئیدنیها و چهارپایان را در اختیار او گذاشت و آفتاب و ماه و نجوم و دریا را مسخّر کرد تا انسان تأمین گردد.

آن گاه فرموده: آیا خدایی که مخلوق می‌آفریند و خلقت در دست او است مانند بتان است که چیزی نمی‌آفرینند و اجسام بیجانی بیش نیستند. اما نعمتهای خدا از حدّ بیرون است و او به هر چیز داناست.

۱- أَتی أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ این آیه عنوان و سرخط سوره مبارکه است و تمام مطالب آن در رابطه با این آیه می‌باشد، صدر آیه خطاب به اهل شرک است که از راه مسخره به رسول خدا می‌گفتند: پس عذابی که وعده می‌دهی زود بیاور منظور از «اتی» ظاهرا نزدیک شدن و اشراف است و لذا به صیغه ماضی آمده است، ذیل آیه متوجه به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله است که می‌فرماید. خدا پاک و برتر است از آن مسخره که می‌کنند و از آنکه وعده او را دروغ می‌پندارند عَمَّا یُشْرِکُونَ حاکی است که مشرک بودن سبب آن مسخره بوده است. مراد از «امر» عذاب موعود است «۱».

---

(۱) در بعضی از روایات أَتی أَمْرُ اللَّهِ به ظهور مهدی (ع) تفسیر شده ظاهرا آن از باب تطبیق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۰۹

۲- یُنَزِّلُ الْمَلائِکَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا- إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ربط این آیه با آیه قبلی چنین است: وعده عذاب، مسخره و دروغ نیست بلکه خدا پیامبران را مبعوث می‌کند که مردم را از عذاب خدا بترسانند و به توحید دعوت کنند این پیامبر هم یکی از آنهاست که انذار می‌کند و وعده عذاب می‌دهد.

باء در «بالروح» به معنای مصاحبت و «مع» است، مراد از «الروح» روح نبوت است که ملائکه آن را برای پیامبران می‌آورند، اکنون صحبت سر این است که این روح آیا یک حالت و انبساط و توسعه است در وجود پیامبران و یا یک شیء مستقل است که بر پیامبران نازل می‌شود که نتیجه‌اش نبوت و رسالت است، این مطلب در آیات: یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ ... غافر/ ۱۵، وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ ... شوری/ ۵۲ و آیه: وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ مجادله/ ۲۲ که درباره مؤمنان است، نیز مطرح می‌شود که آیا منظور از «روح» حالت است یا یک شیء مستقل از جانب خدا، آن در صورت اول عرض و در صورت دوم جوهر است، المیزان مستقل بودن را تأیید می‌کند و در این باره بیان مفصّلی دارد.

در صافی از حضرت باقر صلوات اللَّه علیه نقل شده که «بالروح» را «بالکتاب و النبوة» فرموده‌اند، روح هر چه باشد در مقابل جسم و ماده است، ظهور «ینزل» در استقلال است و اللَّه العالم. لفظ «من امره» در هر سه آیه وصف روح است. المیزان نظر می‌دهد که مراد

از «امر» کاری است که بلاواسطه از طرف خداست و واسطه‌ای در به وجود آمدن نبوده است علی هذا خلقت روح مستقیما از جانب خدا است و هیچ چیز در بوجود آمدن آن واسطه نبوده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۰

عَلی مَنْ یَشاءُ اشاره به استعداد پیامبران است، مثل: اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ انعام/ ۱۲۴، اینکه فقط «انذروا» آمده به علّت وعده عذاب است و گرنه پیامبران بشیر و نذیر هستند، لا إِلهَ إِلَّا أَنَا در رابطه با مشرک بودن مشرکان است.

۳- خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با ارسال پیامبران است که چون آسمانها و زمین بحق آفریده شده‌اند نه به باطل و بیهوده و آن گاه انسان آفریده شده، پس باید پیامبران مبعوث شوند و حکم خدا را بیان دارند خلقت حق، لازمه‌اش آنست که باطل را در آن اثر نباشد، پس آنچه به خدا شریک قرار داده و آنها را شفیع و جاذب خیر و دافع شر می‌دانند خدا از این نسبتها برتر است، زیرا لازمه آن مؤثر بودن باطل است (از المیزان) تَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ.

۴- خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ آفریده شدن انسان از نطفه مقتضی آنست که او تسلیم آفریننده خویش باشد ولی ناگهان می‌بینیم که در قبول حق و تسلیم شدن به خدا، مخاصمه‌گر و لجوج آشکاری است «فاذا» که به معنی «ناگهان» است حکایت دارد که خصیم بودن انسان بر خلاف انتظار و بر خلاف تقاضای خلقت او است و حکایت از وقاحت او دارد، در جای دیگر آمده: أَ وَ لَمْ یَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ یس/ ۷۷ در آیه بعدی خصام و جدال او چنین نقل شده که گوید ... وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ.

۵- وَ الْأَنْعامَ خَلَقَها لَکُمْ فِیها دِفْءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ از این آیه تا آیه ۱۹ همه ذکر دلائل توحید می‌باشند که بعد از آفریدن تدبیر و اداره جهان نیز در دست خداست، فقط خداست که جهان را آفریده و اداره تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۱

می‌کند پس باید باو روی آورد و از او خواست و از او ترسید و به او عبادت کرد و ... و شما انسانها که خدا برای تأمین شما این همه چهارپایان و روئیدنیها و ...

به وجود آورده باید او را بندگی کنید، در این آیه و آیات زیر چند رقم از منافع مطلق چهارپایان اهلی ذکر شده است رقم اول آنکه: برای شما در آنها نتاج و تکثیر هست و منافع دیگر از قبیل پشم، کرک، پوست، شیر و حتی سرگین و مانند آن و نیز از گوشت آنها می‌خورید، درباره «دفء» معنای دیگری هست که در کلمه‌ها گفته شد «لکم» متعلق است به «خلقها» و یا لَکُمْ فِیها دِفْءٌ جمله حالیه است از «الانعام» خدایا این همه چهارپایان را چگونه از خاک آفریدی؟ و چگونه ما انسانها را بر آنها مسلّط فرمودی و چگونه خون را در وجود آنها مبدل به شیر کرده و در اختیار ما قرار دادی «لک الحمد و لک الشکر کما انت اهله».

۶- وَ لَکُمْ فِیها جَمالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ رقم دوم از منافع چهارپایان است که به وقت آوردن به استراحتگاه و بردن به چراگاه، جمال و زینتی به وجود می‌آورند که زندگی را صفا می‌بخشد آری رفتن و آمدن آنها، صدای آنها، امیدی که از آنها به دلها می‌رسد، زینت بخش زندگی انسانهاست.

۷- وَ تَحْمِلُ أَثْقالَکُمْ إِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغِیهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ.

رقم سوم از منافع چهارپایان آنکه بارها و احمال و وسائل انسانها را از شهری به شهری منتقل می‌کنند که انسان جز به سختی بآنها نمی‌رسد. این از رأفت و رحمت پروردگار است که چنین مقدر فرموده است، باربری در این آیه به شتران تطبیق می‌شود. فرق ما بین رءوف و رحیم در سوره توبه آیه ۱۱۷ دیده شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۲

۸- وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوها وَ زِینَةً وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ رقم دیگر از منافع چهارپایان اهلی است و آن عبارت است از اسبان و استران و الاغها که برای سوار شدن می‌باشند و نیز به زندگی لذت و زینت می‌بخشند و خدا چیزهایی خلق می‌کند که ما نمی‌دانیم و آنها در زندگی ما دخیل هستند، جصاص از علماء اهل سنت با این آیه استدلال کرده که گوشت حیوانهای سه گانه

حرام است که خدا راجع به خلقت آنها فرموده: لِتَرْكَبُوها ولی این استدلال صحیح نیست، بنا بر روایات شیعه خوردن گوشت آنها مکروه است «۱» غرض از آیه منافع اعم و اغلب آنهاست.

در مجمع البیان از صحیح بخاری نقل شده که اسماء دختر ابو بکر گفته:

در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گوشت اسبی را خوردیم. وَ الْخَيْلَ ... ظاهرا عطف است بر «الانعام» و تقدیر آن «و الخیل و البغال ... خلقها» و شاید مفعول فعل محذوف باشد یعنی «و خلق الخیل و ...»

۹- وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْها جائِرٌ وَ لَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ این آیه یک نتیجه گیری از آیات سابق است یعنی چون هدایت مردم به عهده خداست لذا این آیات را به وجود آورده و یادآوری می‌کند، در کلمه‌ها گفته شد که منظور از قصد السبیل راه معتدل و راه راست است، یعنی بر عهده خداست هدایت به راه راست، مثل: إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى لیل/ ۱۲، این راه معتدل انسان را به سعادت و کمال مطلوب و خدا می‌رساند ولی بعضی از راه‌ها از اعتدال منحرف است و انسان را به غایت مطلوب نمی‌رساند بلکه به شقاوت و عذاب رهنمون می‌شود. ولی خدا آن راه را به خود نسبت نمی‌دهد نظیر

---

(۱) عیاشی از امام (ع) نقل می‌کند:

... و لیس لحومها بحرام و لکن الناس عافوها ای کرهوها.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۳

فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ اعراف/ ۳۰.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه: چرا همه به راه اعتدال نمی‌آیند و بسیاری از «طریق جائر» پیروی می‌کنند؟ در جواب فرموده: این بدان علّت است که خدا مردم را در ظرف اختیار آفریده است و اگر خدا می‌خواست همه شما را به اجبار هدایت می‌کرد ولی نخواسته است.

در المیزان علّت آمدن این آیه را چنین فرموده است: در دو آیه تَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ- وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ قطع طریق و راه رفتن گفته شد، مناسب آمد که رفتن راه معنوی نیز که انسان را به سعادت می‌رساند گفته شود.

۱۰- هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَكُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ از این آیه باز به آیات توحید می‌رسیم که خدا در اثر تبخیر دریاها از آسمان باران می‌بارانند که آب آشامیدنی از آن است و روئیدنیها از آن می‌رویند و حیوانات را در آن می‌چرانیم. آب دریاها را نه می‌شود خورد و نه می‌شود روئیدنیها را آبیاری کرد، همه آبهای شیرین به واسطه تبخیر دریاها و بارانهاست، «منه» در اول بیان و در دوم نشویه است یعنی از آن است برای شما نوشیدنی و از آنست روئیدنی، شجر در اصطلاح درخت را گویند ولی گاهی بروئیدنی نیز گفته می‌شود.

به قرینه فِيهِ تُسِيمُونَ مراد اعم است که شامل روئیدنیها هم می‌شود. روئیدن گیاهان و تبدیل مواد زمین و گازهای هوا به گیاه از اسرار عجیب خلقت است، ناگفته نماند: آیات گذشته راجع به حیوانات بود ولی از این آیه نباتات مطرح است.

۱۱- يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۴

آنچه در آیه قبل گفته شد راجع به چراگاه‌ها و آب نوشیدنی بود و در این آیه منظور خوردنیهاست که به واسطه آب به وجود می‌آیند و عبارت هستند از انواع کشت، درختان خرما و انگور همه میوه‌ها و خوردنیها. عنب هم به انگور و هم به درخت انگور گفته می‌شود، در این صنعت عجیب شواهد و دلائل بسیاری از توحید و قدرت و مشیت خداست برای آنان که اهل تفکر و اندیشه می‌باشند به خدا سوگند خارج شدن خوشه شیرین انگور از درخت تاک که هیزمی بیش نیست از بارزترین دلائل وجود خدا و

توحید او است و هکذا امثال آن، النهایه ما آن قدر با آنها مأنوس شده‌ایم که شگفتی آنها از نظر ما رفته است، مبدل شدن عصای موسی به مار هر قدر عجیب باشد، به وجود آمدن مار از یک تخم کوچک مانند آن عجیب است النهایه یکی را پیوسته می‌بینیم، آن دیگری را نه.

۱۲- وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ رقم دیگر از دلائل توحید و نمونه‌هایی از کائنات است و آنها عبارتند از تسخیر شب و روز و منظم کردن آن دو به طرزی که متناسب با خلقت موجودات زنده و ادامه حیات آنها باشد من در این زمینه در ذیل آیه: إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ بقره/ ۱۶۴ سخن گفته‌ام، از طرف دیگر خورشید با حجمی باندازه یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین و با هفتاد هزار درجه حرارت و در فاصله حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتری زمین و ماه با آن بزرگی و در آن فاصله و با آن جزر و مدی که ایجاد می‌کند، هر دو مسخر و رام شده و در تنظیم زندگی اثر بسیار بارزی دارند وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ مبتدا و خبر هستند و از کلام سابق بریده شده است یعنی: ستارگان نیز با دستور او مسخر و رام شده‌اند این در همه نظامات گسترده، شواهدی است بر نفوذ مشیت خدا در جهان و یگانه بودن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۵

خدا در آفریدن و اداره جهان، این شواهد برای همه نیست، بلکه برای اهل تعقل و تفکر است ظاهرا به علّت متعدد و گسترده بودن شواهد است که در این آیه «لایات» جمع آمده و در آیه قبلی مفرد.

۱۳- وَ ما ذَرَأَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است وَ ما ذَرَأَ تقدیرش «و سخر لکم ما ذرء لکم ...» است، منظور از الوان ظاهرا اصناف است، گویا این بدان علّت است که اختلاف اصناف غالبا توأم با اختلاف رنگها است، این آیه شامل چهارپایان و نباتات و معادن نیز هست. «یذکرون» در اصل «یتذکرون» است گویی همه اینها در اختلاف الوان خلاصه می‌شوند و یک آیه‌اند لذا «لایة» مفرد آمده است، مبدل شدن ماده یک نواخت به این همه اشیاء مختلف حکایت از ناظم و نفوذ اراده خدا در جهان دارد.

راجع به اختلاف ذیل آیات سه گانه باید دانست در آیه اول آمده لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ زیرا درباره روئیدنیها تفکر انسان کافی است که او را به توحید و نفوذ مشیت الهی برساند ولی در آیه دوم به علّت پیچیده بودن آیات آسمانها، لازم است در علل و فلسفه آنها غور و تعقل نمود، تا قوانین گسترده آنها را درک نمود لذا لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ آمده است، آیه سوم از مقدمات کلیه به وجود آمده و اینکه ماده یک نواخت چطور باین همه انواع موجودات مبدل شده است، اینها احتیاج به تذکر احکام وجود و ماده دارد، لذا فرموده: لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ استفاده از المیزان.

۱۴- وَ هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۶

رقم دیگر از شواهد نفوذ مشیت خدا در جهان است، آنهم در دریاها، در زمینه این آیه در سوره بقره آیه ۱۶۴ وَ الْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ سخن گفته‌ایم و روشن شده است که حرکت کشتی‌ها در دریاها چگونه از شواهد توحید است.

خدا دریا را مسخر کرده که از ماهیهای آن گوشت تازه به دست آوریم و از مروارید و مرجان و عنبر و سائر تولیدات آن در زینت استفاده کنیم، به وجود آمدن این موجودات در دریاها یکی از دلائل بارز صنع خداست که اگر به وجود نمی‌آورد و دریاها خالی از حیوانات و زینت بودند، دیگر مورد استفاده نمی‌شدند و نیز تسخیر شدن دریاها به انسان به وسیله کشتی و امثال آن، از شواهد دیگر اراده و مشیت خداست و اگر نظامات آب و هوا و اجسام در وضع فعلی نبود، راه یافتن به دریا محال بود، مثلا اگر اجسام طوری آفریده می‌شدند که هیچ چیز در سطح آب نمی‌ماند، استفاده از دریا برای بشر میسر نبود، پس اینکه: کشتی‌ها دریاها را می‌شکافند و حرکت می‌کنند، از نظام آب و هوا استفاده می‌کنند.

مراد از «لتأکلوا» صید کردن ماهیان است، چون منظور از صید، خوردن است لذا «لتأکلوا» آمده است، شاید مراد از قید «طری» لذیذ و مفید بودن آنست که در صورت خشکاندن و کهنه شدن حالت اولی را نخواهد داشت وَ لِتَبْتَغُوا عطف است بر محذوف تقدیر آن می‌تواند چنین باشد: «و تری الفلک مواخر فیه لتنالوا مقاصدکم و لتبتغوا من فضله» در آیه دیگر واو عطف ندارد و چنین است وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ فاطر/ ۱۲، منظور از ابتغاء فضل، نقل و انتقال مال التجارة در دریاها است برای رسیدن اجناس به دست انسانها و استفاده از آنها غایت همه آنها لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ است یعنی تا به خدا شکرگزار باشید، ولی نعمت را بشناسید و با راه یافتن به او، به کمال مطلوب برسید و به بی‌نهایت تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۷

ملحق شوید و در زندان مادیات زندانی نشوید.

۱۵- وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ رقم دیگری از مواهب خدایی و نظم متقن جهان است و آن اینکه خدا کوه‌های ثابت را در روی زمین آفریده تا اضطراب زمین و بالا و پائین شدن پوسته آن را مهار کنند و در روی زمین نهرها قرار داد تا آبها جابجا شوند. وجود نهرها در اثر وجود کوه‌ها است، هکذا اگر زمین همه جا مانند کوه‌های همچون دیوار بود و راه‌ها نبودند، نقل و انتقال میسر نبود، اینها همه حاکی از مشیت خدا و نظم متقن جهان است، راهها اعم است از راههای طبیعی یا آنچه بدست انسان ساخته شده است «انهارا» تقدیرش «و جعل لکم انهارا» است، «سبلا» عطف است بر «انهار»، مراد از «تهتدون» ظاهرا هدایت یافتن و رسیدن به مناطق مختلف زمین است و شاید مراد هدایت یافتن به توحید باشد. «ان تمید» تقدیرش «کراهة ان تمید» است.

لفظ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ در رابطه با جبال در این آیه و در سوره انبیاء/ ۳۱ و در سوره لقمان/ ۱۰ نیز آمده است، در نهج البلاغه خطبه اول فرموده:

«و وتد بالصخور میدان ارضه»

در این زمینه در نکته‌ها توضیح خواهیم داد در روایات آمده:

«ان اللَّه جعل الأئمة ارکان الارض ان تمید باهلها

» و آن از باب تطبیق است که ائمه اطهار صلوات اللَّه علیهم ارکان هدایت در زمین هستند.

۱۶- وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ نمونه دیگری از نظام جهان است «علامات» عطف است بر «انهارا» و تقدیر آن: «و جعل لکم علامات» است، منظور از علامات همه نشانه‌ها، حاملها، تابلوها، شاخصها و امثال آنهاست، اگر در مسئله علامتها و بهره‌هایی که انسان از آنها می‌برد دقت کنیم خواهیم دید که زندگی بدون آنها در غایت اشکال خواهد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۸

بود، اینها گرچه بیشتر به دست بشر ساخته شده‌اند ولی بالاخره آیت توحید هستند، آن گاه فرموده: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ المیزان فرموده: غائب آمدن «یهتدون» شاهد برای احتراز از تکرار آن است که در آیه قبلی نیز گذشت، راه یافتن و تشخیص جهات یکی از منافع نجوم است که در آیه دیگر چنین آمده است:

وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ انعام/ ۹۷ «۱».

۱۷- أَ فَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ این آیه نتیجه‌گیری از آیات سابق است یعنی خدایی که اینهمه چیزها آفریده و می‌آفریند آیا با معبودهای باطل که چیزی نمی‌آفرینند و اجسام مرده‌ای بیش نیستند یکسان است؟!! «لا یخلقون شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لانفسهم نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا» لفظ «یخلق» دلالت بر ادامه خلقت دارد، ناگفته: نماند ادامه خلقت حکایت از تدبیر خلقت و حفظ آثار خلقت دارد علی هذا آیه، از دلائل توحید و تدبیر خداست که مشرکان آن را قبول نداشتند، این آیه با دو آیه بعدی در زمینه خلقت و رحمت و علم، همه از دلائل توحید هستند.

۱۸- وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه در تکمیل مطلب آیات گذشته است و نشان می‌دهد که نعمتهای

خدا خارج از حد شمارش است و در عین حال دلیلی از دلائل توحید است. همه جهان بهم مرتبط و از نعمتهای خدا و خارج از حد احصاء است. جمله: إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ تعلیل عدم شمارش نعمتهای خداست، غفران در اصل به معنی

---

(۱) در روایات، علامات به امامان و نجم به رسول خدا (ص) تفسیر شده است.

در مجمع البیان آمده:

«قال ابو عبد اللَّه (ع) و نحن العلامات و النجم رسول اللَّه و قال (ص): ان اللَّه جعل النجوم امانا لاهل السماء و جعل اهل بیتی امانا لاهل الارض».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۱۹

ستر و پوشیدن است، خدا به وسیله غفور بودن نقصها را برطرف می‌کند و به علّت رحیم بودن اشیاء را به همدیگر مربوط کرده و به صورت خیر و رحمت در می‌آورد و خارج از حد احصاء می‌شود، پس دو وصف غفران و رحمت سبب فزون از حد شدن موهبتهاست.

۱۹- وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَ ما تُعْلِنُونَ اگر معبود علم به ظاهر و باطن عبادت کننده نداشته باشد، عبادت به او لغو خواهد بود که در اثر بی‌خبر بودن، چیزی از او به عبادت کننده عاید نخواهد شد، خدا که به آشکار و نهان بندگان داناست، می‌تواند پاداش بدهد، پس عبادت او در جای خود واقع است، اما بتها که چیزی نمی‌دانند عبادت آنها لغو و بیهوده است، مجموع آیات چنین می‌شود، آفریننده خداست، گرداننده خداست، دانای نهان و آشکار بندگان خداست، پس عبادت و بندگی خاص او است.

نکته‌ها

نظر به کوه‌ها: در رابطه با آیه: وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و آیه وَ الْجِبالَ أَوْتاداً نبأ/ ۷، لازم است به این نکته توجه شود: از پوسته زمین هر قدر پائین‌تر برویم با افزایش یک نواخت حرارت روبرو خواهیم بود در عمیق‌ترین معدن طلای جهان در افریقای جنوبی دیواره‌های معدن باندازه داغ است که دستگاه سردکن آن چهل میلیون ریال خرج دارد تا کار را در اعماق معدن برای کارگران تحمل‌پذیر کند، اگر افزایش حرارت را در اعماق ادامه دهیم در عمق پنجاه کیلومتری درجه حرارت به هزار و پانصد خواهد رسید که محل ذوب شدن سنگهاست، با وجود این به علّت فشار شدید نزدیک به دو تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۰ هزار آتمسفر که در این عمق حکمفرماست، مواد و سنگها سیال نمی‌شوند بلکه خاصیت پلاستیکی به دست می‌آورند که گاهی در قشرهای نازک حرکت کرده و در اثر کم شدن فشار به صورت مذاب در آمده و در شکل آتشفشان بیرون می‌ریزند.

در عمق پائین‌تر از پنجاه کیلومتر هنوز به مرکز زمین نرسیده، درجه حرارت به دو هزار می‌رسد، از عمق سه هزار کیلومتر، هسته آهنی زمین شروع می‌شود که درجه حرارت آن چهار هزار و درجه فشار در حدود دو میلیون آتمسفر است.

به هر حال مرکز زمین مثل پوسته آن جامد نیست و پوسته آن نسبت به مرکز مثل پوسته تخم مرغ نسبت بدرون آن است.

زمین با حرکتهای وضعی و انتقالی و محوری و دیگر حرکتها که دارد، اگر کوه‌ها نبود مرتبا پوسته آن که روی هسته پلاستیکی آن قرار گرفته باین سو و آن سو می‌لغزید و زندگی را غیر ممکن می‌ساخت و چه بسا که پوسته پاره می‌شد و این کوه‌ها هستند که از هر طرف سر به آسمان کشیده و چند مقابل آن در زمین ریشه دوانید و از هر طرف پوسته زمین را به زنجیر کشیده و آن را بر روی هسته میخکوب کرده‌اند، علی هذا این است معنای وَ أَلْقى فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و معنای «و وتد بالصخور میدان ارضه» در این زمینه در قاموس قرآن ماده جبل مطلبی از مکتب اسلام نقل کرده‌ام که قابل دیدن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۲۰ تا ۲۷]

اشاره

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ (۲۷)

۲۰- معبودهایی که جز خدا می‌خوانند، چیزی خلق نمی‌کنند و خود خلق می‌شوند.

۲۱- مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند که مشرکان چه زمانی مبعوث می‌شوند.

۲۲- معبود شما یکی است، آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند قلوبشان حق را انکار می‌کند و آنها متکبران هستند.

۲۳- بی‌شک خدا داناست به آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، او متکبران را دوست ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۲

۲۴- و چون به آنها گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه‌های گذشتگان را.

۲۵- تا متحمل شوند گناهان خود را در روز قیامت به طور کامل، و متحمل شوند از گناهان آنان که آنها را بدون علم گمراه می‌کنند، بدانید: بد است آنچه متحمل می‌شوند.

۲۶- کسانی که پیش از اهل مکه بودند تلاش کردند، خدا به ساختمانشان از پایه ناآمده بر آنها ریخت و عذاب از جایی که نمی‌دانستند آمد.

۲۷- سپس روز قیامت خوارشان می‌کند و می‌گوید: کجاست شریکان من که درباره آنها مخاصمه می‌کردید؟ اهل علم گویند: خواری و بدی امروز بر کافران است.

کلمه‌ها

ایان: کی و کدام وقت آن سؤال از زمان آینده نزدیک است.

واحد: وحدت دو جور می‌تواند باشد یکی عددی که از آن به واحد تعبیر می‌شود خدا واحد است یعنی دو تا و سه تا نیست، دیگری وحدت وصفی یعنی بی‌همتا و بی‌نظیر که از آن در وصف خدا به «احد» تعبیر می‌شود.

منکرة: نکر (بر وزن قفل و شرف): نشناختن. «نکر الامر: جهله» منکرة: انکار کننده.

لا جرم: لا جرم به معنی ناچار، لا بد، لا محاله است بقیه سخن در (هود/ ۲۲).

اساطیر: افسانه‌ها سطر: نوشتن. مراد از اساطیر نوشته‌های باطل و دروغ است (حکایات باطل و افسانه).

اوزار: وزر (بر وزن جسر): ثقل و سنگینی، مصدر و اسم هر دو آمده است، آن بیشتر دربار گناه به کار می‌رود، جمع آن اوزار است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۳

بنیانهم: بنیان مصدر است به معنی عمارت ساختن، به معنی عمارت و ساختمان نیز آید مراد از آیه معنای دوم است.

قواعد: قاعده: پایه. قواعد: پایه‌ها (آنچه بر زمین نشسته است).

خر: خرور: سقوط. فَخَرَّ عَلَيْهِمُ: بر آنها ساقط شد.

تشاقون: شق: شکافتن و شکاف. شقاق: دشمنی. گویی میان دو خصم شکاف تولید شده است. شقاق به معنی اختلاف نیز آید «تشاقون» اختلاف می کنید.

سوء: سوء (به ضم- س) بد و به فتح آن بدی مراد از آن در آیه عذاب و گرفتاری و امثال آن است.

شرحها

عقیده بت‌پرستی زمینه فکری نداشته و ندارد، لذا بت‌پرستان در مقابل سؤال پیامبران بجنبه عاطفی چسبیده و می گفتند: پدران خود را در چنین کار یافته‌ایم و از آنها پیروی می کنیم: إِنَّا وَجَدْنا آباءَنا عَلى آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ زخرف/ ۲۳، علی هذا در این آیات بت‌پرستان را توجه داده که بتها اجسام بیجانی بیش نیستند و معبود نمی‌توانند باشند، بلکه معبود شما یکی است و آن همانست که از ظاهر و باطن شما آگاه است.

بزرگان مشرکان که دیگران را به دنبال خود کشیده و گمراه می کنند، هم بار گناه خود را خواهند کشید و هم مقداری از گناهان گمشدگان را، گذشته از این، در دنیا نیز گرفتار خواهند شد چنان که گذشتگان گرفتار شدند.

۲۰- وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ اینکه به خود مشرکان خطاب نشده ظاهرا برای آنست که در این سخن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۴

لیاقت خطاب را نداشتند لذا به حضرت رسول صلّى اللَّه علیه و آله فرموده: بتهایی که اینها می‌خوانند و عبادت می کنند هیچ خلق نمی کنند و خود به دست عبادت کنندگان ساخته می‌شوند در المیزان فرموده: شاید نکته التفات بغیبت مسئله معاد باشد که در آیه بعدی آمده و مشرکان به آن عقیده نداشتند.

۲۱- أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ تتمه آیه سابق است منظور از «یبعثون» ظاهرا مبعوث و زنده شدن مشرکان است یعنی این معبودهای باطل نمی‌دانند که مشرکان چه وقتی در قیامت زنده خواهند شد، چطور می‌توانند پاداش عبادت آنها را بدهند، گرچه بنا به آیات إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انبیاء/ ۹۸ معبودهای باطل نیز روز قیامت مبعوث خواهند شد.

۲۲- إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ پس از آنکه معبود بودن خدایان را نفی کرد زیرا که خالق چیزی نیستند و «اموات غیر احیاء می‌باشند، در این آیه از دلائل گذشته نتیجه گرفته که معبود شما یکی است و دو تا و چندتا نیست، آن گاه باز نتیجه گرفته که قلوب مشرکان حق را انکار می کند و آنها از قبول حق اظهار بزرگی و تکبر می کنند، علت آن عدم ایمان به قیامت است، اگر حق بودن خلقت را قبول می کردند، به وجود قیامت اذعان می‌نمودند و آن گاه توحید را می‌پذیرفتند آری کسی که قیامت را باور ندارد، دنیا را بی‌هدف و نقشه می‌داند و همه چیز را انکار می کند.

۲۳- لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۲۵

یعنی آنها بی‌شک و لا محاله مسئول و معاقبند، زیرا که خدا انکاری را که پنهان می کنند و استکباری را که اظهار می‌دارند، آگاه است، جمله إِنَّهُ لا يُحِبُّ ...

تأکید صدر آیه است، وقتی که خدا مستکبران را دوست ندارد، پس عذابشان خواهد کرد. مستکبران کسانی هستند که از اطاعت حق و دستورهای خدا، خود را کنار می کشند و خویشتن را از قبول آن بزرگ و بالاتر می‌بینند و خلاصه:

به خدا خاضع نمی‌شوند.

۲۴- وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ.

این سخن گوشه از استکبار آنهاست که ما انزل اللَّه را افسانه‌ها خوانده، اقوال پیامبران گذشته را نیز بر آن اضافه می کنند ولی

مؤمنان إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً هستند.

در مجمع البيان فرموده: اين آيه درباره آن شانزده نفر نازل شد كه در موسم حج در دروازه‌هاى مكه ايستادند و چون وارد شوندگان از آنان مى‌پرسيدند جواب مى‌دادند: سخن اين مرد (رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله) همان اباطيل و افسانه‌هاى گذشتگان است، نگارنده گويد: با سخن آنها تطبيق مى‌شود و گرنه ظاهرا مطلب آيه اعم از آنست.

۲۵- لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ يعنى: غايت و نتيجه سخنشان آن مى‌شود كه روز قيامت هم مسئول گناهان خود خواهند بود و هم مسئول قسمتى از گناهان كسانى كه آنها را گمراه مى‌كنند بدانيد بد بارى است كه بر دوش مى‌كشند «۱».

---

(۱) در الميزان فرموده: قيد بِغَيْرِ عِلْمٍ نسبت به گمراه شدگان است كه از روى تقليد و بدون علم از بزرگان خود پيروى كرده‌اند، على هذا تقدير آن «بغير علم منهم» است. [.....]

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۴۲۶

يكى از حقائق قرآن و اسلام آنست كه بزرگان مشركان هم در مقابل گناهان خود معاقب خواهند بود و هم در مقابل گناهان آنهايى كه اضلالشان كرده‌اند چنان كه در اين آيه آمده و نيز در آيه: وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَمَّا كانُوا يَفْتَرُونَ عنكبوت/ ۱۲ در اين زمينه رواياتى از طريق شيعه و اهل سنت نيز نقل شده است.

در مجمع البيان گويد: از رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله روايت شد: هر كه به هدايت دعوت كند و از او اطاعت شود براى اوست مانند پاداش آنها و چيزى از اجور پيروى كنندگان كاسته نمى‌شود و هر كه به ضلالتى بخواند و از او پذيرفته شود بر اوست مانند گناهان پيروى كنندگان و از گناهان پيروى كنندگان چيزى كاسته نمى‌شود «۱».

در كافى نيز نزديك به همين مضمون آمده است، على هذا: اين مسئله در پيشوايان راستين نيز چنين است.

ناگفته نماند: تعليم پاكى و ناپاكى يك عمل است، صرف نيرو و انرژى است، على هذا معلم پاكى و ناپاكى در مقابل عملش پاداش مى‌برد و يا كيفر مى‌بيند، هدايت شده و گمراه شده نيز مطابق عملش مسئول است و يا پاداش مى‌برد، بنا بر اين آنچه در اين آيات و روايات آمده مخالف با وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى انعام/ ۱۶۴ نيست زيرا هر يك در مقابل عمل خود مسئول است.

۲۶- قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ مِنَ الْقَواعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ

---

(۱)

«روى عن النبى صلى اللَّه عليه و آله انه قال ايما داع دعا الى الهدى فاتبع فله مثل اجورهم من غير ان ينقص من اجورهم شيئا و ايما داع دعا الى ضلالة فاتبع عليه فان عليه مثل اوزار من اتبعه من غير ان ينقص من اوزارهم شيئا»

اين روايت در كافى) باب «من سن» سنة حسنة» از حضرت باقر صلوات اللَّه عليه نقل شده است.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۴۲۷

اين آيه تهديدى بود به مشركين كه قطع نظر از معاقب بودن در آخرت در دنيا نيز گرفتار خواهند شد چنان كه پيشينيان آنها در مقابل پيامبران حيله‌ها كردند و در آخر گرفتار شدند اين مسئله كه خدا به پايه‌هايشان آمد و آنها را كوبيد، در نتيجه سقف بر آنها فرود آمد، كنايه است از بطلان حيله‌ها و مقاومتهاى مشركان در مقابل پيامبران. على هذا جمله: فَأَتاهُمُ الْعَذابُ ... تفسير فَأَتَى اللَّهُ بُنْيانَهُمْ ... است در صافى از توحيد صدوق از على عليه السّلام نقل شده: آمدن خدا به بنيان آنها، همان ارسال عذاب است «فاتيانه بنيانهم من القواعد ارسال العذاب».

۲۷- ثُمَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شُرَكائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ يعنى عذابشان تنها گرفتارى دنيا نبود بلكه روز قيامت خوارشان خواهد كرد و خواهد گفت: كجاست خدايانى كه براى من شريك كرديد و درباره آنها با مؤمنان مخاصمه و مجادله مى‌كرديد و از آنها دفاع مى‌نموديد؟ آن وقت آنان كه به آنها علم داده شده خواهند گفت: امروز خوارى و بدى خاص كافران است.

منظور از أُوتُوا الْعِلْمَ كسانى هستند كه حق سخن گفتن در عرصات محشر دارند، چنان كه فرموده يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ ... نبأ/ ۳۸ و نيز آيات اصحاب اعراف در سوره اعراف باز آمده كه روز قيامت: آنها به اهل گناه خواهند گفت: تا روز بعث در عالم مرگ بوده‌ايد:

وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ روم/ ۵۶ در آيات ۸۰ قصص و ۶ سبأ سخن گفتن و موقعيت آنها در دنيا نيز آمده است، ظاهرا مراد از آنها انبياء و امامان عليهم السّلام و شايد بعضى از علما هم باشند منظور از «العلم» قهرا علم توحيد و انكشاف حقائق است.

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۴۲۸

[سوره النحل (۱۶): آيات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹) وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ كَذلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۴) وَ قالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۳۶) إِنْ تَحْرِصْ عَلى هُداهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ (۳۷)

وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ (۳۹) إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

تفسير أحسن الحديث، ج۵، ص: ۴۲۹

۲۸- كسانى كه ملائكه آنها را مى‌ميرانند در حالى كه به نفس خود ظالمند. اظهار تسليم مى‌كنند و مى‌گويند ما كار بدى نمى‌كرديم، بلى مى‌كرديد كه خدا با آنچه مى‌كرديد دانا بود.

۲۹- از درهاى جهنم داخل شويد در آن جاودان هستيد ناگوار است مكان متكبران.

۳۰- به اهل تقوى گفته شد: پروردگارتان چه چيز نازل كرده است؟ گفتند خوب را، براى آنان كه در دنيا نيكى كرده‌اند پاداش خوبى هست، خانه آخرت بهتر است خانه تقوى كاران بهتر است.

۳۱- بهشتهاى جاودان كه بدان داخل مى‌شوند از زير آنها نهرها جارى است، براى آنهاست آنچه بخواهند خدا اين چنين به اهل

تقوی پاداش می‌دهد.

۳۲- کسانی که ملائکه آنها را در حال پاک بودن قبض روح می‌کنند، می‌گویند. سلام بر شما تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۰

داخل بهشت شوید به سبب اعمالی که می‌کردید.

۳۳- منتظر نیستند مگر به آن که ملائکه به سوی آنها آید یا فرمان خدایت، این چنین کردند آنان که قبلا بودند خدا ظلمشان نکرد بلکه خود به خود ظلم می‌کردند.

۳۴- عواقب ناگوار عملشان به آنها رسید و عذابی که مسخره‌اش می‌کردند آنها را فرا گرفت.

۳۵- مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست جز او چیزی را عبادت نمی‌کردیم نه ما و نه پدران ما و بدون امر او چیزی را تحریم نمی‌کردیم گذشتگان نیز چنین کردند رسولان را جز تبلیغ آشکار وظیفه نیست.

۳۶- در هر امّت رسولی برانگیختیم که خدا را عبادت کنید و از طاغوت بپرهیزید، بعضی از آنها را خدا هدایت کرد و بعضی ضلالت بر آنها حتمی گردید، در زمین سفر کنید و بنگرید عاقبت مکذبین چگونه بود.

۳۷- اگر به هدایتشان حریص باشی خدا کسی را که گمراه می‌کند هدایت نمی‌کند و یارانی نخواهند داشت.

۳۸- به خدا سوگند اکید یاد کرده‌اند که خدا مردگان را زنده نمی‌کند، بلی زنده می‌کند، آن وعده حقی بر خداست، لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۳۹- تا خدا آشکار کند آنچه را در آن اختلاف می‌کنند و تا کافران بدانند که دروغگویانند.

۴۰- چون چیزی را اراده کنیم سخن ما فقط آنست که به آن گوئیم: باش و می‌شود.

کلمه‌ها

تتوفاهم: توفی. تحویل گرفتن و اخذ کامل. تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ تحویل می‌گیرند و قبض روح می‌کنند آنها را ملائکه.

السلم: سلم (بر وزن شرف): تسلیم شدن و انقیاد. آن چهار بار در قرآن آمده است: نساء/ ۹۰- ۹۱، نحل/ ۲۸- ۸۷.

مثوی: ثواء اقامت. مثوی: اقامتگاه ثاوی: اقامت کننده.

عدن: عدن: استقرار. «عدن به مکان کذا: استقر». معدن: محل تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۱

استقرار معدنیات. جَنَّاتُ عَدْنٍ: بهشتهای خلود و همیشگی. اسم بهشت‌ها نیز گفته شده است.

طیبین: طیب در مقابل خبیث است یعنی پاکیزه و دلچسب «طیبین» کسانی‌اند که از گناه پاک و مورد پسند خدا هستند.

حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن «حاق بهم»: فرا گرفت آنها را.

طاغوت: در اصل مصدر است به معنی طغیان و تجاوز، آن گاه به معنی متجاوز به کار رفته، معبودهای باطل باشد و یا پیشوایان ستمگر.

تحرص: حرص: علاقه شدید. «ان تحرص» اگر حریص و علاقه‌مند شوی.

جهد: جهد (بفتح و ضم اول): صعوبت و مشقت، یا تلاش توام با رنج.

آن در آیه به معنی مجهود و مؤکد است جَهْدَ أَیْمانِهِمْ سوگندهای مؤکدشان.

شرحها

در این آیات قسمتی از احوال برزخ مشرکان و ظالمان و نیز مؤمنان بیان شده است که ملائکه خدا را در برزخ و به وقت مرگ

چگونه ملاقات خواهند کرد، و نیز بیان شده آنهایی که بنا را بر عدم قبول حق گذاشته‌اند، فقط با آمدن عذاب بیدار خواهند شد چنان که گذشتگان نیز چنان بودند.

آن گاه شبهه‌ای از کفار نقل و ردّ شده است و آن اینکه: شرک و کفر ما از روی خواست خدا است و اگر خواست او نبود نه ما مشرک می‌شدیم و نه پدرانمان، آنها اراده غیر حتمیه خدا را به جای اراده حتمی گرفته‌اند چنان که خواهیم گفت در جواب آمده: اراده خدا ارشادی است، به همه فرمان داده شده، عده‌ای را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۲

خدا هدایت کرده و عده‌ای خود راه ضلالت رفته‌اند، خدا چنان خواستی ندارد.

و نیز نقل شده که مشرکان وجود قیامت را به شدت انکار می‌کنند ولی آن بر خدا حتمی است تا امر خلقت کامل گردد، اگر به دیگران وقوع آن مشکل باشد بر خدا سهل است که اراده او «کن فیکون» است.

۲۸- الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلی إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ این آیه و آیه ما بعد در این زمینه است که عذاب ظالمان از حین مرگ شروع می‌شود، منظور از توفی قبض روح است، معلوم می‌شود که همه چیز انسان به وسیله روح است که ملائکه آن را تحویل می‌گیرد مانند: اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها ... زمر/ ۴۲، آیه، دلیل وجود عالم برزخ است چنان که در ذیل آیه: وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ بقره/ ۱۵۴ و آیه:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ ... آل عمران/ ۱۶۹ گفته شد.

فَأَلْقَوُا السَّلَمَ یعنی آنها به ملائکه تسلیم می‌شوند و از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند ما کُنَّا نَعْمَلُ ... به تقدیر قول است یعنی اعمال ننگین دنیا را انکار کرده و می‌گویند: ما کار بدی نمی‌کرده‌ایم ولی ملائکه: در جواب آنها می‌گویند بلی کار بد می‌کرده‌اید که خدا از کارتان آگاه است، ناگفته نماند: «الذین» در اول آیه وصف «الکافرین» در آیه قبلی است.

۲۹- فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ گویی: از حین مردن جهنم آنها شروع می‌شود، با آنکه مدتهای بی‌شماری در برزخ خواهند بود، لذا به دنبال قبض روح و وارد شدن به برزخ، خطاب تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۳

فَادْخُلُوا .. آمده است، منظور از ابواب جهنم همان است که در لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ ... حجر/ ۴۴ گفته شد یعنی هر گروه از شما به تناسب عمل خود از درهای معین وارد شوید، نه اینکه همه از همه درها داخل گردید متکبران همان مستکبران است که در مقابل خدا ایستادگی می‌کنند.

۳۰- وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ این آیه نقطه مقابل آیه بیست چهارم است که کافران در مقابل این سؤال ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ گفتند: أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ ولی اهل تقوی در جواب ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ جواب داده‌اند «خیرا»، یعنی: خدای ما، قرآن خوب و شریعت نازل کرده است، لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا ... تا آخر، بیان است برای «خیرا» ظاهرا آن کلام خداست که در بیان «خیر» فرموده است کلام متقین فقط «خیرا» است، منظور از «حسنة» پاداش خوب و زندگی خوب است نظیر فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً نحل/ ۹۷ ولی پاداش آخرت بهتر از دنیاست، «و لنعم» تأکید آنست.

۳۱- جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ کَذلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ لفظ جَنَّاتُ عَدْنٍ وصف دار المتقین در آیه قبلی است، راجع به انهار بهشتی ذیل آیه ۲۵ بقره توضیح داده شد و در سوره محمّد صلّی اللَّه علیه و آله خواهد آمد لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ معنای بسیار وسیعی دارد در آیات دیگر به لفظ وَ لَهُمْ ما یَشْتَهُونَ وَ لَهُمْ ما یَدَّعُونَ آمده است، آری پاداش همه اهل تقوی همین است «اللهم ارزقنا» ۳۲- الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ لفظ «الذین» وصف «المتقین» در آیه قبلی است، این آیه در مقابل آیه بیست تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۴

و هشت است که در آن برزخ و قبض روح کافران بیان گردید، طیبین همان‌ها هستند که در اثر تقوی از گناهان پاک و مقبول درگاه خدا شده‌اند و چون پاکان از حین مردن وارد راحتی و سعادت می‌شوند لذا صادق است که گفته شود وارد بهشت شوید،

نظیر آن، مؤمن سوره یس است که چون او را شهید کردند وارد بهشت شد قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ یس/ ۲۶- ۲۷، احتمال دارد مراد از «الجنة» بهشت برزخی باشد «۱».

۳۳-لْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ کَذلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

این آیه تهدیدی است برای مشرکان و در عین حال روشن می‌کند که انذار در آنها اثری نخواهد داشت «هل» به علّت استفهام انکاری بودن به معنای «ماء نافیه» است یعنی منتظر نیستند مگر به یکی از دو امر منظور از آمدن ملائکه آمدن عذاب استیصال به وسیله آنهاست چنان که ذیل آیه و آیه بعدی آن را روشن می‌کند و آمدن امر خدا، آمدن قیامت و روز جزاست چنان که در المیزان فرموده است.

ذیل آیه بیان یک شاهد و عینیّتی است از استیصال گذشتگان، ولی خدا به آنها ظلم نکرد بلکه خود به خود ظلم کرده و سبب تار و مار شدن را فراهم آوردند.

۳۴- فَأَصابَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ منظور از سیئات نتائج بد گناهان آنهاست، جمله وَ حاقَ ... تفسیر جمله سابق است، یعنی همان عذابی که آن را مسخره می‌کردند احاطه‌شان کرد.

---

(۱) بعضی‌ها طیبین را طیب الولادة و حلال‌زاده بودن معنی کرده‌اند ولی آن بعید است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۵

۳۵- وَ قالَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ نَحْنُ وَ لا آباؤُنا وَ لا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ.

این آیه و دو آیه بعدی، نقل ورد شبهه‌ای است که مشرکان داشتند. ناگفته نماند برای خدا دو گونه اراده و دو گونه خواست هست اول اراده حتمیه که تخلّف بردار نیست و هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد، دوم اراده غیر حتمیه که قابل تخلّف از مراد است، خواست و اراده خدا درباره احکام و دستورهای شرعی غیر حتمیه است و گرنه انسانها در اعمال خود مجبور خواهند بود، علی هذا مثلا خدا خواسته که مردم شراب نخورند ولی می‌بینیم که می‌خورند و یا خدا اراده فرموده که مردم عدالت بکنند ولی نمی‌کنند، زیرا اینها از اراده‌های غیر حتمی خداست اشتباه مشرکان در آن بود که اراده خدا را در احکام، اراده حتمی حساب می‌کردند و می‌گفتند: اینکه ما غیر خدا را عبادت می‌کنیم و بعضی چیزها را از جانب خود حرام می‌دانیم، خواست و اراده خداست، زیرا اگر خدا می‌خواست این کارها را نمی‌کردیم پس او اینها را خواسته است و ما در عمل خود بر حقیم.

به نظر می‌آید که اینگونه مطالب در زمان پیامبران جاری شده و مشرکان از آنها استفاده کرده و چنین اشکالی را پیش کشیده‌اند و گرنه آن ظاهرا از فهم مشرکان بدور بوده است مفعول «شاء» محذوف است و تقدیر کلام «لو شاء اللّه ان نکف عن عبادة غیره ما عبدنا» در ذیل آیه فرموده: گذشتگان مشرکان نیز چنین گفته‌اند و در آیه بعدی جواب اشکال بیان شده است.

کَذلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ.

یعنی کار گذشتگان نیز چنین بوده آنها هم غیر خدا را پرستیدند و از خود چیزهایی را حرام کردند و به وقت تبلیغ پیامبران، گفتند: اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردیم ولی وظیفه پیامبران آنست که به این حرفها اهمیت ندهند و دین تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۶

خدا را تبلیغ کنند، جمله فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ اشاره است به اینکه این حرف باطل است.

۳۶- وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَةُ فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ این آیه جواب اشکال فوق است، خلاصه آن چنین است: خداوند کسی را به کاری مجبور نساخته و خواست خدا در اینکارها تکوینی و حتمی نیست، بلکه در هر امت پیامبری فرستاده و به وسیله او به مردم دستور

داده که خدا را بپرستید و از عبادت طاغوت بپرهیزید بدنبال آمدن چنین دستوری، آنها که به فکر هدایت بودند خدا هدایتشان کرده و آنها که حاضر نبودند گمراه شدند، گمراه شدن آنها مورد خواست خدا نبود تا بگوئید: خدا چنین خواسته است بلکه حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ دلیل این سخن آنست که در زمین بگردید و تار و مار شدن مشرکان را ببینید، اگر خدا مشرک بودن آنها را خواسته بود دیگر معنایی نداشت که آنها را تار و مار کند و هلاک نماید «فسیروا» خطاب است به آنهایی که گفتند: لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا.

در این آیه اولاـ خلاصه ادیان بیان شده و آن اطاعت مطلق از خدا در تمام کارهاست اعم از عبادی و غیر عبادی، و اجتناب از اطاعت هر پیشوای متجاوز است، معبودهای باطل باشد یا پیشوایان ظالم، دوم: خدا هدایت را به خودش نسبت داده ولی ضلالت را از آنها دانسته، یعنی خدا امر به ضلالت و گناه نمی‌کند، پس گفتن لَوْ شاءَ اللَّهُ ما عَبَدْنا صحیح نیست، سوم: با فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ به ردّ اشکال آنها اشاره شده یعنی اگر خدا امر به شرک و امر به تحریم کرده بود دیگر مشرکان را عذاب نمی‌کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۷

۳۷- إِنْ تَحْرِصْ عَلى هُداهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ از آیه سابق روشن شد که در اثر ارسال رسل مردم به دو قسمت شدند هدایت شدگان و گمراه گشتگان و چون مشرکان مورد نظر آیه، قابل هدایت نبوده‌اند و ضلالت در آنها رسوخ کرده بود در این آیه به آن حضرت فرموده که رغبت تو به هدایت آنها اثری ندارد. زیرا جز خدا کسی قدرت هدایت ندارد، اگر بنا باشد هدایت شوند باید خدا هدایتشان کند و خدا چنین نخواهد کرد زیرا که خدا در اثر کفرشان گمراهشان می‌کند، هدایت و ضلالت قابل جمع شدن نیست وانگهی یارانی را نیز نخواهند داشت که در مقابل خدا یاریشان کنند، چون خدا سایه رحمت خود را از سر کسی یا کسانی کم کند دیگر همه اسباب توفیق از آنها قطع خواهد شد.

۳۸- وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ در این آیه و دو آیه بعدی انکار قیامت از طرف مشرکان و حتمی بودن آن از طرف خدا بیان شده است، یعنی مشرکان سوگند اکید یاد کردند که مردگان را خدا زنده نمی‌کند، ممکن است چنین سوگند یاد کرده باشند و یا زبانحال آنها باشد.

در جواب آمده: بلی مردگان را زنده می‌کند این وعده حتمی بر عهده خداست و قابل تخلّف نیست، ولی بیشتر مردم این وعده لا یتغیر را نمی‌دانند تقدیر کلام «بلی وعد وعدا حقا علیه» است.

۳۹- لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كانُوا كاذِبِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۸

غرض و غایت از وعده حق دو چیز است یکی آنکه حق را که در آن اختلاف می‌کردند آشکار کند، دوم آنکه کفار بدانند که در ادعای خود و انکار معاد دروغگو هستند، علّت دوم از نتائج علّت اول است، منظور از «لیبین» بیان قول نیست بلکه انکشاف واقع و حقائق است، نظیر يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ طارق ۹ و ۱۰، این سخن راجع به حکمت خداست که وجود معاد را لازم گرفته و در آخر سوره حجر در ضمن وجوه ششگانه بیان گردید.

۴۰- إِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ این آیه جواب استبعادی است که از دو آیه گذشته به نظر می‌آید و آن اینکه: وجود قیامت چگونه ممکن است، اینهمه مردگان چطور زنده می‌شوند!! در جواب فرموده: چون ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن می‌گوئیم: باش، آنهم می‌شود، علی هذا قیامت بر خدا مشکل نیست گرچه بر شما مشکل آید.

در بعضی از آیات به جای «قولنا» کلمه امر آمده است إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یس/ ۸۲ و در بعضی آیات بجای هر دو «قضی» آمده است: وَ إِذا قَضى أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بقره/ ۱۱۷ و درباره قیامت آمده: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ انعام/ ۷۳.

قول، امر و قضاء خدا همه یکی است منظور از «کن» تکلّم نیست که خدا صدا بیافریند بلکه همان اراده تکوینی خداست تقدیر ذیل آیه چنین است «ان نقول له کن فاذا قلنا کن فیکون».

به هر حال منظور آنست که همه کارهای جهان و از جمله وجود آخرت مطیع اراده خداست و خدا به هر چیز توانا است. اراده خدا همان احداث و ایجاد است که خدا مانند ما فکر و قصد و تفکر ندارد. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۳۹

در روایت کافی از حضرت کاظم صلوات اللّه علیه آمده:

... فارادته احداثه لا غیر ذلک لأنه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر

(المیزان) بعبارت دیگر «یقول- قولنا» در همه این آیات به معنی ایجاد است، زیرا «کن» گفتن به چیزی که هنوز به وجود نیامده است جز به معنی ایجاد نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۱ تا ۵۵]

اشاره

وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۴۲) وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (۴۴) أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ (۴۵)

أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ (۴۶) أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلی تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ (۴۷) أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلی ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ داخِرُونَ (۴۸) وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۴۹) یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ (۵۰)

وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ (۵۱) وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّینُ واصِباً أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذا کَشَفَ الضُّرَّ عَنْکُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۵۴) لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۱

۴۱- کسانی که بعد از مظلوم شدن، در راه خدا هجرت کنند، حتما و یقینا در دنیا برای آنها مکان نیکو آماده می کنیم، پاداش آخرت نیکوتر است ای کاش می‌دانستند.

۴۲- کسانی که استقامت کرده‌اند و بر خدایشان اعتماد می کنند.

۴۳- پیش از تو مبعوث نکرده‌ایم مگر مردانی که به آنها وحی می کردیم، اگر نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید.

۴۴- آنها را با معجزات و کتابها فرستادیم، قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را نازل شده بیان کنی و تا فکر کنند.

۴۵- آنان که کارهای بد کرده‌اند آیا ایمن هستند از اینکه خدایشان به زمین فرو برد یا عذاب از محلی که نمی‌دانند به سوی آنها بیاید؟

۴۶- یا در حین کارشان آنها را بگیرد که زبون کننده خدا نیستند.

۴۷- یا آنها را در حال دانستن بلا بگیرد که خدای شما با رأفت و مهربان است.

۴۸- آیا نگاه نکرده‌اند به چیزهایی که خدا خلق کرده که سایه‌های آن از راست و چپها می‌آید، به خدا سجده‌کنان و منقاد می‌باشند.

۴۹- هر چه در آسمان و زمین از جنبندگان است به خدا سجده می‌کنند فرشتگان نیز سجده می‌کنند و متکبر نیستند.

۵۰- از پروردگار ما فوق خود، می‌ترسند و آنچه بدان مأمورند عمل می‌کنند.

۵۱- خدا گفته است: دو خدا مگیرید که خدای یکی است و از من بترسید.

۵۲- آنچه در آسمانها و زمین هست خاص خداست و اطاعت لازم مخصوص او می‌باشد، آیا از غیر خدا می‌ترسید؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۲

۵۳- هر چه نعمت دارید از خداست و آن گاه که گرفتاری رسد به درگاه او ناله می‌کنید.

۵۴- و آن گاه که بلا را زایل کند گروهی از شما به پروردگار خود شرک می‌آورند.

۵۵- تا نعمتی را که داده‌ایم انکار کنند، خوشی کنید به بزودی خواهید دانست.

کلمه‌ها

هاجروا: هجر و هجران: جدا شدن، خواه با زبان باشد یا با بدن و یا با قلب «هجر الشیء: ترکه و اعرض عنه» مهاجرت: متارکه غیر، آن در عرف هجرت است از محلّی به محلّی و در عرف قرآن هجرت از دار کفر است به دار ایمان.

لنبوئنهم: بوء: مساوات و رجوع تبوء: مهیا کردن «لنبوئنهم»: حتما آماده می‌کنیم برای آنها.

زبر: (بر وزن عنق): جمع زبور، کتاب حکمت را زبور گویند، به قولی زبور مطلق کتاب است، منظور از آن نوشته‌ها و کتاب‌ها است.

یخسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. «خسفه اللّه و خسف هو».

تقلبهم: قلب: برگرداندن و برگردیدن. «تقلب»: گردیدن و تصرف در امور منظور حرکت در کارهای زندگی است.

رءوف: رأفت: رحمت شدید یا مطلق رحمت، گویند: رأفت نسبت به کسی است که گرفتار باشد ولی رحمت اعم است.

تخوف: تخوف به معنی ظهور خوف است یَأْخُذَهُمْ عَلی تَخَوُّفٍ بگیرد آنها را در حال ظهور خوف و در حالی که می‌دانند و می‌ترسند، مانند کسی که می‌داند او را به اعدام می‌برند (مقابل گرفتار شدن در حال غفلت). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۳

یتفیؤ: فیء: رجوع «فاء فیئا: رجع» «یتفیؤ»: بر می‌گردد.

شمائل: شمال: طرف چپ جمع آن در قرآن شمائل است.

سجدا: ساجد: سجده کننده، خضوع کننده جمع آن «سجد» است.

داخرون: دخر: ذلت و خواری. داخر: متواضع و خوار. منظور از آن متواضع و مطیع بودن است.

فارهبون: رهب: خوف راغب احتراز و اضطراب را در آن قید کرده است (خوف توأم با احتیاط و لرز) «فارهبون»: از من بترسید و احتراز کنید.

واصبا: وصوب: ثبوت و دوام. «و اصب» ثابت و دائم.

ضر: ضرر و گرفتاری و بد حالی. «الضر: سوء الحال» تجأرون: جأر: تضرع و ناله. «تجأرون» ناله می‌کنید.

کشف: کشف: زایل کردن و از بین بردن کَشَفَ الضُّرَّ: بد حالی را از بین برد.

تمتعوا: تمتع: لذت بردن متنوّع در اصل به معنی امتداد و ارتفاع است.

شرحها

دو آیه اول درباره مهاجرت در راه خدا و اثرات خوب آن است، به نظر می‌آید که در نزدیکهای هجرت به مدینه و یا هجرت به

حبشه، این آیات نازل شده و مسلمین را به هجرت تشویق کرده است، پس از آن باز به بررسی حالات مشرکان می‌پردازد و خطاب به آنها می‌گوید: بعثت پیامبران یک امر عادی و از سنت متداول خداست، می‌توانید در این زمینه از اهل کتاب بپرسید، آنها به شما

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۴

خواهند گفت که در گذشته نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام مبعوث شده‌اند و این کار عادی جهان خلقت است.

ناگفته نماند: در آن روز اگر چه یهود و نصاری در مکه ساکن نبودند ولی مشرکان و مؤمنان از وجود آنها آگاهی داشتند و می‌دانستند که آنها به وجود پیامبران قائلند در اینصورت به جاست که قرآن آنها را خطاب کرده و فرماید:

از آنها بپرسید.

آن وقت در آیات اشاره شده به اینکه مشرکان مانند مؤمنان از حول و قوه خدا استفاده می‌کنند و از خود استقلالی ندارند و اگر خدا بخواهد تار و مارشان می‌کند، همه موجودات جهان در اختیار خدا هستند و از خدا فرمان می‌برند، شما وقتی که به فشار می‌افتید از روی آوردن به خدا ناگزیر می‌شوید، پس از برطرف شدن فشار باز به حالت اول بر می‌گردید، بدانید که بلای درهم شکننده‌ای در کمین شما است.

۴۱- وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ در ضمن بررسی حالات مشرکان اشاره به مهاجرت ظاهرا از برای تشویق مسلمانان بوده است و این نشان می‌دهد که آیات در نزدیکهای هجرت نازل شده است، اگر مقدمه هجرت به حبشه نبوده باشد.

به هر حال این آیه نوید می‌دهد که هجرت در راه خدا و برای خدا، منجر به نجات و فراخی می‌شود ظاهرا منظور فراخی در آسایش باشد نظیر وَ مَنْ یُهاجِرْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یَجِدْ فِی الْأَرْضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً نساء/ ۱۰۰.

می‌شود گفت که «لنبوئنهم» شامل فراخی زندگی و پیروزی در دین هر دو است زیرا غرض مؤمنان از مهاجرت آن بود که در جامعه‌ای پر از عدل اسلامی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۵

زندگی کنند که در آن کفر حکومت نکند، منظور از «حسنة» حالت و عیش نیکو است که به جای وطن اصلی نصیب آنها خواهد شد و چون هجرت «فی اللَّه» است لذا پاداش آخرت بزرگتر خواهد بود جمله لَوْ کانُوا برای تشویق به اهمیت دادن به پاداش آخرت است که ای کاش آن سعادت ابدی را می‌دانستند.

ناگفته نماند مسلمانان دو تا هجرت داشتند یکی به حبشه. به دستور رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله دیگری به مدینه قبل از هجرت و بعد از هجرت آن حضرت.

در المیزان فرموده: آیات به هجرت مدینه ملائمترند.

۴۲- الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ وصف است برای الَّذِینَ هاجَرُوا یعنی آنها کسانی هستند که برای خدا تحمّل و استقامت کرده و بر وعده خوب خدا اعتماد کردند. این اوصاف «فی اللَّه» بودن هجرتشان را روشنتر می‌کند که در راه خدا مظلوم شده و استقامت کرده و آن وقت در راه خدا حاضر به هجرت شده‌اند.

۴۳- وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ از این آیه باز مسئله مشرکان از سرگرفته می‌شود، خلاصه‌اش آنست که نبوت و ارسال رسل یکی از کارهای عادی خداست اگر باور ندارید از اهل کتاب بپرسید. آنها با آنکه به اسلام و قرآن عقیده ندارند ولی عادی بودن رسالت از جانب خدا را تصدیق خواهند کرد «فسئلوا» بهتر است خطاب باشد به مؤمنان و مشرکان هر دو، این سؤال بر یقین مؤمنان می‌افزاید چنان که به خود رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله خطاب شده: فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکَ ... یونس/ ۹۴، و نیز بر مشرکان قضیه را روشن خواهد کرد، به نظر بعضی: آن خطاب است فقط به اهل شرک. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۶

منظور از أَهْلَ الـذِّكْرِ اهل کتاب است چنان که در آیه ۹۴ یونس گـذشت ذکر به معنی حفظ و یادآوری شـیء است، ظاهرا به اهل کتـاب از آن جهت اهـل ذکر اطلاـق شـده که مسـئله عادی بودن نبوت را حفظ کرده و آن را در یاد داشـتند در المیزان فرموده: آن فقط بر اهل تورات منطبق است.

در روایـات آمـده که امامـان صـلوات اللّه علیهم اجمعین فرموده‌انـد: اهـل ذکر مـائیم در مجمع آمـده که حضـرت بـاقر علیه السّـلام فرمودند:

نحن اهل الذکر ...

در تفسیر عیاشی ضمن حدیثی از آن حضرت نقل شده:

نحن اهل الذکر و نحن المسئولون»

به نظر می‌آیـد: آنها علیهم السّـلام این سـخن را قطع نظر از مورد نزول فرموده‌اند و این صـحیح است زیرا که مورد مخصـص نیست. قرآن بحکم: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّكْرَ حجر/ ۹ ذکر است و آنها علیهم السّـلام اهل قرآن و اهل ذکر هسـتند «۱» این مطلب را در قـاموس قرآن (اهل) مشروحا گفته‌ام.

۴۴- بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الـذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ در اینجا فعل «ارسـلناهم» مقـدر است که در آیه قبلی فهمیده می‌شود یعنی: «ارسلناهم بالبینات و الزبر ...» به قولی آن متعلّق به «ارسلنا» در آیه قبلی است، مراد از بیّنات، معجزه‌ها و از «الزبر» کتابهـاست، کتابهـای شـریعت، نظیر آیه: لَقَـدْ أَرْسَـلْنا رُسُـلَنا بِالْبَيِّنـاتِ وَ أَنْزَلْنـا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ ... حدیـد ۲۵، آن وقت فرموده: تو نیز در ردیف آنهـا می‌باشـی، قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا ما انزل اللّه را به تدریـج بر آنها بیان کنیم و تا آنها درباره تو فکر کنند و حق بودن قرآن را بدانند.

---

(۱)

عن الرضا علیه السلام قال اللّه قد انزل اللّه الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات اللّه فالذکر رسول اللّه و نحن اهله.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۷

از «مـا نزل» معلوم می‌شود که منظور از انزال به پیـامبر انزال به مردم است، علّت نزول بر پیـامبر همـان تـبیین برای مردم است (گویی اگر بخود مردم نازل می‌شـد روشن نمی‌گشت) و آن گهی نازل کردن بر تو دلیل حق بودن نبوت و قرآن است، زیرا مشـرکان مدت چهل سال در مکه با تو بوده و چنین چیزهایی از تو ندیـده بودنـد و بعـد از چهل سال که تو را در چنین کلمات دیدنـد می‌دانند که آن از جانب تو نیست بلکه از جانب خداست در آیه دیگر این مطلب چنین آمده است: قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ یونس/ ۱۶.

۴۵- أَ فَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ این آیه و دو آیه بعدی تهدیدی است برای مشرکان، یعنی: حالا که معلوم شد رسالت یک امر عادی از کارهای خداست و می‌توانند از اهل کتاب بپرسند و حال تو، دلیل حق بودن رسالت تو است، آیا مشرکان در صورت قبول نکردن خاطر جمع هستند از اینکه عذاب خدا آنها را دریابد.

«مکروا» به معنـای «عملوا» است، گویی به علّت آنکه آن کارهـا، تـدبیر در متوقف کردن دعوت آن حضـرت بود، مکر نامیـده شـده است، منظور از خسف زلزله و زیر و رو شدن زمین و رفتن آنها به زیر خاک است، یا عذاب دیگری که بی‌خبر آنها را بگیرد.

۴۶ و ۴۷- أَوْ يَأْخُـذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمـا هُمْ بِمُعْجِزِينَ. أَوْ يَأْخُـذَهُمْ عَلى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ دو رقم دیگر از عـذاب تهـدید شـده است فاعل هر دو «یأخـذ» خداست اول آنکه خدا آنها را در حین تقلّب و انجام دادن کارهای زندگی بگیرد نظیر أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ اعراف/ ۹۸، بعضی‌ها احتمال تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۸

داده‌انـد که اخذ در تقلّب آنست که در همان کارهای روزانه، نعمت را بر آنها نقمت نماید، دوم آنکه خدا آنها را با تخوف بگیرد، بنا بر آنچه در کلمه‌ها گفته‌ها شد، تخوف مقابل مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ است اخذ با تخوف ظاهرا آنست که آمدن بلا را قبلا بدانند و نتواننـد فرار کنند مانند: «احسوا» در آیه فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ انبیاء/ ۱۲، جمله فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ در آیه اول حاکی است که اگر بخواهـد آنهـا از مشیت خـدا جلوگیری نتواننـد کرد، گوینـد: تخوف به معنی تنقّص است و آن گرفتار شـدن با نقص نعمتهاست یکی پس از دیگری به طور تدریـج. جمله: رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ به نظر می‌آید بدان معنی است که خدا می‌تواند با یکی از ایـن راه‌هـا شـما را بگیرد ولی رأفت و رحمت او سبب شـده که شـما را مهلت دهـد، به نظر بعضـی: قسم اخیر آسـانترین عـذابهای چهارگـانه است، لـذا منـاسب است که اشـاره به رحمت شود که منتقل شـدن از عـذاب شدیـد به عـذاب خفیف از مصادیق رحمت است.

۴۸- أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلی ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ داخِرُونَ این آیه و دو آیه بعدی در زمینه خضوع اجسام و جنبندگان و ملائکه نسبت به خداست، خضوع، ملائکه اختیاری و تشریعی و سجود جنبندگان و اجسام، تکوینی و ذاتی است، منظور از سجود افتـادن بر زمین نیست بلکه خضوع و انقیـاد به اراده حق تعـالی است، اراده خـدا در آنهـا جاری است و خـدا هر طور خواسـته از خواست او پیروی می‌کننـد، مثلا خدا خواسـته، چشم انسان در کله‌اش باشد، خدا خواسـته مرغ تخم زاید نه بچّه، خدا خواسته درخت سیب، سیب دهد نه بادام، این اراده خدا در آنها جاری است و از خدا اطاعت می‌کنند.

در این آیه به مسئله، حرکت سایه‌های اجسام اشاره شده که سایه‌ها در تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۴۹

حرکت به وسیله نور آفتاب از مشیت خدا پیروی می‌کنند این آیات ظاهرا استدلال است بر مشرکان که می‌بینند موجودات از اراده خدا اطاعت می‌کنند.

و مطیع و منقاد خدا هستند پس چرا آنها از خدا اطاعت و پرستش نمی‌کنند.

منظور از أَ وَ لَمْ یَرَوْا دیـدن و نگـاه کردن است که حرکت سایه اجسام یک چیز دیـدنی است، فاعل «یروا» مشـرکان است مِنْ شَیْءٍ بیان ما خَلَقَ اللَّهُ می‌باشد. سایه را از اول آفتاب تا ظهر، ظل گویند و از ظهر به بعد بعلت برگشـتن آن، فیء گویند، علّت جمع آمدن ظلال ظاهرا متعدد بودن آن در جهات و اطراف شـیء است و نیز جهات شـیء غیر از یمین، همه شمال هستند لذا شمائل جمع آمده است چنـان که المیزان فرموده است وَ هُمْ داخِرُونَ راجع است به «ظلال» که به خـدا منقاد می‌باشـند در آیه دیگر چنین آمـده: وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رعد/ ۱۵.

۴۹- وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مـا فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ آیه گذشته راجع به سایه اجسام بود، این آیه راجع به خود موجودات است منظور از سجده چنان که در آیه گذشته گفته شد، خضوع و انقیاد ذاتی و تکوینی است «من دابة» بیـان «مـا» است، معلوم می‌شود که در آسـمانها نیز جنبنـدگانی هست چنـان که از آیه وَ مِنْ آیـاتِهِ خَلْقُ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدِیرٌ شوری/ ۲۹ و از آیات دیگر نیز معلوم می‌شود. آن گاه اشاره به سـجده ملائکه شده و روشن شـده که ملائکه در مقابل فرمان خـدا تکبر و خود بزرگ بینی نمی‌کنند حالا که ملائکه تکبر نمی‌کنند، مشـرکان که از آنها کمتر هسـتند چرا تکبر می‌کنند؟! انسان و جن نیز در ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ داخل می‌باشند که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۰

که آن دو نیز جزء دابة‌اند، استثناء ملائکه نشان می‌دهد که آنها از جنس دابة نیستند.

۵۰- یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ آمـدن مِنْ فَوْقِهِمْ شایـد اشاره به تسـلّط خدا باشد که خدا بالای آنهاست و غالب و قاهر می‌باشد، خوف از خدا یک دفعه خوف از عذاب خداست مانند:

وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ اسری/ ۵۷ و یک دفعه تأثّر از عظمت و جلال خداست، شاید خوف ملائکه از قسم دوم باشد.

۵۱- وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ این آیه و آیات بعدی در زمینه یکی بودن خدا و معبود است که بحکم:

أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ اعراف/ ۵۴، خلقت و اراده آن هر دو در دست خداست و خدا خطاب به مشرکان می گوید معبود خلقت و معبود تدبیر نگیرید که او فقط یک معبود است و چون فقط یک معبود است پس از او بترسید و به او بندگی کنید، به نظر می‌آید از إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ دو تا و بالاتر از دو تا قصد شده علی هذا منظور از «الهین» خدا و غیر خداست مثل: لا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ ... ذاریات ۵۱، ناگفته نماند: مشکل است که بگوئیم آیه خطاب به اهل کتاب است.

۵۲- وَ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ واصِباً أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ استدلال است به مطلب آیه سابق، آنچه در آسمانها و زمین است خاص خداست و اطاعت ثابت و مستدام خاص خدا می‌باشد، آیا از غیر خدا می‌ترسید؟ مشرکان خلقت مخلوقات را از خدا می‌دانستند، حالا که موجودات خاص خداست نگهداری آنها نیز از خدا و تشریع شریعت و فرستادن دین نیز مربوط به خداست

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۱

آیه شریفه استدلال به توحید است.

۵۳- وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ ادامه استدلال برای لا- تَتَّخِذُوا إِلهَيْنِ ... است یعنی هر نعمتی که دارید خدا به شما داده است و چون گرفتاری و بد حالی برای شما پیش آید به خدا تضرع و ناله می کنید، پس جز او معبودی می گیرید.

۵۴- ثُمَّ إِذا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ یعنی پس از رفع گرفتاری باز به حالت اول باز می گردید حال آنکه مقتضای نزول رحمت و رفع گرفتاری، اطاعت از خدا و پایدار ماندن در پیروی اوست، اگر منظور از فَرِيقٌ مِنْكُمْ بزرگانشان باشد که پس از رفع گرفتاری باز به شرک دعوت می کردند، نتیجه آن می‌شود که هیچ یک متنبه نشده‌اند و گرنه به نظر می‌رسد که رفع گرفتاری، بعضی را متنبه می کرده است.

۵۵- لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی: تا با آن شرک نعمت و رفع بلا- را که از جانب ماست انکار کنند، از این معلوم می‌شود که منظور از فَرِيقٌ مِنْكُمْ بزرگان آنهاست، در جواب این عمل فرموده: اینکار برای رسیدن بلذّات و جاه و مال است، لذت ببرید که به زودی خواهید دانست چه عذابی در کمین شماست.

ظاهرا منظور کفران نعمت نیست بلکه «لیکفروا» که غایت شرک است به معنی انکار نعمت و نسبت دادن آن به معبودهای باطل است. معنای کفران احتمال ضعیف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۴]

اشاره

وَ يَجْعَلُونَ لِما لا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ وَ لَهُمْ ما يَشْتَهُونَ (۵۷) وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰)

وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا- يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ ما يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنى لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ

لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۳) وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۳

۵۶- برای اصنام که چیزی نمی‌دانند، نصیبی قرار می‌دهند از آنچه روزیشان داده‌ایم، به خدا حتما از آنچه دروغ می‌بندید مسئول خواهید بود.

۵۷- برای خدا دختران قرار می‌دهند، پاک است خدا از این نسبت و برای آنهاست آنچه میل می‌کنند.

۵۸- و چون به یکی از آنها مژده دختری داده می‌شود چهره‌اش سیاه می‌شود و پر از خشم می‌شود.

۵۹- از بدی آنچه مژده داده شده از مردم پنهان می‌شود (و فکر می‌کند) که آیا با خواری نگاهش دارد یا در خاک پنهانش کند، بد است آنچه حکم می‌کنند.

۶۰- برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند صفت بدی است، برای خداست صفت برتر، و اوست توانا و حکیم.

۶۱- اگر خدا مردم را برای ظلمشان مؤاخذه می‌کرد جنبنده‌ای در روی زمین نمی‌گذاشت ولی آنها را تا مدت معین به تأخیر می‌اندازد و چون اجلشان بیاید نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه جلو می‌افتند.

۶۲- برای خدا دختران نسبت می‌دهند که خود مکروه می‌دارند و زبانهایشان دروغ می‌بندد که برای آنها عاقبت خوبی هست، ناچار برای آنها آتش هست و آنها جلو افتادگان به آتشند.

۶۳- به خدا سوگند به سوی امتهایی پیش از تو رسولانی فرستادیم، شیطان اعمال آنها را برای آنها آراست و او اکنون مقتدای آنهاست و آنها راست عذابی دردناک.

۶۴- این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر آنکه برای مشرکان چیزی را که در آن اختلاف کرده‌اند بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای قومی که مؤمن هستند.

کلمه‌ها

نصیب: بهره و سهم معین.

تفترون: فری بریدن و شکافتن. افتراء: جعل دروغ و چیزی از خود در آوردن «تفترون»: دروغ جعل می‌کنید. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۴

یشتهون: شهوة: دوست داشتن و میل کردن «شهاه شهوة: احبه و رغب فیه» «یشتهون»: میل می‌کنند.

ظل: ظل. به معنی «صار» آیه و به معنای «شد» می‌باشد و از افعال مقاربه است.

مسودا: سواد: سیاهی. «مسود»: سیاه شده.

کظیم: کظم (بر وزن عقل): حبس و نگهداری خشم در سینه، و در اصل به معنی بستن ظرف آبست پس از پر شدن «کظیم» پر از اندوه و فرو برنده خشم. در مجمع فرموده: کظیم کسی است که از اظهار اندوه دهان می‌بندد.

یتواری: مواراة: پوشاندن و مستور کردن. توارى: مستور شدن.

یدسه: دس: پنهان کردن. «دسست الشیء فی التراب» یعنی آن را در خاک پنهان کردم «یدسه»: پنهان می‌کند او را.

هون: هون (بضم اول) و هوان و مهانت: ذلت و خواری و به فتح اول به معنی آسانی است.

مثل: مثل (بر وزن شرف): دلیل، مانند، صفت، عبرت، علامت، حدیث و داستان دائر. مراد از آن در آیه صفت و حکایت است.

مسمی: معین شده اسم از «سمو» به معنی علامت است.

یستأخرون: تأخر- استأخر هر دو به معنای «آخر ماند» است لا یَسْتَأْخِرُونَ تأخیر نمی‌کنند لا یَسْتَقْدِمُونَ: جلو نمی‌افتند، ظاهرا در این دو فعل معنای طلب نیست لذا مجمع آن را «لا یتقدمون» گفته است راغب معنای طلب گفته و گوید: «لا یریدون تأخرا و لا تقدما».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۵

الکذب: کذب (بر وزن جسر): دروغ گفتن و به فتح کاف و کسر ذال:

دروغ.

لا جرم: لا بد، لا محاله، ناچار.

مفرطون: فرط: تقدم و جلو افتادن افراط: تجاوز بیشتر، تفریط کوتاهی و تقصیر بیشتر. «مفرطون» به صیغه مفعول: جلو افتادگان.

شرحها

در این آیات مقداری از بدعتهای مشرکان نقل شده است، از جمله اینکه می‌گفتند: فلان مقدار از کشت، مال معبودهای ماست به خدا نسبت دختران می‌دادند، دختر را عار و ننگ می‌دانستند و از شنیدن ولادت آن پر از خشم می‌شدند و به فکر زنده بگور کردن می‌افتادند خدا کارش بر مهلت است و گرنه معاقب می‌شدند، شیطان اعمال بد مشرکان را در نظرشان آراسته است، پیامبران برای اصلاح انسانها آمده‌اند، این افسانه‌ها و بدعتها سرگرمشان کرده و از درک واقعیات محرومشان کرده بود، پیامبران چراغ هدایت به دست، انسان را بترک افسانه‌ها و درک واقعیات می‌خواندند.

۵۶- وَ یَجْعَلُونَ لِما لا یَعْلَمُونَ نَصِیباً مِمَّا رَزَقْناهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُونَ به نظر می‌آید مراد از «یجعلون» همانست که در سوره انعام/ ۱۳۶ گذشت وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَکائِنا فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ ... که مقداری از کشت را مال معبودها دانسته و برای آنها صرف می‌کردند، واو در وَ یَجْعَلُونَ ظاهرا برای استیناف است، مراد از «لما» اصنام و فاعل لا یَعْلَمُونَ ظاهرا «لما» است باعتبار معنایش تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۶

که جمع است، یعنی مشرکان برای بتهایی که چیزی نمی‌دانند حصه‌ای از آنچه روزیشان کرده‌ایم قرار می‌دهند ولی بتها از این عمل خبری ندارند که پاداششان بدهند، به نظر دیگران فاعل لا یَعْلَمُونَ مشرکان است یعنی نمی‌دانند که بتها لا یضر و لا ینفع هستند و چون این بدعت زمینه فکری و استدلالی نداشت و فقط بر عواطف غلط استوار بود و با اندک توجه باطل بودنش آشکار می‌شد لذا فرموده: به خدا سوگند که در مقابل این افتراء مسئول خواهید بود.

۵۷- وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ سُبْحانَهُ وَ لَهُمْ ما یَشْتَهُونَ از جمله بدعتهایشان آن بود که به خدا نسبت دختران می‌دادند، در مجمع فرموده: مشرکان می‌گفتند: ملائکه دختران خدا هستند این مطلب از آیات:

أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ إِناثاً اسراء/ ۴۰ وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً زخرف/ ۱۹ نیز استفاده می‌شود منظور از وَ لَهُمْ ما یَشْتَهُونَ پسران می‌باشند که مشرکان آنها را دوست می‌داشتند.

در المیزان از تفسیر فخر رازی نقل شده: به گمانم، علّت آنکه ملائکه را دختران خدا خوانده‌اند آنست که ملائکه با چشم دیده نمی‌شوند مانند زنان که دوست دارند دور از چشم مردان باشند، لفظ «شمس» را مؤنث خوانده‌اند که قرصش در اثر کثرت نور نادیده است مانند زنان در خانه‌ها ... المیزان آن را بعید می‌داند که مشرکان عرب مخترع این قول نبودند بلکه این قول از برهمایی‌ها و بودایی‌ها و صائبه گرفته شده است.

۵۸- وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ در سوره انعام آیات ۱۳۷ و ۱۴۰ جریان قتل اولاد و دختران در میان عرب نقل شد، به هر حال در اثر رسمی بودن بدعتها، وجود دختران را برای خود ننگ و عار می‌دانستند و اگر به یکی خبر می‌آورند که زنت دختر زائید از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۷

کثرت اندوه صورتش سیاه می‌شد و آثار حزن در چهره‌اش آشکار می گردید و پر از خشم می‌شد.

۵۹- يَتَوارى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ أَ يُمْسِكُهُ عَلى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ خود را ننگین می‌دانست، و از دیگران خود را پنهان می کرد و آن گاه فکر می کرد که آیا به خواری تن در دهد و نگاه دارد و یا زنده به گورش کند، بدانید که بد قضاوت می کنند و عادت بدی را معمول می‌دارند مگر آفریده شدن در دست دختر است که پسر زائیده شود، مگر بدون وجود دختران نسل انسان باقی می‌ماند؟ آفرین بر اسلام که این بدعتهای غلط را کوبید.

در روایت هست که مردی از عربها در محضر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که باو خبری آوردند، چهره مرد از شنیدن آن سرخ گردید، حضرت فرمود چه خبر بود؟ گفت: از خانه خارج شدم، زن در حال وضع حمل بود، خبر آوردند که دختر زائیده است. حضرت فرمود: زمین او را حمل می کند. آسمان بر او سایه می‌افکند، خدا روزیش می‌دهد و او گلی است که تو می‌بویی یعنی نباید چنین ناراحت باشی.

۶۰- لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ این آیه در رابطه با مطالب بالا، مخصوصا در رابطه با وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ است و روشن می کند که کارهای ناشایست آنها و از جمله، نسبت دادن دختران به خدا، در اثر عدم ایمان به آخرت است، یعنی: صفات بدو کارهای ناشایست برای آنهاست که ایمان به آخرت ندارند و زیبنده آنهاست به عبارت دیگر فقر، احتیاج به فرزند، احتیاج به یاری و مانند آن از آن آنهاست و برای خداست تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۸

صفتهای خوب از قبیل بی‌نیازی، پاکی، عزت، کبریا، قدس و مانند آن، که خدا توانا است و نیازی به فرزند و امثال آن ندارد و حکیم است که با صفات بد متصف نمی‌شود الْمَثَلُ الْأَعْلى در این آیه مانند وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها اعراف/ ۱۸۰ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى طه/ ۸، است و نیز آمده است وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلى فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ روم/ ۲۷.

سوء (به فتح- س) مصدر است به معنی بدی ولی به معنای اسم (بد) به کار رفته است در بسیاری از آیات قرآن هست که علّت اعمال ناشایست را عدم ایمان به قیامت دانسته است.

۶۱- وَ لَوْ يُؤاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ ما تَرَكَ عَلَيْها مِنْ دَابَّةٍ وَ لكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ منظور از این آیه آنست که: خدا مشرکان را مهلت می‌دهد و گرنه در مقابل این کارها مستحق عذاب بودند، اما آیه یک حکم کلّی را بیان می کند و آن اینکه: سنّت خدا بر مهلت و تدریج است، برای مردم مهلت می‌دهد که مجالی برای تفکر و انابه داشته باشند و تا رسیدن اجل معین در مهلت خواهند بود و چون مدت سرآید دیگر پس و پیش ندارد نه تأخیر می کنند و نه جلو می‌افتند، «علیها» راجع است به «ارض» که از صدر آیه فهمیده می‌شود.

به نظر می‌آید: مراد از «دابة» انسانهای ظالم و مشرک است که مستحق عذابند «۱»، یعنی: اگر خدا انسانها را در اثر ظلمشان گرفتار می کرد جنبنده‌ای را از آنها که مستحق عذابند در روی زمین زنده نمی گذاشت. بعضی‌ها دابة را عموم گرفته و گفته‌اند: چون ظالمان را هلاک می کرد، فقط انبیای معصوم

---

(۱) علی هذا تقدیر آن «دابة منهم» است، علت تعبیر به دابة ظاهرا ظالم بودن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۵۹

می‌ماندند، آنها را نیز از بین می‌برد زیرا بشری نمی‌ماند تا هدایت کنند، آن وقت همه جنبندگان را نیز از بین می‌برد زیرا آنها برای منافع انسانها آفریده شده‌اند و بدون انسان، وجود آنها لغو می‌شد، بعضی گویند: آیه دلیل است بر آنکه پیامبران معصوم نیستند، ناگفته نماند: دقت در آیه نشان می‌دهد که مقصود همانست که در اول گفته شد، بقیه حرفها بی‌مورد و وقت تلف کردن است.

۶۲- وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ ما يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنى لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ این آیه عبارت اخرای

آیه وَ یَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَناتِ است که به تناسب وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ ... و آیه بعدی تکرار شده است، منظور از ما یَکْرَهُونَ دختران است که مشرکان ناخوش داشتند ولی به خدا نسبت می‌دادند و اضافه شده که زبانهایشان دروغ می‌بافد که عاقبت خوب برای آنهاست، اگر منظور از «الحسنی» پاداش خوب آخرت باشد آن را مشروط می گفتند نه اینکه به معاد عقیده داشته باشند، بلکه می گفتند: اگر آخرتی باشد ما در آن دارای منزلت خواهیم بود.

مانند: وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلی رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنی فصّلت/ ۵۰ شاید نظرشان زندگی و حالت خوب باشد که یعنی هم منحرفند و هم حالت خوب را آرزو می کنند، ولی بجای این امید، حتما آتش برای آنها است و به طرف آتش جلو افتادگانند.

۶۳- تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ أَعْمالَهُمْ فَهُوَ وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ این آیه در رابطه با آنست که: پیروی شیطان آنها را به این روز سیاه انداخته است، چنان که امتهای گذشته نیز چنین بودند، امروز هم ولی و مقتدای گمراهان اوست و از او پیروی می کنند، در آخرت عذاب بزرگی در کمین آنهاست. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۰

ناگفته نماند: از مضمون آیه اینطور استفاده می‌شود که در گمراهی گمراهان شیطان همیشه دست اندر کار است، پس هم در گذشته از او پیروی می کردند و هم اکنون، علی هذا مراد از ضمیر «ولیهم» راجع است به بازماندگان اقوام گذشته و مشرکان مکه، زمخشری در کشاف گفته: جایز است که «ولیهم» راجع به مشرکین مکه باشد ولی ظاهرا منحصر به اهل مکه نباشد.

۶۴- وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ إِلَّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ یعنی: توهم در ردیف پیامبران گذشته هستی ما کتاب قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا حقائقی که مشرکان در آن اختلاف کرده‌اند برای آنها بیان کنی تا حقائق روشن شود، از طرف دیگر این قرآن هدایت و رحمت باشد برای مؤمنان. به عبارت دیگر: برای مشرکان اتمام حجت و بیان واقع و برای مؤمنان رحمت باشد «هدی» و «رحمة» می‌شود عطف باشد بر «لتبین»، در اینصورت هر دو مفعول له هستند و می‌شود خبر «کان» محذوفه باشند یعنی: «و لیکون هدی و رحمة».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۶۵ تا ۷۷]

اشاره

وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۵) وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِینَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۶۹)

وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ قَدِیرٌ (۷۰) وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلی ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ (۷۲) وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَیْئاً وَ لا یَسْتَطِیعُونَ (۷۳) فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ أَیْنَما یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی

هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۷۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۲

۶۵- خدا از آسمان آبی نازل کرد، زمین را بعد از مردن بوسیله آن زنده کرد، در این کار، حجتی است برای قومی که می‌شنوند.

۶۶- در چهارپایان برای شما عبرتی است، از آنچه در شکمهایشان هست از میان فرث و از میان خون شما را می‌نوشانیم شیر خالصی که برای نوشندگان گواراست.

۶۷- و از میوه‌های نخلها و تاکها (به شما داده‌ایم) که از آن خمر و روزی نیکو به دست می‌آورید در این سخن حجتی است برای قومی که تعقل می‌کنند.

۶۸- پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و از آنچه بالا می‌برند لانه کن.

۶۹- سپس از همه میوه‌ها بخور و براه‌های آسان خدایت داخل شو از شکمهای آنها شرابی رنگارنگ خارج می‌شود، در آن برای مردم شفا هست در این مطلب حجتی است متفکران را.

۷۰- خدا شما را آفریده، سپس شما را تحویل می‌گیرد بعضی از شما به پسترین عمر تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۳

می‌رسد که بعد از دانستن چیزی را نداند خدا دانا و توانا است.

۷۱- خدا بعضی از شما را بر بعضی در روزی برتری داده است برتر شدگان رزق خود را بر مملوکان خود نمی‌دهند تا در رزق مساوی باشند آیا نعمت خدا را انکار می‌کنند؟

۷۲- خدا برای شما از جنس خودتان همسران قرار داد و از همسران فرزندان و نوه‌ها به وجود آورد و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!

۷۳- به جای خدا پرستش می‌کنند بتهایی را که از آسمانها و زمین هیچ رزقی را برای آنها مالک نیستند و قدرت مالک بودن را ندارند.

۷۴- برای خدا مثل‌ها نزنید، که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۷۵- خدا مثل زده برده صاحبداری را که بر چیزی قدرت ندارد و انسان آزادی را که به او رزق خوبی داده‌ایم و از آن پنهان و آشکار انفاق می‌کند، آیا برابرند؟

حمد خدا راست، بلکه اکثرشان نمی‌فهمند.

۷۶- خدا مثل زده دو مردی را که یکی لال مادرزاد است، قدرت به چیزی ندارد بر مولایش سربار است او را به هر کجا می‌فرستد بهره‌ای نمی‌آورد آیا یکسان است او و کسی که امر به عدالت می‌کند و در راه راست است.

۷۷- نهان آسمانها و زمین از آن خداست، کار قیامت مانند چشم به هم زدن یا نزدیکتر از آن است که خدا بر هر چیز توانا است.

کلمه‌ها

سماء: بلندی. آن از «سمو» به معنی رفعت و بلندی است، طبرسی فرموده: هر آنچه بالای تو باشد و بر تو سایه افکند سماء است و سماء اطاق سقف آنست.

عبرة: عبرة و اعتبار: پند گرفتن. اصل آن عبر به معنی گذشتن از حالی است به حالی. راغب گوید: حالتی است که از معرفت محسوس تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۴

به معرفت غیر محسوس حاصل می‌شود.

فرث: (بر وزن عقل): گیاه جویده که در شکم حیوان است، باید دانست آن به معنی سرگین نیست که سرگین مدفوع حیوان است ولی فرث آن گیاه جویده است که هنوز مواد غذایی آن به وسیله روده‌ها جذب نشده است در روایت آمده: «الفرث السرجین ما دام فی الکرش» یعنی: سرگین مادامی که در شکمبه حیوان است در روایت هست: «الفرث ما فی الکرش».

سائغا: سوغ: فرو رفتن از حلق به آسانی. «ساغ الشراب فی الحلق:

سهل انحداره» پس «سائغ»: خوش نوش و گوارا.

نخیل: درختان خرما. واحد آن نخله است. عنب: انگور و درخت انگور جمع آن اعناب است.

سکر: (بر وزن شرف): مست کننده (و بر وزن قفل): مستی.

نحل: (بر وزن عقل): زنبور عسل.

اوحی: وحی به معنی اشاره و تفهیم مخفی است، وحی و ایحاء هر دو به یک معنی است أَوْحی رَبُّکَ: تفهیم کرد پروردگار تو (تفهیم ذاتی و غریزی).

یعرشون: یعنی بلند می‌کنند عرش به معنای تخت حکومت در اصل به معنی ارتفاع و بلندی است، منظور از «یعرشون» کندوها یا داربستهایی است که به دست بشر ساخته می‌شود.

اسلکی: سلک: داخل شدن و داخل کردن فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ: داخل شو به راههای پروردگارت.

ذللا: ذل (بضم اول: خواری و ذلت. و (بکسر اول): رام شدن ذلول: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۵

رام. جمع آن ذلل (بر وزن عنق) است: رام شده‌ها.

شفاء: (به کسر- ش): صحت و سلامت. راغب گوید: شفاء: رسیدن به سلامت است.

ارذل: رذل: ناپسند. ارذل: ناپسندتر. رذل و رذال آنست که در اثر پلیدی ناپسند باشد.

عمر: عمر (بر وزن عنق و قفل): مدت زندگی انسان، مدتی که بدن به وسیله روح آباد است که معنای اصلی آن آبادی است.

رادی: رد: برگرداندن، رادی در اصل «رادین» است یعنی برگردانندگان.

یجحدون: جحد: انکار از روی علم «یجحدون»: انکار می‌کنند.

حفدة: حفد: سرعت در عمل حافد: سرعت کننده به یاران و خدمتکاران حفدة گویند که در پیروی و اطاعت انسان سرعت می‌کنند، فرزند فرزند (نوه) را نیز حافد گویند شاید مراد از حفدة، نوه‌ها باشد.

ابکم: ابکم: لال مادرزاد و اگر بعدا لال شده باشد اخرس گویند.

کل: کل (بفتح کاف و تشدید لام) ثقل و سنگینی «کل لسانه» زبانش سنگین شد، سخن گفتن نتوانست.

لمح: لمح: نگاه تند، چشم به هم زدن اشاره با چشم، در نهایه گوید:

در حدیث آمده: «کان یلمح فی الصلاة و لا یلتفت» یعنی آن حضرت در نماز با چشم اشاره می‌کرد و رو بر نمی‌گرداند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۶

شرحها

این آیات سومین قسمت از آیات توحید است که پس از نقل دلائل توحید و نفوذ مشیت حق تعالی در جهان، بت‌پرستی و توجه به غیر خدا محکوم شده و اشاره گردیده که نه تنها اداره جهان بلکه کار آخرت نیز در دست خداست و آن مانند چشم به هم زدن به خدا آسان است آیات در زمینه بیان حیوانات و نباتات است که پشتوانه زندگی انسانها هستند خدا به وسیله آنها جهان انسانی را اداره می‌کند.

نتیجه آیات آنست که: خلقت و اداره جهان در دست خداست، پس عزت و ذلت در دست خداست، جلب نفع و دفع ضرر در اختیار اوست، باید به او روی آورد و او را پرستید و از او خواست و از او ترسید، جز او مدیر و کارسازی نشناخت، آنها که جز او را می‌پرستند در اشتباه و ضلالت می‌باشند.

۶۵- وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ نکره آمدن «ماء» دلالت به خالص بودن و مبارک بودن آن دارد یعنی آبی خالص و با برکت و مفید نازل کرد، در جای دیگر آمده: وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً ق/ ۹، منظور از زنده شدن زمین، رویانیدن گیاهان است، مثل: فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ حج/ ۵ «۱» مراد از «یسمعون» تعقل و درک است یعنی شنیدنی که توأم با تعقل و تفکر است، آیه شریفه در صدد بیان آنست که: این نظام حاکی از تدبیر خدا و نفوذ اراده او در اداره جهان و زندگی است باید آفتاب به دریاها بتابد، آبها تبخیر شود، بادها

---

(۱) راجع به اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ در سوره حج صحبت خواهد شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۷

آنها را به جاهای دیگر ببرد، برودت طبقات جو آنها را به شکل باران و برف به زمین برگرداند تا تدبیر خدا عملی گردد، آری اینها یک حساب دقیق و منظم دارند.

۶۶- وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ منظور از انعام چهارپایان شیرده است، مانند گاو و گوسفند، واقعا عجیب است که مواد غذایی به وسیله روده‌های حیوان جذب شده و وارد خون شود و خون در پستان حیوان، به وسیله غده‌های آن به شیر مبدل گردد و از فرث و خون در آن نباشد و خالص از آن دو و خوش نوش و دلچسب باشد این چه تدبیری است، کاه و یونجه مبدل به خون شود و خون در غده‌های پستان تبدیل به شیر گوارا گردد «سبحانک و بحمدک یا ربنا» تقدیر آیه «من بین فرث و من بین دم» است یعنی:

شیر اول از بین گیاه جویده و سپس از بین خون خارج می‌شود. استفاده‌های زیادی که از شیر و مشتقات آن می‌بریم، از دلائل روشن تدبیر و نفوذ مشیت خدا در تأمین زندگی است. مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ بیان است برای مِمَّا فِي بُطُونِهِ علّت مفرد آمدن ضمیر، با آنکه به انعام راجع است به مناسبت «ما ذکر» است که همه آنها یک چیز خوانده شده و یا نظر «بکل فرد فرد» است.

۶۷- وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ رقم دیگری از دلائل توحید و تدبیر حاکم بر جهان است و آن اینکه: در اثر اراده خدا مواد خام یعنی محلول خاک اکسیژن هوا و آب به وسیله درختان خرما و انگور و سائر درختان که از پیچیده‌ترین کارخانه‌های شیمیایی هستند، مبدل به میوه‌ها می‌شوند و انسانها از خرما و انگور. شراب و سائر روزیها که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۸

همان میوه‌ها و مشتقات آنهاست به دست می‌آورند، عجبا!! از هیزم خرمای شیرین خارج می‌شود، این صنعت عظیم ناشی از کدام مشیت و اراده است؟! سکر چنان که در کلمه‌ها گفته شد به معنی شراب و مست کننده است، اخذ شراب از خرما و انگور دلیل بر حلال بودن و ممدوح بودن آن نیست، رِزْقاً حَسَناً نیز حاکی از ناپسند بودن شراب است، بلکه نظر آیه فقط به اتخاذ شراب و مسئله تخمیر است که خود نظمی از نظم جهان است، لازم نیست در اینجا از نسخ حکم صحبت شود گر چه تحریم رسمی خمر در مدینه واقع شده و این آیه مکی است، چون در اینجا از مباح بودن سخنی نیست.

در المیزان فرموده: وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ ... جمله اسمیه، عطف است بر وَ اللَّهُ أَنْزَلَ ... و در آن «ما» یا «شیء» مقدر است یعنی: «و من ثمرات النخیل و الاعناب شیء تتخذون منه سکرا» و یا جمله فعلیّه و عطف بر وَ اللَّهُ أَنْزَلَ ...

است و تقدیر آن «و خلق لکم من ثمرات النخیل ...» قومی که تعقل می‌کنند و از محسوس به غیر محسوس پی می‌برند می‌توانند از

این نظم به آورنده نظام پی ببرند. لفظ «منه» راجع است به «ما ذکر».

۶۸- وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ دلیل دیگری از دلائل توحید و آن خلقت زنبور عسل و عسل ساختن آن است، لفظ «اوحی» نشان می‌دهد که خداوند این مأموریت را به این حشره داده است و از دست دیگر حشرات ساخته نیست، این وحی و تفهیم ذاتی و غریزی یکی از دلائل توحید و تأثیر اراده خدا در جهان و تأمین زندگی است. منظور از «یعرشون» ظاهرا کندوهاست که به دست انسانها ساخته می‌شود»

.

(۱) در بعضی از روایات نحل به رسول خدا ص، جبال بر قریش، شجر بر عرب، و در بعضی نحل بر امامان (ع) تطبیق شده است: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۶۹

وحی و تفهیم ذاتی خدا به زنبور عسل آن است که در کوه‌ها و درختان و در کندوهایی که بشر می‌سازد برای خود خانه‌ها بگیرد.

۶۹- ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ دنباله وحی به این حشره عجیب و عسل ساز است: ای حشره و ای مأمور با استعداد خدا، از همه میوه‌ها بخور و از گلها که میوه خواهند شد بخور ...

«ذللا» حال است از «سبل» به نظرم مراد از داخل شدن به راههای خدا، طریق ساختن خانه‌های شش ضلعی و ساختن موم و عسل است که خدا این راهها را برای او رام و آسان کرده است، اینکه فرموده: «شراب» بدان علّت است که عسل به صورت شربت از دهان حشره خارج شده و در خانه‌های شش ضلعی قرار می‌گیرد، آن وقت به طور دسته جمعی بر روی خانه‌ها آن قدر بال می‌زنند که آب آن تبخیر شده و قوام یافته به صورت عسل در می‌آید سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ در کدام دانشگاه این تخصص نصیب این حشره گردیده است. مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ اشاره است به رنگهای مختلف عسل از قبیل زرد، قرمز، مایل به سیاهی.

فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ حاکی است که خوردن عسل بسیاری از دردها را از بدن می‌راند در خصال صدوق از علی علیه السّلام نقل شده «لعق العسل شفاء من کل داء»

در قرآن مجید عسل و قرآن را شفاء خوانده است گویند حدود ۹۸ در صد آن در بدن جذب می‌شود و مدفوع آن بسیار اندک است إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ بلی آنان که اهل تفکر هستند وجود این حشره و عمل آن بهترین دلیل بر نفوذ مشیت حق در اداره جهان است، به نظرم منظور از «لایة» علامت و نشانه توحید است نه معاد، گرچه می‌شود آن را برای معاد هم گرفت که مردگان از میان خاک مانند تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۰

خارج شدن عسل از گلها، خارج خواهند شد.

زنبور عسل به تنهایی یک جهان است، لازم است حالات آن را در کتابهای دیگر که در رابطه با آن نوشته شده است مطالعه کرد.

۷۰- وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ قَدِیرٌ این آیه در بیان آنست که: خلقت، وفات، پیر شدن شما نیز مقهور اراده خداست و از خود قدرتی ندارید، این حالات شما دلیل توحید و دلیل نفوذ اراده خدا در اداره جهان است و اگر قدرت دست مردم بود نه حاضر به مردن می‌شدند و نه از جوانی گذشته و به أَرْذَلِ الْعُمُرِ می‌رسیدند.

منظور از ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ مردن در وسط سن و مرگهای معمولی است، بعضی دیگر بقدری عمر می‌کنند که پیر و از کار افتاده می‌شوند و محفوظات و معلومات خود را فراموش می‌کنند و به حالت کودکی بر می‌گردند.

در مجمع البیان از رسول خدا و علی علیهما السّلام نقل شده که ارذل العمر رسیدن به هفتاد و پنج است.

در تفسیر صافی از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل شده که آن صد سال است.

«اذا بلغ مائة سنة فذلك ارذل العمر»

جمله إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ حاکی است که این کارها دست شما نیست بلکه در دست خدا است که او دانا و تواناست.

۷۱- وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ یعنی حتی رزقی که به دست می‌آورید و در آن برتری دارید ناشی از اراده خدا و مدیریت اوست و از دلائل توحید می‌باشد، شما در آن مستقل نیستید، مانند نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۱

دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا

زخرف/ ۳۲، برتری در رزق یک دفعه آنست که ثروت یکی از دیگری زیاد باشد و یک دفعه آنست که یکی مستقل در تصرف باشد دیگری نه مانند آقا نسبت به برده‌اش و پدر نسبت به فرزندانش منظور از تفضیل در آیه قسم دوم است صدر آیه راجع به توحید است. و فَمَا الَّذِينَ ...

برای تاکید آنست یعنی دلیل این تفضیل و برتری آنکه شخص، خودش را مالک می‌داند و حاضر نیست به مملوک خود بدهد و از مالکیت خود دست بردارد، پس نعمت خدا را تکذیب نکنید و آن را از خدا و از دلائل توحید بدانید نه اینکه مثل قارون بگوئید: إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي قصص/ ۷۸.

گویند جمله فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ نتیجه است بر نفی در فَمَا الَّذِينَ ...، یعنی:

برتری یافتگان که به بردگان خود نان می‌دهند رزق خود را به آنها نمی‌دهند بلکه رزق خدا را می‌دهند علی هذا آنها و بردگان در رزق مساوی می‌باشند.

المیزان این سخن را قبول ندارد و گوید: آن مخالف وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ ...

است که می‌رساند رزق مال آنها است و دیگران حقی ندارند و نیز با أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ درست در نمی‌آید که می‌رساند رزق، نعمت مخصوص آنهاست آن گاه فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ را قید منفی گرفته است که چنین می‌شود: آنهایی که برتری یافته‌اند حاضر نیستند از مالکیت خود صرف نظر کرده و رزق خود را به بردگان برگردانند تا برابر باشند، قول المیزان دقیق و قابل قبول است علی هذا در آیه، این سخن که رزق برده به عهده آقا است، مطرح نیست:

۷۲- وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ این آیه نیز از دلائل توحید است و روشن می‌کند که دست‌اندرکار و اداره کننده، خداست و باید باو روی آورد، خدا از جنس خودتان برای شما همسران تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۲

قرار داده که با آنها انس بگیرید وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها ... روم/ ۲۱ و آن گاه از همسران برای شما فرزندان و نوه‌ها و خدمت کاران قرار داده است، ظاهرا در اینجا خلقت آنها مورد نظر نیست بلکه مؤثر بودن آنها در علاقه‌ها و تأمین زندگی است که حاکی از اداره زندگی است، هکذا روزیهای خوشایند، آن وقت تو بیخشان فرموده که به معبودهای باطل ایمان می‌آورند و نعمت‌های خدا را که اصنام دخالتی در آنها ندارند، انکار می‌کنند «۱».

۷۳- وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ این آیه نتیجه‌گیری از آیات سابق است یعنی اگر در آنچه گفته شد دقت کنند خواهند دانست که معبودهای آنها در این مذکورات دستی نداشته‌اند و اصلا قدرت دست داشتن ندارند، با وجود این، آنها را پرستش می‌کنند و رو به سوی آنها می‌آورند، جمله وَ لا يَسْتَطِيعُونَ ترقی است از «لا يملك» یعنی مالک نیستند و اصلا قدرت ندارند که مالک شوند و نخواهند شد گفته‌اند «شیئا» بدل است از «رزقا» و شاید به معنای «اصلا و ابدا» باشد.

۷۴- فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ممکن است امثال به معنی اوصاف باشد یعنی از جانب خود برای خدا اوصافی معین نکنید که خدا دخترانی دارد و مانند آن، ولی قوی آنست مراد از امثال، اشباه و شریکان باشد علی هذا امثال در جای «انداد» است. این نسبت به آیه قبل مناسب است، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ... یعنی اگر گفته شما حق بود خدا

---

(۱) در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) آمده:

«الحفدة بنو البنت و نحن حفدة رسول اللّه (ص)».

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۳

تصدیق می کرد.

۷۵- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ این آیه در رابطه با آنست که خدا هر کاری را که بخواهد می‌تواند و می کند ولی معبودهای باطل چیزی از آنها ساخته نیست.

خلاصه، مثل آنکه: بنده مملوکی که بر چیزی قادر نیست نمی‌تواند مانند کسی باشد که آزاد است و از ثروت خود در آشکار و پنهان خرج می کند، خدا در تصرف و اختیار و نعمت دادن در جای وَ مَنْ رَزَقْناهُ است و بتهای شما در جای عَبْداً مَمْلُوكاً می‌باشند.

«عبدا ...» بیان است از «مثلا» وَ مَنْ رَزَقْناهُ عطف است «عبدا» و لفظ «من» در جای «حرا» می‌باشد هَلْ يَسْتَوُونَ استفهام انکاری است. الْحَمْدُ لِلَّهِ نتیجه است از صدر آیه، همه حمدها یا جنس حمد برای خداست که همه چیز را او عطا می کند و همه موهبت‌ها از جانب او است ولی اکثر مشرکان این مطلب را نمی‌دانند.

۷۶- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ این مثل دیگری است در رابطه با توانایی خدا و زبونی معبودهای باطل، یکی از دو مرد، لال مادرزادی است که نه چیزی میفهمد و نه می‌تواند چیزی را بفهماند، او بر سرپرست خود بار گرانی است که نمی‌تواند خود را اداره کند، مولایش و را هر کجا می‌فرستد، فائده‌ای نمی‌آورد. اما مرد دوم هم امر به عدالت می کند و هم خود عادل است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۴

لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ نسبت به «ابکم» است یعنی آنچه غیر لال می‌تواند، لال مادرزاد هیچ یک از آنها را نمی‌تواند، معبودهای باطل در جای «احدهما ابکم است و خدا در جای وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ می‌باشد. اصنام نه چیزی می‌فهمند و نه چیزی می‌فهمانند، بر پرستندگان خود سربار است از هر چیزی که بر او بخواهند فائده‌ای نمی‌برند ولی خدا خود عادل است و امر به عدالت می کند، عادل است لذا پاداش و کیفر می‌دهد، باید او را پرستید و منتظر پاداشش بود و باید از او ترسید که مقتضای عدالت او، عذاب تبهکاران است، امر به عدالت می کند و راههای خوب را نشان می‌دهد باید از او اطاعت کرد.

۷۷- وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این آیه در رابطه با آنست که نظام کنونی بالاخره منجر به آخرت می‌شود امر آخرت نیز در دست خداست و آن برای خدا مانند اشاره چشم، آسان است.

آخرت از مصادیق غیب السموات و الارض، است، مخصوص بودن غیب به خدا حاکی از آنست که آخرت در دست خداست، صدر آیه تمهید است برای وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ یعنی حالا که غیب سماوات و ارض خاص خدا است آخرت هم که مصداق غیب است در دست خداست می‌تواند آن را تحقق بدهد، کار آخرت بر او دشوار نیست بلکه مانند اشاره چشم آسان است و یا از آن هم آسانتر است إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تعلیل وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ ... است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۵

[سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۹]

اشاره

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا- تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۸) أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فِي جَوِّ السَّماءِ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۷۹) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ (۸۰) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۸۲)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها وَ أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ (۸۳) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا- يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا- هُمْ يُنْظَرُونَ (۸۵) وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكاءَهُمْ قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ (۸۶) وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذِ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۶

۷۸- خدا شما را از شکم مادرانتان خارج کرد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، برای شما گوشها، چشمها و قلبها قرار داد تا شکر کنید.

۷۹- آیا نگاه نمی‌کنند به پرندگان که در فضا مسخر هستند؟ آنها را جز خدا نگاه نمی‌دارد. در آن دلائلی است برای قومی که ایمان می‌آورند.

۸۰- خدا خانه‌های شما را محل آرامش قرار داد و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی داد که آنها را روز سفر و روز اقامت به سهلی حمل می‌کنید، و از پشمها و کرکها و موهای آنها برای شما اثاث و متاعی است تا مدتی.

۸۱- خدا از آنچه آفریده، برای شما سایه‌هایی قرار داده و در کوه‌ها مخفی‌گاهها به وجود آورده است و پیراهنها قرار داده که شما را از سرما و از جنگ نگاه می‌دارد، این چنین نعمت خود را برای شما تمام می‌کند تا اسلام بیاورید.

۸۲- اگر اعراض کردند، بر عهده تو است فقط ابلاغ آشکار.

۸۳- نعمت خدا را می‌دانند سپس آن را انکار می‌کنند و بیشترشان کافر می‌باشند یاد کن روزی را که از هر امت شاهدی اقامه می‌کنیم.

۸۴- سپس به کفار اجازه داده نمی‌شود و راضی کردن خدا از آنها خواسته می‌شود.

۸۵- و چون ظالمان عذاب را به‌بینند، نه از آنها سبک می‌شود و نه مهلت داده می‌شوند.

۸۶- وقتی که مشرکان شرکاء خود را دیدند گویند پروردگارا اینها شرکاء ما هستند که جز تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۷

تو می‌خواندیم شرکاء می‌گویند: به یقین شما دروغگویانید.

۸۷- آن روز به خدا تسلیم می‌شوند و آنچه از خود به دروغ می‌گفتند از آنها گم می‌شود.

۸۸- کسانی که کافر شده و دیگران را از راه خدا باز داشته‌اند، عذابی بر بالای عذابشان اضافه می‌کنیم به علت افسادی که می‌کردند.

۸۹- یاد کن آن روز را که از هر امت شاهد مبعوث می‌کنیم از خودشان، و تو را بر این امت شاهد می‌آوریم، کتاب را برای بیان هر چیز و هدایت، بر تو نازل کرده‌ایم و آن رحمت و مژده است مسلمین را.

کلمه‌ها

سمع: قوه شنوایی. شنیدن گوش به هر سه معنی در قرآن به کار رفته است آن جمع بسته نمی‌شود زیرا در اصل مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شوند.

الأبصار: بصر: قوه بینایی. چشم. علم، جمع آن ابصار است.

الافئدة: فؤاد: قلب جمع آن افئده است «فأد» در لغت به معنی دلسوزی و تحریک است، قلب را از آن فؤاد گفته‌اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا در آن تأثّر و انقلاب هست.

جو: جو را راغب هوا و مجمع البیان هوای دور از زمین گفته است «الجو: الهواء البعید من الارض» (فضا) آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

سکنا: سکن (بر وزن شرف): آرامش و محل آرامش.

جلود: جلد (بکسر اول): پوست. جلود: پوستها.

تستخفونها: خفیف: سبک. استخفاف: طلب سبکی. «تسخفونها»: سبک تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۸

می‌شمارید آنها را.

ظعنکم: ظعن: مسافرت کوچ. «ظعن ظعنا: سار» فقط یک بار در قرآن آمده است.

اصواف: صوف: پشم. اصواف: پشمها. آن در گوسفند است.

اوبار: و بر (بر وزن شرف): پشم شتر (کرک) جمعش اوبار است.

اشعار: شعر (بر وزن عقل): موی جمع آن اشعار است (موی بز).

اکنان: کن (بر وزن عقل): پوشاندن و محفوظ داشتن. و بکسر کاف: محل مستور شدن و محفوظ شدن. جمع آن اکنان است (غارها).

سرابیل: سربال: پیراهن. جمع آن سرابیل است.

بأسکم: بأس: سختی. ناپسند. به معنی عذاب، خوف، قدرت، جنگ نیز به کار می‌رود، منظور از آیه ظاهرا جنگ است.

ابلاغ: بلاغ و تبلیغ هر دو به معنی رساندن است. بلاغ به معنی رسیدن نیز آید.

یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی استعتاب: طلب رضایت «استعتبه: استرضاه». «لا یستعتبون»: از آنها رضایت خدا خواسته نمی‌شود که عمل کنند و خدا را راضی نمایند.

السلم: سلم (بر وزن شرف): تسلیم شدن و انقیاد.

تبیانا: بیان و تبیان: آشکار شدن. «تبیانا»: برای آشکار شدن تبیین و تبیان به معنی آشکار کردن نیز آید.

شرحها

این آیات چهارمین قسمت از آیات توحید است که پس از نقل آنها، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۷۹

بت‌پرستان که به اجسام بی‌جان چسبیده‌اند، محکوم شده و با عذاب خدایی تهدید شده‌اند، در این آیات از خلقت انسان و اعضایی که در وجود او تعبیه شده و از پرندگان و استفاده از وسائل مادی، سخن رفته است و آن گاه روشن شده که انتهاء این نظام به روز قیامت می‌انجامد و در آن، ظالمان و مشرکان در عذاب خواهند بود و نیز پیامبران در آن روز به گناه گناهکاران گواهی خواهند داد.

تفکر در این آیات نشان می‌دهد که خدای دانا و توانا در کار جهان دست اندر کار است، و اینهمه کارها و صحنه‌ها روی اغراض و غایات به این صورت در آمده است و در همه آنها آیات و شواهد توحید به خوبی روشن است اینک آنها را یکی یکی بررسی می‌کنیم:

۷۸- وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ یعنی در حین تولد از این معلوماتی که فعلا دارید در شما اثری نبود علّت دانا شدن شما همان گوش و چشم و قلب است که شنیدنیها و دیدنیها از دروازه گوش و چشم وارد درون شما می‌شود، و به وسیله قلب و عقل تجزیه و تحلیل می‌شوند و اگر این دستگاه‌ها در بدن نبود، بشر از دانایی بی‌بهره می‌شد و با عالم خارج ارتباطی پیدا نمی‌کردند.

وَ جَعَلَ لَكُمُ ... اشاره به مبدء و اسباب علم است، در آخر آیه واقع شدن، برای آن نیست که چشم و گوش بعد از تولد پیدا شده‌اند و نیز اسباب دانایی فقط این دو حس نیستند بلکه حس شامه، لامسه و ذائقه نیز از اسباب دانایی هستند ولی سمع و بصر از اهمّ آنهاست. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ برای بریدن از مخلوق و رسیدن به خالق است آنکه شکر این نعمتها را بکند آنها را از خدا خواهد دانست «۱».

---

(۱) ساختمان چشم و گوش به قدری دقیق و اسرارآمیز و پیچیده است، که هر صاحب عقل را به حیرت می‌آورد، درباره هر یک علم مستقلی به وجود آمده است به نوشته، دانشمندان در این زمینه مراجعه شود و در قدرت حتما دقت بعمل آید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۰

۷۹- أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فِي جَوِّ السَّماءِ ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ از اسحاق نیوتن نقل شده: ساختمان چشم نشان می‌دهد که خالق چشم از اسرار و ترکیبات و قوانین نور آگاهی داشته است، پرواز پرندگان با وسائل و بالهای خود دلیل روشنی بر نظام متقن حاکم بر جهان است که حتی دست بشر نیز در آنها کار نکرده است، آری فقط خدا و تدبیر اوست که پرندگان را در هوا نگاه می‌دارد، در بال زدن، شنا کردن، نقل مکان و در اقسام پرندگان دلائل بسیاری است برای آنان که به حقائق تسلیم می‌شوند.

۸۰- وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَناً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَها يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ این وسائل مادی که در اختیار بشر گذاشته شده و بشر خود را با آنها تأمین می‌کند دلیل اراده و خواست خداست، خانه‌هایی که محل آرامش هستند، چادرهایی که از پوست حیوانات ساخته می‌شوند که حمل و نقل آنها در سفر و حضر سبک و آسان است، استفاده‌هایی که از پشم و کرک و موی چهارپایان می‌شود و از آنها وسائل خانه و امتعه قابل فروش به دست می‌آید همه حکایت از خواست خدا دارند و از آنها تا مدت متناسب بهره‌برداری می‌گردد.

لفظ «من» در مِنْ بُيُوتِكُمْ به معنای تبعیض است یعنی قسمتی از خانه‌های شما محل آرامش و قسمتی برای حفظ اثاث است و یا آن به معنای بیان است یعنی:

«جعل لکم بیوتکم سکنا» ۸۱- وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبالِ أَكْناناً وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۱

این دلیل مرکب است از آنچه به دست خدا به وجود آمده و آنچه بشر ساخته است و همه دلیل صنع خدا و نظم متقن او است، اگر سایه وجود نداشت و اگر اجسام از نفوذ حرارت آفتاب جلوگیری نمی‌کردند کار ما و حیوانات و نباتات در مقابل نور آفتاب تمام بود، با اندک دقت به اهمیت سایه پی خواهیم برد، غارهای کوهها نیز روی غرضی به وجود آمده‌اند، اراده خدا در آنها نیز جاری است و اگر کوهها مانند دیوار بودند، بشر و حیوان به زحمت می‌افتادند.

در مجمع البیان فرموده: خدا نفرمود: و پیراهنهایی که شما را از سرما حفظ می‌کنند زیرا آنچه از گرما حفظ می‌کند از سرما نیز حفظ خواهد کرد، چرا تَقِیکُمُ الْحَرَّ گفت با آنکه بیشتر از سرما حفظ می‌کند؟ این به علّت آنست که مخاطبین آیه که اهل عربستان هستند از پیراهن، بیشتر برای گرما استفاده می‌کردند.

منظور از سَرابِیلَ تَقِیکُمْ بَأْسَکُمْ ظاهرا زره‌های جنگ است که انسان را از سختیهای، سلاح دشمن حفظ می‌کند یا آن به معنی جنگ و تقدیرش «تقیکم من بأسکم» است، همه اینها برای آنست که شما تسلیم حق تعالی شوید و اسلام آورید.

۸۲- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ الْمُبِینُ تسلیتی است برای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که اگر آنها از این تذکرات اعراض کردند بر تو ضرری نیست که تو وظیفه خود را انجام داده‌ای، منظور تبلیغ روشن یا تبلیغی روشنگر است.

۸۳- یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها وَ أَکْثَرُهُمُ الْکافِرُونَ یعنی: آنها مقصر و مسئول هستند زیر کفرشان از روی عناد است نه آگاهی مانند: وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ نمل/ ۱۴ یعنی در مقام علم، نعمت و تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۲

موهبت خدا را می‌دانند و مقتضای آن، عبادت خدا و اعتقاد به رسول و روز قیامت است اما در مقام عمل، رو به عبادت بتها می‌آورند و معاد و رسول را انکار می‌کنند.

در المیزان فرموده: الف و لام «الکافرون» برای افاده کمال است یعنی همه‌شان کافر هستند ولی اکثرشان کافر کامل و کافر به تمام معنی می‌باشند.

در این صورت باید گفت: که عده‌ای هم بی‌اعتنا و نافهم و ناآگاه هستند و از دیگران پیروی می‌کنند واقعیت هم همین است، در روایات آمده که امامان علیهم السّلام فرموده‌اند: نعمت اللَّه مائیم، آن از باب تطبیق است، آنها علیهم السّلام نعمت بزرگ خدا هستند گرچه آیه در بیان موهبتها اشاره شده در آیات گذشته است.

در صافی از تفسیر قمی از حضرت صادق صلوات اللَّه علیه نقل شده: «نحن و اللَّه نعمة اللَّه التی انعم بها علی عباده و بنا فاز من فاز».

۸۴- وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ این آیه و آیه هشتاد نه درباره شهادت بر اعمال گناهکاران است که در ذیل آیه چهل یک از سوره نساء گفته شد، آیه صریح نیست که این شاهد از کدام کسان است از انبیاء است یا از ائمه یا از شهداء؟ ولی از آیه سوره نساء و از آیه هشتاد و نه معلوم می‌شود که آن پیامبر هر امت است، و نیز روشن می‌شود که شهادت بر گناه گناهکاران است، نه به اعمال نیک نیکوکاران.

منظور از «لا یؤذن» آن است که اجازه اعتذار بآنها داده نمی‌شود چنان که در آیه دیگر آمده: وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ مرسلات/ ۳۶، غرض از وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ آنست که از آنها خواسته نمی‌شود که عمل کنند و با عمل، خدا را از خود راضی نمایند اصلا انسان در آن روز قدرت به عمل نخواهد داشت یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۳

... وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ قلم/ ۴۳ و بطور کلّی: کاری نتوانند کرد که از عذاب خدا رهایی یابند.

۸۵- وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ از آیه قبلی روشن شد که آنها اهل عذاب هستند و هیچ چاره‌ای از آن ندارند، این آیه با بیان دیگری روشن می‌کند که عذاب قیامت نه تخفیف‌پذیر است و نه قابل وقفه و مهلت. منظور از رؤیت، اشراف بر آتش است، یعنی چون ظالمان بر آتش مشرف شدند خلاصی از آن نخواهند داشت نه با تخفیفی و نه با تأخیری

(نعوذ باللّه من النار).

۸۶- وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكاءَهُمْ قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ صحنه دیگری از حالات مشرکان است که چون معبودهای باطل خود را دیدند گویند: پروردگارا اینها همانها هستند که جز تو می‌خواندیم معبودها جواب می‌دهند که دروغگویانید. غرضشان از این خبر چیست؟ آیا از باب خود گم کردن است که بیخردانه سخن می‌گویند، یا می‌خواهند آنها را محکوم کنند که خدایا اینها ما را گمراه کرده‌اند.

القاء قول به معنی گفتن است: «القیت الیه مقالهٔ: قلتها له» اینکه شرکاء می‌گویند: إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ ظاهرا مراد آنست که شما دروغ می‌گوئید و دروغ می‌گفتید ما شریک و همتای خدا نیستیم. در جای دیگر به جای تکذیب، کفر و انکار آمده است وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر/ ۱۴ و شیطان به آنها خواهد گفت: إِنِّي كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ابراهیم/ ۲۲ و در جای دیگر آمده إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ بقره/ ۱۶۶. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۴

۸۷- وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذِ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ.

یعنی: آن روز تسلیم خدا و منقاد او می‌شوند و از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند و معبودهایی که به دروغ به خدا نسبت می‌دادند گم می‌شوند و فائده‌ای به آنها نمی‌دهند ولی این تسلیم فائده‌ای به حال آنها نخواهد داشت که ظرف ایمان گذشته است، این تسلیم اضطراری است، و خواهند دید که معبودها همچون خیالهای باطل بوده و ناپدید شدند.

۸۸- الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ این مطلب دیگری است که در آیه ۲۵ از همین سوره گذشت: لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ ... منظور از «صدوا» مانع شدن دیگران از راه خدا و گمراه کردن آنهاست لذا عذابشان مزید خواهد بود، منظور از افساد همان مانع شدن است و شاید این آیه مصداق وَ أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ باشد که گذشت.

۸۹- وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ صدر آیه مانند آیه ۸۴ است که گذشت و آن مقدمه بود برای «ثم یؤذن لهم ...» و در این آیه مقدمه است برای وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً ... لفظ مِنْ أَنْفُسِهِمْ برای تحکیم مطلب است یعنی از خودتان است که شما او را می‌شناسید و او به شما آشنایی دارد، این آیه نظیر آیه ۴۱ از سوره نساء است که گذشت، منظور از شهید هر امت ظاهرا پیغمبر آن امت است درباره حضرت عیسی علیه السّلام آمده است وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً نساء/ ۱۵۹ «هؤلاء» راجع به امت اسلام یعنی تو را نیز بر امت خودت شاهد خواهیم آورد، از در منثور سیوطی نقل شده: تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۵

آن حضرت چون این آیه را می‌خواند به گریه می‌افتاد رجوع شود به نکته‌ها.

جمله وَ نَزَّلْنا ... شاید توجیه صدر آیه باشد یعنی کتاب را برای روشن شدن هر چیزی و از جمله روشن شدن مسئله شهادت، نازل کرده‌ایم، مسئله شهادت نیز از مصادیق «کل شیء» است. غرض از «کل شیء» همه چیزهایی است که در هدایت شدن به آنها احتیاج هست نه تمام اشیاء جهان، به عبارت دیگر: این کلّیت نسبی است، باید دانست که تبیان و هدی راجع به عموم مردم رحمت و بشری خاص مسلمین است که به دستورهای قرآن مطیع هستند

«عن الصادق علیه السلام ان اللّه انزل فی القرآن تبیان کل شیء و اللّه ما ترک شیئا یحتاج الیه العباد ...».

نکته‌ها

شاهدان اعمال: یکی از مسائل پیچیده قیامت مسئله شهادت گواهان بشری از قبیل رسولان و امامان و مانند آنها، بر اعمال انسانهاست چه کسانی گواه هستند؟ و به گناه گناهکاران گواهی خواهند داد یا به اعمال مردم اعم از نیکوکاران و بدکاران؟ آیا

فقط پیامبران دارای این منصب هستند یا کسان دیگر هم؟ آیا به اعمال همه امت گواهی خواهند داد یا به اعمال کسانی که با آنها همزمان بوده‌اند؟ با وجود نامه اعمال و شهادت اعضاء و مانند آن، چه احتیاجی به این شهادت هست؟ در این زمینه در ذیل آیه ۴۱ از سوره نساء به طور مختصر سخن گفته‌ایم اینک آیات را بررسی می‌کنیم این آیات چند دسته‌اند:

اول آیاتی که محل شهادت را بیان می‌کنند که به چه عملی شهادت خواهند داد.

۱- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أُولئِكَ يُعْرَضُونَ عَلى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود/ ۱۸، این تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۶

آیه صریح است در اینکه شاهدان قیامت، بر اعمال زشت بدکاران گواهی خواهند داد.

۲- وَ نَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً فَقُلْنا هاتُوا بُرْهانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ قصص/ ۷۵، ظهور آیه در آن است که شهادت مربوط به عمل بدکاران است، «شهیدا» مطلق است و از آیات بعدی روشن خواهد شد.

۳- إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهادُ، يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ... غافر/ ۵۱ از این آیه هم می‌شود به دست آورد که شهادت شاهدان بر اعمال بدکاران است.

قسمت دوم آیاتی است در بیان آنها که شهادت خواهند داد و آنها بدین قرارند.

۱- فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً نساء ۴۱، این آیه دلالت می‌کند که روز قیامت از هر امتی یک شاهد خواهد آمد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز بر این امت شاهد خواهد آمد، از اینکه آن حضرت پیغمبر همان امت خواهد بود، هؤلاء اشاره بامت اسلام است، و اینکه اشاره به «بشهید» باشد یعنی: آن حضرت شاهد بر شاهدان امّتها خواهد بود، بعید است.

۲- وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى هؤُلاءِ نحل/ ۸۹، این نظیر آیه ما فوق است که توضیح داده شده، ایضا آیه ۸۴ از نحل که گذشت.

۳- وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً نساء/ ۱۵۹، این آیه صریح است در اینکه عیسی علیه السّلام روز قیامت بر اهل کتاب شاهد خواهد بود، اما آیه: وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ... مائده/ ۱۱۷، این سخن از عیسی راجع به تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۷

دنیا است در اینجا چند مطلب را باید در نظر گرفت.

اول: ظهور آیات در آنست که شاهدان، بر اعمال همه گناهکاران شهادت خواهند داد نه فقط به گناهکاران زمان خود، آیه وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً در این مطلب صریح است، آیا تحمل این شهادت از کجاست؟ رسولان از کجا به اعمال بدکاران مطلع هستند تا شهادت بدهند شهادتی که برای بدکاران قابل قبول باشد، مگر پیامبران در کنار همه مردم هستند و از کارهای آنها خبر دارند؟ در این صورت باید گفت: شاهدان حتی پس از مرگ هم از اعمال مردم مطلعند در این مطلب باید از روایات «عرض الاعمال» استفاده کرد، در کافی ج ۱/ ۲۱۹ بابی است زیر عنوان «عرض الاعمال علی النبی و الأئمة علیهم السلام» در آن باب روایاتی است که اعمال عباد به حضرت رسول و امامان علیهم السّلام عرضه و نشان داده می‌شود و با آیه اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ توبه/ ۱۰۵ که مراد از مؤمنون امامان هستند استدلال شده است که آنها از اعمال با خبر می‌شوند.

دوم: بنا بر روایات، امامان علیهم السّلام نیز از شهداء هستند در کافی کتاب الحجة بابی تحت عنوان «ان الأئمة شهداء اللّه علی خلقه» منعقد شده و در آن روایاتی آمده که مراد از امت وسط مائیم و شهداء علی الناس ما هستیم ما بر مردم روز قیامت شهادت خواهیم داد و در آن، امام صادق علیه السّلام فرموده: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً فقط درباره امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل شده و در هر قرنی از آنها امامی از ما است که بر آنها شاهد است و محمّد صلّی اللّه علیه و آله شاهد بر ماست.

سوم: درباره علّت این شهادت توجیهی در ذیل آیه ۴۱ از سوره نساء در «نکته‌ها» آمده است به آنجا رجوع شود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۸

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (۹۱) وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۸۹

۹۰- خدا به عدالت و نیکی و احسان به خویشان فرمان می‌دهد و از فحشاء و ناپسند و تجاوز نهی می‌کند، شما را موعظه می‌کند تا پند گیرید.

۹۱- چون عهد کردید به عهد خدا وفا کنید، سوگندها را بعد از محکم کردن نشکنید که خدا را برای خود کفیل قرار داده‌اید، خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید.

۹۲- مانند آن زن مباشید که رشته خود را بعد از تابیدن تکه تکه کرد، سوگندهای خود را مایه فریب قرار می‌دهید که گروهی از گروهی ثروتمندتر باشد، خدا شما را با آن امتحان می‌کند و روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می‌کردید روشن خواهد کرد.

۹۳- اگر خدا می‌خواست شما را امت واحده قرار می‌داد و لیکن هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و حتما از آنچه می‌کنید مسئول خواهید بود.

۹۴- سوگندهای خود را مایه فریب دیگران قرار مدهید تا قدمی بعد از ثبوتش بلغزد و در اثر اعراض از راه خدا، عذاب را بچشید و برای شماست عذابی بزرگ.

۹۵- عهد خدا را به بهای اندکی نفروشید، آنچه نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید.

۹۶- آنچه نزد شماست تمام می‌شود و آنچه نزد خداست باقی است به صبر کنندگان اجرشان را بهتر از آنچه می‌کردند می‌دهیم.

۹۷- هر که عمل شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان دارد، حیات می‌دهیم به او حیاتی پاکیزه، و پاداششان می‌دهیم بهتر از آنچه می‌کردند

کلمه‌ها

ایتاء: ایتان: آمدن و آوردن. إیتاء: دادن و عطا کردن، آن از «آتی یؤتی ایتاء» است.

قربی: قرابت و نزدیکی. ذِی الْقُرْبی صاحب قرابت (خویش). تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۰

فحشاء: فحش و فحشاء و فاحشه هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد، زمخشری قبیح خارج از حد گفته است، در قرآن به زنا و لواط و تزویج نامادری اطلاق شده است (قاموس قرآن).

بغی: بغی در اینجا به معنی ظلم و تجاوز است «منکر»: ناپسند.

توکید: وکد و توکید: محکم کردن. این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.

ایمان: (بفتح اول) سوگندها. مفرد آن یمین است، فیومی در مصباح گفته به قولی سوگند را از آن یمن گفته‌اند که عرب وقت پیمان بستن و هم سوگند شدن دست راست یکدیگر را می‌فشردند.

کفیل: ضمانت، عهده‌دار شدن بر مال، کفالت، عهده‌دار شدن بر انسان است کفیل: عهده‌دار بر انسان. خدا بر من کفیل یعنی عهده‌دار است.

نقضت: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد مثل شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند شکستن پیمان.

انکاث: نکث: شکستن و آن مثل نقض است در قرآن مجید همه جا در شکستن عهد به کار رفته است. نکث (بکسر- ن): چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد جمع آن انکاث است یعنی:

بازشده‌ها، تکه تکه‌ها. انکاثا در آیه به جای «جعلها انکاثا» است.

غزلها: غزل (بر وزن عقل): تابیدن و تابیده. اسم و مصدر هر دو آمده است.

دخلا: دخل (بر وزن شرف): کنایه از فساد است. راغب گوید: فسادی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۱

که به عقل یا بدن داخل می‌شود، مجمع فرموده: آنچه از روی فساد و تباهی داخل شود.

اربی: ربو: زیادت «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت «اربی»:

زیادت یافته‌تر و ثروتمند.

یزل: زلل: لغزیدن. «زل الرجل زللا: زلق عن صخرة و نحوها» مراد از فَتَزِلَّ قَدَمٌ مردد شدن و لغزیدن است.

صددتهم: صد و صدود: اعراض کردن. و برگرداندن. لازم و متعدی آمده است. به قولی صدود لازم و صد لازم و متعدی هر دو آید، فعل آن در صورت لازم بودن از ضرب یضرب و نصر ینصر و در صورت متعدی بودن فقط از نصر ینصر آید «صددتم»: اعراض کردید، ینفد: نفاد: فانی شدن تمام شدن. «الفناد: الفناء» «ینفد» فانی و تمام می‌شود.

شرحها

این آیات به مدنی بودن بیشتر شباهت دارند بنا بر آنچه در مقدمه سوره گفته شد که همه سوره مکی است باید بگوئیم که این آیات در نزدیکیهای هجرت نازل شده است و احتیاج بود که این برنامه‌های تکاملی و خودسازی برای مسلمانان تعلیم داده شود، در این آیات عدالت در روابط زندگی، نیکی و احسان، مراعات پیمانها و سوگندها، پرهیز از فحشاء و تجاوز به دیگران مطرح و بررسی شده است و در آخر روشن شده که مراعات اینها سبب سعادت دنیا و آخرت است، پیشرفت و تکامل انسانها به واسطه همین عوامل می‌باشد، چون پایبند بودن به عهد و سوگند یکی از کارهای مهم و سبب تکامل انسان است لذا در ذیل آیات تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۲

به آن بسیار اهمیت داده شده است.

۹۰- إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ مراد از عدل آنست که در روابط اجتماعی همیشه عدالت و انصاف را پیشه خود سازیم، احسان آنست که آنچه بتوانیم نسبت به دیگران نیکی کنیم علی هذا این دو هر یک موضوع مستقلّی هستند.

در صافی از علی علیه السّلام نقل شده: «الاحسان» به علّت اهمیت حقوق اقارب است که در آیات دیگری نیز بالاستقلال مطرح شده است مانند: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ اسراء/ ۲۶.

لفظ «المنكر» نشان می‌دهد که مراد از فحشاء کارهای بسیار زشت است، ذکر بغی و تجاوز بالاستقلال، برای اهمیت آن است تأثیر این دستورها در صلاح جامعه بر همه روشن است در المیزان از در منثور از عثمان بن ابی العاص نقل شده گوید: نزد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بودم، چشمش را خیره کرد و فرمود: جبرئیل پیش من آمد و امر کرد این آیه را در این موضع از سوره بگذارم.

در مجمع البیان از عثمان بن مظعون نقل شده که من از شرم از رسول خدا مسلمان شدم، که بیشتر اسلام را بر من عرضه می‌کرد، اسلام هنوز در دل من استقرار نیافته بود، روزی در نزد آن حضرت بودم که چشمش را به آسمان دوخت و فرمود در حالی که با تو سخن می‌گفتم جبرئیل را در هوا دیدم که این آیه را برای من آورد إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ همه آن را بر من خواند، اسلام در قلب من قرار گرفت پیش ابو طالب عموی آن حضرت آمدم و این آیه را خبر دادم، ابو طالب پس از شنیدن آن فرمود: ای آل قریش از محمّد پیروی کنید تا هدایت شوید که او شما را جز به اخلاق نیک دعوت نمی‌کند آن گاه پیش ولید بن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۳

مغیره آمده آیه را بر او خواندم، گفت: اگر آن را محمّد از خود گفته، خوب گفته است و اگر پروردگارش گفته، خوب گفته است.

۹۱- وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ به نظر می‌آید: منظور از عهد اللَّه عهد متعارف است که با خدا می‌کنند و آن واجب الوفا است و غرض از ایمان سوگند به خدا است، توکید سوگند آنست که از روی قصد و ایجاد وظیفه باشد، نه سوگند بدون قصد مثل و اللَّه و باللّه که در زبانها معمول است و قرآن از آن سوگند لغو تعبیر می‌کند، «توکید» در اینجا در جای عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ در آیه: لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ ... مائده/ ۸۹، است.

بهر حال آیه دستور می‌دهد که مؤمن باید به عهد و سوگند خود وفادار باشد و آن را نقض نکند جمله وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ ... ظاهرا راجع به هر دو است شخص با عهد و یمین، خدا را بر خود کفیل و عهده‌دار کرده است، در صورت مخالفت، کفیل حق دارد که او را مجازات بکند، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ... تاکید جمله سابق است، به نظر می‌آید جریانی بوجود آمده بود که سبب نزول این آیات گردیده است.

۹۲- وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ این آیه در عین حال که بیان وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ ... است، علّت نقض سوگند را بیان می‌کند که برای اغراض دنیوی است آن گاه سوگند خوردن و نقض آن را تشبیه می‌کند به زنی که پشم خود را می‌تابید، سپس آن را باز می‌کرد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۴

و به صورت پشم در می‌آورد و کار احمقانه می‌کرد، همچنین است حال کسی که سوگند می‌خورد سپس آن را می‌شکند.

این بدان معنی است که شما سوگندهای خود را مایه فریب دیگران قرار می‌دهید تا آنها را مطمئن کنید و آن را بشکنید و به آن عمل نکنید تا شما از قوم دیگر، ثروتمندتر باشید و منافع را از آن خود کنید، خدا با سوگند و نقض آن شما را امتحان می‌کند و روز قیامت از آنچه اختلاف می‌کردید و بخاطر آن قسم خورده و نقض می‌کردید، مسئول خواهید بود.

در زمینه كَالَّتِي نَقَضَتْ در مجمع البیان از کلبی نقل شده: او زن احمقی از قریش بود که با کنیزان خود تا ظهر می‌تابیدند سپس دستور می‌داد آنچه تابیده‌اند باز کنند و آن عادت او بود و ریطه دختر عمرو بن کعب نام داشت و او را «خرقاء مکه» می‌گفتند آن در صافی از امام صادق علیه السّلام نیز نقل شده است و گویند آن فقط مثلی است. و اللَّه اعلم.

طبرسی فرموده: «انکاثا» منصوب است که در جای مفعول مطلق قرار گرفته است، و شاید تقدیرش «جعلته انکاثا» باشد، منظور از أَمَّةٌ هِیَ أَرْبی امت قسم خورنده است.

۹۳- وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آیات گذشته روشن شد که انسانها در رد و قبول حق بدو گروه تقسیم می‌شوند، این آیه در توجیه آن است یعنی: اگر خدا می‌خواست همه شما یک امت هدایت یافته می‌شدید ولی چنین نخواسته است و لذا هر که را بخواهد اضلال می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و چون علّت اضلال و هدایت در خود انسان و اختیار او است، لذا فرموده: روز قیامت از عمل خود مسئول تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۵

خواهید بود، در ذیل آیه: یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً ... بقره/ ۲۶ و آیه:

تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ آل عمران/ ۲۶ درباره هدایت و ضلالت صحبت شده است.

۹۴- وَ لا تَتَّخِذُوا أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَکُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ در آیه ۹۱ سخن از شکستن سوگند بود که بر خلاف کفیل گرفتن خدا بود، در این آیه سخن در اصل سوگند خوردن است برای فریب دیگران، که نتیجه آن لغزش و چشیدن عذاب است، منظور از فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها خارج شدن از راه فطرت و عدالت بعد از داخل شدن در آنست «زل قدم فلان» آن وقت گفته می‌شود که از طریق صواب خارج شود. یعنی اینکار خارج شدن از راه هدایت و کمال و انسانیت است و در عین حال، اعراض از راه خدا و سبب چشیدن عذاب است ممکن است مراد از عذاب عظیم، عذاب آخرت باشد، چنان که مراد از تَذُوقُوا السُّوءَ عذاب دنیا است.

۹۵- وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلًا إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این آیه راجع به نقض عهد است (بعد از دستور به عدم نقض سوگند) که در آیه ۹۱ به وفاء به عهد فرمان داده شد منظور از «ثمن» هر چیزی است که به خاطر آن، عهد شکسته شود، در صورت وفا به عهد، شخص پیش خدا مأجور خواهد بود لذا فرموده: آنچه پیش خداست برای شما بهتر است.

۹۶- ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ تاکید آیه قبلی است که به صورت حکم کلی بیان شده است، چیزی که برای آن عهد خدا را می‌شکنید فانی است ولی پاداش آخرت جاودان است، هر که تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۶

که در راه صبر استقامت ورزد بهتر از آنچه کرده است پاداش خواهد گرفت.

۹۷- مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ آیه شریفه در عین اینکه نتیجه‌ای است از آیات گذشته، یک قاعده کلی و گوشه‌ای از نظام جهان می‌باشد و آن اینکه: هر که ایمان به خدا و معاد داشته باشد، مرد باشد یا زن در صورتی که نیکوکار باشد در دنیا زندگی دلچسب و در آخرت بهتر از آنچه کرده، پاداش خواهد دید، از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده:

حیاة طیبه قناعت و رضا به قسمت الهی است، مراد از حیات طیبه حتما خورد خواب و وسائل مادی نیست بلکه یک روشن بینی و رضا به قضای الهی و صبر و وسعت صدر و یقینی که همه پیشامدها در مقابل آن سهل است می‌باشد. چنان که در المیزان نیز نزدیک به آن فرموده است در نهج البلاغه آن را قناعت فرموده است.

و در تفسیر قمی فرموده: «القنوع بما رزقه اللَّه» این آیه می‌شود نظیر یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً ... انفال/ ۲۸ و یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ حدید/ ۲۸ باشد.

اینکه در این آیه و آیات دیگر «انثی» مستقلا ذکر شده است، ظاهرا علّتش آنست که عرب، زنان را به حساب نگرفته و جزء جامعه

بشری نمی‌دانستند اسلام خواسته این بدعت را از میان بردارد و به زنان ارزش بدهد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۱۱]

اشاره

فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲)

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ لا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ (۱۰۵) مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ (۱۰۷)

أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ (۱۰۸) لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۸

۹۸- وقتی که قرآن را می‌خوانی، به خدا از وسوسه شیطان رجیم پناه ببر.

۹۹- که او را بر آنان که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

۱۰۰- فقط تسلط او بر کسانی است که او را سرپرست می‌گیرند و به وسیله او مشرک می‌شوند.

۱۰۱- وقتی که آیه‌ای را در جای آیه‌ای عوض بگیریم خدا می‌داند چه نازل می‌کند گویند:

تو افتراگویی، بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

۱۰۲- بگو: قرآن را روح پاک از طرف خدایت، به حق نازل کرده است، تا مؤمنان را ثابت قدم کند، و هدایت و بشارتی است مسلمانان را.

۱۰۳- می‌دانیم که می‌گویند: قرآن را یک بشر به او تعلیم می‌کند (ولی) زبان کسی که تعلیم را باو نسبت می‌دهند غیر فصیح است و این قرآن زبان عربی روشن است.

۱۰۴- آنان که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، خدا هدایتشان نمی‌کند و آنها راست عذابی الیم.

۱۰۵- فقط کسانی دروغ جعل می‌کنند که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند و آنهایند دروغگویان.

۱۰۶- هر که بعد از ایمان آوردن، به خدا کافر شود، نه آنکه مجبور شده و دلش با ایمان آرام است، بلکه آن کس که سینه‌اش را با کفر آکنده، آنها راست غضبی از خدا و عذابی بزرگ. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۴۹۹

۱۰۷- این بدان علت است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت اختیار کردند و خدا کافران را هدایت نمی‌کند.

۱۰۸- آنها کسانی هستند که خدا بر دلهایشان و گوش و چشمهایشان مهر زده و آنها غافلانند

۱۰۹- بی شک آنها در آخرت زیانکارانند.

۱۱۰- پس از اینها، خدایت به آنان که بعد از عذاب دیدن هجرت کرده و سپس جهاد کرده و استقامت ورزیده‌اند، خدایت بعد از اینها آمرزنده و مهربان است.

۱۱۱- یاد کن روزی را که هر کس می‌آید در حالی که از خود دفاع می‌کند، و به هر کس آنچه کرده است داده می‌شود و آنها مظلوم نمی‌شوند.

کلمه‌ها

فاستعذ: عوذ: پناه بردن «فاستعذ» پناه ببر «سلطان»: تسلّط.

یتولونه: تولی در آیه به معنی دوست داشتن است «یتولونه» دوست می‌دارند او را.

بدلنا: بدل: عوض کردن. ابدال و تبدیل: عوض گرفتن.

روح: روح القدس: مراد از روح القدس در اینجا جبرئیل است «قدس» (بر وزن عنق): پاکی و پاک مراد از آن در اینجا «پاک» است.

یثبت: ثبوت: استقرار. اثبات و تثبیت: مستقر کردن منظور از آن در آیه استوار و ثابت و مطمئن کردن است.

یلحدون: لحد و الحاد: عدول و انحراف از استقامت میل «لحد الی فلان:

مال الیه لحد عنه: عدل و انحرف» «یلحدون»: میل می‌کنند و نسبت می‌دهند.

اعجمی: عجم: خلاف عرب. عجمی: منسوب به عجم خواه فصیح باشد یا غیر فصیح، عجمه: لکنت زبان و عدم فصاحت اعجم: غیر فصیح یعنی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۰

آنکه نمی‌تواند مطلوب خویش را بهتر بیان کند، خواه عرب باشد یا غیر عرب.

: فصیح، روشن، آشکار. راغب گوید: «العربی الفصیح البین.

عربی الکلام» ایضا عربی: منسوب به عرب است.

شرح: شرح: بسط و وسعت دادن. «شرح الشیء و سعه» «شرح بالکفر صدرا»: سینه خود را با کفر وسعت داده و کفر را در آن به فراوانی جایگزین کرده است.

استحبوا: حب و استحباب: دوست داشتن «استحبوا»: دوست داشتند و اختیار کردند.

لا جرم: لا بد لا محاله. ناچار.

فتنوا: فتن: امتحان آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است برای امتحان مراد از «فتنوا» در آیه معذب شدن و گرفتار شدن است.

تجادل: جدال: منازعه و مخاصمه. «تجادل»: دفاع می‌کند.

شرحها

از آیات چهارده گانه، هشت آیه اول در زمینه قرآن و جواب شبهه مشرکان است، به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که وقت خواندن قرآن، خود را از شر شیطان در پناه خدا قرار بدهد که شیطان بر پناه برندگان تسلّطی ندارد، او فقط بر دوستان خود تسلّط دارد آن گاه شبهه نسخ احکام نقل و رد شده است، شاید مشرکان آن را از یهود آموخته باشند، بهر حال ظاهر آنست که می‌گفتند اگر کتاب پیامبران گذشته حق است چرا قرآن آنها را نسخ می‌کند و اگر حق نیست چرا آنها بر موسی و عیسی نازل شدند؟ و شاید نظیر اینکار در بعضی از تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۱

دستورهای آن حضرت نسبت به موضوعات متغیر در مکه رخ داده باشد، چون چنین چیزی می‌دیدند می‌گفتند: بر خدا دروغ می‌بندی در جواب آمده: خدا این کار را به مصلحت انجام می‌دهد و آن را جبرئیل می‌آورد، تو را در آن دخلی نیست.

نقل است که در مکه کسی از اهل روم بود که مقداری از تاریخ می‌دانست مشرکان گفتند که قرآن را او به آن حضرت تعلیم می‌دهد. در جواب آمده:

زبان آن کس غیر فصیح است و این قرآن، بیان فصیح و روشن است، این کار از او ساخته نیست و پیامبر اگر از او یاد گرفته و در قالب فصیح در آورده باشد خدا او را موفق نمی‌کند، پس او از جانب خود نیاورده است.

در شش آیه بعدی، آنهایی که به خاطر امیال مادی از دین برگردند، تهدید شده‌اند و آنهایی که تقیه کرده‌اند مجاز شده‌اند، و نیز مهاجرین و مجاهدین در راه خدا، مورد مدح قرار گرفته‌اند.

۹۸- فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ این آیه در رابطه با آنست که رسول خدا و هر مؤمن در وقت خواندن قرآن از وسوسه شیطان به خدا پناه ببرد، به نظر می‌آید آن دو تا علّت داشته باشد یکی آنکه شیطان بانسان غفلت و نسیان می‌آورد، در نتیجه قرآن را بدون توجه به معانی آن می‌خوانند، مثل: اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ مجادله ۱۹، دیگری آنست که شیطان راجع به مضامین قرآن مخصوصا در زمینه آیات قیامت و مانند آن که ثقیل الهضم هستند شاید به انسان وسوسه بیاورد، اما در صورت پناه بردن به خدا از این دو امر در امان خواهد بود، شاید قید «رجیم» برای آن باشد که شیطان چنان کاری را خواهد کرد.

منظور از استعاذه، گفتن اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم نیست بلکه ایجاد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۲

حالت استعاذه در نفس و باطن است که أَعُوذُ بِاللَّهِ ... حاکی از آن حالت است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که حلبی از آن حضرت پرسید:

آیا در هر سوره‌ای که شروع می‌کنیم اعوذ باللّه بگوئیم؟ فرمود: آری به خدا از شیطان رجیم پناه ببر «۱» آمدن فاء در «فاذا» ظاهرا برای نتیجه‌گیری از آیات سابق می‌باشد.

۹۹- إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ از این آیه معلوم می‌شود که پناه بردن به خدا عبارت اخرای توکل بر خداست، آری آنکه خدا در یادشان باشد شیطان از آنها دور می‌شود و شیطان بر آنها تسلّطی ندارد، آنها مصداق «عبادی» هستند که خدا فرموده: إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ حجر/ ۴۲.

۱۰۰- إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ یعنی فقط تسلّط شیطان بر کسانی است که او را سرپرست خود می‌دانند و از وساوس او پیروی می‌کنند و به واسطه پیروی او بر خدا شرک می‌آورند جمله وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ تفسیر «یتولونه» است و حاکی است که تولی شیطان شرک است.

۱۰۱- وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا- يَعْلَمُونَ یعنی: هر آیه‌ای را به جای آیه‌ای عوض بگیریم خدا می‌داند که از روی مصلحت این کار را انجام می‌دهد، ولی مشرکان می‌گویند که به خدا دروغ

---

(۱)

عن ابی عبد اللّه (ع) قال سألته عن التعوذ من الشیطان عند کل سورة نفتتحها، قال: نعم فنعوذ باللّه من الشیطان الرجیم ...

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۳

می‌بندی و اینکار از جانب خودت می‌باشد، ولی چنین نیست بلکه بسیاری از آنها از مصالح نسخ احکام خبر ندارند وعده‌ای هم آن را می‌دانند امّا تکبر و عناد نمی‌گذارد که قبول کنند.

این سخن بیشتر به کلام یهود شبیه است، شاید مشرکان از یهود یاد گرفته باشند ولی باید دید در مکه آیه‌ای نسخ شده است؟ به نظرم منظور نسخ شریعتها با قرآن است که از یهود آموخته و به آن حضرت اشکال گرفته‌اند که چرا شریعت تورات و انجیل را نسخ

می‌کنی؟ و آن با لفظ آیَةً مَکانَ آیَةٍ آمده است، از ابن عباس نقل شده که مشرکان می‌گفتند: محمّد قوم خویش را مسخره کرده امروز به چیزی امر می‌کند، فردا به چیز دیگری ولی این درست نیست زیرا در مکه حکمی نسخ نشده است.

۱۰۲- قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ لِیُثَبِّتَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ این آیه جواب است از قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ یعنی: تو دروغ ساز نیستی بلکه آن را جبرئیل از جانب پروردگارت نازل کرده است قدس به معنی پاک است یعنی روحی که پاک است از آلودگیهای ماده و از غلط و اشتباه و ضلال، در جای دیگر آمده: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلی قَلْبِکَ شعراء/ ۱۹۴ و در محل دیگر جبریل خوانده شده است مَنْ کانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بقره/ ۹۷ در اینجا چند مطلب را باید یاد کرد:

۱- «بالحق» به معنای مصلحت و در جای وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُنَزِّلُ است.

۲- طبع کلام آن بود که به جای «من ربک» گفته شود «من ربی» المیزان می‌گوید: آن برای کمال عنایت و رحمت خدا در حق آن حضرت است، گویی خدا راضی نمی‌شود که خطاب آن حضرت قطع شود و فرصت را به سخن گفتن با آن تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۴

حضرت مغتم می‌شمارد.

۳- ظاهر آن است که ضمیر «نزله» به مطلق قرآن راجع است و نشان می‌دهد که مراد از آیَةً مَکانَ آیَةٍ کتابا مکان کتاب است، آن گاه «لیثبت» ظاهرا دلالت بر نزول تدریجی قرآن دارد که تثبیت و محکم کردن قلب در صورت نزول تدریجی است که اگر وحی قطع شود اطمینان دل از بین می‌رود نظیر وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً واحِدَةً کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلْناهُ تَرْتِیلًا فرقان/ ۳۲ که می‌فرماید علت یک جا نفرستادن آنست که قلبت با ادامه وحی آرام گیرد.

۴- برای اهل ایمان تثبیت و برای مسلمین هدایت و بشارت است، چون تثبیت مال قلب است و هدایت و بشری با آنهایی که هنوز ثبات قلب ندارند نیز می‌سازد.

۱۰۳- وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ این آیه و دو آیه بعدی نقل یک شبهه و جواب آنست.

در مجمع البیان از ابن عباس نقل شده در مکه آهنگری بود نصرانی، از اهل روم بنام «بلعام» که قریش می‌گفتند: آن حضرت قرآن را از او یاد می‌گیرد، از قتاده و مجاهد نقل کرده او از اهل روم به نام «یعیش یا عائش» و غلام بنی الحضرمی بود صاحب کتابی بود که اسلام آورد و مسلمان خوبی شد، به قولی دو نفر غلام نصرانی بودند بنام یسار و خیر که کتابی بزبان خود داشتند، آن حضرت گاهی آنها را می‌دید و به قرائتشان گوش می‌داد، مشرکان گفتند که: قرآن را از آنها یاد می‌گیرد.

به هر حال: آیه حاکی است که چنین کسی در مکه بوده است و قریش آن را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۵

دستاویز قرار داده می‌خواستند مردم را از قبول قرآن باز دارند، به این شایعه در آیات دو تا جواب داده شده است اول: اینکه زبان آن شخص الکن و غیر فصیح است او که رومی است و زبانش غیر فصیح است چگونه می‌تواند این کلام فصیح و آشکار را تکلّم کند؟ معلوم می‌شود که الکن بودن او پیش قریش مسلّم بوده است. دوم اینکه: ممکن بود بگویند: آن غلام فقط معانی و مطالب را به آن حضرت تلقین می‌کند، آن گاه حضرت آنها را در قالب الفاظ قرآن بیان می‌کند، پس تفهیم از اوست، بیان از پیغمبر، جواب آن در آیه بعدی آمده است و آن اینکه اگر چنین بود خدا آن حضرت را به ساختن چنین کلامی موفق نمی‌کرد و اجازه نمی‌داد دروغ دیگران را به خدا نسبت داده و در قالب الفاظ اعجاز بیان کند (استفاده از المیزان).

۱۰۴- إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ لا یَهْدِیهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ این آیه در نوبت خود یک حکم کلّی است، ضمنا جواب دوم را که گفته شد روشن می‌کند آری آنهایی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، خدا آنها را به بیان حقائق و برهانهای حق هدایت نمی‌کند که هم ناحق باشند و هم دلیل حق با آنها باشد، بلکه عذابی دردناک در کمین آنهاست نه توفیق یافتن.

۱۰۵- إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ اینهم جواب دیگری است و آن اینکه اشخاص بی‌ایمان جعل دروغ می‌کنند و دروغگویان آنها هستند ولی این پیغمبر که به تصدیق شما مردی امین است و شما را به امانت و راستگویی و توحید می‌خواند، دروغ جعل نمی‌کند و به خدا نسبت دروغ نمی‌دهد، این آیه در عین حال یک مطلب کلی و مستقل را تفسیر

أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۶

بیان می‌کند.

در مجمع فرموده به طور مرفوع از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده که از حضرتش سؤال شد: آیا مؤمن زنا می‌کند؟ فرمود: گاه باشد. گفتند: مؤمن دزدی می‌کند؟ فرمود: گاه باشد. گفتند: مؤمن دروغ می‌گوید؟ فرمود:

نه، إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ ... «۱» در این آیه دروغگویان منحصر شده‌اند به آنهایی که بآیات خدا ایمان نمی‌آورند.

۱۰۶- مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ این آیه و آیات بعدی در بیان ماجرای عمار بن یاسر و مسئله تقیه است که به مسئله هجرت و جهاد می‌رسد که در ذیل آیه ۲۸ از سوره آل عمران گفته شد.

در مجمع البیان فرموده: گویند: این آیه در رابطه با جماعتی نازل شد که آنها را به خروج از ایمان مجبور کردند، آنها عبارت بودند از عمار، یاسر پدر عمار، سمیه مادر عمار، صهیب، بلال، و خباب که شکنجه شدند، پدر و مادر عمار زیر شکنجه شهید شدند، ولی عمار آنچه می‌خواستند به زبان گفت. خدا این جریان را به آن حضرت خبر داد، قومی گفتند: عمار از دین برگشته است حضرت فرمود: نه عمار از فرق تا قدم پر از ایمان است است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، عمار گریه‌کنان محضر آن حضرت آمد، حضرت فرمود:

پشت سرت چیست؟ گفت: شر، یا رسول اللَّه از تو بدگویی کردم خدایان آنها را به خوبی یاد کردم، آن حضرت در حالی که دست به چشمان او می‌کشید فرمود:

---

(۱)

«و قد روی مرفوعا انه قیل یا رسول اللَّه المؤمن یزنی؟ قال: قد یکون ذلک قیل یا رسول اللَّه المؤمن یسرق؟ قال: قد یکون ذلک قیل یا رسول اللَّه المؤمن یکذب قال لا، ثم قرء هذه الایۀ.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۷

«ان عادوا لک فعد بما قلت»،

یعنی: اگر بار دیگر تو را گرفته و شکنجه کردند گفته‌هایت بگو تا از دستشان خلاص شوی این مطلب در کتب دیگری نیز نقل شده است ناگفته نماند:

۱- به مضمون آیه شریفه، تقیه و اکراه حکم شخص را عوض می‌کند و پیش خدا معذور است چنان که در ذیل آیه ۲۸ آل عمران گفته شد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که می‌فرمود:

«قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله رفعت عن امتی اربعۀ خصال: مال اخطئوا و ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک فی کتاب اللَّه ... الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ...»

در این زمینه روایاتی نیز در ناسزا گفتن به امامان علیهم السّلام نقل شده است.

۲- مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ ... شرط است و جواب آن از ذیل آیه فهمیده می‌شود تقدیر آن «من کفر باللَّه من بعد ایمانه فعلیهم غضب من اللَّه

و لهم عذاب عظیم» است ضمیر جمع راجع است به «من» موصول که در معنی جمع است إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ استثنا است از «من»، یعنی مگر کسی که به کفر مجبور شود و کلمات کفر بگوید در حالی که قلبش با ایمان آرام است و فقط به زبان کفر می‌گوید، آن گاه در تکمیل آن فرموده اما آن کس که فقط به زبان نمی‌گوید بلکه سینه‌اش را با کفر وسعت بخشیده و کفر را در آن جای داده است و به آن راضی است و آن را قبول کرده است.

به نظر المیزان جواب شرط فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ در لفظ آیه است، إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ ... در حکم این است که بگوئیم: منظور از «من کفر» مجبور شونده نیست بلکه کسی است که کفر را قلبا قبول کرده است (این سخن حقی است) نکره آمدن «غضب» حکایت از بزرگ بودن دارد.

۱۰۷- ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۸

یعنی علّت غضب و عذاب آنست که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و راه کفر رفتند، خدا این چنین کافران را که دانسته و به خاطر دنیا از ایمان دست کشیده‌اند هدایت نمی‌کند لذا غضب و عذاب حتمی است.

۱۰۸- أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ یعنی آنها با اختیار خود دنیا را بر آخرت برگزیدند و از ایمان برگشتند و از واقعیات غفلت کردند و بی‌خبر ماندند، لذا خدا به قلوبشان مهر زده که چیزی نمی‌فهمند و بر گوش و چشمشان مهر نهاده که نمی‌بینند و نمی‌شنوند آری علّت این مهر نهادن غفلت و اختیار کردن آنهاست کفر را.

۱۰۹- لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخاسِرُونَ یعنی: ناچار در آخرت زیانکاران و اهل عذاب هستند، زیرا که سرمایه سعادت را از دست داده‌اند، نظیر این آیه در سوره هود/ ۲۲ گذشت لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ المیزان فرموده: شاید علّت تشدید در سوره هود آن است که در آن صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ نیز در وصف آنها آمده است.

۱۱۰- ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه در رابطه با آیه إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ ... است یعنی: بعد از همه اینها، آنان که عذاب شده و شکنجه دیده‌اند، سپس هجرت کرده و آن گاه به جهاد برخاسته و در آن استقامت نموده‌اند، آمرزنده و مهربان است. المیزان فرموده:

یعنی باید هجرت کنید و آن گاه به جهاد برخیزند و در آن استقامت کنند، بعد از مهاجرت و جهاد، مورد چاره‌جویی و رحمت خدا واقع خواهند شد «غفور» در آیه به معنای چاره‌جویی است «صبروا» مطلق استقامت در راه خداست. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۰۹

۱۱۱- يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ این آیه در رابطه با آنست که: فعلا آنها خود را از یاد برده و در راه خسران خود به هر کاری دست می‌زنند اما روزی حقائق مکشوف می‌شود، آن وقت به فکر خود می‌افتند و از خود به دفاع بر می‌خیزند، اما فائده‌ای به حال آنها نخواهد داشت زیرا به هر کس عمل خودش تحویل داده خواهد شد و حساب به عدالت است و حتی در عذاب دیدن، مظلوم نخواهند بود. ضمیر «نفسها» راجع است به «نفس» و معنی عَنْ نَفْسِها، «از خودش» می‌باشد و اضافه نفس بر نفس مانعی ندارد.

گویند يَوْمَ تَأْتِي ظرف لَغَفُورٌ رَحِيمٌ در آیه ما قبل است، ولی چنان که گفته شد ظرف غفران و رحمت، دنیاست، تقدیر آیه «اذکر یوم تأتی ...» است در مجمع البیان آن را یکی از وجوه بیان کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۹]

اشاره

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

مَتاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

۱۱۲- خدا مثل می‌زند شهری را که امن و آرام بود، ارزاق آن به وفور از هر مکان می‌آمد، آن گاه نعمتهای خدا را کفران کرد، خدا بر اثر گناهانی که می‌کردند پرده گرسنگی و ناامنی را بر آنها کشید. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۱

۱۱۳- پیامبری از خودشان به سوی آنها آمد، او را تکذیب کردند، عذاب در حال ظالم بودن آنها را گرفت.

۱۱۴- پس بخورید از آنچه به شما روزی داده‌ایم حلال و خوش آیند، و شکر کنید نعمت خدا را اگر او را بندگی می‌کنید؟

۱۱۵- فقط مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده را بر شما حرام کرده است هر که ناچار باشد بدون میل و بدون تجاوز از حد بخورد مانعی نیست که خدا غفور و رحیم است.

۱۱۶- برای توصیف دروغ که زبانهایتان می‌کند، نگوئید: این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ بندید، آنان که به خدا دروغ بندند نجات نمی‌یابند.

۱۱۷- متاعشان متاع اندکی است، آنها راست عذاب الیم.

۱۱۸- بر کسانی که یهودی هستند، آنچه را که از پیش بر تو حکایت کردیم، حرام کرده بودیم ما به آنها ظلم نکردیم خود، به خودشان ظلم می‌کردند.

۱۱۹- سپس پروردگار تو برای کسانی که از روی جهالت گناه کرده و آن گاه توبه نموده و خود را اصلاح کرده‌اند، خدایت بعد از توبه غفور و رحیم است.

کلمه‌ها

قریهٔ: قری: جمع کردن: شهر را از آن قریه گویند که مردم در آن جمع شده‌اند، اکثر استعمال در شهر است، گاهی به معنای روستا نیز آید.

رغد: (بر وزن شرف): وسعت عیش. منظور از آن فراوانی است.

آمنهٔ: امن: ایمنی و آرامش آمنهٔ: ذات امن و صاحب ایمنی.

مطمئنهٔ: اطمینان: سکون و آرامش خاطر به نظر راغب آن آرامش بعد از پریشانی است قریه مطمئنهٔ آنست که آرام باشد، اهلش در ضیق و ناآرامی نباشد که احتیاج به کوچ باشد مطمئن از حوادث تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۲

طبیعی.

اهل: اهلال: بلند کردن صدا، «اهل المولود»: بچه وقت ولادت فریاد کرد أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ در بقره/ ۱۷۳، مائده ۳، انعام ۱۴۵ گذشت.

باغ: باغ به معنی طالب و مایل «عاد» به معنی متجاوز از حد نیاز است.

کذب: (بفتح کاف و کسر ذال): دروغ (و بر وزن جسر): دروغگویی

شرحها

به دنبال آیات گذشته، در این آیات اهل مکه یا مسلمین و مشرکان تهدید شده‌اند از اینکه مانند اهل آن شهر بلادیده شوند، آن وقت مقداری از محرمات را شمرده که مشرکان به آنها اعتنا نمی‌کردند و از خود حلال و حرام جعل می‌کردند، در این زمینه باشکالی که از طرف یهود به واسطه مشرکان شده جواب داده شده است و با چاره‌سازی به واسطه توبه سخن تمام گردیده است.

۱۱۲- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ این مثل مثل شهری است که مردم آن در امن و آرامش بودند، روزیشان از هر طرف به فراوانی می‌رسید هم ایمنی داشتند و هم وسائل زندگی به طور فراوان ولی کفران نعمت کردند و پیغمبرشان را چنان که در آیه بعدی است تکذیب کردند در نتیجه هم امنیّت از دستشان رفت و هم مبتلا به قحطی و گرسنگی شدند در اینجا چند مسئله هست:

۱- آیا چنین شهری در گذشته وجود داشته است یا فقط یک مثلی است، تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۳

ظهور آیه، مخصوصا آیه بعدی: وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ روشن می‌کند که آن یک شهر واقعی بوده و وجود داشته است، از ابن عباس و قتاده و مجاهد نقل شده که آن شهر مکه است و آن بسیار بعید و غیر قابل قبول است.

در تفسیر عیاشی و غیره جریان آن قریه نقل شده است.

۲- برای آن شهر ابتدا سه وصف امن، اطمینان و کثرت رزق، بیان شده است وصف اول و سوم سبب وصف دوم است، وقتی که محلی از دزدان و ظالمان و قاتلان ایمن شد و رزق به طور وفور به آن رسید، محل اطمینان و آرام گرفتن مردم خواهد بود، ممکن است منظور از مطمئنة، اطمینان از حوادث طبیعی باشد مانند زلزله طوفان و امثال آن. يَأْتِيها رِزْقُها حاکی است که از هر مکان، اجناس به آنجا وارد می‌شد، احتیاج به سفر از سوی اهالی نبود.

«اذاقها» حکایت از اندک بودن دارد، «لباس» حاکی از شمول است یعنی این خوف و گرسنگی مختصر، شامل همه آنها شد و همه را احاطه کرد چنان که لباس، بدن را احاطه می‌کند «اذاقها» شاید برای آن باشد که چشاندن مختصر برای آنها کافی بود بِما كانُوا يَصْنَعُونَ علّت آمدن بلا است.

۳- در بسیاری از آیات قرآن، این حقیقت به چشم می‌خورد که حوادث طبیعی با اعمال انسان رابطه مستقیم دارد، به آیه سوم از سوره هود رجوع شود.

۱۱۳- وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ ظاهرا این عذاب، عذاب استیصال است نه عذاب ناامنی و قحطی که در آیه سابق گفته شد، یعنی: نعمت معنوی و هدایت نیز برای آنها میسر شد، رسولی که از خودشان بود و او را می‌شناختند و می‌دانستند که حق است ولی تکذیبش کردند و عذاب مستأصلشان کرد هُمْ ظالِمُونَ علّت اخذ عذاب است.

۱۱۴- فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۴

كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

این آیه تفریع آیه ما قبل است یعنی حالا که مطلب چنین است و اهل آن شهر در اثر کفران معذب شدند و در اثر تکذیب عذاب دیدند شما از روزی حلال و دلچسب خدا بخورید و او را شکر کنید.

این آیه خطاب به مؤمنین است و نمی‌شود به مشرکان یا به عموم باشد زیرا إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مانع از آن است. حلال در مقابل حرام و طیب به معنای دلچسب و خوش‌آیند است و هر دو حال هستند از مِمَّا رَزَقَكُمُ ظهور آیه در آن است که همه طیبات حلال می‌باشند حرامها در آیه بعدی آمده است.

۱۱۵- إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه مانند استثنایی است از آیه سابق که در سوره بقره ۱۷۳ و مائده/ ۳ و انعام/ ۱۴۵ مشروحا بیان گردیده است «غفور» حاکی است که خوردن

آنها حرام و گناه است ولی در فرض اضطرار آمرزیده شده است، «رحیم» حکایت از عفو و اجازه دارد یعنی رحمت خدا سبب چنین ارفاقی شده است، می‌دانیم که غیر از این محرمات، محرمات دیگری نیز داریم در این صورت حصر «انما» ممکن است برای آن باشد که محرمات اصلی فقط اینها است و یا حرامهای خوردنی که خدا حرام کرده فقط اینها است، محرمات دیگر، محرمات رسول هستند البته با اذن خدا، و اللّه اعلم.

۱۱۶- وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ پس از آنکه در آیه سابق محرمات را برشمرد، در این آیه فرموده: از جانب خود حکم جعل نکنید و نگوئید فلان حلال و فلان حرام است، در این صورت بر خدا افترا خواهید گفت، هر که به خدا افترا گوید نجات پیدا نخواهد کرد تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۵

وظیفه شما آنست که حلال خدا را حلال بدانید و حرام خدا را حرام، «ما» در «لما تصف» مصدریه است، لام «لتفتروا» برای غایت است.

خطاب لا تَقُولُوا ظاهرا برای مؤمنان است و یا عموم مردم، گویند: مراد از آیه نهی مشرکان است از چیزهایی که حلال می‌دانستند مانند خون، میته، گوشت خوک و غیره و آنچه حرام می‌دانستند مانند بحیره، سائبه و صیله و امثال آن که در سوره مائده آیه ۱۰۳ گذشت.

۱۱۷- مَتاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ یعنی: حلال و حرام دانستن از جانب خود در اثر امیال نفسی و حبّ دنیا است و آن متاع اندکی است که عذاب الیمی در پی دارد تقدیر آن «متاعهم قلیل» است.

۱۱۸- وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ این آیه دفع دخلی است در رابطه با آیه حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ ... صورت اشکال این است: اگر محرمات منحصر به این چهار قسم است که در آیه گفته شد پس چرا چیزهای دیگر نیز بر یهود حرام شده است؟ از قبیل هر ناخندار و پیه گاو و گوسفند (سورهٔ انعام/ ۱۴۶).

در جواب فرموده: محرمات همان چهار قسم هستند، بر یهود نیز همانها حرام شده بوده، محرمات دیگر در اثر گناهان آنها بود برای تنبیه، نه اینکه از اول حرام شده باشند نظیر فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ نساء/ ۱۶۰.

منظور از ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ همانست که در سوره انعام ۱۴۶ گذشت که سوره انعام پیش از سوره نحل نازل شده است، ما ظَلَمْناهُمْ حاکی تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۶

است که علّت تحریم، ظلم آنها بوده، خدا در این تحریم بر آنها ظلم نکرده است.

۱۱۹- ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ این آیه یک حکم کلی است برای همه خطاکاران، ولی در رابطه با آیه گذشته چنین می‌شود که مادر اثر ظلم بعضی چیزها را بر یهود حرام کردیم و اگر از گناهان توبه می‌کردند باز بر آنها، حلال می‌شد و توبه‌شان پذیرفته است.

جهل و جهالت مقابل علم است ولی در اینگونه موارد مراد از آن بی‌اعتنایی به دستور خداست چنان که در آیه: هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ یوسف/ ۸۹ گذشت و گرنه در صورت عدم علم، تکلیف نیست تا احتیاج به توبه باشد، «اصلحوا» در بیان آنست که بعد از توبه و ترک عمل خود را با اعمال خوب اصلاح کنند، ضمیر «بعدها» راجع به توبه و ذیل آیه توضیح صدر آن است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]

اشاره

إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

۱۲۰- ابراهیم امتی بود مطیع خدا، موحد و از مشرکان نبود.

۱۲۱- شکرگزار نعمتهای خدا بود، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش فرمود.

۱۲۲- به او در دنیا پاداش نیکو دادیم و او در آخرت از صالحین خواهد بود.

۱۲۳- سپس به تو وحی کردیم که از دین ابراهیم پیروی کن، ابراهیمی که موحد بود و از مشرکان نبود. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۸

۱۲۴- ترک عمل در شنبه بر علیه کسانی وضع شده که در آن اختلاف کردند، خدایت در میان آنها در روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد،

۱۲۵- به راه پروردگارت دعوت کن با حکمت و موعظه خوب و با طریق نیکو با آنها مجادله کن که خدایت داناتر است با آنکه از راهش گمراه شده و او داناتر است به هدایت یافتگان.

۱۲۶- اگر انتقام گرفتید، انتقام بگیرید مانند آنچه عقوبت شده‌اید و اگر صبر کنید آن برای صابران بهتر است.

۱۲۷- ای پیامبر صبر کن، صبرت نیست مگر با توفیق خدا، بر آنها محزون مباش و از آنچه می‌کنند دلتنگ مشو.

۱۲۸- خدا با کسانی است که تقوی کرده‌اند و با کسانی است که نیکوکاران هستند.

کلمه‌ها

امة: جماعت شکل یافته. جماعتی که وجه مشترک دارند. ام در اصل به معنی قصد است، گاهی به فرد نیز اطلاق می‌شود چنان که در آیه.

قانتا: قانت: مطیع. قنوت در اصل به معنی دوام یا دوام طاعت است.

حنیفا: حنیف موحد و مایل به حق. حنف (بر وزن شرف): میل به حق، جنف (با جیم): میل به باطل اجتباه: اجتباء: برگزیدن و اختیار کردن. جبی در اصل به معنی جمع کردن است.

ملة: ملة: دین. املال و املاء: دیکته کردن. دین را ملّة گویند که از طرف خدا املاء شده.

سبت: (بر وزن عقل) در اصل به معنی قطع است، سبت یهود را که روز تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۱۹

شنبه است به علّت قطع عمل در آن روز، سبت گفته‌اند (بقره/ ۶۵ اعراف/ ۱۶۳).

عاقبتم: عقوبت در آیه به معنی انتقام گرفتن و مقابله به مثل است.

ضیق: تنگی. «الضیق: ضد السعة».

شرحها

پس از آنکه در آیات گذشته، محرمات اصلی شمرده شد، و به آنچه به علّت عصیان بر بنی اسرائیل حرام شده بود، اشاره گردید در این آیات از ابراهیم علیه السّلام یاد شده است، یعنی حال شریعت موسی آن بود که گفته شد، اما محرمات آنها در دین تو حرام نشده، به علّت آنست که تو در شریعت ابراهیم می‌باشی ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ النهایهٔ پیش از رسیدن به این آیه، در سه آیه اول آن حضرت را توصیف و تعریف کرده است.

آن گاه مسئله سبت یهود مطرح شده است که در آن قطع عمل بر یهود واجب شده ولی در اسلام واجب نیست، جواب داده شده که آن نیز در اثر اختلاف به یهود واجب گردید، در آخر، به آن حضرت دستور داده شده که در دعوت به حق جانب حکمت و موعظه و جدال احسن را مراعات کند و در انتقام، عدالت را در نظر بگیرد و در مقابل موضع گیری دشمنان دلتنگ نباشد زیرا که خدا با متقیان و نیکوکاران است.

۱۲۰- إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ این آیه و دو آیه بعدی، تعریف ابراهیم و مقدمه است برای ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ این آیات آن حضرت را موحد و بنده خالص خدا توصیف می کند تا نتیجه بگیرد که دین او، توحید خالص است لذا فرموده: ابراهیم تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲۰

به تنهایی یک امت بود، یک امت توحیدی در وجود او مجسم شده بود و چون امت فقط با یک فرد قائم بود، لذا اصلا آلودگی به شرک در او نبود.

راغب گوید: یعنی او در عبادت خدا در جای یک جماعت بود، گویند: فلانی به تنهایی یک قبیله است ابن اثیر در نهایه درباره قس بن ساعده روایت کرده «

یبعث یوم القیامهٔ امهٔ واحدهٔ

» و نیز گویند: ابراهیم امتی بود که فقط یک فرد داشت زیرا که آن روز فقط او موحد بود.

این مطلب در تفسیر صافی از امام باقر صلوات اللّه علیه نیز نقل شده است، آن گاه فرموده ابراهیم مطیع خدا و بنده موحّد و معتدل خدا بود، جمله وَ لَمْ يَكُ ... تأکید و توضیح «حنیفا» می‌باشد.

۱۲۱- شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی شکرگزار مواهب خدا بود و آنها را از خدا می‌دانست خداوند او را برگزید و از پراکندگی به سوی توحید جمع کرد و به راه راست توحید و اخلاص هدایتش کرد.

۱۲۲- وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ المیزان، حسنه را معیشت خوب دانسته و گوید که آن حضرت ثروتمند و احسان کننده بود، ممکن است مراد از آن نام نیک و شریعت باقی باشد مانند وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ زخرف/ ۲۸ وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ صافات/ ۱۰۸، به هر حال او از سعادتمندان در دنیا و آخرت بود و در آخرت در زمره عباد اللّه الصالحین است.

۱۲۳- ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی دین تو همان دین ابراهیم است و دین خالص توحید می‌باشد، در عین تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲۱

حال دین خالص نوح و موسی و عیسی نیز هست نه دینی که یهود و نصاری آن را شرک آمیز کردند چنان که فرموده: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى ... شوری/ ۱۳، تکرار حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای کثرت عنایت به این دو قید است.

در صافی از عیاشی از حضرت ابا عبد اللّه الحسین صلوات اللّه علیه نقل شده:

«ما احد علی ملّهٔ ابراهیم الا نحن و شیعتنا و سائر الناس منها براء»

این از آن جهت است که تشیع همان دین واقعی اسلام است.

۱۲۴- إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ این آیه در رابطه با

محرمات چهارگانه و آیه وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ است، یعنی: عمل در شنبه بر یهود از اول حرام نبود، بلکه بعدا به علّت اختلاف آنها و عقوبت خدایی، تشدید و حرام شد، و در دین ابراهیم حرام نبود لذا در اسلام نیز حرام نشده است، منظور از «علی» ضرر است می‌گویند: «این بر علیه تو است نه بر له تو» مراد از «سبت» ظاهرا معنای مصدری و ترک عمل است از إِنَّما جُعِلَ ... معلوم می‌شود که عمل در روز شنبه بر یهود حرام نبوده و مانند عمل در جمعه اسلام بود، سپس در اثر اختلاف در آن و محترم نشمردن آن و اینکه بعضی نیکو بودن آن را قبول و بعضی رد می‌کردند، حکمش به توسط موسی علیه السّلام تشدید شد و عمل در آن تحریم گردید، و نیز آنها در این زمینه، روز قیامت در پیش خدا مسئول خواهند بود، به نظر المیزان: چون در مسئله سبت نسخ حکم نیست بلکه یک تشدید است لذا آن را از وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا ... جدا فرموده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲۲

۱۲۵- ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

یعنی: پس از آنکه، این حقائق روشن شد، در دعوت به سوی حق، راههای مناسب را انتخاب کن، منظور از حکمت، بیان مصالح و استدلال و برهان است نسبت به کسانی که اهل استدلال و منطق هستند، غرض از موعظه، تذکیر و بیداری و تحریک عقیده و حسن دینی است، نسبت به کسانی که ایمان دارند ولی غافل می‌باشند، منظور از جدال حسن، نقض کلام خصم و مقابله به مثل است، به شرط آنکه از طریق خوب و حسن نیت باشد، چون مردم به این سه قسمت تقسیم می‌شوند لذا مناسب است بعضی را موعظه کرد و بر بعضی استدلال نمود و با بعضی مجادله کرد، شاید این سه راه مطابق باشد با فن برهان و خطابه و جدل که در علم منطق آمده است.

جمله: إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ ... برای آنست که: خدا می‌داند که کدام با برهان قانع می‌شوند و کدام با موعظه و کدام با جدل. یعنی: خدا به حال گمراهان و هدایت شوندگان آگاه است لذا به تو امر می‌کند که این راه را در پیش بگیری، تبلیغ کننده ممکن است نسبت به طرف، یک طریق یاد و طریق و یا هر سه را در نظر بگیرد.

حکمت همه‌اش خوب است و یک بعد دارد، ولی موعظه و جدل، به خوب و بد تقسیم می‌شوند لذا قید «حسنة و احسن» در هر دو ملحوظ شده است.

۱۲۶- وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ این آیه یک حکم کلّی است در زمینه انتقام گرفتن و حتی تقاص کردن را تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲۳

نیز شامل است، و آن اینکه در انتقام گرفتن باید جنبه عدالت را مراعات کرد و به اندازه‌ای که عقوبت رسیده است باید عقوبت داده شود، و اگر با قدرت به انتقام، عفو و اغماض شود آن برای صابران بهتر است که برای رضای خدا صبر کرده و از انتقام صرف نظر کرده‌اند این دستور در زمینه مسلمانان و کفار یکسان است.

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: وقتی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دید چه به سر جنازه حمزة بن عبد المطلب آورده‌اند گفت:

اللّهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان علی ما اری،

بعد فرمود: اگر پیروز شدم مثله می‌کنم، مثله می‌کنم. خدا نازل فرمود: وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ ... حضرت فرمود: صبر می‌کنم، صبر می‌کنیم آمدن این آیه در اینجا برای نگارنده روشن نشد حتی دو آیه بعدی مگر آنکه گفته شود مطلب مستقلی هستند.

۱۲۷- وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ دستور است به آن حضرت که استقامت ورزد و

صبر کنـد و آن صبر به توفیق و قدرت دادن خداست، دیگر آنکه بر کفار محزون نباشد که چرا حق را قبول نمی‌کنند، زیرا دیگر در حـدی قرار ندارند که به حال آنها اندوهگین شد، دسـتور دیگر آنکه از مکر و موضع گیری کفار دلتنگ و ناراحت نباشد، هر رهبر و پیشوا باید با این صفات متصف باشد.

۱۲۸- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ این آیه تعلیل است به جمله وَ لا تَکُنْ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ یعنی دلتنک مباش که خدا با تقوی کاران و نیکوکاران است و تو متقی و نیکوکاری و خدا با تفسیر أحسن الحدیث، ج۵، ص: ۵۲۴

تو است و شاید تعلیل باشد برای همه آیه گذشته، خوشا به حال متقیان و نیکوکاران که خدا با آنها است.

روز دوشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۴۰۲ مطابق ۲۴ اسفند ماه ۱۳۶۰ تفسیر سوره نحل به پایان رسید.

و الحمد للّه و هو خیر ختام

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسـبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاـب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹